



عز و الجادى

جنان هك الجادى

PE4455



M.A. LIBRARY, A.M.U.

ة في المطبع الصدق الكا  
ن بهو بال المحسنة  
المحنة القارة

فهرس مطالب کتاب عرف الجاوی من جنان ہدی المادی

صفحہ	مطلب	صفحہ	مطلب
۲	خطبہ کتاب در حمد و نعت زکر	۲۴	باب در بیان اذان
	بحث اجماع	۲۵	باب در بیان اہر مت نماز
۹	کتاب الطہارت باب در بیان آب	۲۹	باب در بیان سائر ادکار نماز
	وجوآن	۳۱	باب در بیان سجده سوگند و تلاوت و شکر
۷	باب در بیان آورد	۳۳	باب در بیان نماز تطوع
۱۰	باب در بیان ازالہ اجا	۳۵	باب در بیان قضاء و ایت
۱۱	باب در بیان آداب قضای عمدہ	۳۷	باب در بیان نماز جماعت و اہانت
۱۲	باب در بیان یتیمو	۳۹	باب در بیان نماز مسافر و مریض
۱۴	باب در بیان نوافل و ضو	۴۱	باب در بیان نماز مجبہ
۱۵	باب در بیان غسل و حکم جنب	۴۳	فصل در بیان نماز وسطی
۱۵	باب در بیان یتیم	۴۴	باب در بیان نماز خوف
۱۶	باب در بیان حیض و نفاس	۴۵	باب در بیان ز
۱۶	کتاب الہسلوۃ		
۱۸	باب در بیان مواقیت صلوۃ	۴۷	باب در بیان
۱۸	باب در بیان اوقات اضطراب	۴۸	باب در بیان نماز
۲۰	باب در بیان استقبال قبلہ	۴۹	باب در بیان لباس
۲۱	باب در بیان اماکن نماز	۵۱	کتاب سبب اکتمائے
۲۲	باب در بیان لباس صلی و غیرہ	۵۸	فصل در بیان جواز تدوی از برآ
۲۳	باب در بیان سترہ		بیمار و فہمست و نفلیض و مملد و ملا
۲۳	باب در بیان جنب و متوضو و در نماز		و ایمان و نجات معتبر باشد

صفحه	مطلب	صفحه	مطلب
۴۰	فصل در بیان عدم خروج از فقر بقدر انبیا و صلحا و ائمه	۴۱	کتاب الزکوة و صدقات
۴۱	فصل در بیان فقر و غنی	۴۲	فصل در بیان فرضیت صدقه و اولاد
۴۲	فصل در بیان صرفت زکوة	۴۳	فصل در بیان دفع صدقه بفرست
۴۳	فصل در بیان عدم حل سوال مگر از برای سبکس	۴۴	فصل در بیان صدقه و عقم سائل
۴۴	فصل در بیان عدم حل صدقه از برای سبکس	۴۵	فصل در بیان صدقه کا و غنی
۴۵	فصل در بیان عدم حل صدقه از برای سبکس	۴۶	فصل در بیان عشر زمین و زکوة حلی
۴۶	فصل در بیان صرفت زکوة بفقرا	۴۷	فصل در بیان صدقه و زکوة حلی
۴۷	فصل در بیان دادن مال کثیر انصبا	۴۸	فصل در بیان شراکت در صدقات
۴۸	کثیر تقبیر	۴۹	فصل در بیان سهم و سهمی و تقسیم
۴۹	فصل در بیان شراکت در صدقات	۵۰	فصل در بیان سهم و سهمی و تقسیم
۵۰	فصل در بیان سهم و سهمی و تقسیم	۵۱	فصل در بیان سهم و سهمی و تقسیم
۵۱	فصل در بیان سهم و سهمی و تقسیم	۵۲	فصل در بیان سهم و سهمی و تقسیم
۵۲	فصل در بیان سهم و سهمی و تقسیم	۵۳	فصل در بیان سهم و سهمی و تقسیم
۵۳	فصل در بیان سهم و سهمی و تقسیم	۵۴	فصل در بیان سهم و سهمی و تقسیم
۵۴	فصل در بیان سهم و سهمی و تقسیم	۵۵	فصل در بیان سهم و سهمی و تقسیم
۵۵	فصل در بیان سهم و سهمی و تقسیم	۵۶	فصل در بیان سهم و سهمی و تقسیم
۵۶	فصل در بیان سهم و سهمی و تقسیم	۵۷	فصل در بیان سهم و سهمی و تقسیم
۵۷	فصل در بیان سهم و سهمی و تقسیم	۵۸	فصل در بیان سهم و سهمی و تقسیم
۵۸	فصل در بیان سهم و سهمی و تقسیم	۵۹	فصل در بیان سهم و سهمی و تقسیم
۵۹	فصل در بیان سهم و سهمی و تقسیم	۶۰	فصل در بیان سهم و سهمی و تقسیم



صفحه	مطلب	صفحه	مطلب
۷۶	کتاب در بیان ضیام	۹۱	باب در بیان صفت حج و دخول
۷۸	فصل در بیان نیت صوم		ملکه که به حر سها الله تعالی
۷۹	فصل در بیان تعیل افطار	۹۵	باب در بیان فوائت و احصار
۸۰	فصل در بیان صوم سفر	۹۶	فصل در بیان وجوب قضا و فحاش
۸۱	فصل در بیان کلمه صوم		باب اول در بیان صوم و آله وسلم
۸۱	باب در بیان صوم قطع و سبب		باب در بیان صوم
۸۲	باب در بیان اعتکاف		فصل در بیان آنکه مراد با بالانیت
۸۳	باب در بیان قیام رمضان		فصل در بیان غسل احرام
۸۴	باب در بیان شب قدر	۹۷	فصل در بیان جواز اتمار حرم طیب
۸۵	باب در بیان شد حال		بدن و حالت احرام
۸۶	کتاب در بیان حج و عمره		فصل در بیان عدم ثبوت نیت اغسال
۸۷	باب در بیان فرضیت حج		از برای دخول و عدم قبول زطوات
۸۷	فصل در بیان وجوه احرام و صفت	۹۸	فصل در بیان آنکه تمام روز در وقت و قوت
	آن		فصل در بیان وجوب ذکر و شجر حرام
	فصل در بیان حج آنحضرت صلعم		فصل در بیان قطع تلبدیه نزد زدن حجره عقیقه
۸۸	فصل در بیان حج صبه		فصل در بیان فضیلت نماز و چو که
	باب در بیان موقوفیت		فصل در بیان بسمه بنی
۸۹	فصل در بیان میقات عمره	۹۹	فصل در بیان طوات زیارت مدینه
	باب در بیان احرام و آنچه متعلق		یوم نحر
	باوست		فصل در بیان صحت تمتع از خاصه و حج

صفحه	مطلب	صفحه	مطلب
۹۹	فصل در بیان اولویت قطع تلبیه نزد	۱۰۴	فصل در بیان اعلان نکاح
	استلام حجر	۱۰۵	فصل در بیان نشر
۱۰۰	فصل در بیان وجوب پنج طواف	۱۰۸	فصل در بیان نکاح شیب بکر
	یک سحر بر قارن	۱۰۹	فصل در بیان تحریم منقه
۱۰۱	فصل در بیان سننیت ایستادن در	۱۱۰	فصل در بیان خلل و محلل له
	فصل در بیان جبر مناسک	۱۱۱	فصل در بیان آنکه مطلقه منقلبه
۱۰۱	فصل در بیان وقوع شک در اشواط	۱۱۲	فصل در بیان آنکه حلال نکاح و آنکه نجس
	طواف		فصلی بعد دخول طلاقش ندهد
۱۰۲	فصل در بیان حجام قبل از توقف بقره	۱۱۳	باب در بیان انکاحات و خیار
	فصل در بیان آنکه بدنه و بقره در تمتع		فصل در بیان رد زینب دختر سوسه
	مساوی است		صلی الله علیه و آله و سلم بر ابوالعاص بعد
۱۰۳	فصل در بیان جزای صبی		شش سال نکاح اول
	فصل در بیان آنکه بر محصر قضایت		فصل در بیان صدق برهما و جثه
	فصل در بیان نفوذ وصیت بیت از		و محبه و موهبه
	اچینت حج	۱۱۳	فصل در بیان عشرت با زنان
	فصل در بیان زیارت قبر مطهر مشدکین	۱۱۴	باب در بیان ولیمه
	نبوی صلی الله علیه و آله و سلم	۱۱۵	فصل در بیان وجوب اجابت
	کتاب النکاح		و دعوت ولیمه
	باب در حکم نکاح و صفت منکوحه		فصل در بیان کلام بحالت جماع
۱۰۵	فصل در بیان انفکاح مهر	۱۱۶	فصل در بیان کار و بار کردن زن

صفحہ	مطلب	صفحہ	مطلب
۱۱۶	باب در بیان قسم	۱۳۲	فصل در بیان اختلافات اتفاق و در مخالفت از منہ واکتہ
۱۱۷	باب در بیان خلع	۱۳۳	فصل در بیان نفقہ اقارب
۱۱۸	باب در بیان طلاق	۱۳۴	فصل در بیان نفقہ خادم
۱۱۹	فصل در بیان آنکہ سطلاق در حکم واحد است	۱۳۵	فصل در بیان عاوم نفقہ
۱۲۱	فصل در بیان آنکہ سرافرازی و تالیف طلاق اگر درست از منہ واکتہ	۱۳۶	باب در بیان حضانت
۱۲۲	فصل در بیان آن سچ چیز کہ جبر و جد و زورش جد است	۱۳۷	کتاب البیوع
۱۲۳	باب در بیان رجعت	۱۳۸	باب در بیان شروط بیع و بیع عنی
۱۲۴	فصل در بیان طلاق مشروط	۱۳۹	فصل در بیان بعض اقسام بیع
۱۲۵	فصل در بیان خلوت	۱۴۰	فصل در بیان منع تسعیر از طرف چاک
۱۲۶	باب در بیان ایلاء	۱۴۱	فصل در بیان بیع کالی بکالی
۱۲۷	باب در بیان طهار و کفارہ آن	۱۴۲	فصل در بیان بیع اجزاء
۱۲۸	باب در بیان لعان	۱۴۳	فصل در بیان تصریہ ابل و غنم
۱۲۹	باب در بیان عدت و احادی	۱۴۴	فصل در بیان بعض اقسام بیع غرر
۱۳۰	باب در بیان زن مرفقہ و دوہم	۱۴۵	باب در بیان خیار
۱۳۱	فصل در بیان شب گذراندن در خونبہ	۱۴۶	باب در بیان ربا
۱۳۲	باب در بیان رضاع	۱۴۷	فصل در بیان جواز اخذ مال عربی با عاوم قویہ
۱۳۳	باب در بیان نفقات	۱۴۸	فصل در بیان مصارف
		۱۴۹	فصل در بیان سنہ از بیع انبار قمر

صفحه	مطلب	صفحه	مطلب
۱۴۳	باب در بیان عاریت	۱۴۹	کمال کمالی سے معلوم نیست فصل در بیان شیخی و پیروی
۱۴۴	باب در بیان غصب	۱۵۰	بطریق تسبیح
۱۴۵	باب در بیان شفعه	۱۵۱	فصل در بیان هدیه و سفارش
۱۴۶	باب در بیان قراض	۱۵۲	فصل در بیان خراج یک حیوان بر حیوان
۱۴۷	باب در بیان مساقات و اجاره	۱۵۳	باب در بیان رخصت و عروسی و مهر و نفقه
۱۴۸	فصل در بیان اجرت حجام و غیره	۱۵۴	باب در بیان سلم
۱۴۹	فصل در بیان اجاره	۱۵۵	فصل در بیان قرض
۱۵۰	باب در بیان اجار و سوات	۱۵۶	فصل در بیان رهن
۱۵۱	فصل در بیان اقطاع	۱۵۷	باب در بیان تفلیس و حجر
۱۵۲	باب در بیان وقف	۱۵۸	فصل در بیان عدم جواز تصرف
۱۵۳	باب در بیان هبه	۱۵۹	کسیکه پانزده ساله نیست
۱۵۴	فصل در بیان عود و در سبب	۱۶۰	فصل در بیان کمال مال نیست یکی از
۱۵۵	فصل در بیان هبه و قبول و رد و غیره	۱۶۱	باب در بیان صلح
۱۵۶	مسکافات بران	۱۶۲	فصل در بیان حق چار
۱۵۷	فصل در بیان خریدن صدقه	۱۶۳	باب در بیان حواله و ضمان
۱۵۸	باب در بیان عمری و رقبه	۱۶۴	فصل در بیان مظلوم را تناول مال بقیه
۱۵۹	باب در بیان لقطه و ضاله	۱۶۵	حق خود از ظالم اجازت نیست
۱۶۰	باب در بیان ودیعت	۱۶۶	باب در بیان شرکت
۱۶۱	باب در بیان منسبه النض	۱۶۷	فصل در بیان وکالت
۱۶۲	فصل در بیان میراث جد و پدر و غیره	۱۶۸	باب در بیان اقرار

صفحہ	مطلب	صفحہ	مطلب
۱۷۹	فصل در بیان سیرت ذوالارحام	۲۰۱	علیہ وآلہ وسلم و قتل سب
۱۸۰	فصل در بیان سیرت قاتل وغیرہ	۲۰۲	کتاب احد و
۱۸۱	فصل در بیان سیرت عبدالمکاتب	۲۰۳	باب در بیان حد زانی
//	باب در بیان عول	۲۰۴	فصل در بیان حد زانی کیس و عمو
۱۸۲	فصل در بیان رو		واقامت حد بزن بازدار و بر پیار و ضعیف
۱۸۳	باب در بیان خنثہ	۲۰۵	فصل در بیان حد علی قوم لوط
//	فصل در بیان سیرت محمد مصطفی	۲۰۶	فصل در بیان غنشین
//	فصل در بیان اجرت قتل	//	فصل در بیان زانی مکرو
۱۸۴	باب در بیان وصایا	۲۰۷	باب در بیان حد قذف
۱۸۵	فصل در بیان وصیت وارث	//	فصل در بیان لعان
۱۸۶	کتاب الجنايات	۲۰۸	باب در بیان حد سرقة
۱۹۰	فصل در بیان جانی کہ قتل کی شریک نہ	۲۰۹	باب در بیان حد شارب
۱۹۱	فصل در بیان عدم جواز قتل کسی کہ بزرگ	۲۱۰	فصل در بیان حد قاتل و دود
//	مرد دیگر زانی کند		مساجد و در حرم کے
//	باب در بیان دیات	۲۱۱	باب در بیان حد زانی
۱۹۲	فصل در بیان جنایت حیوان	//	باب در بیان تعزیر و حکم صائل
۱۹۵	باب در بیان دعوی خون و قسامت	۲۱۲	کتاب الامانت
۱۹۶	باب در بیان قاتل اہل بے	۲۱۳	فصل در بیان ہون امام از قریش
۱۹۸	فصل در بیان فائدہ نصیب نام	۲۱۴	فصل در بیان طاعت و وصیت امام
۱۹۹	باب در بیان قتل جانی و مرتد	۲۱۵	کتاب الجہاد
۲۰۱	فصل در بیان تحریر و تم رسول صلی	۲۱۶	باب در بیان جزئیہ و ہرنہ

صفحه	مطلب	صفحه	مطلب
۲۳۰	باب در بیان قسمت اموال مشترک	۲۴۳	کتاب الحجامع
۲۳۳	باب در بیان سبق قوی	۲۴۴	باب در بیان ادب
۲۳۴	کتاب الاطعمه	۲۴۵	باب در بیان بر و صله
۲۳۵	فصل در بیان کبیره و بدون شریف خمر	۲۴۸	باب در بیان زهد و ورع
	و نهون دلیل بر نجاست آن	۲۵۰	باب در بیان تربیت انساوسے
"	باب در بیان صید و شکار		اخلاق
۲۴۰	فصل در بیان سنی اخلاق	۲۵۳	باب در ترغیب بکارم اخلاق
۲۴۱	باب در بیان انساوسے	۲۵۶	باب در بیان ذکر و دعا
۲۴۲	فصل در بیان نگار بستن چشم و گوش	۲۵۹	خاتمه الطبع از مولوی حکیم محمد حسن
	انجیمه		صاحب ستم دار الشفا
۲۴۳	باب در بیان حقیقه		
۲۴۵	فصل در بیان خندان		
"	کتاب الایمان		
۲۴۷	کتاب الذکور		
۲۵۱	کتاب التنبیه		
۲۵۵	فصل در بیان نبی از علم و حالت شمع		
۲۶۱	باب در بیان شجاعت		
۲۶۶	باب در بیان و جاودگی و بینات		
۲۶۷	کتاب الحق		
۲۷۲	باب در بیان در بر و مکاتبات عام و		

انشای دلپسند و المای ارجمند امام اکرمین مبانی و معانی ابو الفتح  
محمد عبدالرشید الشویبانی رحمه الله تعالی

کف خاک و ستایش قدوس و سبح قطره آب و پیایش رب الملائکه و المرحه  
الله اکبر این سرود آن سودا و اجماع آن سرگذر و این شکست پا خدای بی همتا را  
بطاعت ما چه نیاز و بجزده شمرنده را بر سپاس گذاری خود چه ناز  
ای غنی ذات تو از قسرها و از انکارا <sup>ای نیاز از ما و از پیدائی و اظهارا</sup>  
فی بهارت هستی مانی خزانست <sup>ای بهارت بی تعلق از گل و از خار</sup>  
چشمیر روشن روان و توحید آموز را خاک آستانه شوم که رنگ محبت ماسوی الله از دل ما  
زود و وصلات پنجگانه بکار از مودت ایاک نعبد و ایاک نستعین تعلیم فرموده  
محمد عربی کار بردی هر دو سه است کسیکه خاک درش نیست خاک بهر لای  
اللهم صل و سلم علیه و علی آله و اصحابه و علی حبه و احبابه اما بعد  
سیرچنان نعمت کتاب هست رانسته و گرسنگان جان برب <sup>بیت را</sup>  
خوان نعمتی و اجماع خوانان دبستان تقلید را آموزگاری و حسن بهر هفت کرده تحقیق را  
غازه خساری که درین روزگار سرت آمار نقاب کتاب عربت اسجادی  
من جهان هدی الماوی خندش نیم طبع از رو بر افتاد و کمن داعمای تنگ  
انوار صواب که سراسر بناخن انشباب آرا و خراش پذیرد و محل حکایت شکایت مانند این  
منت خدای گیتی آراست که درین بهرگاه و اسپین بازوی مردی را از زو  
مرجان نبی و خامه اش بهرگاه گریخته از زانی داشت چه در بهر تغییر و تطویر بقدر اک محمدی  
آویندن و بگویی تشنه کامان تقلید ابا و رشتہ رشتہ نصوص کتاب و سنت ریختن کار بهرگاه  
نمست در بهرست هر نغمه گفتار با آنکه کشور دهند از دیدار بفرغ تالیف فضلاء و کلمات خاور

بوده و پیش در انشانی دیگر پاشی ایشان ابرو بهار چشم بر پشت پا دوخته اما فراسنگان  
نیک و زشت نیک دانند که این سرستان طرف انجمن نواسه جگر خراش جمع آراء  
رجال زمزمه خوشدلی انکا سغبه و خامه را در نگارش دلائل شریعات پیر و ابله پایان  
تقلید مذہب معین پیدا شستند و آن نگارنده آفتون روشن روانی و ستوده آیین  
سخن از ان وادی را ندیده غایب حضرت بی پروا خرام سنت مطهره را انداز جلوه گسری  
بزمانه اخیر القرون بوده خرد و ستوری ندیده که پس ازین روزگار سعادت مند سے کا کیغینہ  
ایشان بر خلق کف آورده گوشت کشتار حق پرستان را همچو گلپاسے رنگارنگ جانشند  
و شسته بر جان راه روان شاه راه گشت که سرگرد میان فحول برده اند بر بند آری اگر این  
طائر گم کرده آشیان بنظر نور ممدی موعود بکاشند خود راه برد شگفت نباشد و کا لید  
اسلام اگر تازه روانی در و میدہ آید عجب نہ و پیش ازین نفس در سینه گداز ختمی شمی  
بر مرز این آرزوی خاک شده افزون ختنه ست نواب محمد احمد خان فرزند احمد  
امیر مہابت خان بہادر را خدایش خرسندی روزی کند که درین غربت اسلام  
محو سرگرمی اتباع سنت ست و دنبالہ روی این فرود میدہ کاروان اہل حدیث مقصود  
زور بازوی بہت اود خدای خلوص پسند بندش شیرازہ کتاب و سنت بدست حق پیش  
بنشاند و ہمین عزیز ست کہ بہال نشانی و آب باری و پیوندگرے این حدیقہ میسر  
نور الحسن خان ابو اخیر پو حضرت امیر کبیر ناصر السنہ و السلبین نواب سید  
محمد صدیق حسن خان بہادر را آشنای رضوان جنان کرد تا آنکہ گلاب افقہ اخذ شد  
کہ از مکتبی درازاد دست خزان تقلید پرستان برگ و بار فروخته بود بہنگام کشایش  
نوبہار فرزند آمد و دوا این گنج شاوگان پس از کشودن در انطباع دست بر رویهای طاهر  
عام کجہ شد و آرب این ناصر ملت ابراہیمی را بہر گاہ خلوص قبول راہ بازگشا و تار و پود  
انفاسش کجہ و سدای بردیانی ایمان یاسنے فرما فقط



## ترجمہ مولف سلامہ اللہ تعالیٰ و عافاہ

ولادت باسعادتش بہت دیکھ ماہ ربیع الثانی ۱۲۸۵ ہجری بمبئی میں از تلوغ صدر بلوچہ  
 محمّد بہو پال اتفاق افتاد و روز چہار شنبہ بہستی اندر آمد و فی الحدیث و خلق النقا  
 فی الکریماء و این روز موافق روز ولادت حضرت یحییٰ بن مسمی علیہ السلام فتح  
 غزوة اخزاب ست چاکر مہجنتہ تاریخ اول او سنت کہ علامہ بلاغت اساس مولوی  
 علی عباس حیراکوٹی نزیل حال حیدر آباد دکن برآوردہ اندا فریش را روز ہفتہ بود کہ  
 نسکاب یعنی عقیقہ کردہ آمدہ ۲۴ ماہ شوال ۱۲۸۵ سنہ ۱۲۸۵ ظہیر یعنی غنہ بجا آوردہ شد  
 ۱۳ و پنج سال مذکور در مجمعہ وقت اشراق برانیوان نواب سکندر بیگم حرمہ علیہ بہو پال  
 تقریب کتب شیعنی بحضور عجمان دولت و از کان و اخوان ریاست صورت گرفت  
 و تا قدم بکتاب نہاد جز در علم و مطالعہ کتب شمل دیگر برویہ چیرہ گشت با کتاب و  
 سنت از ازل مناسبت طبعی ہمراہ آوردہ و از علوم بگمانہ منجہ منطق و فلسفہ نفرت  
 دار و ہمہذا بمقتضای رسم زمانہ بعد از کتاب علوم آلہ از مولوی انور علی و مولوی محمد اویز  
 بعض مختصرات فن منطق و غیرہ را از مولوی آئی بخش کتاب نمودہ و بعض کتب عقول  
 و حکمت را از عدست مولوی محمد بشیر الدین قزوینی قاضی بانی ریاست بہو پال فراگرفتہ  
 و سندہ و ادب سنت مطرہ را شیخ محمد رشید بانی قاضی حسین بن محمد بن یحیی و شیخ محمد بن  
 عبدالعزیز قاضی بہو پال بہت آوردہ و علوم تفسیر و فقہ را بر مولوی محمد بشیر سہوانی  
 عرض نمودہ و کتب شاذہ و فاوڈہ علوم ادبیہ را از پدر عالی قدر استفادہ کردہ و باندازہ  
 فرصت وقت ہر آن اشتغال نمودہ و روز و صد و این کار و بار مشغول فرمای تحصیل علوم و  
 فنون ست و بعد از گذشتن انواع کتب علوم دینیہ و جمع و تالیف رسائل آلہ و شرعیہ  
 مقرران و از جانب جناب رئیس عظمیٰ بہو پال بعیدت معتد بہ یعنی قبول است پنج ہزار روپیہ

و خطاب خانی و جبرآن لمحوط و جمعیت خاطر و لغز خیال بعونه سبحانه محفوظ است بحضرت محمد و حمزه  
والد ماجد فرما کرده و بیچین و کلکتہ و عظیم آباد و بنارس و کانپور و لکھنؤ و آگرہ و دہلی و غیرہ  
را دیده و قدر قارستہ و ریختہ تذکرہ بانگاشته و میان ہمالان علم امتیاز برافراشته و  
باوجود حدیث سن در فہم سخن و سخن بخی در اقران و ابانل مستغیر آمدہ و از افتخار الشرف  
حافظ خان شیر طرغمن بخی اہم و ختہ و نکات این فن نیکو انداختہ درین تاریخ صاحب  
اولاد است و فخری و سپری دار و اللہم باریک فیہما و فیہما این کتاب عرف ایجاد می  
شانی است کہ از خاص حق نگارش سادہ و پرکار نقش پذیرفتہ چنانکہ هیچ مقبول نقش و دل  
کہ از کتاب گہر سلک شصورت الیف قرار گرفتہ و ہر دو از نظر اسمان پذیر و الا اگرش گذشتہ  
اعتبار تصحیح و ایت و تصحیح درایت بہرسانیدہ و آکادہ بعضی مسائل این ہر دو نسخہ جاوہر  
سیکے با دیگرے سپردہ و تجرید و دگر پذیر داشتہ و جہش غیر ازین نیست کہ جمعی از محققین اہل علم  
ی کتاب و حدیث در ایجاد و قول گزیدہ اند و اختلاف انظار را در میزان اعتبار بخجیدہ و ہر  
قول بجای خود مستندی از ادلہ دارد و بر قوت خویش و نفس الامر شاہدی از حج نیرہ می آرد  
و این قسم مواضع مسئلہ پذیرش نیست ناظر غیر مناظر و در مجموع مقام پنجم اتوسی میند و ہتوارش  
یاد بران عامل گروہ و طالب صادق کہ خواہان خرید بصیرت است اولان اگر برباشد از آنکہ  
و راشال این اماکن رجوع بمؤلفات جناب والد ماجدش بچود دلیل الطالب علی  
ارجح المطالب عبد و الاہل من ربط السائل بالادلہ فرماید و از تالیفات علامہ ربانے  
امام ائمہ ایما بی محمد مطلق بیانی قاضی القضاۃ محمد بن علی شوکانی رضی اللہ عنہ  
بچوشرح منتقے و فتح ربانے و جزآن استبشار نمایان فیہما مایشفی العلیل  
و یسقی الغلیل و یوہیہ القواد من قال و قیل لیس علیہما من دلیل فلیس کن  
ذلک علی ذکرمک و بالله التوفیق و هو یهدی الی سبیل السبیل -  
حررہ ابو الحسن خروافق احمد النوری البہوی علی عفا اللہ تعالی عنہ -

صلى الاله على خير الابرار ابدًا متاصلوكم مدى الايام ترضى  
 وكان ذلك التأليف والطبع في بلدة بعض پال المحمية على عهد دولة حضرة  
 بليكنها وحامية حمزة خليفته من ذكرها بين ظهراني الناس تاييد  
 النعم وفضلها في زمرة الرؤساء اشهر من نار على علم تاج الهند المريد  
 البطل الاعظم حضر تنافوا اب شاخي ان بكم ولا زالت ظلالا  
 جودها على مفارق الايام عهد المباركة كثير من البقاء وعطر

بسنة المظهر . امنة على اله وصحبه لجملة علومه ونقله سننه  
 ما دحاه داع وبعد فيح الله وقام عونه وحسن توفيقه وكمال منه وصونه  
 قد تم طبع هذه الرسالة الجليلة المقدار والمقالة الهيكلية الانظار التي  
 يطلع كل من طالها على احكام السنة السنوية ويصير ناظرها نابغا في معرفة  
 المسائل المحققة العلمية فتاهايك بكتاب بلغ من جمع فقه الحديث الغاية  
 وانسبط به النفس التي قبضها فقه الراي بلا حجة ودراية آتى به مرتجلا  
 السيد الامام مقلد الكرام فاتحة احياء علوم الدين سخامة النبلاء المتقين  
 صفوة اهل البيت المبراعين وذيت الشريف الطيب ابو الخضير  
 نوار الحسن جنان متع الله المسلمين بطول بقائه ودام ايامه وعطر  
 الاكوان من ذكره الشريف بسك ختامه الذي حين اذن مؤذنه بالصباح  
 وصاح داعيه لي على الفلاح سماء عرف الجادى من جنان  
 هدى الهادى لكونه يهدى الناس الى طريق الحق والصواب  
 يجمعهم عن الوقوع في مهاوى الردى والتبأب قد اعتنى في تحريره بجمع  
 بلوغ المراد الى بل الغمام وجاد بشفاء الاوامر من ادلة الاحكام بعبارة

عرف الجادى من

سقياً لمن صنف الأحكام محتسباً  
جاءت شيكته بالفقہ معتبرها  
رأى قضاء عن الأفهام شاردة  
واحرز الويل في كن البلوغ فقل  
من ذا ايماريه في تحقيق مسئلة  
دء بطبعك من تقليد مجتهد  
صحيحة تصرع الاجيال قاطبة  
اليك يا موشرا را معذرة  
خيرا الكلام كلام يطمنن به ال  
خيرا الحديث حديث صحح من طرق  
شان المسيلم في اسلامه عجب  
لله در ابي النخیر الامام فقد  
السيد الطيب المقدام مجتهد  
من سيد العرب العربي خضنبه  
توارث المجد عن اباؤه قدماً  
لانزال عليك عدو دأسرافه

الفقه  
 فجازها في كتاب العرف<sup>١</sup> يرويه  
 له الطزنية في معنى قوافيه  
 وحسن سبك بترجيح وتقوية  
 فحكا كتابا عن الاسقام شفيبه  
 وعن مواقع نبل الراي يحميه  
 انت عن سنن الانبياء تسليه  
 قلب الذي حادث التقليد يرميه  
 حاشاه اذ حجت الظلاء تظليه  
 الراي يقتله والنص<sup>٢</sup> يجره  
 حاز العلو والقي الدر من فيه  
 كرهذ انتيه به تيهيا على تيه  
 كم قلت مستقصيا وصافه ايه  
 وبعد ذلك في الاخلاف يبقيه  
 على الشريعة منصوصا بما فيه

[illegible]

صلى الاله على خير الوراء ابداً متاصلون مدى الايام ترضيه  
 وكان ذلك التاليف والطبع في بلدة بعض پال المحمية على عهد دولة حضرة  
 بليكتها وحامية حوزة خليفته آمن ذكرها بين ظهراني الناس تاريخ  
 النعم وفضلها في زمرة الرؤساء اشهر من نار على علم تاج الحمد الرئيس  
 البطل الاعظم حضر تناف اب شاخي ان يبيكم لا زالت ظلال  
 جودها على مفارق الايام مدودة الوراق وبدور سعادتها وسيداتها  
 : امنة من الافول والحقاق

ولا برحت تردد ادعائها ونبعة بمنصبها العالي صدور المجالس  
 وما احسن التفجير الجليل اذا كان مع الطبع الجليل فهما كالدين والدنيا  
 اذا اجتمعا وكالحب والمحبوب اذا كانا معا فاعتنى بتجسيه وبدل جمده  
 في تنقيحه السيد العلامة معدن الفضيلة والكرامة فارس ميدان العلما  
 غارس اغصان الفهوم السيد ذو الفقار اجل النقي البوقالي  
 طابت له الايام والليالي بشركة الحجر الذي لا يجاري في قوة التحرير  
 نقلاً لتقريب الجامع للعلماء الكثير والفضل الغزير معدن الفخار والادب  
 الشيخ العلامة عبد الحق الكابلي عافاهم الله تعالى هذا ونسأل الله  
 تعالى عن اطف رحمة الفاخرة ونشكره باللسان واليدان في الاولى والاخرى

عرفت الجأدي من  
جنان همدك الهادي

طبع في المطبع الصدقي

الكائن في بومال الحبيبة

استخرجت

تم

۲۲۵۵

## بسم الله الرحمن الرحيم

احمد من ارشدنا الى شفاء الالام بول غماح الاسلام واشكر من هداانا الى  
 براء سقام الالام بما هم يلقي المرام من اداة الاحكام والصلاة والسلام على سيدنا  
 محمد نبي الكرام ولبنة القام وعلى اله خيرة الخيرة من الانام وصحبه الفضول  
 الاحلام وان بعدك ازخيرة خيرة سمي بالهج المقبول من شرائع الرسول كبرمات ستل  
 ورر بهيراز يادوت احكام شامل وامهات نفه سنت مطهره رابر وجه صحيح جابل سنت فرحت  
 دست بجم وادورين كتاب كامل النصاب كه عرف الجاوي من جنان هدي الكماو  
 نام اوست اعظم مقصود ويا راد واصل احكام وبل النام با اول بلوغ المرام ارشاد عصا بتابع  
 وجامه سنت بصوب صواب ورموطن عصية وبيد با سير تليغ وافي تلوت ست تا اهل اتباع را  
 كه تشنگام سبيل سل السلام اسلام ووالد ريفت حج احكام اند اعتصام بازيال سنت مطهر  
 خير الانام طوع يدرد ووتجا وحقية كند وراي وقليل بعض نوا جسد نبصو صحيح ورماد ورماد ورماد  
 وسماعات دست بجم ورم ومتايل ول دست نبوت باولي توفيقا وبقايت مرام خود تايل وتايل

بست و کتاب مسائل بی کوشش خاطر ربوبی ایشان حق بخلق آمل گردد و مانند او در تحریک بر این تقریر  
 اقتضای بر این خضر عبارت و او جز اشارت رفت و تطویل و قبول کلام و استیفاء خلاف واقع  
 را در هر مسئله از مسائل اسلام مؤلفات ائمه اعلام و مطولات فحول اسلام محل حل و ابرام باشد  
 و لما صنع فی ذلك ما یصنعه الله انما کرون یشکون الاحکام الشرعیة من دون کشف  
 عن الدلیل ولا رد للفرج الی الاصل الا صیل ثم یدکرون ما یشعر بعدهم الخ حرم  
 و لایدکرون ما یفرض لهم بالختم ثم یأتی من بعدهم فیدون تلك الاحکام المقصود  
 به الیس علیها آثار من علمه و لا هو فی قبیل و لا یدید من الشرح المبین و قد نهجنا فی هذا  
 الکتاب علی جملة من ذلك الباب اذا وقف علیها من بقی فیها بقية من انصاف و  
 حیاء من الله و رسوله الموصوف باحسن الاوصاف انقاد لها احسن الانقیاد و اذ  
 لها اذ عان المرید للرد و اما من جیل بیند و بین معرفت الحق و الحقیقة و طبع  
 علی قلبه و علی بصیرتیه غشاوة من حجاب الرسم و خشية الخلیقة فلا ینزید  
 ذلك الا بعد اعین الصواب و تقاضا علی ما یفرض به الی الباب و انما کاردین  
 رساله اسلامه و مقابله الی قطع نظرست از احتیاج بمسائل اجماعیه مصطلحه اهل خلاف پس  
 ضرورت شد که پزده از روی اجماع که هیئت و خشیت آن در دلهای خاصه و عامه بسیار  
 بر اندازیم و آنچه در کتب بطونست بر نسخه شهود جلوه گر سازیم و بعد از آنکه اجماع چیزی نیست  
 قیاس مصطلح که آنرا دلیل برایق قرار داده اند و کفی المنة شد و شامد مگر آنکه ادله دین اسلام  
 و ملت حقّه خیر الانام هم مختص در دین نیست یکی کتاب عزیز و دیگر سنت مطهره و ما و را سه این  
 هر دو کدام حجت یتیزه و برهان قاطع نیست و برین گذشته اند خیر القرون مشهود لهم بانحیاز صحابه  
 و تابعین و تبع ایشان با حسان و تبرکه او و حجت ثابت شده و روایتش مقبول محمول است  
 و رسول خدا صلعم تعدلش کرده بلکه عصای اهل حدیث نیز معتدل بتعدیل میو است الی یوم القیام  
 و حدیث بیچل هذا العلم من کل خلف بدوله اخر نص صریحست درین مقام تا بصحابه



رسول خدا صلعم که انصار و اهل ان حضرت وی و ملازم بارگاه عالییش بودند چه رسد آری  
سخن اگر هست و در قبول رای ایشان است نه روایت و خلافتی که در ایشان واقع شده  
اگر چه بحق در آن باطل معلوم است لکن مخالف نجله کسانی است که مزیت صحبت شامل حال  
اوست و اندر آتش بزرگتر می آید که ناطقه را دفع خطای واقع از وی است و لایق ایشان است  
تا ویلیات و محال است که صیر نسوی آن متعین و تقطیع و اعتراف بعلو شان و ارتفاع درجه  
این حضرات با صدق و برکات از سائر قرون شیوه مسلم معظم شریعت و نبوت است و  
اشتمال بشائب و معائب ایشان و همچنین بمطامع ائمه مجتهدین چه اندر اربعه و چه غیر این  
که با و بهمانا پیشینه هر خدول محروم از جلالت ایمان و با شاست اسلام باشد و قائل است  
حکایت اجماع از متاخرین اهل علم آنست که عالمی را علم بوجود وقوع خلاف در مسئله که در آن  
حکایت اجماع کرده اند حاصل نشده اند که در مسئله استقرار احوال از افواه رجال کرده است  
تا آنکه این اجماع نزد او بپایه ثبوت رسیده چه این ثبوت بعد از آنکه اسلام در اقطار زمین  
منتشر گردیده عمرها از برای آن وفا نمیکند که استقرار طول و تلاش بسیار باشد که بسیار  
باشد که اهل بلد احاطه بعرفت علای مآتن و اسمعیلی توانند که تا یک سیکه غریب است چه سه  
و علی کل حال ممکن نیست که تقرب و طلب اجماع محیط چیزه که نزد علما یک مدینه از مدائن است  
در مسئله از مسائل می تواند شد مگر بعد از ایام طویل و عمر دراز و گاه باشد که با وجود استقرار  
بالغ این احاطه دست بهم نیندازد زیرا که بعضی اهل علم غلبه خول اضطراب یا اختیار می باشد  
با آنکه وی از ان کسان است که اعتقاد بقول شان می رود پس هر که مدعی اجماع این عصر خود است  
علای سلیم بر مسئله از مسائل دین است و دعوی او بغایت کتان باشد و در علم قیامش  
غیر قویست و اسکان اجماع منوع است بر تقدیر تسلیم امکان نفس اتفاق بدون نظر بآنکه هر  
یام مردم عارف چیزی که نزد هر واحد از ان اهل علم است باشند پس حق همین است که جمیع  
منوع است زیرا که اتفاق جمیع علای اصهار بر مسئله از مسائل با وجود اختلاف مذاهب

و اهوری و تباین افهام و تنافی قرائح و محبت تناقض و الفت خلافت متعذر است و این مقتضیست  
 که عالم حاکی اجماع اهل عصر خود باشد و اگر حاکی اجماع اهل عصری از آن عصر است که  
 در کتب نیست و این عصر بعد از عصر صحابه است پس این امر داخل در امتناع باشد چه عجب  
 مستندش غیر ازین نباشد که در کتب بعضی مصنفین حکایت آن اجماع یافته و از آن کتاب  
 حکایتش ننوده و درین هنگام همان کلام اول در ایراد بر حاکی اول عارضی گردد و تم کلام  
 و اگر مستند حکایت این حاکی اجماع بر مؤلفات اهل عصر پس از عصر و وجودش  
 متفق بر امری از امور است پس مکانش ممنوع باشد زیرا که اطلاع بر جمیع مؤلفات اهل عصر  
 ممکن نیست بوجهی که گذشت و باین وجه که بعضی مصنفین در حفظ و ثبت باشند و مؤلفاتش  
 انتشار می پذیرد و بعضی را بهره از شهرت نمی باشد و بالفاظش نقش نمی گردد و محدثان و دست  
 که هر عالم که ملکه اجتهاد حاصل دارد متعل بنیالیف شود بلکه اکثر اهل علم اشتغال بتالیف  
 نکنند چنانکه این معنی معلوم هر واحد است بشاهد بعضی اهل عصر خود و نقل ثقات از غیره  
 اهل عصر خویش و از اینجا ظاهر شد که این اجماعات که حکایتش در مصنفات می کنند باعتبار  
 همان حال است که ذکرش گذشت یعنی حاکی را علم بوقوع خلافت در مسئله حاصل نشده  
 و عدم علم بوقوع مستلزم عدم نیست غایب مانده اباب آنست که ظن باجماع حاصل  
 گشته و مجرد ظن فردی از افراد صلاح آن نیست که مستند اجماع باشد و نه طریق از طرق آوست  
 و هر که قائل است بحجیت اجماع قائل بحجیت این ظن نیست پس این مجرد ظن فردی از افراد  
 است باشد و او تعالی احدی را از خلق خود مثلی این ظن متعبد ناخته بلکه اگر عالمی مطلع گوید  
 که درین مسئله دلیلی از سنت یا دلیلی از قرآن نمیدانم هیچ قائل نگردد که این قول و محبت  
 تا بعد از چه رسد و بعد ازین تقریر بطالب حق نز و سماع حکایت اجماع خطیب بن امرآن  
 شود و شکلش بکشیایزیر که این اجماع در آن اجماع است که امت و حجیت و عدم حجیتش اختلاف  
 کرده است با آنکه جمهور اهل اصول بآن فرقه اند که در اجماع اخبار آحاد مقبول نیست چنانکه

قاضی در تقریب و غزالی در کتب خود بیان تصحیح کرده اند با آنکه مراد بانها را عاود و پنج  
 مقابل عدد متواترست و درین صورت اگر قائل بگویم که آنچه نزد علای عصر و سده  
 جمیع اقطار اسلامیه در مسئله ایست استقامت است و یکنان را بر قول واحد متفق  
 یافتیم و این قائل یک کس یا دو کس یا سه کس یا شش کس یا نه کس یا بیست کس یا بیشتر  
 و نه نقل یا ثبوت اجماع نزد ایشان میتواند شد تا بیکه حکایت اجماع با ستناد بسوی  
 عدم علم به وقوع خلاف پاسبوی مجرورین که جز عدم علم مستندی ندارد می کند چه گمان میتوان  
 کرد اگر این قسم اجماع بر عبارت محبت باشد باید که محبت بمثلین و عاود که هیچ یک در  
 اشالش بعجز از آن نمی گزاید قائم گردد حال آنکه قیام محبت به چو امور عقلا و نقلیه هر دو باطلست  
 و هر که تقسیم اجماع بسوی قطعی و ظنی کرده قطعه را منقول بتواتر و ظنی را منقول باحد  
 بر صفت متقدم نشان می دهد و اجماعی که در آن فردی از افراد استناد بسوی مجرور حصول  
 ظن خود کرده است داخل در هیچ یکی ازین هر دو قسم نیست و چون معلوم شد که اجماعات  
 محلیه ازین قبیل از اجماع در و ردی و صدوری نیست پس معلوم توان کرد که اجماع بمعنی که  
 اهل اصول غیرهم ذکر کرده اند اگر اقلش یکست پس در آن همان اثناع است که گذشت  
 و همچنین اگر اقلش یک جامعه باشد چنانچه جامعه یا کمتر از عدد متواترست یا مقدار عدد متواتر  
 زیرا که مفروض مباشرت هر واحد از ایشان از برای استقامت و مشاقت هر عالم از  
 علای دنیا است و این از هر فرد فرد این جماعت متغیرست چنانکه نزدیک نقل بود و این واحد  
 متغیر بود و ماسلف حاصل آنکه وار و بر اجماع منوعات اند و اول منع امکانش و دوم منع وجودش  
 سوم منع امکان نقل آن چهارم منع وقوع نقل و نیز هر منع ازین منع طائفه از اهل علم  
 واقف شده چنانکه این اصول حکایتش کرده اند و آری اجماع را باید که نزد احتیاج باجماع در هر  
 منع ازین منوع احسان نظر کند و حق جهتا و بجا آورد و بکثرت اقوال معتز نشود و از آرای جاهل  
 مهابت ننماید که شان جهمد در هر موطن از موطن عالمین است و اما سیکه نزدش بهر بهمه

نا فاق در عقلش هر موعراج و هر عقاید پیش از قبول است و می اندر اجتماع و نه در کلمات  
 و نه در رفتن بلکه تفریح دل خود با بانی و طبع خاطر خویش با را حقیقت است که از مناج شریعت  
 و شریعت اعلام بهر اهل و در باشد و لایسب ما چون کسی که اراده اجتماع دارد و قصد بر نظر  
 و امیات مسائل و تدبیر نکدر مهات احکام که بران بناسه قنایر سیر و همچو این مسئله  
 اجماع که در صد و بیستم و پنجم از دیگر مسائل اصول ما با و ست می کند پس این مسائل اخراج  
 باشد ببدل و مع از غیر آنها چه در غالب و قات احتیاج چند بسوی آنهاست و  
 ناظر بکنز یعنی ازین موعراج و اربعه واقف است وی هرگز دلی نقل اجماع را بیکیه ازین  
 موعراج و اب نه دگر و یکدیگر بران موجب انتقال نمود اگر فرضاً آورد و ادرا می رسد که نزد  
 منع یخیم و توف کند و آن حمیت او ست مثلاً بعد از تسلیم هر چه در موطن می توانیم گفت که  
 اجماعیکه وقوع و نقلش ممکن شده تسلیم نمی کنیم که حجت شرعیست پس اگر مناظر دلیلی شرعی  
 که دال باشد بر حمیت اجماع شرعی یا بر شکست نیست که میان هیچ یک میان حق و عدالت  
 نیست لکن و آئی که التناؤش من حکمان یعیب و اگر چنین دلیل که دال است بر حجت  
 شرعی بودن اجماع نیامده و واجب بر اجماعان توقفت باشد چه اعدی را قول با ثبات دلیل  
 شرعی بلا دلیل شرعی و عقلی حلال نیست و ما را نا ایندم و قوت بر حجت عقلیه یا شرعی که  
 موجب انتقال از مواضع منع بسوی مواضع تسلیم باشد با وجود اعطاس حق نظر و سیر  
 آنچه از براسه احتیاج بر حمیت اجماع و مختصرات و مصلحات و او رگوده اند و بران امکان  
 دست بهم داده حاصل نشده و هر که حاصل شده باشد پس مقام موطن افاده و استفاده  
 و حکایات اجماع از غیر خود که درین کتاب پیدا در دیگر کتاب کرده ایم یا آیند بکنیم مقصود بدان  
 نه احتیاج یا جماعات است بلکه غرض از ان مجرد الزام قائل حمیت اجماع با جمل امت فایعلم  
 نیک و تمام حج و حج اوله قائلین اجماع با او بود شافیه در کتاب ارشاد الفحول فی تحقیق  
 سن علم الاصول و فتح ربانی سن فتاوی الشوکانی رضی الله عنه مذکور است راجعی اختلاف

فاطمه بان رجوع فرماید آید که چون هر واحد از مسلمانان ممکن از اجتهاد و قدرت  
 بر استنباط ندارد و در مواردی که بحدیث و اتباع سنت مطهره چه کار کنند پس ظاهر  
 که عامه سلف است و در چو موطن است فقها در سائل از اهل علم کتاب و سنت میگردند  
 و میگویند که ما را از حکم شناس و درین عاوضه مطلع سازید و میگویند که عبارت از قرون  
 اما با خبر است قلاوت آید یا روایت حدیث پیش ایشان بچوب سؤال آنها میگردند و  
 همین فتوی روان داشت پس آنچه رعیل اول را گنجایش کرد همان آخر است و اینها گنجینه  
 اگر در اهل بلدیکه از علمای سنت موجود است و بر علو مدارک و سوسنا صبی و در علوم  
 دین و ثلوث حاصل از وی سؤال بفقهاء کتاب عزیز و سنت مطهره باید کرد و هر چه  
 آن عالم عارف بقرآن و حدیث بخواهد این هر دو حجت نیزه نشان و همیشه بستاند و اهل  
 می باید نمود و از احدی خواهد بود و باشد یا بجهت نباید اندیشید و اگر این چنین دانستند که  
 از کتاب و سنت چنانکه باید و شاید مجیب می تواند شد در اهل بلد تنسیف نگر و چاره کار  
 در آن روزگار آنست که بکتاب و سنت بیاورید و بدو این حدیث لایسب آنچه از آنها  
 مخصوص با حدیث احکام سنت مثل بلوغ المرام و متقی الاخبار و شرح ابن اسفار بکرت  
 آثار اعتصام نماید و بپای اندیشه خلاف زید و عمر و کار فرما و فرما نرود و باشد زیرا که درین  
 کتب و اشباه و نظائرش همچون سیل و روضه ندیه و مسک احتیاج و بیل الغمام و  
 و شرح عمده و بل السلام آنچه نوشته تحقیق کرده اند همه اش منطوق و مضمون و مدلول و  
 صحیح بی آمیزش رای دانش پرستان پیشین و بی آلاش اجتهاد و فقیه نشان پسین است  
 و کل ذلک نور علی نور و من لم یحجل الله له نورا فماله من نور و هذا

ادان الشروع فی المقصود و بالله التوفیق

وهو المستعان و نحن العابدون و

هو سبحانه المعبود

# کتاب الطهارة

## باب در بیان آب و جراتان

آب باطن و دریا و نیاہ طاهر و طہرست پلید نمی گردد مگر نجاستی که بویامز و یا رنگ را برگرداند و حدیث ثقلین کہ در سبب صحیحین نیست تاویل است و راجع عدم فرق است و قلیل بر کثیر متعلق و غیر متعلق و این ارجحند اسباب است در نظر تحقیق و از تسلسل جنابت و بول در آب استاده کہ روان نیست نمی آمده و احادیثی است از اعتقال زن آب فاضل از غسل مرد محمول بر آب ساقط از اعضا است و احادیثی جواز محمول بر آب باقی در آن دست یا نمی تنزهی است و آن و ندی کہ بگای در آن آب خور و طهارتش مستثنی آن طرف است هفت بار نخستین نجاک شود پستتر آب دیگر به پلید نیست کہ آب بر آن انداختن او نجس گردد و در زمین نجس برنجستن دلو سے از آب پاک می گردد و ما ہے و ملخ و جگر و سپرز حلال اند و آب که در آن گس افتاده گس را در آن غوطه دهد و بیندازد و آب را بکار برد و همچنین طعام را کہ در آن گس نیفتد و یا رطوبت از چار پایہ زندہ مرد است خوردنش حلال است و آب بیند پاک است

## باب در بیان آوند

حرام است نوشیدن و خوردن در آوند ہائے رومیہ و احقاق سائر استنمالات بدان مآتم است و دعوی اجماع بصحت نزدیکہ و آلودہ عدم احقاق یو اقیبت و جز آن از اجبار نفیہ بزر و سیم است بلکہ ہمہ باقی است بر اصل باحت و چرم بویغ پاک است و آب و دیگر درخت مسلم ملوث است و خوردن در آوند ہائے اہل کتاب نزد نیافتن آوند و دیگر بعد از شستن آن جائز است آنحضرت صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم کہ وضو کرد و ساغر و کاسہ شکستہ را بتا سیم استوار کردن و دوران آشامیدن و خوردن نہ مشروع نیست

### باب در بیان ازاله نجاست

سرکه ساختن غرنا در دست و اگر از خود سرکه گردد جائز باشد و گوشت خزان خلط  
 حرام است نباید خورد و گوشت اسب حلال است و آب دهن ناقص پاک است و منی  
 هر چند پاک است اما غسل و فرک و حش آن از شایع علیه الصلوة والسلام ناپاک است  
 شش و در بول جاری غسل و در بول غلام نش آمده و خون حیض ناپاک است و در من  
 آن لازم و بقای آن در جسد بعد از غسل معتبر نیست و ثبوت نجاست بول و غلط  
 آدمی بضرورت و ینید است و در ماعدای این هر دو که از آدمی بیرون آید خلاف است  
 و همچنین در خارج از حیوانات و حق حقیق بقبول حکم نجاست چیز نیست که پلید بودنش  
 بضرورت و ینیه ثابت شده و در ماعدای آن حاجت بود و دلیل دال بر نجاست  
 مثل روشه که حکم نجاستش واجب است بدون احاق و در آنچه دلیل نیامده بر آن  
 اصلیه و نفی تعبد نجس بودن آن کافی است چه اصل در همه اشیاء طهارت است  
 و حکم نجاستش حکم تکلیفی عام البلی است این حکم درست نیست مگر بعد از قیام حجت  
 و حکم نجس یا نجس بودن که ام شے بجز خیال و وسوسه و درست از بیعت حق  
 و راجح در حکم نجاست شے و صفت تطهیر آن قصه بر موردست و تحویل شے مقرر  
 باقوال علمائے است خواه آن قول منسوب بسوی جمیع ایشان باشد یا بسوی  
 بعض میل است از دین بسین پس دعوی نجس بودن سنگ و خنزیر و پلید بودن  
 غرودم مسفوح و حیوان مردوار تمام است آری اکل کما اینها و آشامیدن غر حرام  
 و نیست ملازمت بیان حرمت و نجاست آری هر نجس حرام است نه هر حرام نجس و  
 اکل شے ماکول محبوب از ارض کفار حرام نیست آنحضرت صلی الله علیه و آله از بلا و نصار  
 آمده بود و بخورد و از زبانه رخاں یهودی نیز تناول کرد و همچنین ذبائح جمیع مسلمین با وجود  
 اختلاف مل و نخل و تباین طرائق و ادیان و ذبائح اهل کتاب و دیگر کفار نزد وجود

فوج بر لب سلمه یا نزد اهل آن حلال است و نجس نیست مادامیکه آن فوج از جبهه  
غیر خدای عز و جل نباشد و در نه ذریعہ مسلم که از براسے پیدا کند کثیر و شیخ سعد و وزیر خان  
و جز ایشان باشد نیز حرام است گویا و فوج تسبیح بگردند یا وقت اکل نام خدا بر زبان  
گذرانند و طهارت یا پوشش آلوده بپوشا است همین سودنش بر زمین است و در آن  
نماز گزارون و مسجد در آمدن رواست و لیکن شیطان لعین و ابلیس و میم از بر  
عصاة تشکیک و دشمنی متترین شکوک و خیالات بنی سر و پا را هم مشکاک و دوست  
و چون دید که نفوس این قوم طموح بسوی شرب خمر و از کباب بخور می کنند لاجرم این  
غیره را شبکه اگر قماری ایشان گردانید الله اعلمنا من نزغات الشیطان  
واجونا من خزی الدنیا و عذاب الآخرة

### باب در بیان آداب قضای حاجت

در خلا که شتر می راند که بران نام خدا یا رسول و نحو آن باشد با خود و برود نزد در آن  
با بخت این کلمات بگوید اللهم انی اعوذ بک من الخبث و الخبائن و برودن آفتاب  
و مانند آن از بمانند استیجاب نیست و همچنین پنهان شدن از چشم مردم نزدیکان  
و از تخیل در راه و زیر سایه و درخت میوه و در و کرانه نهر روان در حدیث ضعیف منی آمده  
و همچنین مشغول شدن در حالت تخیل و سودن نر و در حالت بول و مسح زانو و دست  
راست و نفس در آوردن و دستقبال و دست بار قلیه نزدیکان و شاشیدن و استنجاء  
ببین و بکثر از آب کلوش و بگرین و استخوان و چوب از طلا بد را یا غفرانک گوید و عاتقه  
عذاب قبر از عدم مزاحمت از بول باشد و استاده شاشیدن کرده دست و پا این کرده  
از حضرت مسلم از براسے بیان حکم شرع جائز باشد گوشستن در خلا بر پاسے چپ  
استاده کردن پانی راست پسند ضعیف ثابت شده و بار افشاندن و گردن زدن نیز ثابت  
بحدیث ضعیف است و جمع میان سنگ و آب حسن و آب تنافض از تنها سنگ است الله اعلم



## باب در بیان وضو

وضو از اعظم شروط نماز است و تقدیم سواک بر آن مستحب هر دو کف دست را سببار  
 بشوی و آب در دهن گردانند و اندرون بینی رسانند و این واجب است و بینی را بشویند  
 سپس روی بشوید و دست راست و چپ را تا پنج یا آریخ است با غسل و برو  
 اگر چه نه بجهت عدم دخول غایت در وضو است ولیکن در حدیث و اقطبی از عثمان آمده  
 فغسل یدیه الی المرفقین حتی مسح اطراف العضد قال الحافظ اسناد حسن  
 و در حدیث ثعلبیه بن عباده عن ایه مرفوعاً آمده ثم غسل ذراعیه حتی یسبل الماء  
 علی مرفقیه اخرجه الذیاد و الطبرانی سپس مسح سر کنند و آیه کریمه غسل مسح کل  
 و مسح بعض را س هر دو دست و سنت مطهره بین اوست از آنحضرت صلی الله علیه و آله و ابایت  
 در مسح ثابت شده و برین هیئت اتمرا فرموده و مسح بر پیشانی و بر دستا برهم بصحت  
 رسیده و این دلیل است بر افضلیت هیئت مستمره و اجزای هیئات دیگر و بعضی احوال  
 و احادیث فعل تخلیل کفیه خالی از مقال نیست و اما از تخلیل پس خود احدی بجانب  
 تصحیحش زفته و یک با مسح ظاهر و باطن هر دو گوش کردن و بودن این هر دو جمله شراعت  
 است ولیکن واجب نیست سپس هر دو پای آ تا شتا نگ با شتا نگ بشوید و شتا نگ  
 نام استخوان روینده میان مفصل ساق و قدم است و شتا نیست که قراوت نصب  
 در هر دو آیه کریمه افاده جواز غسل و مسح هر دو می کند و براس هر یک قائلین تعسف بسیار  
 کرده اند و مدلول کتاب عربیه مشرعیست هر واحد از غسل و مسح علی الاطلاق است و جمیع  
 میان هر دو قول قائل جمیع بغایت ناتوان است زیرا که جمیع میان این هر دو هرگز از  
 شریعت مطهره ثابت نشده در اعضای متقدمه برین عضو پذیرنی است که در وجه فقط  
 غسل و همچنین غسل در یدین مشروع فرموده و در سر فقط مسح آمده و لکن رسول خدا صلی الله علیه و آله

بیان فرموده که فرض بر است غسل است نه مسح جلین و احادیث این سنه از صحابه در  
 حکایت وضوی نبوی بعد تو اتر رسیده و همه صحیح غسل است و در هیچ حدیث ضعیف  
 مسح نیامده مگر در تحقین پس واجب غسل هر دو پای است بنا بر بیان ترمذی و عروبی و مسلم  
 بلکه سنت است غسل و تواتر آن احادیث تحلیل اصابع است و این مستلزم غسل است  
 چه در مسح تحلیل نیست بلکه باصصاب و یخطی ما الخطاء و ترتیب در وضو واجب است  
 و کافی است مسح سر یک بار و در آوردن هر دو سبابه و گردش مسح آن هر دو با هم و در  
 حدیث آمده و آب گوش جز آب سر یا بد چنانکه آب سر جز آب سر و دست شاید و از  
 خواب برخاسته دست در آوردن آب و نویر زانها آنگاه سه بار بشوید و این سنت است  
 و در حالت صوم مبالغه در استنشاق نمی باید کرد و وضو بدو ثلث مجزای است و در تک  
 اعضای وضو جایز باشد نه واجب و احوال غره و تحمیل سح است چنانکه تین و در تنخل  
 و طور و جلک شستن سنت و در واجب تسبیح در وضو بر ذاکر است نه بر ناسه و فصل و وصل بر  
 و مضغه و استنشاق ثابت شده و تشنگ ماندن بر ابریک ناخن موجب اعاده وضو  
 و مسح اعلائی تحقین نه افضل آن ثابت است یا در استواتره و مدت آن یک روز و شب است  
 از برای تقسیم سه روز و شب است از برای مسافرو آزادگان وضو جز این دعا که در مسلم  
 از عمر رضی الله عنه مرفوعاً مرویست اَشْهَدُ اَنْ لَا اِلَهَ اِلَّا اللهُ وَ اَشْهَدُ اَنْ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَ  
 رَسُوْلُهُ ثابت نشده و در ترمذی اَللّهُمَّ اجْعَلْنِي مِنَ التَّوَّابِيْنَ وَ اجْعَلْنِي  
 مِنَ الْمُتَّقِيْنَ و غیره زیاد کرده لیکن در سندش اضطراب است و در حدیث ابی سعید  
 نزد ابن السنی و حاکم و غیره زیادت سَبِّحْ اَتَمَّكَ اَللّهُمَّ وَ يَجِدْكَ اَشْهَدُ اَنْ لَا اِلَهَ  
 اِلَّا اَنْتَ اَسْتَغْفِرُكَ وَ اَتُوْبُ اِلَيْكَ نیز موقوفه دار و گشته در رفع آن ضعیف است و در  
 مشرعیست مسح رقبه فی الجمله روایاتی که صحیح تنسک می تواند شده اگر چه نزدیک است  
 که اهل اندامها را جمع کنند بر آنکه بدعت است

## باب در بیان نواقض وضو

شکسته وضو خواب مرد در ارست نه نشسته اگرچه غلط کند و در خنده حدیثی بصورت رسیده  
 انس گفته ضحاک ناقض صلوٰه است نه وضو در مجمع الزوائد گفته رجاله رجال الصبح و انس ذکر  
 و خوردن گوشت شتر و حدث و صوت و یریح و منّا ناقض وضو است اگر در نماز بگوز وضو  
 دیگر کند و عاده نماز شاید و نمی شکند از بر آمدن خون و سقّ و ثبوت نقض وضو بکدام شئی  
 جز بلیل نمی تواند شد اهل فروع درین امر توسیع نمودند و غالبش بے دلیل است و  
 حق آنست که واجب در هیچ احوال بقا بر اصل است چه وجوب تعبد با حکام شریعیه جز  
 بایجاب خدا و رسول نیست و در تشریح نباشد اللهم بصیرنا یا ایاها صواب و اجعل بیننا  
 و بین العصبیة من لطفک اصنع حجاب و تحون استخاضه رگی از رگماست حیض نیست  
 برای هر نماز یک وضو بکند و غسل و همچنین در بیهوشی وضو پس غسل ذکر و نضح و سجده  
 باشد حاجت به هیچ غسل جنابت نیست و نمی شکند وضو از بوسه چنانکه روزه هم نمی شکند  
 و حامل میت را وضو کردن می رسد چنانکه فاسل مرده را غسل می باید بنمود و حدیث  
 لا یمس القرآن الا طاهر معلول است

## باب در بیان غسل و حکم جنب

در غسل بخروج منی از شهوت است اگرچه بتفکر باشد و بلاقات هر دو تخان اگرچه  
 انزال نشود و در اختلام وجوب بطل تبصره خواه آن محکم مرد باشد یا زن و مجرد و خواب  
 چیزی نیست و سنت است غسل از برای جماعت و برای همه واجب است و برای نو مسلم  
 مستحب و همچنین میان دو جماع و آبن غریبه یقیناً فقط وضوءه للصلوٰه روایت کرده اند  
 و این انشط است از براسه عود بسوی اهل و جنب اگر بی وضو خیسید رواست و در غسل اول

هر دو دست بشوید سپس آب از دست راست بر دست چپ بریزد و فرج را بشوید بجهت  
 وضو کند پسترب آب بر سر بریزد و انگشتان را در زینهای موی سر در آرد و دست بار برسد و  
 بر سائیم آب روان سازد سپس هر دو پا بشوید این دست غسل شرعی و حیثیت نهید جا  
 شرط است چه وضو و چه غسل و افضل افشاندن تن بدست است نه چیدن آب بدن  
 بر و مال در زمان را در غسل جنابت غسل حیض و یحیقن آب بر سه سه بار که با حصول  
 راس بر سه کافی است حاجت نقض موی سر و ضعف ضرورت نیست و جنب و حالض را  
 در آمدن مسجد و خواندن قرآن حرام است نه حلال اگر چه محدث را مسح صحف جائز  
 باشد و غسل بر آوردن مرد و زن از یک آوند بنا بر جنابت درست است و چون زیر  
 هر موی که بر تن آدمی است جنابتی بوده است می باید که در شستن موی و پاکی اندام  
 اهتمام کند تا بمقیین از عمده غسل بر آید اگر چه حدیث دارد درین باب ضعیف است و آنچه  
 از منتهی قبول و جز آن بعد از غسل بر آید موجب اعاده غسل نیست و تا نقض شستن آن  
 از برای غسل جنون است نه فنون و در باره حمامات روایتها آمده و غالبش ضعیف است  
 و بعضی حسن و حاصل اوله تحریم دخول حمام بر زنان است مطلقاً و بر رجال مگر در تازر

### باب در بیان تیمم

این عبادت از جنس النّس این است که زمین را از برای ایشان طهور ساخته اند  
 نزد عدم و بدان آب پس هر که نزد در آمدن وقت که نام نماز آب به که بدان وضو نیغسل  
 می تواند کرد و در منزل و مسجد و جاسه قریب آن نیابد و می تیمم کند و معتبر در آن علم یا ظن  
 بعدم وجود است و بحث و کشف و احفاء سوال و طلب مخصوص در جهات اربع در یک  
 نیل یا انتظار تا آخر وقت آن نماز معتبر نیست آنحضرت صلوات الله علیه تیمم بجا کرد  
 بدون سوال و طلب و انتظار و تخصیص صید تراب ممنوع است و ابل لغت تصریح

تقریح کرده بآنکه صید یعنی تراب و روی زمین هر دو دست و تیمم بیدار و دلیل است بر  
عدم اختصاص و لیکن راجع قصر تیمم بر تراب است شریعتاً و چند نماز بیک تیمم است  
و حدیث تیمم برای هر نماز ضعیف است بحدیث بدان قائم نیست و تیمم یک ضربه است بر  
زمین با مسح شال بر زمین مسح روی و حدیث این حدیث صحیحین است و احادیث  
و ضربه در صحیح نیست و معذاتوق است و تصدیع وضوی سلم است گوئیم که سال  
باش و لیکن اقتصار بر تیمم بعد از آب یافتن خوب نیست و چون نماز تیمم گزار و بعد  
آب یافتن اعاده نماز نکند و صاحب جرح است و بشو را اگر در غسل غوطه خشک باشد  
تیمم نماید و مسح بر جبهه و غسل باقی اعضا می وضو جایز است اگر چه پیش او بی وضو است

### باب در بیان حیض

خون حیض سیاه می باشد و زنان آنرا می شناسند نماز درین هنگام عفو است و  
استحاضه را حکم حائض نیست و وضو کند و نماز بگذارد و قاحت گوید یا که رت و صفت  
را بعد از ظهر بلکه بعد از غسل چیزی نمی شمردیم و با حائض جمله کار را فوق از رت و است  
مگر جماع و هر که زن خود را در حیض بیاید یک وینار یا نیم وینار صدقه دهد و حائض در  
نگیرد و طواف بیت نکند تا آنکه پاک گردد و میستندت برای اقل و اکثر حیض و اکثر  
نفاس چهل روز است و نماز درین حالت عفو است و چون انقطاع حیض بعضی زنان  
در چهل یا پنجاه سال می شود و بعضی را بعد از پنجاه پس مرجع آن قوت بنیه و طبیعت  
و ضعف و رت شکیه باشد و اختلاف طبائع و اقوال مؤثر است درین امر پس تقیید  
وقت ایاس بحد محدود و مجازفت بیش نیست زیرا که حکم شرعی است بدون عقل و نقل  
و استقرای تمام و عادات منضبطه و معتبر در عادت ایام حیض رجوع بسوی صفات دم  
و عادات ناس است و در شرع دلیلی او بر اسی اقل و اکثر طهر حیض نیامده و آنزو  
القباس و عدم انقباض عادات اولی و قوت نیست بعد دیگر شایع نام آن برده و

آن شش یا هفت روز است چنانچه بیست و هفت روز هر یک از اینها عددی آن را عدد او  
شمار آید که غالب همین باشد و رجوع بسوی غالب نزد التماس توفی الامان  
ست در اکثر قواعد شریعت و اهل فروع که رسائل طایفه برین مسائل ذکر شده اند  
و بعد با و طو نوشته خرافات محض است و نظر در لون دم مقدم است بر رجوع بسوی  
عادت نزد التماس و خون پیش و استحضار

### کتاب الصلوة

نماز یکی از اهم ارکان دین و اتم فرائض شرعیه است که اگر آن را بعد از وجوب ترک  
کنیم حکم او همان است که در اساویش صحیح آمده است انما تلک النامق حق  
یقول لا اله الا الله و یقیموا الصلوة و یؤتوا الزکوة و یحفظوا الحیة و یصوموا  
رمضان پس هر که این افعال بجا آورد خون و مال او معصوم باشد الا بحق اسلام  
و هر که بجا نیاورد خون و مال او رعیت نیست بلکه با ما موریم بقضای او و پناه که بدل خدا عالم  
جان ماور شده و لیکن توبه قبول است پس اگر تارک نماز توبه گراید و رجوع نماید بر ما  
و جب است که بخیر بیدل و کنیم فان تاب او اقاموا الصلوة و اتوا الزکوة فخلوا  
سبیلهم و هر که او انیم که وی نمازی را از پنج نماز ترک کرد و ایدان او توبه بر ما واجب  
باشد اگر توبه کرد و نه او را بکشیم بکم خدا و من احسن من الله حکما و اما اطلاق  
اسم کفر بر وی پس احادیث صحیحیه ثابت شده و او تعالی تاویلین احادیث  
بر ما واجب نیست و نه ما را بدان اولن داده و آنرا عتاب فقهاست تردد و اطلاق آن  
فسق بر تارک صلوة تا آنکه بعضی گفته اند که جز ترک هر پنج نماز تفسیقش جائز نیست  
و بعضی بر ترک پنج نماز هم اطلاق فسق روا نه داشته اند بعلیه آنکه تفسیق جز بر دلیل  
قطعی نمی تواند شد با آنکه مخالف خود او را و فی مقتضات خویش که او تعالی بدان  
اعتقاد اولن نداده تا تکلیف معتقدش چه رسد نمی بکفر می کنند و این مختصین آنگین است

که در اسلام شکست و استقامت

### باب در بیان موافقت صلوة

در کتاب عزیز از طریق نماز است و وقت خاص از برای هر نماز و بدون آن بر عینیت مخصوصه باشد و در محصوره نیست مطهره ثابت شده آیه را بر این دوالات نیست نه بطلان نیست و نه بضمین و نه بالتزام و آنحضرت صلیم برای اوقات صلوات علامات حسیه گردانیده که هر یک از آنرا داند در فجر طلوع نور را که از اوایل اجزای نماز است و هر واحد آن را می شناسد نشان داده و در ظهر زوال شش و در عصر بلند و پاک و سفید و صاف و زنده بودن آفتاب و در غروب آن گفته و در مغرب اقبال لیل و او بار نماز را از آنجا و از اینجا بیان کرده و در غروب هلال را شب سوم ماه و گمشدن شفق سرخ و شکست و شب نشان داده و این علامات بر آنکه هم ملقب نمی تواند شد و تعداد نجوم و تقدیر متنازل که بعضی گفته اند جز تا نیمی نهمین طالع زیر آن نیست و معاد الله که چیزی از شریعت حق خارج بسوی علم نجوم مصطلح و معرفت سمات محدثه و راجع مجیب و جز آن باشد بلکه در شیخ ازین علم نمی آمده و اعتبار از اسطفا کفر گردانیده تا باعتبارش در فضل عبادات چه رسد و تحجب است تا آخر عشا و مکروه است خفتن پیش از آنان و نماز صبح را در غلص باید گزارد و در مغرب تعجیل باید کرد و در اشتداد و تیریدن ظهر آمده و در طول فجر از غلص تا اسفار جمع میان روایات است و اول ادب است

### باب در بیان اوقات اضطرار

هر که یک رکعت اصبح پیش از برآمدن مهر دریافت وی نماز با دو دریافت و هر که یک رکعت از عصر قبل از فرو رفتن آفتاب ادراک کرد و سه رکعت عصر شد و نیست نماز بعد از صبح تا آنکه مهر بر آید و در رکعت سنت صبح و نه بعد از عصر تا آنکه غائب گردد و در رکعت طواف بلکه این نماز طواف در هر ساعت از روز و شب جائز است و حدیث

وارد ازین باب نزدی و ابن حبان تصحیح کرده اند و گزاردن نماز و وقت کردن مرده  
 در سه هنگام نمی عندهست چمن طلوع و چمن زوال و چمن غروب مگر در جمعه که نماز جمعه  
 در چمن زوال مکرده نیست و هر که استاده نماز نمی تواند گزارد وی نشست بگذارد پس  
 اگر نشسته نمی تواند برپهلو گذارد و در نه سلقی در کار باشد است گذارد و سجود را هم فضل از  
 رکوع گردان چون بر مصلی صفی از صفات نماز علیل متغذر گردد در صفت وارده طریق  
 دیگر بجای آورد و بگوید قَاتَّقُوا اللَّهَ مَا اسْتَطَعْتُمْ وَاِذَا اُمِرْتُمْ بِالصَّلَاةِ فَاِمْضُوا  
 صِلُوهُ مَا اسْتَطَعْتُمْ و بر وجوب تاخیر نماز بر ناقص الصلوة و ناقض الطهارة دلیل اولی است  
 و سنت نیامده بلکه مشروع است تیمم نزد عدم مابوقت حضور زمان نماز و همچنین صاحب  
 علت که قدرت بر استیفاء طهارت یا نماز ندارد و از گزاردن آن نزد حضور وقت نماز  
 کیفایا ممکن جائز است و مطلوب هم از وی این قدر است و اگر این تاخیر بر دوسه وجوب  
 میبود لاجال شایع بیانش می کرد زیرا که از احکام عام البیوی است و درین حکم راجحی زوال  
 علت در آخر وقت و ایس از زوال علت در چمن وقت هر دو برابرند و حکم وجوب  
 تاخیر نمازی از نماز مابرفردی از افراد عباد و جزیدلیل مقبول نباشد و لادلیل علی ذلک  
 و افضل اعمال گزاردن نماز است و راول وقت و آن رضوان الهی است و اوسط حجت  
 خداست و آخر عفو است و حدیث ابن عباس در جمع صلواتین بهینست منوره محمول جمیع  
 صور است و هو الحق یعنی نماز نخستین را در آخر وقت و نماز دیگر را در اول وقت آن گذارد  
 هر دو یکبار و گویا در صورت جموع افزونه حقیقت و هر که مجوز مطلق جمیع از برای غیر مسافر  
 و ن یلتحق بستم بدتش دلی نیست و نسخ جمیع از برای شتمل بصلاح منقرض است چه  
 اشتغال بصلاح نه عذر شرعی است و نه لغوی و نه عرفی فقیه الله هذا القول و ابعد  
 صاحبیه و چون آنحضرت صلی الله علیه و آله بنام مکتوم می را که جامع بود میان عی و عدم قیام  
 و بعد منزل نزوح نه اسعد و نه اشت آن دیگر کدام است که اشتغال بمباحات از برای او



عذر باشد و مرجع افضل عبادات و اعظم واجبات و او کدراکان اسلام و باجمعه  
مثل این توبیعات معدود و در تقصیر نشان این عبادت غلطی است آری هر که غلطی از  
تشیع دارد و معتقد این جمع است و لکن هر که باین منزلت بدو سختی خطاب نیست  
و احسن ما قال الشوکانی رحمه الله

تشیع الاقوام فی عصرنا متحصصه فی بدع و بدعت  
عداوة السنة و التلب للاصلاح و الجمع و ترک الجمع

### باب در بیان استقبال قبله

روی کردن بسوی قبله یکی از ضروریات دین است هر که تحقیقا از آن ممکن باشد  
بروی واجب است مثل کسی که حول کعبه قاطن و در که ساکن و شاهراست بدون قطع  
مسافت و چشم مشقت و هر که چنین نیست فرض است استقبال جهت است و مرا و باین  
جهت جهت کعبه علی الخصوص است بلکه قبله باین مشرق و مغرب است هر که در جهت  
یمن باشد و جهت مشرق و مغرب می شناسد روی توجیه بیان هر دو جهت بکند و  
چنین جهت قبله اوست و همچنین هر که در جهت شام باشد روی بیان این هر دو جهت کند  
برون انساب افضل و در تقدیر جهات زیر که شرح شریف باین تختم نیامده و عباد را بدان  
سکلف نکرده اند و تجارتیب منصوبه در مساجد و شاهراست و در بلاد و سلیمان که عنایتی بامر دین  
دارند منتی ازین تکلف است و همچنین اخبار عدول و ضعیفین کافی است و عرض لبس  
در بعضی مواطن بر بعضی افراد بنا بر عدم ظهور چیزی که بدان سمت قبله شناسند و ظلمت  
لیل یا حیلومت خیال عالیه در ارض غیر معروفه یا تلون بطرق سلوک که اوباش و فرض  
چنین کن امان نظر و تعریف جهت است و نزد اعوام و اشکال قبله هر سوئی که  
خواهد روی کند و این در فرض است و در فوایل شارع تخفیف کرده و تاویذ آن بر نظر  
را حله بسوی جهت قبله و غیر جهت آن جایز داشته بلکه تاویذ فریضه را در اصل مذموم

را حله مسوغ کرده و برین قیاس حکم نماید و این در عبادت و این خلاصه چیز است  
که در امر قبله بدان متعبد بوده ایم و آن منتهی است از تفریحات طولیه و تنویلات جمیده مذکوره  
و کتب فقهیه

### باب در بیان اماکن نماز

در حدیث امر متابعینا و مساجد در و در بعضی محلات آمده و حکم بتطیّف و تطیب آنها  
دارد و شده پس افضل صلوٰه مرد و رجب باشد و افضل اکنه از برای نماز مسجد بود و نماز  
در مسجد حرام برابر صد هزار نماز است و در مسجد مدینه برابر هزار نماز و قیست مبل سفر کردن  
و بار بستن مگر بسوی این دو مسجد و مسجد ایلیا و این هر سه مسجد افضل مساجد روی زمین است  
و بعد از اینها تفصیل فرمود جماعت را باشد و هر مسجد که جماعت آنجا بیشتر است بهتر از مسجد  
قلیل الجماعه است و در گزاردن نماز مساجد بیده ثبوت اجور در نقل و رنق اقدام است  
تکلیف آثار که شامه است و همچنین مسجد یک درجه از صلی است افضل از ده است اگر چه  
حدیث لا صلوة الا بحجر المسجد ضعیف است ولیکن طریق قیاس بسیار در این است بسیار  
تفصیل بعضی مساجد بعضی نه ماعدا می آن و قصر برین مفاصله در فرائض باشد و در  
مشروعیت نقل و فضل آنها و ربوبیت احادیث بسیار در او گذشته و تجلوه اطن تضاف  
نواب صلوٰه ارض فلاة است و تطلق بصاق و مسجد خطبه باشد و حکم بعد از اجزای  
صلوة در موطنی از موطن ارض که در آن نموا اذن نماز بوده است و همچنین حکم بکراهت  
نماز در آن جز بربلیل پذیر نیست و مجرد قال و قیل در نحو تسبیح نباشد و چهار مکان  
نماز واجب است نه شرط صحت نماز و بر تقدیر مساجد ربور است آمده و در آمدن شرک  
بمسجد نیست و انشاء اشعار که خالی از منکرات باشد رواست و جوینده گم شده را  
در مسجد لا دها الله علیک یا یگفت و خرم و فروخت کننده را و عاکی لا ابیح الله  
تجارتک باید و از آفات حد و نقصان و مساجد نبی آمده و برای سعد بن معاذ

خیمه در مسجد زدند و جسته در آن بلعب پرداختند و گنیز سیاه خیمه خود در مسجد داشت و جماعه  
در مساجد از اشراط قیامت است و تشدید و در حضرت مساجد منع است و انگندن قذافه  
از مسجد اجراء دارد و از تشستن مسجد نزد مردمان بدوین و در رکعت نخستین نماز و پس از آن

### باب در بیان لباس محلی و غیره

مجموع اوله وارده درین باب و ال اند بر وجوب لبس ثیاب ظاهر و متعزیرت و آنچه  
مفید شیطیت باشد بجز آن موجود نیست و حدیث عدم قبول نماز حائض مگر بخار اگر متعزیر  
باشد برای استدلال بر شیطیت خاص بود بزن و آنچه حدش مستلزم عدم صلاه  
باشد آن شد طیار کن است نه وجوب و ازینجا دریافتی باشی که هر که چیزی از عورتش  
در نماز نمایان شد یا در جامه ناپاک نماز گزار در نمازش صحیح است و زاعم بطلانش  
مطالب بلیل و مجر و او امر بهتر با تطهیر نافع اونیست زیرا که غایت افاده اش وجوب  
و جاز است التحاف بجامه کشاده با مخالفت میان هر دو طرف آن و اگر تنگ باشد  
انزار کافیست و بیک جامه که چیزی از آن بر دوش نباشد نماز نباید کرد بنا بر عدم  
این از کشف عورت و جاز است نماز زن در روع سابع که منطی ظهور هر دو قدم او باشد  
و از نماز و رقبه و حام و معاطن ابل و قارقه الطریق و بالا سکه پشت کعبه و مزید و  
مجزره نمی آمده و حرام است نماز گزاردن بسوی قبور و تشستن بر آنها و هر که مسجد را بد نظر  
بنخل خود بکند اگر در آن اوی یا قصد بریند مسح فعل کند و در آن نماز بگذارد و ظهور اوی در خفین  
تراب است و در نیست بنی کردن عمار نماز بگذارد و آن تسبیح و تکبیر و قرات قرآن می باید  
و از برای مردان تسبیح و از برای زنان تصفیق و در نماز نزد سهوا مام جائز است و اگر بقتن  
شروع اگر چه با و از باشد و تنفخ و بیط کف بجواب سلام و جل و وضع اطفال خورد  
در سجده و قیام و حالت اماست و قبل مار و کزوم عمل کثرت است و احادیث وارده درین اعمال  
و نماز بصحت رسیده و ظاهر معرفت خدا کشته نزد ما نیست که تکوا و بام و افدا اصاده

از حضرت صلوات الله علیه کند مثل حل یا مہ ثبت ابی العاص و طلوع و نزول و از سب و حالت  
نماز و نحو آن از آنچه نہ از برائے اصلاح نماز بوقوع آمدہ پس آن را در حکم غیر کثیر دارد و  
بہ چنین جریمہ و توسع بقصد اصلاح نماز بودہ است بچو غلغل و اذن بمقام کثرت و قرب  
و نحو ہا آنہم بالاولی کثیر نیست و ہر چہ خارج ازین افعال و اقوال مسوغہ است  
کردن آن ناستہ فرع باشد و مرجع و مفید یا غیر مفید بودن آن از برای دلیل است اگر  
دلائل کذبیکہ از دو طرف عمل بران باشد و اگر نکند پس اصل صحت است و فساد خلاف  
اصل است بصیر بسوی آن جز نزد قیام دلیل و ال بر فساد نمی تواند شد و لکن چون مصلی  
کار سے بکند کہ مجر و عبث است و بدان از ہیئت مؤدنی این عبادت بیرون آید مثل اشتغال  
بعملے از اعمال کہ دخلی در نماز ندارد و نہ در اصلاح آن مثل حل افعال و خیاطت و نسخ و نحو  
آن پس بے شبهہ این کس مصلی نیست و قول بفساد نماز شن بحیثیت آنست کہ کار کے  
منافی نماز بجا آورده و اعجب من فعل العاصۃ الجہلۃ و اغرب سکون العلماء  
وامتہ الدین عن الاکرام علی من جعل المعروف منكرا و المنکر معسدا و فاد تلاحب  
بالدین و بسنة سید المرسلین و کلام سابی مفید صلوة نیست

### باب در بیان سترہ

گذشتن از پیش مصلی گناہ سخت است اگر داند چیل سال استادہ ماند گرا ز پیش و سے  
نگذر و دو کافی است سترہ بقدر چوبل پسین یا لان شتر و این جاتی است کہ نماز در  
صحرا یا گذر گاہ مردم بگذارد و فرق میان سترہ و مصلی بقدر جاسے سجدہ پس است و تنگنا  
سترہ مستحب است اگر چہ یک تیر باشد و بہتر آنست کہ سترہ بر زمین یا شمال بود نہ روی بر  
چشم و رو است مقابلہ با کسی کہ میان سترہ و مصلی بگذرد و حدیث خط کشیدن نزد نبودن  
سترہ حسن است

### باب در بیان حث بر شوع در نماز

دست نهادن بر تیرگاه در نماز ناجائز است و فعل یهود باشد و نبات در طعام  
قبل از نماز نزد اهل علم هر دو نبات است بلکه بدان امر واقع شده و چندی نادر است زیرا که  
مصلی را رحمت رود بر دست و الکفات در نماز احتکاس شیطان است از نماز بسته و  
اگر لابد باشد پیش در قطعی بود و بصاق انگندن اگر روا باشد و بر قدم و جانب شمال  
نه رود و بر و جانب راست و بهتر آنست که صورت نقوش رود بر روی چشم مصلی نبود که نمیست  
و منظر کردن بسوی آسمان در نماز منعی نیست و نسبت نماز در حالت غلبه هفتین است و ثواب  
از شیطان است تا امکان فاعله را کلم کند و دهان بر بندد

### باب و بیان اذان

آنحضرت صلعم فرمایند بن زید امیر تعلیم اذان ببلال فرمود پس محبت برد و جوش  
امر نبوی است که رویایه مریه او و نظم است باین امر تقریر و صلعم طول حیات  
از برای مودنین در هر روز پنج بار و جائز است تا دین محدث اگر چه با طهارت افضل  
و حدیث لایق دین الا متقاضی ضیف است و بلال هر دو نشست سباحت نزد اذان و در کس  
می نهاد و در تمام صلی الصلوة خیر من النوم می افزود و خوشبید در نبات محی علی خیر  
العمل بسیار دارند تا آنکه این تشویب را از عظم شارات گردانیده اند و ثانی آن احتیاد  
و تسبیح آن دارد و از اشد محدثات می انکار و با آنکه در بیجا امر متین و خطب بسیار است  
چه سبب احتیاد می ظنی است بر هیچ کی از منکر و مثبت نیکه نسبت آنصاف آنست که اگر از  
وجه صحیح موع ثابت شود و احب القبول باشد زیرا که قبول زیادت غیر منفائی در  
اصول متقرر شده و اگر قاصر ازین درجه است متفیع نیست و من انصف عن نفسه  
وقف عند هذا ابلا نظری و لا تقوی و لا تشیع و لا تشیع و اذان تشیع و ترجیح  
و ترجیح همه نبات است و چنانکه اوله باینا را قاصت آمد همچنان تشیع آن نیز و اگر گشت  
مگر تمیل و آخر که یک بار پیش نیست و در روایتی استثنای قد قامت الصلوة

نبات از اول  
و نبات است

آمده و مقدم از متاخر معلوم نیست پس جمع بیان هر دو واجب شود و عمل بزیادت وارده  
از وجه صحیح ثابت است پس برین تقدیر اقامت متنی مشتق باید جز تبذیل و رافع هذا  
هو الذي يبين في القول به على ما يقتضيه الاصول و اگر در جمیع نزوحی علی الصلوة  
یعنی علی الفلاح بسوی چپ و راست بدون استعانت از بلال ثابت شده و آیین  
افان و اقامت در نماز عیدین نباشد و از برای فائتة و منیة شروع بلکه مرغوب نیست  
و در جمیع صلواتین یک اذان و دو اقامت مجزئ است و یک اقامت هم از آنحضرت صلعم  
در مزدلفه در نماز مغرب و عشا آمده و سماع ندای مأمور است بآنکه آنچه مؤذن گوید و س  
نیز همان کلمات بگوید هر جمیع علتین که بخلاف احادی و لاقیة الا بالله گوید و مؤذن چنان  
باید که اجرت نگیرد و مستحب است ترسل در اذان و تحویل در اقامت و قاصد بیان هر دو  
بقدر تناول طعام باشد و اقامت گفتن حق مؤذن است و مؤذن الملک است باذن  
چنانکه امام الملک باقامت است و تو حایک بیان اذان و اقامت گفتن مرد و نیست و  
هر که زوشنیدن باگ نماز این دعا بخواند اللهم رب هذا الدعویة الثامنة والصلوة  
القائمة اتجهل الوسيلة والفضيلة وابعثه مقاماً محمدياً الذي وعدته و غیر  
ثناست آنحضرت صلعم باشد و زیارت

### باب در بیان صفت نماز

و میگوید اراکه نماز کند اسبغ وضو نماید و در بجانب قبله کند و بگیر تحریم بر آورد و لفظ آن سید الکبر  
در نزد این بگیر هر دو دست خود تا هر دو گوشش یادش بر دارد و الکل سنة و احادیث  
هذا الرفع متواترة و دست راست بر دست چپ بر بندد خواه بر سینه نهد یا زیر ناف یا میان  
هر دو و احادیث و آمده درین باب قریب است حدیث است واحدی از اهل علم در آن قبح  
نکرده و آنکارش شک نیست که از علامات آخر زمان و دلائل حضور قیامت و قرب است  
و هر دو بار بار بکند و نظر را بر جای سجده کوتاه سازد و اطراف بدن را مسح کند و دعا

استقلال بخواند و درین دو عاصیغما بصحت رسید و همه تحریرت واضح آنها اولی است  
و توقف بران از نظر در مختصر است از مختصرات فن حدیث شریف ممکن و لکن سبحان الله  
و بعد که ما فعلت هذه المذاهب بالهله بعدة تنوید و در قنود هم عینا آمده و اولی تر  
اصح آنهاست نزد ائمه حدیث سپس بسط گیرید و در جمله خلاف است از چند جهت و اهل علم را  
دران سازغات کثیره است و حق آن است که بسط قرآن است و آیتی است از هر سوره و  
نماز هر یک و در سوره یس باید خواند بعد از سوره فاتحه بخواند اگر چه در سبیل مام باشد زیرا که  
بی فاتحه نه نماز صحیح است و نه اوراک رکعت معتد به و همراه فاتحه سوره از سوره قرآن ضم نماید  
و قرات قرآن به ترتیل و بعد حروف و بوقف بر فو اصل آیات بکند و در نظر و عصر بخافیت  
خواند و در صبح و دو رکعت مغرب و دو رکعت عشا بجهر خواند و چون امام هر کند مام خود خاموش  
ماند بشنود و هر فاتحه هیچ خواند و خواندن فاتحه در رکعات امام یا بعد ختم قرات فاتحه  
از امام چیزی نیست اگر س مام فاتحه برنجی خواند که موجب تشویش امام نگردد و همراه آیت  
الهم آمین گوید و از آنحضرت صلوات و سکنه آمده یکسایه باین تکبیر و قرات و دیگر بیان فاتحه  
سوره و در نماز صبح شصت آیه بخواند و در عشا صبح اتم و الیل و مانند آن و جمول است  
نظر بر فجر و عصر بر عشا در بعض روایات و نظر بر عشا و عصر بر مغرب در بعض دیگر و در مغرب  
فصل فصل خواند و چون رکوع رود و هر دو دست خود تا مهر دو گوش یا هر دو دوش بر دواز  
و پنجمین در یک سوره خود از رکوع بر دواز و پنجمین بجا آورد و در سجود رفع بدین نیست و در  
قیام بر رکعت سوم هم رفع بدین بکند و این اذان و مینیات است که باری آنحضرت صلوات  
کرد و باری نکر و پس فاعل آن شاب باشد و تبارک آن غیر ملام که آنکه آنکار کند از  
سببیت آن بعد در هر خفض و رفع تکبیر گوید و در هر خیز و از مینیات رکوع آنست  
که هر دو کف دست خود بر هر دو کعبه خود بگذارد و انگشتان رازیر تر از کعبه دارد  
همچو نابض و بهر دو آرنج خود از شکم کناره گیرد و چون بایستد سمع الله لمن حمده

گویند و ظاهر اوله آنست که امام و متفروجه گفتند میان معلوم و مجهول چنین گویند جمع الله بین  
 حمد الله ربنا و الحمد انما هو احد اکثر اهل البصائر کافیه و در مرقم اگر چه اجمال است  
 اما صدای جمع میان هر دو دست و دست را بر پشت دارد و در وجوب طاعت در حال  
 رکوع و سجود و غیره خلاف نیست آنرا در حال اعتدال از رکوع و میان هر دو سجده  
 خلاف است و حق آنست که این اعتدال درین هر دو وطن از آنکه در الفضل نماز است و  
 اطلاقش مشروح و با جمله اهل اطمینان در رکوع و سجود و اعتدال رکب از ارکان نماز است  
 تمام نمی شود نماز بدون آن و طول لبث زیاده بر طاعت از سنن مؤکده است نه از  
 واجبات زیرا که در حدیث سنی مذکور نیست چه مرجع جمله واجبات صلوٰه هین حدیث  
 مسنی است هر چه را آنحضرت صلوات الله علیه در حدیث ذکر کرده واجب است و آنچه ذکر  
 نکرده واجب نیست لیکن روایات این حدیث تشعب آمده و در بعض چیزها ثابت  
 شده که در بعض دیگر ثابت نگشته مرید تحقیق حق را واجب است که بعد از جمع جمله طرق  
 صحیح حکم بوجوب یا شرطیت یا کفایت چیزی بکند که حدیث سنی مثل بروست بحسب اقتضا  
 دلیل و هر چه از آن خارج باشد خارج ازینهاست شیخ الشیوخ ما رجله بعد تنال  
 در شیخ منتفی همه طریقها را یک جا گرد آورده و از هیئات سجود این است که هر دو کعبه  
 پیش از هر دو دست بر زمین نهد و هر دو دست را بچندان و در دارد که سفیدی بغیر ظاهر  
 گردد و سر انگشتان هر دو پای جانب قبله گردانند چون سجده سجده بر آورد و هر دو دست  
 پیش از کعبه بر آورد و نهادن بین با پیشانی در سجده اکمل و اتم است و از هیئات  
 باین السجدتین آنست که برای چنین شیند و پا را راست بایستاده دارد و هر دو  
 لف دست بر هر دو زانو خود بندد و ذکر رکوع و سجود سبحان الله العظیم و سبحان  
 ربی الاعلی است و غیر آن و در تفصیل بعد و مخصوص دلیل دارد و نشد بلکه تقدیر لبث نبوی  
 که از صحابه در باره رکوع و سجود آمده مختلف است و تطویل در نماز یکی از سنن ثابت است



ما دام که صلی امام نباشد و اگر امام است نماز در رنگ سبکترین ایشان گذاردن کار شده است  
 صلوات آریات تعدد آنست که بر پای چپ بنشیند و پای راست استاده کند و تقدیم پا  
 چپ و نصب پا راست و جلوس بر تعدد هم مروی شده و با جمله هر صفت که بنشیند از  
 تزیین و تورک و انقراض جائز باشد و اختلاف آنکه در سبکست است و اشک آن می نماید  
 که مؤدی بر صفت مروی هر صفت که باشد مؤدی است و پس عقد پیچاه و سه  
 بر بند و بجه اشارت کند و این اشارت سنت ثابته صحیحست و بعضی دو صبح و حلقه  
 باقی نیز آمده و الکل سنت و در تشهد حدیثی از احادیث حاکمه فعل نبوی صلوات ترک تشهید چگاه  
 ثابت نشد لیکن این قد ثبت و وجوب آن نیست اگر چه بیان محل واجب باشد و  
 حدیث صلواتکما اریقونی اصلی بدان منضم گردد چه اقتضای حدیث سیبی بر بعض  
 افعال درون بعضی مشتمل بر وجوب شئی غیر مذکور در آن است و احادیث صحیح تشهید  
 که در آن لفظ قولو آمده هر چند که اصل امر از برای وجوب است لکن این امر محدث سیبی است  
 از حقیقت خویش و نیز امر و بعض تشهد از برای تسلیم کیفیات است و تعلیم کیفیات اگر چه  
 بلفظ امر باشد و ال بر وجوب نیست و ظاهر اعمیه و ارده و تشهد شامل هر دو تشهد است  
 مگر آنکه و تشهد اوسط تخفیف خوب است چنانکه دلیل بدان دار گشته و نقل مقول در آن تشهد  
 ابن سعود است با انضمام صلوٰه بر آنحضرت صلوات با خصر لفظ و این منافی تخفیف شروع است  
 و این تشهدات بجماعت قرآن شریف همشائری و کافی است و همچنین الفاظ صلوٰه  
 بر آنحضرت صلوات که از وجه مقبره وار گشته همشائری بجز نیست و تخصیص بعضی و در بعضی چنانکه  
 بعضی فقها کن تصور رباع و تکلم محض سنت آری اختیار صحیح از الفاظ تشهدات و صبیح صلوات  
 و تاثیرش با اقرار با مجرای غیر آن از وادارے اختیار افضل از استفاضلات و از صبیح مهر  
 بعلم استدلال و ادله بوده است و قول تسلیمین اعمال جمیع ما و دست بخلاف قول تسلیم

که در آن چهار اکثر اوله بدون مقتضی است و اما آنکه این تسلیم واجب یا غیر واجب است پس  
مرجع همان حدیث سیعی است و هر چه در آن ذکر نیافت غیر واجب است مگر آنکه اینجا  
بعد از تاریخ حدیث سیعی بوجهی ثابت گردد که صرفش ممکن نباشد و قوی قبل از تکبیر احرام  
ثابت نشده و در رکعت سوم مغرب و در رکعت آخر ظهر و عصر و عشا صرف قرائت فائده  
در هر رکعت ثابت است و حاصل اوله در باره قنوت آنست که در نوازل مشروع است  
نزد و دور آن نامشروع بدون فرق در میان نماز صبح و جز آن و این در فرض است  
نماز غیر آن پس در نماز وتر حدیث حسن سبط رضی الله عنه و او گشته و ظاهرش  
آنست که آن دعا بخواند و غیره نماز است که درین محل مخصوصه هر یک را می باید گفت و اگر چه  
در حدیث مذکور رجال است لکن بیچان که اگر در حبه اعتبارش بیگند و غیر این حدیث  
معارض این حدیث نیست و هر گاه در نماز حدث عارض شود و او را باید که بدان نماز است و  
نکند بلکه باستینافش پرد از وزیر که اثر و نظر هر دو بران دالت دارند و حدیث لیبن  
علی صلی الله علیه و آله ضعیف است بحجت را شاید و حدیث ولید الصلی که نزد اهل سنن است  
ابن جان فصیحش کرده

### باب در میان سائر اوقات نماز

و عای وجهت وجهی للذی اثم را مسلم از عائش بن ابی طالب بعد از تکبیر احرام و  
روایت نموده و گفته که در نماز شب بود اما از شامی و این خرمیه آمده که در نماز فرض بود  
و حدیث تنقی علی ابی هریره رَضِیَ اللهُ عَنْهُ بَاَعَدَ بَيْنِي وَبَيْنَ خَطَايَايَ اثم آمده و صحاح  
رَضِیَ اللهُ عَنْهُ اثم نزد مسلم بندقه قطع و نزد او قطعی پسند موصول روایت لیکن به توقف بر سر  
بن خطاب است و در حدیث ابی سعید مرفوعا بعد از تکبیر اَعُوْذُ بِاللّٰهِ السَّمِيعِ الْعَلِيمِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ من کهنه و نقیه آمده و این حدیث نزد احمد و ابی داود  
و نسائی و ابن ماجه و ترمذی همگان است و آنرا در خفض و رفع آمین هر دو وارد شده

و بصحت رسیده و ثمانی اولی ترست از اول و غیر قادر بر قرائت قرآن گفتن سبحان الله  
و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اكبر و لا حول الا بالله العلی العظیم هرگز  
و حدیث دارد و دین باب صحیح است و در ظهر و عصر در دو رکعت اولی اسمع آیه ایما  
طول رکعت نخستین جائز باشد و تقدیر قیام در دو رکعت اولیین ظهر و عصر تکلیف آمده  
بقدر سوره سجده در ظهر و بقدر نیمی آن در عصر واده و سنده و هم احوالات ظهر و تخفیف عصر  
آمده و در مغرب قرائت قصاص فصل و در صبح قرائت طویل و در گذشته و در غیر بخواند  
سوره طور مروی شده و در نماز با مداور و در جمعه سوره سجده و سوره دهر خواندن با اوست  
بر آن ثابت گشته و جایز ترست سوال و تعوذ نزد آیه رحمت و آیه عذاب و نماز و خواندن  
قرآن در رکوع و سجود و منوع است بجملة او کما این هر دو مستحب است لک اللهم ربنا  
قد یحیی لک اللهم اغفر لی و ثبوت بکلمات انتقال بحدیث متفق علیه صحیحین است  
از او کما رکوع است دعای ملء السموات و الارض اخر و سجده بهفت عضو می باید کرد  
جبهه بالف و یدین و رکتین و اطراف قدین و این نیز متفق علیه است و میان هر دو سجده  
این دعا آن اللهم اغفر لی وارحمنی و اهدنی و عافنی و ارزقنی و حلل  
استراحت سنت است و بسند صحیح ثابت گشته و در وضع رکتین در سجده قبل از این است  
و در قفده دست راست بر رکت یمنی و دست چپ بر رکت یسری نهادن و بعد از تشهد  
و صلوة دعای خوش آئینده تر خواندن خواه ماثور باشد یا غیر ماثور ثابت شده و بخود  
ماثورات هیچ چیز فرو گذاشت نشده است که حاجت بغیر افتد و وار شده است امر  
بتنویذ اینها چهره بعد از تشهد اخیر و حدیث متفق علیه و لفظ آن اینست اللهم انی اعوذ بک  
من عذاب جهنم و من عذاب القبر و من فتنه المیتات و من شر فتنه  
المسیح الدجال و آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم را خواندن این دعا در  
نماز آخرت اللهم انی ظلمت نفسی ظلماً کثیراً اولاً یعرف الذنوب الا انت فاعف عني

صَغِيرَةً مِنْ عِنْدِكَ مَا اَسْحَمَنِي اِلَيْكَ اَنْتَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ وَابْنِ وَصِيَّتِ تَقِيَّتِ  
 وَوَلِيِّهِمْ دِيَاوَتِ قَابِ رُكَاةً بِاسْمِ وَصِيَّتِ ثَابِتِ شَهْدَةِ تَقِيَّتِ اِنْ كَانِ رَاوِدًا بِرُكَاةٍ مَكْتُوبَةٍ بِرُكَاةٍ  
 لَا اِلَهَ اِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ الْمَلِكُ وَلَهُ الْحُجُودُ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ  
 كَرِهَ وَصِيَّتِ تَقِيَّتِ عَلَيْهِ صَحِيحِينَ ثَابِتِ شَهْدَةِ وَبَارِ وَطَرِ اِنِّي نَجِيَّتِ تَقِيَّتِ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ  
 رَاوِدِ السَّخِي بِبَيْدِكَ الْحُجُودِ هَمَّ زِيَادِ وَكَرِهَ وَطَرِ اِنِّي نَجِيَّتِ تَقِيَّتِ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ  
 قَا لَا صُغِيرَةً لِمَا صُنَعَتْ وَلَا رَاَدًا لِمَا قَضِيَّتِ وَلَا يَنْفَعُ ذَا الْجَدِّ مِنْكَ الْجَدُّ  
 ذِكْرُ اللَّهِ اِنِّي اَعُوْذُ بِكَ مِنَ الْفُضْلِ الْخَيْرِ وَوَصِيَّةٍ شَالِ بَاغِ تَشَهُدِ بَاغِ تَشَهُدِ  
 هَرُوسِ وَنَزَرِ الْفَضْلِ اِنْ تَمَّ سَبَابُ تَقْفَارِ وَارُوسِ وَلَفْظِ اَنْ اَسْتَعْفِرَ اللَّهَ الَّذِي لَا  
 اِلَهَ اِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّوْمُ وَاقْرُبِ اِلَيْهِ سِتْ وَبَعْدَ اَرْبَعَةِ تَقْفَارِ اللَّهُمَّ اَنْتَ السَّلَامُ  
 وَمِنْكَ السَّلَامُ تَبَارَكَتْ يَا ذَا الْجَلَالِ يَا اَكْرَامَ وَارِدِ شَهْدَةِ وَرِيسِ هَرُوسِ  
 وَسَبَابِ لَفْظِ هَرُوسِ اِنْ سُبْحَانَ اللَّهِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ وَالْكِبَرُ تَمَامِ كَرُونِ شَامِ  
 بَكَاةٍ لَا اِلَهَ اِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ الْمَلِكُ وَلَهُ الْحُجُودُ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ  
 وَجِبِ مَغْفَرَتِ تَقِيَّتِ اِسْتِ اِنْ حُجَّوْكَ وَرِيسِ اِسْتِ اِنْ حُجَّوْكَ وَرِيسِ اِسْتِ اِنْ حُجَّوْكَ  
 بِنِ جِلِ اِسْتِ اِنْ حُجَّوْكَ وَرِيسِ اِسْتِ اِنْ حُجَّوْكَ وَرِيسِ اِسْتِ اِنْ حُجَّوْكَ  
 شُكْرِكَ وَحُسْنِ عِيَادِكَ وَهَرُوسِ اَيْتِ الْكُرْسِيِّ وَرِيسِ اِسْتِ اِنْ حُجَّوْكَ وَرِيسِ اِسْتِ اِنْ حُجَّوْكَ  
 اِنْ خِلِ جَنَّتِ مَيْتِ وَرِيسِ اِسْتِ اِنْ حُجَّوْكَ وَرِيسِ اِسْتِ اِنْ حُجَّوْكَ وَرِيسِ اِسْتِ اِنْ حُجَّوْكَ  
 دِرَاغَالِ وَاقْرُبِ اِلَيْهِ سِتْ وَبَعْدَ اَرْبَعَةِ تَقْفَارِ اللَّهُمَّ اَنْتَ السَّلَامُ

### باب در بیان سجده سهو و تلاوت و شکر

صلی غیرست سجده سهو خواه پیش از سلام کند خواه بعد از سلام و بجز آنکه عمل آن واجب  
 بعد از سلام است فقط بایشان از سلام فقط طری بعض احادیث صحیح است بلا موجب بجز  
 مخالفت قول فلان و همان و این تخمیر و جایست که آن سهو موافق سهو نبوی نیست

در پیش یاب پس بود آن سلام و اما سوگند و افق سهر و آنحضرت صلیم باشد پس لایق آنجا  
 موافقت نبویست و ایقان سجود در جای سجده آنحضرت صلیم با موافقت و رسو و این  
 مواضع محصور شود و مستغنی بعلوم سخت سطره شناسای آنهاست و تشک نیست  
 که حتی عدم مکرر سجده سهوست نزد ذکر رسو و این دو سجده باشد از برای یک سجده و تشک  
 در رکعات که سگزار در چهار طریق تشک و بنا بر یقین نماید و تخری صواب کند و سجده  
 بجای آرد و هر که بر دو رکعت یا ستاد اگر راست شده است نشیند و اگر راست نشده است  
 بنشیند و نالست اولی سجده کند و درین حالت سجده نیست و بر تو تم و ویسج سهو ثابت نشد  
 ابوهریره گوید یا آنحضرت صلیم در سجده افوا السلام الشکفت و سورۃ اقبه سجده کرده ایم و این عباس  
 سجده صداد از اعزکم محمودی و از دما در بعض روایات سجده کردن آنحضرت صلیم و نکردن  
 سجده درین و سورۃ نجم آمده و خالد بن معدان گفته سورۃ حج را فضیلت و سجده باشد  
 و عمر بن خطاب گفته ما بر سجده می گذریم پس هر که از شما سجده کرد خوب کرد و هر که نکرد بد کرد  
 گفته است و گفته ان الله لم یفرض الیه فی السجود الا ان یشاء و باجماع سجده تلاوت در نماز  
 و خارج از نماز هر دو درست و در حدیث ابن عمر تقریر سجده تلاوت آنحضرت صلیم در  
 نماز آمده و هم از فعل خلفای راشدین و من بعدهم ثابت گشته و این سجده واجب نیست  
 و هم الحق چنانکه آن هر دو آمده و این خاصه غیر واجب است ابی بکره گوید چون آنحضرت  
 صلیم را امری خوش کننده می آمد و در سجده می افتاد بنا بر تشکر خدا و در حدیث عبدالرحمن بن  
 عوف تصریح است باین معنی حیث قال ان جبریل آتانی فبشرفی فیجدت لله شکلا  
 رواه احمد و صحیح الحاكم و چون علی مرتضی بنده اسلام مردم همین با آنحضرت صلیم  
 رسانید سجده شکر بجای آورد و تنها سجده بدون رکعات خود یک عبادت مستقلة است  
 اعنی علی نفسك بکثرة السجود و انشال آن نص است بر آن و ایراد حافظ این حدیث  
 را در نماز تطبیق ندارد باین صناعته فقه است بلکه از او می تقریر و نظر است

## باب در بیان نماز نفل

در اول این باب صور مختلفه آمده دو رکعت پیش از ظهر و دو بعد از آن و دو بعد از غروب  
در خانه و دو بعد از عشا در خانه و دو قبل از صبح در حدیث متفق علیه از ابن عمر مرعوف آمده و هم  
دو رکعت بعد از جمعه در خانه و صحیحین ثابته شده و از بعضی از بزرگاری چهار رکعت پیش از  
ظهر مرعی شده و شصت تا هجده دو رکعت قبل از فجر ثابته گشته تا آنکه در حدیث ضعیف  
من الدینا و ما فیها وارد شده و برگزاردن دو یا زده رکعت قطوع در یک روز و شب  
بناسه بیت در حجت آمده و آن چهار رکعت پیش از ظهر است و الباقی که مقدم و در وقت  
بعد از ظهر چهار رکعت وارد شده و بر آن حدیث مخرم او بر نماز رفته و چهار گزارنده را  
قبل از عصر و نماز رست فرموده و دو رکعت را پیش از غروب بر شصت صلی گشته  
و در دو رکعت پیش از صبح تخفیف شد و مرعی گشته تا آنکه حالت گفته افتاد اما الکتاب  
نقلی که او درین هر دو رکعت قرائت سوره کافرون و قل هو الله و بعد ازین هر دو رکعت  
بیشتر است و بدان امر و اگر گشته و نماز شب هم دو گان و گان و هم چهار گان  
آمده و ترغوف هیچ یک رکعت و برگزاردن پس است و بعد از فریضه نماز شب افضل نماز است  
و در ترجمه است که مسلم لیکن واجب نیست و هذا اقتضا است آن ثابت است و وقتش میان  
نماز عشا تا طلوع فجر باشد و در باره آن هم خیر لکم من حمد النعم آمده و در رمضان و غیر  
آن زیاده بر یازده رکعت بنهوت نرسیده و یا در سنت صبح سیزده رکعت می شود و در  
رند است سیزده آمده و اگر با پنج رکعت متصل و ترویجیت و دو و دو یک شب باین طریق  
که یک در اول شب و دیگر در آخر شب بگذارد و هر که صبح دریافت و و ترنگار در ابرای و  
و تر نباشد و اقتضا است و تر تر و صبح یا نزد یاد آمدن باشد و هر که عدم قیام را در آخر شب  
وی در اول شب و ترنگار و و تهم قیام را گزارد و نش در آخر شب افضل است چه نماز آن یک  
مشهود است و حدیث این را بر سه رکعت ضعیف بلکه غیر ثابت است بلکه از آن نه آمده پس

احتیاط در ترک ایستار بر سه رکعت باشد و ایستار بر یک رکعت و پنج رکعت و هفت رکعت و نه رکعت بصحت رسیده و دوران محبت است از ایستار بر سه رکعت و نجات است از ایستار بر چهار رکعت و حدیث بشیر بر بی اهل است و احادیث ایستار بر یک رکعت اکثر من این تحفه محبت و آن صلح تخصیص عموماً است که در اهل طبقه از محبت با باشد اما آنچه محبت ندارد چه رسد و نماز شب با اعتبار در تبر سیزده صفت است پس اگر این مردم در محلی ذکر کرده پس حصه و تدریس سه رکعت ضعیف عطف و تصور با عیش نیست و نماز چاشت چهار رکعت و زیاده چند نماز خواهد آمد و این هم آمده که جناب نبوت آنرا خوانده ولیکن مثبت مقدم است بر نافی و در حدیث غریب و عده بنای قصه و محبت بر دوازده رکعت مخفی آمده و شش رکعت هم در گذشته در وقت صلوة آقا امین نزد سوختن پایها شش رکعت یا اگر میست -

### باب در بیان قضای قنوت

زعم بعض اهل علم آنست که دلیلی برین باب نیست چه هر زمان که اذان سهواً واقع شده و یا در وقت آن بخواب رفته مقتضی نیست بلکه مؤاخذ است در حین ذکر بجا آوردن این کلام صحیح و برجست مگر آنکه اندراج قضای نماز که عدا ترک شده تا آنکه و تحش بگذشت زیر قول و سه صلوات و در خبر ششمه قدین الله استحقاق یقضی بعید نبی نماید و خلافت میان ائمه اصول در آنکه وجوب قضای دلیل وجوب ادوات یا بدلیل دیگر پس اگر صواب اول است وجوب قضای منتفی باشد از شخصی که بعد از موت ابوین سلیمین در قتل جبال نشو و نما یافته و از احکام شرعی چرغی بگوشتش رسیده با تنقضی دلیل وجوب ادوات علم شرط تکلیف است و اگر ثانی است پس اندر پیش زیر عموم وجوب قضای بعید نیست و نمویب او مست وجوب تا دیه صلوة متروکه بعد از خروج وقت آن بر ناعوم و مسایب با آنکه این برتر در وقت مضروب لهما سکف بناویب بودند اللهم مگر آنکه از بواسطه سبقت علم به وجوب تأثیری مقرر گردانند و مثل این کلام در باره اسلام رنده بدار الحرب نیز جاری می گردد اگر

کافر می‌شود بر وسع خود در هیچ حال واجب قضا نیست زیرا که آنکه محال است  
 آنکه اقرار مخاطب بشیعت نیندیشد و وجوب در حال کفر منتفیست و آنکه قائل است  
 بآنکه مخاطب از مخاطب را با اعتبار ثواب و عقاب تحریری گردانند با اعتبار وجوب ادا  
 یا قضا چه اسلام قاطع با قبل شود درست بلا خلاف و ظاهراً نیست که حکم مرتد حکم دیگر کفارست  
 در عدم وجوب قضا بنا بر صدق دلیل بروی بوجودش بر کفار یعنی حلیه یحیی بن آدم  
 و ساسانه است و آنست بنی کند و بیلی بر وجوب قضای نمازی که بغیر غدر شعیب متروک  
 گشته و شک نیست که تقدیم مقتضیه بر مؤداه و تقدیم اوست از مقتضیات بر آخر است  
 اولی واجب است و اگر نمی بود درین باب مگر همین فعل آنحضرت صلوات الله علیه  
 هر آینه کفایت می کرد و لیکن سخن در تحکم این ترتیب و عدم جواز غیر اوست و حمل تنوع  
 قبل از دخول در صلوٰه مکتوبه است نه بعد از دخول که بعد از دخول امضای آن واجب  
 باشد و هذا بسمکان من الظهور لا یخفی

### باب در بیان نماز جماعت و امامت

ثواب نماز جماعت نسبت به نماز تنهائست و پنج جزء بلکه بیست و هفت و در جماعت  
 و هر که حاضر خافت نه کرد و در غور آنست که آهنگ سوختن خانه او کند و نماز عشا و فجر  
 گران تر باشد بر اهل نفاق و نابینا که اذان بشنود بروی اجابت است تا آنکه در روایت  
 موقوف وارد شده که هر که نماز بشنود و نیاید نمازش نیست مگر آنکه عذر داشته باشد  
 و هر که نماز در خانه خود بگذارد باز سجده آمد و جماعت می شود باید که با امام نماز بگذارد و هر نماز  
 که باشد اگر چه خلاف است در آنکه نافله اول است یا ثانی و رنج آنست که ثانی است  
 حدیث فانها لکمنا نافله اگر چه در باره نماز با مدا و وارد شده لیکن شامل جمیع صلوات  
 و اعتبار بمجموع لفظ باشد نه بخصوص سبب پس حکم بعدم دخول در مغرب و عصر صحیح نیست  
 و بهر سبب که در عظم شأن اسلام و فضل قرب و ینبیه است و عمدت نماز شریف



جز نیست و جماعت فریضه متعین نیست بنا بر تعارض اول و حضور زنان در جماعت ثابت  
 لانه جماعا اداء الله سبحانه الله و نحو آن شامل شبانه و عزیز است و لهذا از بعض صحابه  
 آمده که وی پس از نماز بر منبر و ششام را بدو در آن بنا بر مخالفت حدیث بروی افراط کرد  
 و عائشه صدیقه که میل بسوی منع داشت و منطقه فتنه می کرد این مسئله از باب عمل بمصالح  
 و سد زایل بود و در نه معلوم است که دلیل بر خلاف این منع و آل است و مقصود عیال است  
 اتمام است بامام تکیه و رکوع و وجود و قیام و قعود از پس امام بکنند پیش از و چون  
 امام سعه کن تقدس الله عز وجل بنی الحکم و بید و تقه دم ده صف اول استحب است  
 و افضل نماز مرد در خانه است مگر مکتوبه و امام نماز تخفیف نماز وارد شده و ارشاد به خواندن  
 و الشمس و سبح اسم و اقرا و اللیل و عشا فتنه و معا و بر تطویش اتیدان تکیه  
 فتاننا خطاب فرموده و در روایتی صحیح آمده که چون امامت کند سبکی کند و رعایت  
 جانب مؤتمین نماید زیرا که در ایشان خرد و پیر و ناتوان و صاحب حاجت است و اگر تنها  
 چنانکه خواهد بگذارد و انتظار امام در رکوع اگر مؤیدی تضرع مؤتمین شود نماز شروع است  
 و نه لباس به باشد بنا بر آنکه از باب معاونت بر بر و تقوی است و در حدیث انتظار  
 آنحضرت صلوات الله علیه و آله و سلم و قد تقدم فتنه و بعضی روایت هم و بعضی لا یعرف اند و هیچ است نماز  
 قائم خلف قاعد و عذر و خصوصاً و سیکه آن عذر را فرستاده از برای سب و ینیه باشد و  
 همچنین جائز است نماز مقرر خلف تنقل و بالعکس و اصل صحت اقتدا به هر مصلی  
 به هر مصلی است و هر که از علم باشد که بعضی صورت منوع است بروی آوردن دلیل قوی است  
 نیست دلیل و اقدم در امامت اقر کتاب الله است پس استرا علم نیست پس اقدم در هجرت  
 بعد اقدم در اسلام یا سخن و امامت مرد در جای سلطان مرد دیگر و قعود در خانه آتش  
 بر سوده و نحو آن ناجائز است مگر باذن او و جائز نیست امامت زن از برای مرد و  
 امامت اعرابی از برای مهاجر و نه امامت فاسق از برای مؤمن لیکن سندان حدیث

واهیست بحیث نشاید وزن را میرسد که است زن بکند و بیلیه صحیح که مانع از است  
 زن از براسه مرد باشد نیامده مگر طوا هر مثل حدیث لن یفلم قم ولی ۱۱ صر هلا صر اة  
 و بخوان و مانع بطل از است نب که همراه شان مرد نباشد پس دلیل دال بر عدم جواز  
 معلوم نیست و صحیح است اماست طفل نابالغ و نیست دلیل بر اعتبار بلوغ و عدالت در است  
 و نیست نزاع و را که نماز در پس کامل العدل و اتع العلم اکثر اوع افضل و اجب است  
 بلکه نزاع و دانست که عدالت امام شرطی از شروط جماعت باشد بلکه ثابت شده است  
 عدم اعتبار مثل حدیث یصلون لکم فان اصابوا فذلکم و لهنم دان اخطا و فعلی  
 انفسهم او کما قال دین حدیث صحیح است و یا بلکه ذین اسلام میرست و شش بعیت نبویه  
 سحر و سله بوده و مارا از کرده اند کشف حقائق بلکه سنون از براسه حاصله در پس  
 هر آنکس است که نسبت یکی از ما و فضیض است با اعتبار مزایای موجهه بفضل چه مختص است  
 صلوات پس ابو بکر و عتاب بن اسید نماز کرده با آنکه این هر دو نسبت بوقی صلوات و جرم اب  
 ولیکن شیطان اکثر کسان را در وسوسه منقیه بوی اسات ظن با آنکه صلوات انداخته  
 و لدای شان را در و ام عداوت هر یک از ائمه بجز و خیالات نمک و طلا مات مظلله گرفتار است  
 ما آنکه هیچ یکی را جز خود در خور است نماز نمی بینند و باین تلاعب ابلیس ایشان را از  
 اعراض فیصلت جماعت که یکی از عظم شعا را اسلام و جل سباب اجورست خرم نموده و از  
 آداب جماعت استوار و پیوسته کردن صفوف و نزدیکی بیان آنها و برابر شدن  
 گردن و خیر صفوف رجال صفت اول است و خیر صفوف ناصف آخر و شد آن صفت اول  
 ولیکن این شریعت خوانان بطلان نماز نیست و جماعت در نقل جائز و صحیح است و است  
 ادراک و عدم ادراک رکعت با دراک رکوع از عمارک است و حق آنست که گشتی که در فائده  
 در پس امام خوانده شده در خور اعتدال نیست زیرا که قرات فائده در رکعت نماز فرست  
 و و جب تختم است اگر چه در پس امام باشد و حدیث زادك الله حرصا ولا تعد را

جوابهاست که در جاسه خود مذکور آید حدیث که در آن امر بانصاف آمده باشد آنکه در آن حدیث  
 مقال است که بسبب آن شخص از برای احتجاج نمی تواند شد مخصوص است بحکم حدیث  
 عباد بن صامت و نحو آن و این حدیث صحیح است و بنیای عام بر خاص بحسب اتفاق است  
 اصول واجب پس معذرتی از قرائت فائده پس ایام در میان نیست و احادیث خلطه  
 علی پس هیچ عارف شک نمی کند و آنکه خلطه سوئم بر امام و ستمی باشد که سوئم جبر کند  
 و نزو قرائت بسوئم هیچ خلطه نیست و همچنین منازعت در سببست که امام قرائت سوئم  
 بشنود و حدیث جا بر برین بایب قول جابرست و قول صحابی محبت نباشد پس ویلی منیع  
 قرائت سوئم خلف امام باقی ندارد و حق آنست که آنچه با امام دریافته اول نماز است تا  
 را تمام کند و سبب که خلف صف تنها نماز گزارده بود آنحضرت صلوات الله علیه و آله و سلم و بعد از آن  
 و در روایتی آمده که نیست نماز از برای منفرد خلف صف مگر آنکه داخل گردد و در صف یا  
 بکشد یکبار از مردم صف و چون اقامت بشنود با سینه و قاری بسوئم نماز برود و سبب  
 و در آن نزد آنچه در یاد بگذارد و آنچه فوت شود با تماشایش پیدا از دو نماز مرد با مردی  
 از تنها نماز او باد و کس از یک نماز با یک کس است و چند آنکه انبوه بیشتر باشد راحت  
 بسوی خدا و آنحضرت صلوات الله علیه و آله و سلم را امام است اهل دار و فرموده و این حدیث صحیح است  
 و این امکتوم اعمی و خلیفه خود در امامت نماز کرده و فرموده نماز بگذارد بر قائل لا اله الا الله  
 و در پس او و چون یکی از شما بیاید و امام بر حالی از احوال باشد پس همان بکند که امام می کند و  
 مخالفت او در ارکان نماز یعنی در جای که موضع قعود امام نیست نشیند اگر چه جای قعود این کس  
 باشد و در موضع قعود امام ترک قعود نکند اگر چه در موضع قعودی نباشد زیرا که اقتداء و متابعت  
 لازم نماز جماعت است و ترک این هر دو مخرج صلوئه از برونش صلوئه جماعت باشد و آخر  
 بتا است امام در ارکان بیان حدیث که اختلافی اعلی اصا مکه است ولیکن امر باین معنی  
 در او کار نیامده از امامت قوسه که کاره باشند ازین امام منته و او گفته و این عادت

از آنکه کارین انزال فضل باشند یا از غیر ایشان پس مجرب حصول کرامت است عذرست از این  
 صاحب امامت و ترک امامت و لیکن غالب کرامات که در نوع انانی خصوصاً در این اخصاص  
 می باشد و ارجح بسوی اغراض و نیو نیست و آنچه راجع باشد بسوی اغراض و نیو نیست  
 و معند غالب و روش از اعتقاد است فاسده و خیالات محمله بوده است چنانکه بیان فرمود  
 سخاوت فی الذم به سبب بهم می و در حقیقت عصبیت ناشیه با هم می ایضا از ابواب است  
 دیگرست راوزن نمی گیر و در پنج چشم چشم نمی بیند و محاسن او را مساوی می پندارد هر چه با او باشد  
 وقوع این عداوت و میان اهل یک مذهب بهم می باشد و باعث بران میسر است  
 یکدیگرست که یکیش اشتغال بکتاب و سنت و دین حق دارد و دیگر از جمله تنگیست  
 و بسیار دیده باشد که برابر باب دعوت و پیوسته از رویت اصحاب سنت و تقی ترین  
 باین به طول و عرض که می دارد و تنگ تر از چشم مورمی گردد و از غایت بغضا و عداوت  
 طاقت آن ندارد که او را نظر بیند و اندک و الله که شمس السید الوالد حامد المجدد الطارف والنا  
 کیش دعوت شده تا شیوه باران نواب غیر سنت نبوی چاره بیاریه دل بد  
 و با بجهت گزینی تخصیص کرامت با آنچه راجع بسوی خدا عزوجل است مثل آنکه یکی را بنا بر کتاب  
 بر ماصی یا تمادون در اجابات الهی مکره می دارد و موجود باشد شک نیست که این  
 کرامت کبریت اخمرست مگر حقیقتش جز نزد بعضی افراد عباد یافته نمی شود و اگر این دلیل  
 سبب نیست پس اصولی از براسه کسیکه کرامت مردم نسبت خود بلا سبب یا سبب کدام امر  
 دینی می شناسد آنست که امامت این مردم نفر باید و اجرا و دین ترک زیاده را جوش و فعل باشد

### باب در بیان نماز مسافر و مریض

با ساول که نماز فرض شده و رکعت بود سپس نماز سفر و رکعت مقرراند و نماز حقه چهار  
 رکعت گردید و این زیادت وقت هجرت نبوی امین اتفاق افتاد جز مغرب  
 که در تر و زست و جزو نیست که در آن قراوت دراز باشد و حق واجب قصرست و حدیث عائشه

در تمام وقت قصر و صوم و افطار معلول سنت با احتیاج نماز و در حفظ فعل عارضه است که گفت  
 لا یشق علی وایلیس علیکم جناح ان تقصروا من الصلوة در باره نماز خوف است  
 نه در نماز سفر و عتقان که در شی اتمام کرد در خروج نیست و بعد از آن بعضی صحابه بر این انگار  
 کردند و وی عذر خواست پس از وی در مقام باقی نماند و چنانکه اتیان برخص محبوب خدا  
 همچنان اتیان بمعصیت کرده و سجانده است و لهذا آمده تصدیق الله علیکم فاقبلوا  
 صدقته و قلم بر اوله و آورده و قصر و افطار عدم فرق میان سفر طاعت و سفر معصیت است  
 ولیکن قصر عریض است و افطار بخصیت و بر سه میل یا سفر رخ و بر خروج از بلد تا رجوع  
 بر آن گزاردن و در گشت آمده و در و ترو و تابست روز قصر ثابت شده و واجب حج  
 بسوی مصداق آن سفر است شب عابا لله یا عرفانی الشرح و حدیث نبی از قصر و اقل از  
 اربع بر ضعیف و موقوف است و حدیث اذا سافر فربما یقصر الصلوة منافی قصر  
 و یادون فرسخ نیست و با بکلمه بر سفر زائد بر میل نه کمتر از آن مصداق مسافرت و دور  
 اقامت چهار روز تمام نماز لازم و هر که از جای خود پیش از زوال آفتاب بار آورده سفر آید  
 تا خیر ظهر تا عصر کرده هر دو راجع نماید و اگر بعد از زوال مسافر شود ظهر بگذارد و عصر بمنزل  
 بجا آرد یا ظهر و عصر هر دو را گزارده و موا شود آنحضرت در غزوه تبوک همچنین کرده و مغرب  
 را با عشاء جمع فرمود و با بکلمه جمع در سفر نه در حضر به تقدیم و تاخیر هر دو ثابت نشده و حدیث  
 ضعیف آمده که بهترین است من استغفا کنندگان نزد اساءت و قصر و افطار نمایند گنج  
 در سفر اند و عمر آن بن حصین را بوسیله بود آنحضرت فرمود نماز استاده بگذارد اگر توانی نشسته  
 او کن و اگر نتوانی بر پهلوی بجا آر و چهار سه را بدید که بر ساده نماز می کنند آن ساده را بنگند  
 و فرمود بر زمین نماز کن اگر توانی و نه اشارتی بنما و سجود ایست نماز رکوع گردان و این  
 موقوف است و چهار روز از نوشته گزاردن از آنحضرت مسلم ثابت گشته و حاکم تصحیح این  
 حدیث از عایشه کرده

## باب در بیان نماز جمعه

این نماز از فروض اجماع است مگر بر کسی که مانع ندارد است حدیث الجمعة علی من جمع الیها  
 مؤید است و مراد باین ندانند نیست که روبروی امام کنند زیرا که در زمین ثبوت چنین اونی  
 ندای دیگر خود و حدیث ان الجمعة واجبة علی من كان یوریه اللیل الی اهله ضعیفست  
 و معذرا جمع مکن است باین طریق که خانه او نزدیک باشد و شب آنجا بسر تواند برد و بر بعضی  
 واجب نیست اگر چند باشند و بنابر مزبذ شقت در آن و اشتراط امام و صرح جامع و مسجد جامع و حمام  
 و حضور چهار کس یا زیاده اچهل نفر و جز آن که اهل فروع مذکورش پیدا کنند حدیث خرافه بیش نیست  
 و کثرت قیاسات و رین عبادت و تشعب مذاهب و تشروط آن از قبیل جمع میان متر و نیم طویله  
 و ماکول السبع باشد و اعتبار آنما بلامرآن از سنت و قرآن و از شرح عقل و عرفان است  
 بعیت، چه شرط سنت زود و جانب جنت      زائر به کجای بر داهل جهان را  
 در ترک این فرض و عید سخت آمده تا آنکه فرمود باز آیند اقوام از وقوع جمعات ورنه هر کس  
 خدا بر دلهای ایشان و از غافلان گردند و حکم این نماز حکم سایر نمازهاست مکتوبه است و متناهی  
 نیست از آنها که در شرط و رعیت و خطبه پیش از و سه و روزه است بدو کس یکبار امام شود و  
 دیگر موقت و خطبه سخت است نه واجب و نه شرط محتمل و وقت جمعه بعد از زوال اوسط است  
 این در اشتداد و بر دو سه تن اگر چه گفته نماز جمعه با آنحضرت صلوات الله علیه بر جمعی گشتم و دیوار را  
 راسا نه بود که بدان سایه گیریم و این حدیث متفق علیه دلیل است بر کفایت نماز جمعه قبل از  
 زوال و هو الحق و در همه نبوت قبول و تعذی بعد از جمعه بود و خطبه استاده بخواند و متعظم مقصود  
 خطبه و خطب است بر غیب و ترسبب و اشتراط حمد و صلوة یا قرات چیزه از قرآن خارج از  
 غرض شریعت خطبه باشد و اتفاق شل آن و خطبه نبوی سه و دالت بر مقصود و تختم و شش خط  
 لازم بود و آن سه کند و شریعت بنمای خدا و رسول در اول هر کار عبادت ستم که عرب  
 بوده و آن سه از اول مکن قصر و جوب بلکه قصر شرط است بر حمد و صلوة و وعظ و آنکه امور مندوبه

در این باب

داشتن از وادی قلب کلام و اخراج سخن از اسلوب پذیرفته علامت است و حق آنست که  
روح خطبه همان وعظ و استعطا و بقول قرآنیه است پس بس و آنحضرت صلی الله علیه و آله  
میخوانند و در پیشم شریف از ختم سخن می شد و او از پند می گردید که یا از آمدن لشکر دشمن  
می ترساند و صیحه می گوید و از الفاظ بیوید و خطبه جمعه این عبارت است اما  
بعد فان خیر الحمد بیش کتاب الله و سیر الهدی هدی محمد و شرا الامور بعد فان  
وکل بدعة ضلالة و الا مسلم عن جابر و روایتی آمده من یهدی الله فلا  
مضل له و من یضلل الله فلا هادی له و نسائی زیاد کرده و کل ضلالة فی الناس  
و فرمود طول نماز مرد و قصر خطبه و دلیل فهم اوست و ام هشام گفته سوره ق از زبان آنحضرت  
صلی الله علیه و آله می شنیدم که در هر جمعه بر منبری خواند و تکلم روز جمعه و بحالت خطبه امام هجرت  
اسفار است و هر که دیگر را گوید خاموش شود و را جمعه نباشد زیرا که حرکت لغو کرد و از کتاب  
منع شده نمود و یکی بسجده آمد و آنحضرت خطبه می خواند فرمود و رکعت تحت گزارده گفت نه  
فرمود بر نیز و گزارد این حدیث متفق علیه است و دلیل است بر وجوب تحیت اگر چه درین  
خطبه باشد و هو الحق و حدیث کاصلوته و کلامه حتی یفرغ الا اماه ضعیف است  
قاله صاحب مجمع الزوائد و سنت است که در نماز جمعه سوره جمعه و منافقون خوانند و هم قرائت  
سبح اسم و هل اتی در جمعه و عیدین هر دو آمده و جمعه رخصت است از برای عید و اگر خواهد  
بگزارد و تطلع بعد از جمعه چهار رکعت است و پیش اذان جز تحیت تطلع نیست و تحویل یک  
صلوة باصلوة دیگر بدو ن تکلم میان هر دو یا خروج منعی عنه است و هر که غسل بر آورد و  
حاضر جمعه شده فوافل گذارد و تا فراغ امام خاموش ماند و باو سه جمعه بجا آورد و او را آنچه  
مابین این جمعه و جمعه دیگر و سه روز زائد بود بخشیده شد و این غسل از برای روز جمعه است  
نه از برای نماز جمعه و درین روز ساعت تخفیف اجابت است که هر چه دران از خدا خواهد داده  
مگردیمین آن اقوال بسیار زیاد بر چهل قول است و آنچه آورده حرف است یکی آنکه

از زمان شستن امام تا قضای نماز است دیگر آنکه باین نماز عصر تا غروب آفتاب است  
و حدیث جابر که در چهل کس یا زیاد جمعه است با آنکه ضعیف است منافی صحت جمعه در کس  
نیست و ثابت است استغفار آنحضرت صلعم در هر جمعه از برای مؤمنین و مؤمنات  
با سنا دلین و خواندن آیات قرآن براس تذکیر مردم در مسلم روایت و جمعه حق است  
بر هر مسلمان در جماعت که کمتر آن دو نفر اند مگر بنده وزن و بیمار و کودکی و مسافر چون امام  
مستوی بر بنبر گرد مردم روی بسوی او کنند بکشد ضعیف این سنه از صحابه ثابت شده  
و لکن شاهدی دارد نزد ابن خربیه و تکیه بر عیسیا قوس در روایت ابو داود ثابت شده  
و هر که یک رکعت از جمعه جز آن دریافت رکعت دیگر با و کسی بفراید و نمازش تمام است  
و میان دو خطبه جمعه جلوس نزد مسلم روایت نوشته خواندن هر دو بعثت و کذب است  
و اصل صحت احکام قبیله است در هر مکان و زمان مگر آنکه دلیلی دلالت کند بر منع و در  
قعد جمعه در یک شهر بلکه در یک محله مانع ثابت شده و چون جمعه و عید فراهم آیند و یکشنبه  
جمعه خصصت باشد و ظاهر آنست که این خصصت عام است از برای امام و سایر مردم  
حدیثی صحت یافته منجوعون بنجر با خند عربیت است و در آن دلالت بر عدم خصصت در حق و  
نیست و لهذا ابن الزبیر و رایم خلافت خویش ترک جمعه کرد و هیچ کس از جای بر وی انکار نفرمود

### فصل در بیان نماز وسطی

و تفسیر این نماز اضطراب غریب و انتشار عجیب میان اهل علم واقع شده و هر یک یکی را  
از نماز پنجگانه مصداقش گفته و از برای تصحیح این دعوی خود جهشیش دست زده حال آنکه  
موجبی از برای این قسم اختلاف معلوم نیست اولاً و اوله باینکه نماز وسطی نماز عصر است نفس است  
در محل نزاع بلکه تنها قول آنحضرت صلعم شعلی ناعن الصلوة الی وسطی صلوة العصر منتهی  
از غیر است و روایت عائشه بود و محمول بر تفسیر است نه بر تفایده خود و مرفوعاً از وی رفته اند  
آمده و بی صلوة العصر و این تصریحی است که بعد از آن رسیب از برای مرتاب باقی نمی ماند



و این در صحیحین و غیرهما ثابت است و از غیر عاقله هم ثابت شده و این در رعایت وضوح است  
و در لیلیکه موجب کلام بران در تعیین غیر عصر از نمازها باشد و از نگاشته و اقوال صحاح و جت  
نیست و اشتغال به تقدیرات بجز و خیالات اضاعت اوقات همیشه نباشد فقط

### باب در بیان نماز عریف

این نماز بر صفات مختلفه و اروضه و نیست معارضه در بیان آنها و از علم یکیشترش  
بر صفت از صفات ثابت نه ماعدا س که آن می گوید و علم اهدا شریعت ثابت و ابطال سنت  
قائم بلا حجت نیره است و غالباً و اکی باین علم موبالغ و عدم اعتنا و یکتب سنت  
باشد و شک نیست که حق حقیق بقبول بجز از جمیع صفات ثابت است و صاحب سنتی  
که انواع آن ذکر کرده حاصل چیز نیست که نزد اهل حدیث بر تبه صحت رسیده و در اینجا  
صفات دیگر است که باین رتبه بالغ نشده و وجه اختلاف اقتضای حادثه است و  
تقتضیاتش مختلف باشد و در بعض مواطن بعض صفات انسب است لفظ باخذ حذر و  
علی بحرم چه در بعض مواضع خوف شدید و عدد متصل یا قریب است و در بعض جهاتی شکر  
و در وترس کمتر پس این صفت اولی تر بآن موطن باشد و صفت دیگر انسب بر موطن دیگر  
یا آنکه آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم تشیع را داده بیان از برای مردم باین نوعی پرداخته و با جمله  
بعض صفاتش این است که یک گروه با آنحضرت صفت بست و دیگر گروهی دشمن استاده مانند  
پس یا همراهیان یک رکعت بگزارد و خودش استاده مانند پس یا همراهیان یک رکعت بگزارد  
و خودش استاده مانند و آنها نماز خود تمام کرده برگشتند و روبروی دشمن استاده و آن گروه  
دیگر آمده یک رکعت با آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بگزارد و نماز خود با تمام رسانید و آنحضرت چندین  
نشسته ماند و با ایشان سلام داد و این صفت در حدیث متفق علی در ذوات الرقاق ثابت  
شده و در تجدید یک طائفه با آنحضرت استاده و دیگر گروه بدشمن آورد پس یک رکوع بآورد  
سجده همراه ایشان بجا آورد و بعد از این گروه بمقابل آمد و رفت و آن دیگر آمد یا ایشان نیز

یک رکعت با دو سجده بگزارد و سلام داد و هر یک از این هر دو برخاست و یک رکعت با دو سجده بجا آورد و نماز خود تمام کرد این نیز در حدیث متفق علیه است دیگر اشک اسلام دو صف باشد یک صف در پس آنحضرت بود و دشمن بیان ایشان و میان قبله قیام داشت آنحضرت تکبیر برآورده بگفتن تکبیر گفتند و رکوع کرد و همه بر رکوع رفتند پس تر بسجده رفت و صف متصل بهم سجده کرد و صف مؤخر در آخر عدو استاده مانند چون سجده تمام شد صف متصل با ستاد نماز آخر حدیث و در روایتی چنین است که صف اول سجده کرد بسجده آنحضرت صلوات علیهم و آن سجده با ستاد آن صف دیگر سجده بر آورد و نخستین متاخر و صف ثانی متقدم گردید و آنحضرت صلوات علیهم و او بگفتن سلام داد و در این حدیث نزد مسلم است و ابو داود و گفته این ماجر او عسکان رو داد و در حدیث جابر آمده که بایک گروه دو رکعت گزارده سلام داد و با گروه دوم نیز دو رکعت بجا آورد و تسلیم نمود و در حدیث حذیفه یک یک رکعت گزاردن با هر دو طائفه و عدم تفصاے رکعت دیگر آمده و در حدیث ابن عمر مرفوع آمده که نماز خوف یک رکعت است بهر وجه که باشد لیکن نیتش نزد وینا ضعیف است و هم از وی مرفوعا وارد شده که در نماز خوف سنوئیت است مانندش نزد ارقطی ضعیف است و مهندامو قوفش گفته اند

### باب در بیان نماز عیدین

از آن باده که این نماز مشروع شده رسول خدا صلوات علیهم لازم آن بجماعت تا دم مرگ باشد و با این ملازمت دانه امر بخرج مردم بسوئے این نماز فرموده و هم عواتق و حیض و زوات و کلام بر آمدن بصله کرده و درین باب است آنجا مبالفه فرمود که زن بے جلباب را امر کرد که از جلباب زن دیگر بپوشد و بر آید و امر بخرج مسلم امر بنماز است چه خروج و یکست بسوی نماز و وجوب وسیله تسلیم وجوب متوسل الیه باشد بلکه خود امر قرآنی باین نماز وارد شده چنانکه آنکه تفسیر در آیات و آخر همین نماز مراد داشته اند و آزاد و وجوب است

مسقط بودنش از برای جمعه نزد اتفاق در یک روز و غیر واجب مسقط و واجب نمی تواند شد  
 آنحضرت صلوات الله علیه و سلم فرمود فطر آن روز است که مردم افطار کنند و صبحی آن روز که مردم قمریانی  
 نمایند و تقضای عید رود و دوم باشد و در فطر خوردن چند خربا بطریق و تریش از نماز  
 و در آخر بعد از نماز مخصوصاً از گوشت قربانی و استعجال جفین از مصلی و گزاردن و  
 رکعت نماز پیش از خطبه و گزاردن قبل و بعد آن بلا اذان و اقامت و دو رکعت بعد  
 از رجوع بخانه و بدایت بصلوة و در هر دو عید و استادن پیش مردم و او و وعظ نمودن  
 بایشان و حالت صف بندی و تکبیر بر آوردن در فطر هفت بار و در رکعت اولی و پنج  
 بار در رکعت دیگر و قرات در هر دو بعد از تکبیرات و خواندن سوره قاف و سوره اعراس  
 در هر دو عید و مخالفت طریق در آمد و شد و ابدال این هر دو عید بدو روز که در آن  
 اهل بیت تلعب می کردند و پیاده بر آمدن بسوی مصلی و گزاردن نماز عیدین در مسجد  
 مطهر و جوار آن با حدیث صحیح و حسن و خواندن ثابت شده و مذاهب و کیفیت این نماز  
 و مذاهب است ولیکن حق همین گفتن هفت تکبیر در اولی و خمس در ثانیست پیش از قرات  
 و اول بران و ال اند و قول بشر و عیت تقدیم قرات در رکعتین یا تأخیرش در رکعت اولی  
 و تقدیمش در ثانیست بی حجت نیزه است بلکه از اصل و لیلی ندارد و حدیث باب را بخاری  
 صحیح فی الباب گفته و صفت خطبه عیدین همان صفت خطبه جمعه است و بعضی اقتضایش  
 بتکبیرات تشری در نحو حجت نباشد زیرا که قول غیر صحابی است و در غسل عید حدیثی در جبهه  
 صحت یا ترسه حسن زرسیده یا حفظ حدیثی در عدم تخلل چیزی میان نماز و این غسل پس  
 رسد و ما احسن الاقتصار علی ما ثبت و اراحة العباد عالمی ثبت و در شرعیت  
 مطلق تکبیر در ایام تشریق خوشی نیست اما تعیین لفظ مخصوص و وقت مخصوص و عدد و حال  
 در آن ثابت نشده بلکه شروع استکثارت تکبیرات و در بصلوة و سایر اوقات است و در پس  
 هر نماز فرض سه یا گفتن و عقب نفل یک یا گفتن و قصر شرعیت بران کردن آثار از علم

## باب در بیان نماز کسوف و خسوف

روایت این نماز از فضل نبوی بر چند نوع بوده و فرموده که مهر و ماه نشانهای از نشانه‌ها  
 الهی هستند که فتن آن‌ها را برای موت و حیات کسی است بلکه چون ببینند که گرفت شد  
 و عاکنند و نماز بگزینند تا آنکه اعلان حال است بر آید و این نماز سنت است بنا بر عدم ورود  
 دلیل بر ایجابش و مجرد فعل مفید زیادت بر سنت نیست و اندر شد و حکم نیز برین واحد است و  
 اخبار و انکشاف یک معنی دارد و در کسوف قرائت بیک کرده و دو رکعت گزارده و در هر رکعت دو رکعت  
 و چهار سجده بر آورده و این لفظ مسلم است و حدیث متفق علیه باشد و باری سنادی  
 بر آنست که الصلوة جماعة گوید و در هر رکعتی هر قیام در آن قریب بخواندن سوره بقره نمود  
 همچنان رکوع طویل کرد و چون سر برداشت قیام در آن کمتر از قیام اول بجا آورد و  
 رکوع دیگر در آن کمتر از رکوع نخستین کرده سجده فرورفت و سر از سجده برداشته تا دم  
 بایستاد و رکود در آن اول سپس بر رکوع طویل که کمتر از رکوع نخستین بود پیر دخت و  
 بعد از رفع سر قیام طویل کمتر از قیام اول نموده رکوع در آن فرود تر از پیشین نمود و بعد سر  
 برداشت و سجده رفت و برگشت و آفتاب روشن شده بود و مردم را خطبه کرد و این حدیث  
 متفق علیه است اگر چه لفظ بخاری راست و ابن عباس و علی مرتضی هشت رکعت  
 چهار سجده نشان داده اند و جابر شش رکعت با چهار سجده بیان کرد و ابی بن کعب پنج  
 رکعت و دو سجده در هر یک از دو رکعت روایت نمود و اکل سنته قائمه بر هفت رکعت  
 تکلف از این صفات بجا آورد فعل مشروع کرد و اختیار صحیح از آنها بر صحیح داب را عین  
 در فضائل و شیوه عارفین کیفیت و دلالت و تفسیر بقرائت صحیح است از اسرار و عبادت  
 افضل است از افراجه است لفظ فصلا اما شرط نیست و چون با و دزد بر هر دو زانو نشینند  
 و بگویند اللَّهُمَّ اجْعَلْهَا رَحْمَةً وَلَا تَجْعَلْهَا عَذَابًا و در زانو نشین رکعت با چهار  
 سجده بگزارد و فرمود هکذا اصله الا یا است

# باب در بیان نماز استسقاء

سنت است که از برای این نماز متواضع تبدیل تنفس مترسل متضرع برآید و دو رکعت هر چه  
نماز عید بگذارد و زیاده بر دو رکعت ثابت نشده و امام و قاعلم مقام او را میرسد که خطبه  
خواند و بتذکیر مردم پردازد و روح این خطبه و ایسا پس و عباد آن استکثار استغفار  
پیش و پس خطبه و اخلاص توبه از ذنوب و خروج از تبعات و ظلمات دماء و اموال و  
اعراض است و تخلص نیست بفری از افراد بلکه هر چه آرزو این خطبه پیش و پس  
از نماز و ثوابت شده خاکل بسته و تذکیر بافعال موجب رحمت خوب است و یک بار  
که مردم شکایت فحوظ مکرر و ندر زکات برای خروج مقرر کرده نزد ظهور حاجب شمس  
برآمده بر منبر نشست و تکبیر و حمد کرد و فرمود و شما شکایت جدب و یار خود کردید و او تعالی امر  
کرده است بدعا و عده استجاب فرموده پسر گفت **اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِیْنَ**  
**اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِیْنَ** **لَا اِلَهَ اِلَّا اللهُ یَفْعَلُ مَا یُرِیدُ اَللّٰهُمَّ اَنْتَ**  
**اَللّٰهُ لَا اِلَهَ اِلَّا اَنْتَ اَلْغَنِیْ وَتَحْنُ الْفَقْرَءَ اَنْزِلْ عَلَیْنَا الْغِیْثَ وَجْعَلْ مَا اَنْزَلْتَ**  
**عَلَیْنَا قُوَّةً وَبَلَاءً اِلٰی جَنِّیْنِ** بعد چندان دست پدید عابر داشت که سفیدی هر دو  
بغل مبارک دیده شد بنا بر آنکه لباس شریف در این جین مردار بود پس پشت بجا  
مردم کرد و چادر خود را بر گردانید و حال آنکه رافع یدین سست و روی مردم آورد و از منبر فرود  
و دو رکعت بگذارد و تعالی پاره ابر بارعد و یرق فرستاد و آب بارید و سندان حدیث  
جمیدست و قصه تحویل در صیحه بخاری آمده و این تحویل از براسے تفاؤل تحویل قحط بود و درین  
هر دو رکعت تراوت بفرمود و یک بار در خطبه جمعه دست برداشته دعا کرد و گفت **اَللّٰهُمَّ**  
**اَسْئَلُكَ اَلْحَمْدَ وَرِیْنَ** حدیث دعا با ساک بهم آمده و استسقاء عمر فاروق بمباس بن  
عبد المطلب در بخاریست گفت **اَللّٰهُمَّ اِنَّا كُنَّا نَسْتَقِیْ الْیَلَّكْ بِیَّتِنَا فَسَقِیْنَا وَ اِنَّا**  
**نَسْأَلُ الْیَلَّكْ بِعَمْرِیَّتِنَا فَاسْقِنَا** انس گوید پس آب داده شعیب و عباس گفت

اللهم انه لم ينزل بلاء الا بدنب ولم يكشف الا بتوبة وقد توجّهت بنى القوام  
 اليك لمكانى من نبيك وهذه ايدىنا اليك بالذنب ونف احسينا اليك  
 بالثغابة فاسقنا الغيث وهم انس گفته كيك بار باران آمد آنحضرت صلوات الله عليه  
 بر كشاد ماچيزه از ان بدن بر خسيد و فرمود انه حديث عهد بدبه و اين در كسم است  
 نو بود چون ميديد باران را انقدر استقامي فرمود اللهم صديقا نافعاً و اذا عيبه  
 نبويه است در استقامت اللهم جللتنا سبحا با كثيفاً قصيفاً ذلوا قاصحى كما تخطوا  
 عنه رذاذاً اقطع طائفاً بجلال و الجلال و الاكرام و در حديث صحيح مرفوعاً آمده كه سليمان  
 عليه السلام از باري درخواست باران بيرون آمد و چون بر پشت دراز شده را و يد كه پاها  
 بسوى آسمان برداشته مى گويد اللهم انا خلق من خلقك ليس بنا غنى عن  
 سقيائك گفت برگرديد كه آب داده شد يد دعوت غير خود رواه احمد يكبار در استقامت و  
 بر اشارت بفر كفت بسوى شما فرمود و در حديث ثابت قاسم است

### باب در بيان لباس

آنحضرت صلوات الله عليه فرمود از است من قومي باشد كه فرو حرير را حلال سازد و آمده كه موجب  
 در برابر باني امانت است من حلال است و بر ذكر حرام و با آنكه از پوشيدن ايريشم نه  
 آمده مگر بقدر و يا سه يا چار انگشت رواست همچنين از شستن بران و پوشيدن پايانج  
 نه آمده و اين نص است در موضع نزاع كابر عبد الرحمن بن عوف و زبير را در نيهى حرير بناء  
 خارش بدن يا پيش تن خصمت و از ن داده و بر لبس حله سيرافتم فرموده گويند كه حرير  
 خالص بود و نوزد بعضى مشوب بغير و اين سلسله از ان مسائل است كه احتمال بسبب داد آنگاه  
 ميان شيه كلان و شيخ ابو عبد الله قاهر كوكبانى رحمة الله تعالى نوبت به تحرير هفت رساله  
 رسييد و عدم لبس مشوب بمرج آمد و بهر احوال و جامه كه دران ايريشم بر مساوى خود غالب  
 باشد حرام است بنا بر آنكه اكثر اشرا حكم كل است و احاديث درين باب مختلف آمده و قياس

جواز اقتراش حریر بر جواز اقتراش چیز دیگر در آن تصاویر باشد قیاس در مقابل نص است  
 و آن فاسد الاعتبار بود زیرا که نهی انحصار بر حریر در حدیث حدیثی نهی بر حریری است و  
 نهی حقیقت است در تحریم و درین باب حدیثی آمده پس استرواح باین قیاس بسیار  
 منشورست و همچنین از شرب و اکل در آوند زروسیم نهی آمده و بر منع استعمال این هر دو  
 و غیره و روش و لیلی دلالت نکرده و هرگز نمیکنند غش بے دلیل پذیرفته نشود چه اصل  
 همه جاهل است جز بناقل صحیح از ان نقل نگردد و همچنین منع تحلی خاص بنهیب است و  
 و فضیله چیز سے نیامده بلکه جلیکم بالفضة فالجواب بها کیف شلکم ثابت شد و لهذا  
 تحلیه صبیحان بفضه ناجائز نیست و آنحضرت صلی الله علیه و آله فاضله را که فاضله بدان حسنین  
 آراسته بود و دو کرد و برای مجر و ایشا و بسوی اولی و حسب بودند انبرای تحریم آن  
 حسن حسین کماید که قوله صلواتی اگر که ان یا کلا اهل طلیبا تهم فی حیاتهم  
 الدنیا و هذا اخلاصة ما یبلغ القول به فی الاستعمال و التحلی و حسب جوبیه  
 آنکه شرفا غیر مکلف است مخصوص است از همه عومات و نقل عمر بن خطاب در نزاع آن  
 از حسب محبت نباشد لایا و رایجاب تحریم که از اعلیٰ احکام بر مکلفین است تا بصبیان چه  
 رسد و فرمود که او تقالی دوست دارد و کافر نعمت خود بر بنده خویش نگردد و ادلبس  
 قیسه که فلو ط بکر یثی باشد و از مصفر که بعصر سرخ رنگ می گردونی آمده و چون برین عمر  
 بن العاص جامه مصفر دید فرمود اما ک امر تاک بهذا او سائر رنگ سرخ جز مصفر  
 ممنوع نیست و پوشیدن جبهه مکفوف الحیب و الکلبین و الفرجین بدین بایج از آنحضرت  
 صلی الله علیه و آله ثابت شده و این جبهه روز جمعه و از برای وفی پوشیده و ختم بین و یار هر دو  
 جائز است بلکه اراست و حتی جبهه از پوشیدن انگشتر و در سبایه و وسطی نیامده چنانکه مسلم  
 و اهل سنن از حدیث علی اخرج کرده اند بلفظ لھا فی ان اجعل الخاتم فی هذه  
 ادنی التي تلھا و اشاره بسوی سبابه کرد و پیر کرد و بن موسی سر بسوی دیگر حرام است

بنا بر عموم اول بلا تفرق میان محرم و جوار آن بلکه درین حکم خود فرستے میان موسی آدمی و  
 غیر او نیست و بر مدعی تخصیص آوردن دلیل است و احادیث و بار بار جواز خضاب  
 سر و ریش آمده و در غضب هر دو دست و پا و سائر بدن از برای مردان چیزی که بدن  
 نجس است ثابت نشد بلکه تخصیص بر زنان است و فاعلش که بقصد تداوی نقاب  
 نگردد تشبه بر زنان باشد و مانا بودن یا نه آنست که است با احادیث صحیح و آنچه کجی  
 از صحابه نگین ساختن دست و پایا چیز سے از بدن بجا بقصد زینت ثابت نگردید  
 و نه این شیوه نزد عرب و سلف صالح معروف بود بلکه فاعلش را عیب می کردند  
 چنانکه ابو جہل را مصفلا است می گفتند و این کنایه است از ارتکاب فاحشه و مفعول  
 بودن او بلکه این پنجا صنیع مختاران بود در آن عصر نه کار غیر ایشان و آن حضرت صلعم  
 ایشان را نشانی کرد و از احتیاط مسلمین منع فرمود و این قول که در متنی آن عصر مجرود  
 تکبیر اعطاف و لین کلام بودند فاحشه بنا بر نه بودن لوطیت در عرب پس فاسدت  
 زیرا که از بعض عرب این معصیت مذکور شده و از بعض صحابه اوراق لوطی بشبوت  
 رسید پس انکار وجود این معصیت در بعض آنهاست چه و چنانکه تأیید کرده است  
 مگر رقی که در جامه باشد و کراست آنها کلاست محظرت و ظاهر اول عدم فرق میان  
 تمثال حیوان و غیر اوست و عقید دارد و دوم مصورین ارشاد می کند بآنکه این حکم در  
 تصویر حیوانات باشد و ظاهر حدیث عدم دخول ملائکه در خانه که آنجا تمثال باشد عتو  
 و شک نیست که تصویر حیوانیسم در مساجد و بیوت و نحوهما مزید اثم دارد و نیست  
 نزاع مگر در غیر آنها پس اگر دلیلی بر جواز صورت کشی در خانه و جاهای مسجدی با و اگر  
 فہما ورنه ظاهر دخولش زیر عموم است و نفس نقش و تصویر چون در موضع نظر و موقع  
 است قائل از عبادت و نحو آن نبود چنانکه در حدیث نمیشود مخطوط آمده که طبع از نماز شد  
 مانع نیست و این مقام باعتبار جمیع اطراف خویش اذان معارک است که حاجتمند باشد



بسوی فصل نظر و غیره که در این صبر و قوت و برکت در آیات و کلمات و تفاسیر است  
 که بدان آراستگی تن نمایند نه موضع زینت از تن و لیکن جامه از صحابه تفسیرش  
 بر وجه زینت کرده و گفته مراد وجه و کفین است یا قد بین و کفین و بعضی عضو دیگر نشان  
 داده و چون صحابه اعلم اند بعالی کتاب عزیز پس آیه ذیل بر تخریم مجاز نظر بسوی وجه  
 اجنبیه نباشد و همچنین آیه غضن ابصار و من تعیضیه سفید بعضی ابصار است که آن نظر باشد  
 و جو از بعضی نظر مستلزم چه از بعضی نظر درست و دلیلی بر تعیین جائز و ناجائز از آن قاعده  
 نشده و آیه حجاب مخصوص باز و این رسول خداست و ظاهر تحویل و بفضل بن عباس  
 از تخمیه مثله مقارنت شهوت است چنانکه شایب و شایبه خشیندانید خلا الشیطان  
 بینها کدالات دارد بران و لهذا در امر بستن و بگذاشتن در جمیع عام از مردم بود و اگر  
 پوشیدن روی و حجب می بود تا اگر تخمیه را بدان امری فرمود و احدی بسوی او  
 او چو فضل و چه غیر او می دید پس حل تحویل و بفضل بر محل مذکور لابد است بلکه سایر احادیث  
 دارد و در تحذیر از نظر محمول بران باشد و میتوان گفت که این قصه پیش از نزول آیه  
 حجاب است زیرا که این ماجرا در حجة الوداع بود و آیه حجاب پیش از آن بهجت در است  
 زیرا که نزولش در نکاح نیز نبوده و حدیث انعمیان آن اتقان منقض بزواج است  
 صلح چنانکه اذن نبوسه از برای فاطمه بنت قیس در حدیث نزد ابن ام مکتوم دلالت  
 دارد بر این معنی و فرمودانه رجل اعنی تضییع ثیابك عند ذوال است بر جواز  
 نظر بسوی روی اجنبیه بغیر شهوت حدیث ان المرأة اذا بلغت المحيض لم یصلح  
 لها ان یرى منها الا هذا و اشارت بسوی روی و هر دو گفت دست نمود و این را  
 ابو داود از عائشه روایت کرده و در آن مقال است و ظاهر اوله جواز نظر است بسوی  
 محرم در اعدای قبل و در بدو تجویز نظر محرم بسوی موضع زینت منافی ماعدا اینست  
 و نظر غلام بسوسه مولای خود جائز باشد و دیدن مرد بسوی مخطوبه و نگریستن مخطوبه

خاطب رواست و استیذان نزد و آمدن در خانه حکم است و لکن مردی عمل بر آن  
تکرار کرده اند و شری و کثافت گوید حتی صادق کاملی سخن تقدیر و تساهل  
و شوکانی فرموده و کم باب من ابواب الشریعة قد صار هجی را الا بعمل به  
الا شاذ النادر و یستنکره الا عمدا لا غلب حتی یضرب بفعله لما شرعه الله  
کهانه ای بابا من ابواب الکبائر و هکذا ایکن الامر اذا دنت القيامة  
و قربت الساعة و از حضرت صلوات الله علیهم من ابواب از و آمدن بر اری خود شب بصبحت  
رسیده و سبب این نمی چنان بیان فرمود که لقط الشیعة و تستعد المغیبة  
چنانکه در صحیحین و غیره تأیید شده و خود جناب نبوت غیب هنگام بر ایلان نه خویش  
نی و آمد و علت درین هم همین است مفاعلات ایلان نه بر حالت غیر مناسب است  
که از آن تا شرفرت می گردد و تجویزش در دخول احد از وجین بر دیگر بدون امتیاز است

## کتاب الجنائز

مرگ بسیار یلومی باید کرد که با دم و برنده لذت و مزایاست و بدان امر واقع شده  
از روی موت نباید کرد و اگر نمیکه فرو آمده است و اگر چاره ازین تمنانه باشد  
اللهم اجعلنی ما کانت الحیة خیر الی و قوفنی ما کانت الی فاة خیر الی  
گوید و مردن بخون بر قریبین باشد و تلقین لا اله الا الله بموتی مامور است و  
مستحب است خواندن سوره یس بر مردگان نزد حضرت بر اری سلمه را مدید که دیده اش  
بازست بصر او را باز فرمایید و فرمود بصر تابع روح می شود و از قبض و منع کرد و او را  
بدر خویش بنابر آنکه ملائکه آمین می گویند و گفت اللهم اغفر لابی سلمة و ارفع درجته  
فی المهد بین و افسح له فی قبره و قرار له فیهِ و اخلفه فی عقبه و یون بخت  
و خات یافت بجانه جیره اش پوشیدند و ابو یکریم او را شاد و او نفس برین آینه شاد و او را

تا آنکه از طرقت ادا کند و سیکه که از راه حله افتاده بمرد حکم غسل ادا بآب و کنار دود  
 فرمود و در وجامه اعراسش کفن سازند و غسل دادند آنحضرت و قیص بود و دعوی  
 خصوصیت محتاج دلیل است و در باره غسل نیز بشارت داده که سه بار پانچ بار یا  
 نوبه بآب و برگ کنار بشویند و انجام کار کافور یکبار بمیزند و از خود را شاعر او سخت  
 و امر بدایت غسل از جانب یمن و مواضع وضو نمود و موسی سرش را سه گیسو بافتند و  
 کفن آنحضرت صلعم سه جامه سفید از پنبه بود و پیراهن و دستارنداشت و شتر مرغ است  
 تکفین و قیص بدلیل آنکه آنحضرت قیص خود را بر اسفند کفن عبدالله بن ابی منافق کشید  
 و آن فرمود و پوشیدن جامه های سفید و کفن کردن مرد و در آن واحسان کفن که با کعبه است  
 مرد و در آن تمام و تطیف بودن کفن است بی اسراف و نفوذ کند در آن برابر باشد و آن  
 کشکان غزوه احد و دو و کس را در یک جامه فراهم کردند و این بنا بر ضرورت باشد  
 و هر که در اخذ قرآن اکثر بود او را پیشتر در گور نهادند و غسل ندادند و نماز نگزاروند  
 و این سنت است در شهادت و احادیث اثبات نماز بر شهادت اگر چه بطریق متعدد و غیر مستقیم  
 لیکن در همه کلام است و آن بهای گران در کفن منتهی آمده و زیرا که سیریه السلب است  
 و با کمال در شتر و عیت کفن از برای سیت شک نیست و نه ریب در عدم و جوب زیاده  
 بر یک جامه است و آنحضرت صلعم بودن کفن بر صفتی از صفات یا عددی از اعداد  
 ثابت نشده جز آنکه در تکفین دختر مرحومه اش ام کلثوم اول از ارباب ذریع باز خمار  
 باز ملحفه داد و سپس در جامه پیچیده شد و اگر چه درین حدیث مقال است لیکن خارج از حد  
 اعتبار نیست غایت آنکه کفن زن برین صفت مستحب باشد و در کفن مرد امر بیک جا  
 و دو جامه وارد شده و عائشه را گفت که اگر پیش از من بمیرد غسلت و هم و این دلیل  
 بر آنکه زوج و زوجه اولی تر از غسل دادن یکدیگر و فاطمه علی علیها السلام را وصیت غسل  
 خویش فرمود و او سه چنان کرد و آسمان بیت حمیس ابو بکر را غسل داد و این و محضر صحابه بود

و احدی بر آن انکار نکرد و زن غاصیه که در زمان حبش کردن نام نماز و کفن او فرمود  
 و سبکی که خود را بشقص بکشت بر وی نماز نکرد و برگردن سیاه که جاب و ب کشته  
 مسجد نبوی می کرد نماز بگزارد و فرمود این گویا پرازدن سبکی است بر اهل خود و نماز من  
 روشن اگر آنهاست و از زنی می فرموده و چون خبر مرگ نجاشی آمد بمصلی برآمده نماز  
 بگزارد و چهار تکبیر بر آورد و پنج و شش و هفت تکبیر نیز آمده است و زیادت تکبیر بنی  
 مزیت مرده است در فضائل و لیکن جادیت جارتیکه اکثر است و از طریق جاهیه حفاظ  
 صحابه واروده و احادیث خمس و جز آن مقارب آن در صحت اسانید و ستون نیست  
 تا آنکه بعض اهل علم اجماع صحابه بر این روایت کرده اند و مرد مسلم که بر جنازه او چهل کس  
 غیر شترک بایستند شفاعت ایشان در حق وی مقبول او تعالی شود و عاصی  
 احوج است بسوی آن از غیر عاصی و امتناع از نماز بر قرضه از مسوخ است و آخر امر نبوت  
 گزاردن نماز بر هر بیت بود اگر چه بر وی قرض باشد و وفای کند باشد و بر جنازه تنیکه  
 در نفاس مرده بود برابر و سوا بایستاد و در جنازه مرد برابر مرده است و آن بایست  
 نه غیر آن و احدی از اهل علم ترجیح قول حدی از صحابه بر قول و فعل رسول خدا مسلم  
 قائل شده و بر هر دو پس پیضا در مسجد نماز جنازه بگزارد و این حدیث نزد مسلم است از عائشه  
 و حدیث فلا شئ له ضعیف است یا هیچ لاشئ علیه است و بر ابو بکر و عمر نماز در مسجد بگزارند  
 و حکم بر این است آن در مساجد کلام بر غیر اسلوب صحیح است و خواندن فاتحه و سوره بعد از تکبیر  
 اولی در جناده سنت است بخاری روایتش از ابن عباس کرده و چون موطن موطن  
 دعاست نه موطن قرات قرآن پس اقتصار بر ماورد از فاتحه و سوره متوجه باشد و این  
 اشتغال بجز دعای کافی است و از دعای وی صلوات بر جنازه است اللهم اغفر له وارحمه  
 و عافه و اعف عنه و اکرم نذله ووسع مدخله و اغسله بالماء و الثلج و الدرد و نقه  
 من الخطایا کما نقیت الثوب الا بیض من الدنس و ابدا له دارا خیرا من

دانه را هلاخیر امن اهل و داخله الجنة و قه فتنة القبر و عذاب النار  
 رواه مسلم و در اینجا غبطه میبرد که کاش این جنازه می بود و بر جنازه دیگر این دعا  
 کروا اللهم اغفر لجیننا و میتنا و شاهدنا و غائبنا و صغیرنا و کبیرنا و ذکرا و انثانا  
 اللهم من احببتنا منا فاحیه علی الاسلام و من قویته منا فقهه علی  
 الایمان اللهم لا تنزع منا اجد و لا تضلنا بعده این نیز در سلم و سن است  
 و در نماز بر مرده امر با خلاص دعا آمده و حسن آنست که میان هر دو تکبیر دعای از او عبید  
 و آیه بخواند اما سبب ضلین بر جنازه بحق اسوات پس معلوم است که محل آن نه از برای  
 این کار کرده اند آری اگر چنان باشد که دعا از برای میت روان شود مثل آنکه مرده  
 معلوم اتفاق است اینجا صلوات دعا از برای خود و سایر مسلمین بکند اگر ضرورتی لم یجی بگوید اگر  
 نماز بران منافق شده است و حسن اسلام المرء تقی که مالا یعنیه و صلوات بر  
 عضو واحد نیامده مگر احاق اکثر حکم کل و چه دارد و حدیث لایقوم الرجل فی سبطه  
 شامل جمیع صلوات و معنی از غیر است پس ولی میت اولی تر از غیر باشد و قربان بهر  
 جنازه رفته چه اگر نیکو کار است زود رسانیدنش بگو و تقسیم بسوی نیکی است و اگر نیکو کار نیست  
 انداختن شر از گردنهایست و حاضر جنازه را که بران نماز بگذارد و یک قیراط اجر باشد و هر که  
 تا دفن حاضر ماند او را دو قیراط بود و قیراط همچو کوبه بزرگ باشد و شصت بحبل احدهم آمده و در  
 پس جنازه رفتن از آنحضرت صلوات ابو بکر و عمر ثابت شده و پیش رفتن وادیمین بسیار  
 رفتن همه جائز و برابرست و حسن در شی قصد است و مراد با حدیث مصرح با سماع  
 نه افراط و ریشخارج از حد اعتدال است چنانکه مراد با حدیث مر شده بقصد نه افراط و  
 بطور است بلکه مراد سلوک طریق وسط میان افراط و تفریط است که بران اسراع نسبت  
 با فراط و در بطور و قصد نسبت با فراط و اسراع صادق آید پس شروع درون خست فوق مشت  
 باشد در هم باشد و در فضیلت مشی در پس جنازه حدیثی صحیح یا حسن نیامده و اقوال صحابه

مختلف است و محبت پیران غیر قائل در رفتن زنان همراه جنازه نمی‌عنه است  
و استادن از برای آن مشروع باشد ولیکن این مسئله خالی از مضائق نیست هر که هرگز  
روشن بیند تا آنکه مرده را بر زمین نهند و سنت در آوردن مرده در گور از جانب پائین  
و روزه نهادن در گور بمسما الله جللی صله رسول الله گفتن در حدیث ابن عمر زوایل  
سنن وارد شده و در ارقطنی اعلا الش بوقف کرده و گناه شکستن استخوان مرده همچو  
شکستن زنده است سعد بن ابی وقاص گفته از برای سنن کعبه بکندید و بران خشت خام  
استاده کنید چنانکه بار رسول خدا کرده شدند پس کعبه اولی باشد و شوق لا باس به است  
و بلندگی گور یک شیر پس است نه زیاده و بلند را با خاک برابر ساختن آمده و آنچه کردن گور  
و شستن بران و بنا نمودن و لو شستن بر قبر سنه آمده و اصل در سنه تحریم است و خاک بر  
مرده صحابه است او می باید انداخت و بعد از فراغ بر قبر استاده استغفار و سوال  
تبشیر می باید کرد این حدیث را ابو داود و ابن عثمان بر وایت کرده و حاکم تصحیحش کرده است  
و حمزه بن حبیب تابعی گفته صحابه دوست می داشتند که بعد از تسویه قبر و انصاف مردم نزد  
گور استاده چنین گویند ای فلان بگو لا اله الا الله و این سه بار گوید ای فلان بگو لا اله الا الله  
و در نبی الاسلام و نبی محمد و لیکن این موقوف است نه مرفوع اما طبرانی رفع آن از  
حدیث ابی امامه مطولاً روایت نموده و در صدر اسلام زیارت قبور منعی عنها بود پس امر  
بزیارت مردگان فرشته بنا بر آنکه مذکر آخرت و مزید در دنیا است پس یک بار  
غریبان شهر سیر کن پسین که نقش الهی باطل افتاد است و لیکن درین امر  
فرمان بسفر از پارس زیارت نیست خواه زیارت پیغمبر باشد یا غیر او و درین مسئله قتل و  
زالل بسیار دلائل علم قدیم و حدیث را و داده و حق دران باشیخ الاسلام ابن تیمیّه رحمه الله  
و همهمه جمع جمع و بر دوارت قبور و ناکه و سمعه لعنت آمده و صیغه مبالغه خوانمان کثرت  
و انداز بر زیر قبر می گریست ائمه از زیارت نفرموده و گران زنان بر عدم نوح عهد گرفته بلکه

شده که مرده معذب می گردد و در گور بر نوحه یعنی اگر برضای اوست و این در حدیث  
متفق علیه است از ابن عمر و چون ام کلثوم دختر آنحضرت را دفن کردند آنحضرت نزد قبر  
نشست و داشت و هر دو چشم مبارک اشک می ریخت ۵

بکت حلیفی الیهی فلما اوجرتھا عنی بالعلم بعد الحکم اسبلنا  
ووفن بوقی و در شب منی غم دست مگر نزد اضطرار و فرمود بایزید از برای آل خضر طعام  
زیرا که ایشان چیزی رسیده که از ساختن طعام باز داشته و نزد بر آمدن بسوی مقابر  
این دعا آموخت السلام علیکم اهل الدیار من المؤمنین والمسلمین  
وانا ان شاء الله بکم لاحقین فسمی الله لنا و لکم العاقبة رواه مسلم و یاک بار  
قبول اهل سینه بگذشت و روی مبارک بآنها کرد و گفت السلام علیکم اهل القبور  
یفقر الله لنا و لکم انتم لنا سلف و نحن بالاشد و این را ترمذی حسن گفته و در حدیث  
عائشه ز و بنحایت که از سب اموات نمی فرموده بنا بر آنکه بجزای عمل خود رسیده اند  
گفته که احیاء را باین سب ایذا ندید و شفع باب سب افضل است و ائمه سلف است  
از صحابه و تابعین و تبع ایشان و مجتهدین و محدثین است که نقل احکام اسلام و رواه افاد  
خیر الانام اند و هر چند باب مؤمن مشوق است ولیکن سب صحابه از امامات کفر باشد لیغیظ  
بهم الکفار فصل بیمار را تا دوی جانزست و تفویض افضل و علی که در اسلام و ایمان  
و نجات معتبر باشد و دم مرگ به کار آید علم است به لا اله الا الله و لیس کشفه شوق  
دانه لایحیط به علما و اول توحید است و ثانی تنزیه از تشبیه و آن ستایم فرق میان  
ذات و صفت وی عز و جمه و جلیت صفت و میان ساز و ذات و صفات مخلوق است  
چه نفی مثل شامل ذات و صفات هر دو است و دلیل بر تفرق تا معلوم بلکه معدوم و شرک  
در هر دو موجود و مفهوم بلکه واقع و ثالث تعظیم ستایم راحت نفس از وقوع در عادی  
غیر داخل در وسع انسان است و عارف خدا برین صفت مشروح عارف بخداست و شرف

تزیینات که اهل کلام خود را و دیگران را بدان مشغول ساختند احدی را از خلق حق تعالی بمعرفت آن متعبد نکرده اند که قرون مشهور و لما باخیر بگذشت و همگان از زمین و سانس و دسائس در غایت بودند و تکلیف ایمان بر سبط حدیث و قرآن است بر آرای فلسفه و عقول داشته اند اهل یونان و باجمعه علم کلام با اعتبار اصطلاح از علمی که معتبر در کمال اسلام و ایمان باشد در ویدی و صد ری نیست آثار قی از علم ندارد و اللهم اهدنا لاشعاعها کما هدتنا بمعرفته واعصمنا عن الزیغ والزلل بحکامک و طوالت و امر مریض بدنفه تخص از حقوق عیال و ارباب امر معروف و نهی عن المنکر باشد و وصیت اگر چه در همه حالات لازم است ولیکن در مرض موت و نزد ظهور رتد راتش ضعیف و حق است بنابر غلبه ظن بر میل و اشتها و بلان نزد ضرورت واجب بود و مستحبست گردانیدن روی میست بسوی قبله و بر پهلوی راست خوابانیدنش و بنید ساختن دهن کشاده اگر چه دلیل بر این وارو نیست و حق از نوح مستلزم نمی آید اگر کار نباشد زیرا که اگر میتن امری زانندست بر نیاحت مگر آنکه همراه بکار کایه ناجائز باشد و وضعی که استطاعت دفع آن ندارد و کتم صوت که طبع ازان بجزئی گرایش نیست بلکه احادیث اذن بیکار محمول است بران و غسل میت فرض کفایه باشد بر مسلمین و ادوی آنست که فاسل عادل باشد اگر چه از خاسق هم رواست و کافر را موارات بسمندست بدلیل آنکه چون ابو طالب بر د آنحضرت علی را فرمود اذهب فی اربابک اغربا و اودا و کو و النساء و نزد بعض موت ابو طالب بر اسلام بوده است و لکن ادو کتاب و سنت غیر خانی بنصفت و علم احقاق عند الله و تطلیب مساجد مرده مرفوعی نیامده و لکن اگر از برای ستر و اخ بکنند نیست بلکه خوب است و جماعت در نماز بنانه شرط نباشد بنابر آنکه اصل در نماز شریعت آنست که بچون نماز بجا نماند باشد در مجری بودن فردی مثل اجزای جماعت و هر که خلاف آن نغم کند دلیل آورد تحقیق و جعل صحابه بر تجویز صلوٰه بر آنحضرت صلوات و وفات یافت



بطورافرا و منوع است زیرا که بعضی در آن حین متفرق بودند اگر چه اکابر ایمان در مدینه  
 موجود باشند بر تقدیر فرض این اجماع سکوتی خواهد بود و عارف با اصول سے داند  
 که انجمن اجماع بکجاست برخی خیر و فصل تجویز قبور انبیاء و ائمه و صلیا انما ترقی از علم  
 ندارد و حدیث ابی الیمن نزد مسلم و اهل سنن نص است در تقوی قبور شریفه و طمس  
 تمثال و آزار بنا بر قبر نهی آمده پس بر همه چه مرفوع یا شرف بودن قبر اثر است  
 آید از منکرات شریعت باشد و انکار بران و برابر ساختن بجاک واجب است بر  
 مسلمین بدون فرق در آنکه گویند یا غیر باشد یا غیر او و حدیث صحیح بود یا طبع جماعه از  
 اکابر صحابه در عصر نبوت بر دانا قبورشان مرتفع نگشت بلکه علی مرتضی را ام قیسوی قبر شرف  
 فرمود و خود صحابه قبر نبوی را بلند نکردند و آخر قول نبوی لعنت بر سجد گرفتن قبور انبیاء  
 و نهی از وزن گرفتن قبر مبارک خویش است و صلیا و علماء احق مردم اند باین شعار و  
 این شعار است که رسول خدا صلی الله علیه و آله ارشاد فرموده و تخصیص ایشان باین عهد  
 منتهی عنما تخصیص بجزیر نیست که غیر مناسب علم و فضل است بلکه اگر اینها سخن در آید شک  
 نیست که از اتحاد انبیه بر قبور خود و زخرفت آنها فریاد بر آید و هرگز رضا باین شعار  
 مبتدع منعی عنده نمیدهند و هر که در حیات خود بدان رضا دهد و در بعد موت بدان وصیت  
 کند وی خود فاضل نیست مگر از قبول نه از فضل و عالم بالهد و عارف بالشریعه را علم  
 زاجر است از انکم چنین زخرفت مخالف هر که نبی بزرگوار را بجا آورده شود قال الشوقانی  
 صح فی الوبلاء فما اقمع ما ابتدعه الجهلة من زخرفة القبور و تشدیدها و  
 اسرع ما خالفوا و حیدة رسول الله صلی الله علیه و آله عند موته فجعلى اقبیه علی هذه  
 الصفة التي هي علیها الآن و قد شد من عضد هذه البدعة ما وقع من بعض  
 الفقهاء من توسیخ اهل الفضل حتی دونوها فی کتب الجذایة و الله المستعان  
 و اگر صرف امتیاز قریب و اجنبی مراد است از برای زیارت پس موضع خبر و مدبر یا تخبیب شجر

بیر غیر ممکن نیست تشدید اینیه و دفع حیطان و قبیح و تزویق ظاهر و باطن و راست و باطل و توفیق

## کتاب الزکوة

اسلام شرط وجوب زکوة نیست بلکه کفر مانع از صحت باشد و کفار مخاطب اند بحسب مع  
شرعیات بر مذہب منصور و مختار و لیکن مانع کفر از صحتش منع کرده و مکلف مخاطب است  
بر رفع آن موانع که با وجودش واجبات از وی غیر مجزی اند و این قاعده کلیه در هر  
باب از ان ابواب می رود که اسلام را در آنها شرط وجوب می گردانند آری آنچه در غیر  
شرطیت باشد تکلیف است و هر چند از ایمان مردم از ان بگریزد ولیکن نزد همان نظر  
در آنکه زکوة یکی از ارکان اسلام است و چهار رکن باقی جز بر مکلف واجب نیست باشد شرط  
تکلیف مستعد نمی نماید و کیف که شریعت زکوة از برای تطهیر تزکیه است چنانکه قرآن کریم  
بدان گویاست و این هر دو از برای غیر مکلفین نمی توانند شد و حدیث امر با تجارت  
در اموال یتیمی تا زکوةش نخورد و بخت نمی آرد و همچنین در آثار مرویه از صحابه حجت  
نیست با آنکه معارض بوده اند با مثال خود و بر موجب زکوة جیبی بنا بر تنسک بعمومات  
و جب است که بقیه ارکان اربعه را هم بعمومات بروی واجب گردانند و باجماع اصل در اموال  
عباد حرمت است لا تا کلی الاموال کفر بینکم بالباطل و لا یحل مال امرئ  
من اموال الا بطیبة من نفسه و لا سیما اموال ایتام که قواعد قرآنی و زواجر حدیثیه  
در ان اظہر اکثر از ذکر و حضرت و ولی تیمم که زکوة از مال او می گیرند و هرگز از تبعات در  
من نیست زیرا که و سب چیزی گرفته است که او تعالی اخذ آن بر مالک و بر و س و بر  
مال واجب کرده اما اول پس باین حجت که مفروض آنست که او صبی است مناط  
تکالیف شرعی که بلوغ باشد هنوزش دست بهم نداده و اما ثانیه پس باین حجت که او  
مالک ال نیست و بر غیر مالک زکوة واجب نباشد و اما ثالث پس باین وجه که تخصیص

کمالیست شریعتی مختص بنوع انسانیست بر دایه و جاد و حب نیست فصل آنحضرت  
 مسلم چون معاذ را بسوی یمن گسیل کرد فرمود او تعالی صدقه را در اموال ایشان فرض  
 کرده است از اغنیاء گرفته آید و بر فقرا و ابله پس کرده شود و این حدیث متفق علیهست  
 و لفظ بخاری راست فصل فی بینه صدقه در اهل بوجوب کتاب الی بکر صدیق  
 رضی الله عنه که در همین رواست که انس رضی الله عنه بسوی بحرین نوشت و اضافت  
 فرضش بجناب نبوت کرد این است که در بیهشت و چهار شتر و آنچه دون این مقدار باشد  
 نیست مگر گوشت و در پنج شتر یک گوشت و در بیهشت و پنج شتر تا سه و پنج یک  
 بنت الی محاض این پنج است یعنی آنکه یک سال بران گذشته و قدم در سال دیگر گذاشته  
 و اگر نباشد این لبون ذکر بیهشت یعنی آنکه دو سال بران گذشته و پا در سال سوم  
 نهاده و در سه و شش شتر تا چهل و پنج یک بنت لبون است و در چهل و شش  
 تا شصت و یک حقه طر و قه اکل است یعنی آنکه از سه سال گذشته و در سال چهارم در آن  
 و در شصت و یک تا هفتاد و پنج یک جذعه است یعنی آنکه از چهار سال گذشته و در سال  
 پنجم در آن ده و در هفتاد و شش تا نود و دو بنت لبون است و در نود و یک تا یک صد و  
 دو حقه شتر گرفته و در زیاده بر یک صد و بیهشت در چهل و یک بنت لبون و در پنجاه  
 یک خنجر و در چهار ایل خود هیچ صدقه واجب نیست مگر آنکه صاحب شتر خواهد و جیر  
 بطریق طوع و طریق تبرع بدهد

### فصل در صدقه غنم سائمه که بیرون می گیرند

در چهل گوشت تا یک صد و بیهشت یک گوشت است و در از ازان تا دو صد و گوشت  
 و در از ایلر دو صد تا سه صد سه گوشت و در از فزون بر سه صد در هر صد یک گوشت و در  
 کمتر از چهل گوشت اگر چسبی و نه باشد شلا صدقه نیست مگر آنکه صاحب غنم خواهد و جمع  
 میان متفرق و تفریق میان محض خوف صدقه ناجائز است و در تصالی که شترک میان

و در شریک است مزاج با هم بوی لازم باشد و در صدقه گو سفند پیر و خداوند عجب بزرگ  
 گرفته نشود مگر آنکه صدق خواهد بود در فقره ربع عشر است و نصایبش دو صد در هجتم  
 پس در یک صد و نود و در هم صدقه نباشد مگر آنکه صاحبش بخوابد و بر هر که صدقه بدهد  
 ولیکن نزدش بدهد نیست بلکه صدقه است از وی همان جقه بپذیرند و همراه آن جقه دو گو  
 بشرط آنست که در عجب مانند و بر هر که صدقه حقه است و حقه دارد بلکه جقه دارد و از وی  
 همان جقه قبول کند و صدق که صدقه ستانده است دو گو سفند یا بست و در هجتم  
 که صدقه دهنده است بدو و البخاری فصل در هر سه گاویک گوساله یک ساله است  
 نباشد یا ماده و در سبیل گاویک گوساله دو ساله است که ماده باشد و آن صدقات  
 مسلمین بر بیاه شان باید و جز در دو راهی گرفته نشود و در عبد و فرس صدقه نیست  
 احمد و سلم زیاده کرده مگر صدقه فطر که بر عبد است و در هر سبیل اهل سائمه یک نیت لبون است  
 و تقریب اهل از حساب رد نباشد یعنی مالک ملک خود از مالک غیر جدا نکند بلکه چنان  
 خلیط دارد و هر که زکوة واجب بامید اجداد او را اجبا باشد و هر که نه الام از دست بماند  
 نیم مال او تا وانی از تا و انساکی است و عقوبت مال در چند جا ثابت شده و مقصود  
 بر مورد خود است قیاس بران صحیح نیست و کند اشافه تعلیق قول بر ثبوت این حدیث  
 کرده و آن ثابت است نزد احمد و ابو داود و نسائی و حاکم تصحیحش نموده و آنحضرت صلی  
 فرموده چون ترا دو صد در هم باشد و بران حوالان حول گردی در هم دران واجب است  
 و در کمتر ازین مقدار خود هیچ واجب نیست مگر آنکه بست و نیارداشته باشد و این  
 نصاب ظاهراست و دران نیاید و نیارست بعد از حوالان حول و هر چه بپذیرد بجهنم حساب  
 باشد و نیست زکوة در مال تا آنکه سال کامل بران بگذرد و این حدیث حسن است  
 ترمذی تصحیح از بخاری آورده لیکن راجح وقت اوست و هر چه موقوف در حکم مرفوع یا  
 بنابر آنکه مسح اجتناب نیست و عملی گفته در بقع حوال صدق نیست و دران نیم امر تجارت

آمده تا صدقه آنرا بخورد اما مسندش ضعیف است و هر چند شاهی مرسل دارد اما بحیثیت  
 نمی آید و امام رانی رس که نزد حصول صدقه دعا کند از برای تو و من و الله تعالی صل علیهم  
 بگوید تعجیل صدقه قبل حوالان حول خصیت است و در کمتر از پنج اوقیسه در ورق و در کمتر  
 از پنج ذره و از شتر و در کمتر از پنج و سق در شتر صدقه نیست و در لفظ بجای شتر مثلاً شتر بقویسه  
 باز یاد است حب آمده و اصل حدیث متفق علیه است فصل هر زینی که غنری است یعنی  
 بارانی یا آب از چشمهای خود در آن عشرت و هر چه را آب از چاه می دهند و بسانیه یا  
 شتر و گاو و سیرابی نمایند در آن نیمی عشرت است و این نزد بخاری است و ابو داود و بخاری  
 غنری بعل روایت کرده و آن تخلی و درختی کشتی است که برگه های خود آب می آید  
 در آن عشرت و در سقی بسوانی نصف عشرت و حله در کوه چهار جنس است گندم و جو و یونجه  
 و خرباز و از خیار و خرپزه و انار و نه عفو آمده و مسندش ضعیف است و نزد خص یعنی انداز  
 دو انگشت انگور و خرما بگیرد و یک انگشت بگذارد و نه کمتر از ربع نباید گذاشت و خرمن تا که پنج خرمن  
 خواست و در کاش زبیب بستانند لیکن در سنن این حدیث انقطاع است و اسما  
 بنت یزید نزد آنحضرت صلعم آمد و در دست و خورش دو یاره از طلا بود پرسید زکوة این  
 زری دهی گفت نمی دهم فرمود ترا خوش می آید که او تعالی روز قیامت بخود تاسوا تراش  
 بتوبه بشارت اسما آن هر دو را بیفکند این حدیث نزد ابی داود و ترمذی و نسائی است  
 و اسنادش قوی و حاکم تصحیحش از حدیث عائشه کرده و مؤید او است آنکه ام سلمه اوضای  
 از ذهب می پوشید آنحضرت صلعم را پرسید که گران کنز است فرمود چون بزکاتش داد  
 کمتر نماند و این نزد ابو داود و دارقطنی است و حاکم گفته صحیح است و با حله در زکوة علی چهار انگشت  
 و جوب و عدم آن و آنکه تراش عاره او است و آنکه واجب یک بار است و پس و شگایت  
 که احم ذهب و فضه مضروب و غیر مضروب همچو باگ و سایر انواع حلیه راست می آید  
 و این قدر و جوب زکوة درین همه باشد باشد و معی اختصاص بعض انواع زرویم طاب

مطالب بلیل است و این بر تقدیر نیست که در وجوب زکوة مجزین عموماً که جمیع ما  
 یصدق علیه زیرا و سبب است و بلیلی دیگر و از آنکه باشد و کیف که در خصوص حلیه  
 نصوص احادیث آمده **فصل** سمره بن جندب گوید امری کرد ما را رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم  
 صدقه از مالیکه براسه بیع طیاًعی ساختیم سواها بود او پس اگر این حدیث ثابت گردد  
 بلیل باشد بر وجوب زکوة در مال تجارت هر چه باشد از اسب و شتر و کتب اتمه و  
 اتمه و فروش و ظروف و نخوان و لیکن اسنادش یلین است کما قال الحاکم فنی لم یخرج المرام  
 و در تلخیص گفته اند سندش جهالت است یعنی سلیمان بن سمره که راوی آن از پدر خویش  
 مجمل است و شوکانی در و بلی گفته که لا تقام بمثله الحجة لما فی اسنادها من المجاهیل  
 و همچنین حدیث فی الابل صدقتم انما باجلاء طرق خود ضعیف است چنانکه در تریق الباری  
 بیان تصریح کرده جز آنکه در یک طریق لا باس به گفته و از اینجا دریافت شد که دلیل ال  
 بر وجوب زکوة در اموال تجارت نیست و برات اصلیه تحصیل دست تا آنکه دلیل  
 نقل ازان بایستد و این منذر که حکایت اجماع بر ایجابش کرده جبارت عجیب است  
 و اگر گوییم پس محبت بر قائل محبت اجماع خواهد بود و نیز غیر و س و استدل لال بحدیث  
 خالک که اورع و اعتد خود در راه خدا حبس کرد و جنبه از محل نزاع است و در هیچ تکلیف  
 عام البلوی قول بایجاب بلا برهان ساطع و محبت تیره تجربی بر خدا و تعقل بر رسول است  
**فصل** در رکاز که مراد بدان دینیه جاهلیت است غنس و جب گردد و در روایت  
 آمده که اگر کنز را در قرینه مسکونی یا بدینسان و اگر در ویرانه یا پدران و در رکاز غنس است  
 و سندش حسن است و رکاز را بعدن هم تفسیر کرده اند لیکن اول ارجح است و اگر فتی آن حضرت  
 صلی الله علیه و آله و سلم صدقه از آنکس فیکه ثابت **فصل** ایجاب مال یوجب الله بر عباد و غلظت نیست  
 نه در ع و نقد و استدلال بشخص من اصل الصدقه مستلزم وجوب زکوة در هر جنس از آن  
 اجناس است که بران نام مال راست می نشیند و نه آن حدید و نحاس و رصاص و ثیاب

و فراش و حجر و درست بلکه هر آنچه بالش بخراشد بر تقدیر یک از اموال تجارتها باشد  
 معالاکرا حدیثی از مسلمین بدان قائل نیست و این را نیز از آنست که اول آن تخصیص اموال  
 مذکور است و محکوم بخدا من اموالهم و ارد شده تا آنکه فاسد گوید که زکوة غیر تخصیص بنا بر  
 بقایر عموم اول واجب است بلکه در آنچه از اموال عباد و شریعت زکوة ثابت است آن  
 اموال مخصوص و اجناس معلوم است و در غیر آن زکوة واجب نبود پس واجب درین  
 صورت محل اضافت در آنکه بر میر محمد است چه در علم اصول و نحو بیان مقرر شده  
 که اضافت منقسم است بر سببی آنچه انقسام لام بوده و نیز انقسام لام یک عده است تا آنکه  
 محقق بر ضمیمه گفته اند الاصلی فی اللام و چون این معنی مقرر شد پس در جواب هر دو  
 و در ویاقوت و زمر و حقیق و شیه و سائر آنچه نفاست قیمت مرتفع دارد و ایجاب  
 زکوة در آن بے وجوبست و بر تعلیل و وجوب بحد و نفاست انما تاتی از علم نیست و اگر این  
 تعلیل درست باشد باید که در صنوعات از حد بیخو پر تیغ و بندوق و خوان یکا نفس  
 اشتیاء و غلی و دشمن است هم زکوة واجب گردد و صین و بلور و شیش و دیگر اشیای نفیس  
 که احاطه بآنسانا شوار و مردم و در آنرا غلب اند طبع باشند بدان پس اصل او صاف  
 و قوت است بر حد و سوم شایع و راحت مردم ازین تکلیفات با آنکه نزول آیه را در  
 صدقه نقل نشان داده اند در زکوة فرض فصل احادیث در زکوة عمل مختلف واقع  
 شده و آنچه در غررنا متاض از برای احتیاج باشد موجود نیست پس ظاهر عدم وجوب  
 زکوة در آنکین است فصل در تره از زکوة واجب نیست و درین خصوص آنچه دال بر  
 عدم ایجاب است بطرقی آمده که بعضی شایع است و آشیاییکه در آن زکوة باشد  
 محصور و معدود است پس در اعداد آن هر چه باشد چه خضر و اوات و چه جز آن زکوة  
 نیست و احتیاج به مواد درین ابواب در حقیقت ذبول اولادها صحت با آنکه بنا  
 عام بر فاض اجماع اهل علم مستقیم است و ما احسن الوقوف علی الحدود الشریعة

لکرمه و شریفین  
 ذی ذرات است  
 که از اوقات احوال  
 عقیق با آنکه

والمشى على الطريقة السبعية فذلك هو المبلغ المختار وخير الهدى هدى  
 محمد صلوات الله عليه وسلم حتى وجوب زكوة از عین است و اخراج قیمت جز بعد رسیغ سائغ نیست  
 بر لیل خذ الحب من الحب والشام من الغنم والبعير من الابل والبق من  
 البقر اخذ به ابن د اوده والحقه و صحه على شرط الشيخين و فعل معاذ و بن باز  
 مستقطع است بکفایت نمی شایه فصل اینجا زکوة در اموالیکه در ان باتفاق زکوة واجب  
 نیست بحدود و عقار و دواب و نحو آن بحد و اجیر با جرت بدون تجارت و اعیان  
 آنها در صدر اول بگوش بخورده تا بشنیدن و لیلی از کتاب نیست چه رسد استیجار  
 ابحار و قبض اجرت از دور و ضعیف و دواب در میان ایشان مروج بود و لیکن مال  
 احدی از اخراج ربع عشر قیمت آن در اریا عقار یا دابه بر اس حول خطور زکوة بلکه انقض  
 ایشان در رحمت ازین تکلیف شاق بوده تا آنکه قرن سوم از اهل صد سوم آمد و قول  
 بران بلا دلیل بحد و قیاس بر اموال تجارت حادث شد با آنکه در اینجا خود و حاصل  
 سخن است صریح و کیف یقیم الظل و العود اعوج فصل پنجم شروع است اخذ  
 جزیه است از اهل ذمه و در بدل دمای آنها و هر آنچه بعضی اهل ذمه بر تسلیمش مصاحت کنند  
 و در هر سال بدهند آن هم جزیه باشد چه گاهه این جزیه بر هر فرد از افراد اهل ذمه باشد  
 و گاه بر یکسان بقدر اربعین زده می آید و بر اخذ نصف عشر متاع تجارت اهل ذمه و لیلی  
 نیامده و حدیث لیس علی المسلمین عشر را نعم العشر علی الیهود و النصاری  
 بمطرب و تکلف غیر متاع علیه است بکفایت نمی ارزد و اگر احتیاج نمایند پس مراد بشود عشر  
 یا مال صلیح یا یا خود از تجارت اهل ذمه باشد اگر از تجارتی گیرند یا جایات و ضرائب یا  
 خراج است که ملوک می ستانند چنانکه در بعضی روایات حدیث آمده و با این احتمال  
 غیر متبعض از برای استندال باشد چه ظاهر در معنی عشر و دامت سیکه فراج دیگر نیز  
 بجز جزیه و مال صلیح و این دلیل بر اخذ نصف عشر از اموال تجارت اهل ذمه نیست و مؤید اراده



چیز بیاد شود درست حدیث لا تقصم قبلتان فی ارض ولیس علی صاحبہا جزیة  
فصل اسوال اہل حرب بر اصل اباحت ہر یکے را خدا آن چنانکہ خواہد از ہر چہ  
خواہد بلی از تائین رواست و سلطان را میرسد کہ جریان را دستوری و درآمدن ببلای  
اسلام و اذن تجارت در آن قلیل باشد یا کثیر بدین سخن در دست اندان مال سلمان نیست  
کہ از برای تجارت از زمینہ بر زمینہ و در مردم روی زمین شطرحے از مال اونی گیرند  
بدون نظر و آنکہ این زکوۃ تجارت است یا چیزے دیگر بلکہ در استحلال این اخذ  
اعتبار بحد و خروج مسلمین از سفائن بحر و وصول از بر بسوی حدود ارض کہ آنجا آمدہ اند  
می کنند پس این اخذ و جزو تحقیق چو بکس نیست بلا شک و شبہہ و اصلہا قسم فصل  
تقدیر ماخوذ از اہل ذمہ از آنحضرت صلاٹ ثابت نشدہ مگر همان قدر کہ در حدیث معاذ  
است کہ از ہر عالم دینارے بگیرد یا برابر آن از جائہ معافے بستاند و این حدیث  
را احمد و اہل سنن و دارقطنی و بیہقی و ابن حبان و حاکم از جاکرہ اندہ اگر چہ در ان  
مقال است لکن خارج از صلاحیت استدلال نیست پس وقوف برین مقدار متعین  
باشد و تجاوز از ان روا نبود و نقص ازین مقدار بر راسے امام و مسلمانان لا باس است  
بنابر آنکہ حق اینہا است ایشان را اقتضای بعضی ماوجب از حق خود جائز است و ظاہر  
عدم فرق است در غنہ و فقیر و متوسط و راستوای جواز اخذ این مقدار از انہما و تفرقہ در  
اخذ این مقدار میان این ہر سہ بی دلیل است و فعل صحابہ صلاح احتیاج نیست پس  
اقتضای مقدار حدیث معاذ متعین باشد و مؤید اوست حدیث مرسل ابی ہریرہ کہ  
آنحضرت صلاٹ اہل ایل را کہ سہ صد کس بودند بر سہ صد دینار صا کہ کرد و خبر جہ البیقہ

### باب در بیان قسم صدقات

غنی را صدقہ زکوۃ حلال نیست مگر پنج کس لیکن حامل بر اخذ زکوۃ دوم خریدار صدقہ  
بہال خود سوم قرضدار چارم غانم در راہ خدا پنجم سکنے کہ صدقہ خود بفقیر ہدیہ کرد و

آمده که غنی و قوی بکتاب را در زکوة حنفی است و فصل فقیر کسی است که غنی نباشد و  
 غنی کسی است که بچاه در هم یا بهای آن از زرد خود و دارو این تعریف و حدیث نفع  
 آمده پس هر که مالک این مقدار نیست فقیر است و طبیب و فراش و مسکن و آلات جهان  
 و کتب علم و آلات صنایع و نحو آن از آنچه محتاج الیه است در دین یا در دنیا خارج ازین  
 مقدار باشد پنجین فقیر را از زکوة حلال است و مصیر بسوی این تقدیر تقیم و چنان است که  
 فقیر و مسکین مقدار اطلاق هر یک بر غیر واحد بچاه و هم علاوه ضرورت صحیح است و آن  
 قرآن جمعی شر او و تحریر رقاب و اعانت مکاتب و ادای مال کتابت و دست و  
 ظاهر اطلاق آیه شامل کسی است که بروی دین یا شد غنی بود یا فقیر مؤمن باشد یا  
 فاسق و طاعت بود یا معصیت آری فارسی که اعانت او مستحب و اغرائش بر حجت  
 و توقع در محرم باشد بے شبهه ممنوع است بنا بر اول و دیگر و هر که دام آید بتا به سرف و حیثیت  
 بوده لکن دست از ان تائب و مقلع گردیده و طالب اعانت از زکوة بر قضا است آن  
 دین است پس ظاهر عدم منع است و تبدیل الصدق من بجهاد نیست اگر چه از عظم مقام  
 الی الله است پس در هر چه را میسر می آید خدا باشد صرف زکوة در آن صحیح است نیست  
 یعنی آیه و واجب بر مادر جای که نقل صحیح شیخ دست بهم ندید و قوف دست بر حائل  
 لغوی و اشتراط فقر در مجاهد و رعایت بعد دست و بخل و سبل خدا صرف صدقه در مال حکم  
 که قیام دارند بصلح و بنیة مسکین پس ایشان را نصیب در مال خداست خواه تو نکر باشد  
 یا گدا بلکه صرف آن درین جهت از اهل امور است بنا بر آنکه عل و ریه انبیا و علماء و این حفظ  
 بیضه اسلام و شریعت سید الانام اند و سافر که در وطن و در سفر مالک چیز نیست  
 در اعانت او از زکوة بنیة بخیر آن فقیر است بنا بر فقر آنرا می تواند داشت و آنرا می تواند  
 و اگر هر دو جلغنه است هیچ نمی تواند ستان و اگر غنی در وطن و مفسد و سرفست و قرض  
 ممکن نیست اعانت او نیز می رسد و اگر قرض می تواند بدست آورد پس این محل نزاع است

لکن حق اعانت اوست نظر باطلاق آیه و این وجه وجیه است با عدم وجود دلیل دال بر تنبیه  
بحالی نه بحالی دیگر فصل صرف در کوة بنص کتاب مختص با صنف ثمانیه است هر که  
زکوة را در حین ازیں اصناف نهاد و سه امر خدا بجا آورد و هر چه بروی واجب بود  
شد و اکیا ب تقیید بر جمیع اصناف ثمانیه بر فرض وجود گنان با قطع نظر از حرج  
و شقت مخالف فعل سلف و خلف مسلمین است و آنچه تنقیص اکیا ب توزیع هر یک صدقه  
به اصناف باشد نیامده آری چون جمله صدقات یک قطر نزد امام فرام آید و سه  
اصناف حاضر باشند در صنف را مطالبه حق خود می رسد ولیکن تقیید گنان بسوی یا  
تقیم آیم انما یعطایام واجب نیست بلکه درین داد و دوش را سه اوست هر صنف را که  
خواهد زیاده و دهر از صنف دیگر و هر که خواهد کم دهد و نزد مدفعت کفار و بغا از حوزة اسلام  
صنف مجاهدین را بر هرگزیند و همچنین چون مصلحت تنقیص تاثیر غیر مجاهدین باشد فصل  
حلال نیست سوال کردن مگر کس را یکی ضامن مال دیگری اگر چغنی باشد و بعد از ادای  
حاله سائل نشود و نه زیاده بر قدر حاجت دوم کسیکه آفته مال او رسید پس تا اصابت  
قوام و سه او پیش سوال بکند سوم فاقه کش که کس از مردم و دانشند تصدیق اصابت  
فاقه بری کنند و مساوی اینها هر سه صحت است و سائل آکل حرام فصل حلال نیست  
صدقه برای آل محمد صلعم بنا بر آنکه اولی مردم است و احادیث تحریم زکوة بر بنی هاشم  
بتواتر منقوی رسیده و محاف و نفس خود به تسویغ این صدقه آنچه در خرافات باشد زیاده  
بلکه مجوذریان است و هر عمن الحق بمعزل و استند لال بحدیث ان لکم فی خمس الحسن  
ما یغنیکم فاذا منعوا ذلك حلت لهم الزکوة بر عدم تحریم صبیح نیست زیرا که در  
سندش کلام کثیر است قال ابوشیبه و حسین بن قیس حبه راوی اضعیف است که اقاله  
فی اکلا صنة و مراد بر بنی هاشم آل علی و جعفر و آل عقیل و آل عباس و آل عمارت است  
و بس و حق تحریم زکوة بر بنی هاشم خواه از ایشان بریشان باشد یا از غیر ایشان

واسترواح بخوار صدقه با هم بحدیث عباس قلت یا رسول الله انک سحرمت علینا  
 صدقات الناس هل تخیل لنا صدقات بعضنا لبعض قال نعم اخو صدق الله  
 صلح حاج نیست بنا بر عقلی که در انست تا آنکه بعضی روایت او تم بوده اند که حقیقت  
 صاحب المیزان و کرم احادیث تحریم معلومست تخصیص آنها بخصص غیر حاضر  
 نباشد فصل قائل جواز صرف زکوة بفاسق محتاج بسوی استدلال نیست بلکه دلیل  
 بر کسیست که عدم فسق را شرط جواز و اجزای صرف لگان می کند و قائل جواز و اجزای  
 بوقف منع است بروی ابراز دلیل ما دام که مانع بوده است واجب نیست که تقرر  
 علم المناظره فصل کتاب عزیز و سنت مطهره صرح اند بطلان زکوة بفقیر و تقیید بفقیر  
 مسکین نیامده نیست متبرکات همان مصرف بفقیر یا مسکین پس صارت زکوة  
 درین حال صارت در مصرف شریعت اگر چه مال تحم و انصاف متعدد بود بدو انصاف  
 مصرف بقنا اگر است بعد ازین مصرف و این ضار صارت نیست و نه مانع از اجزای است  
 و هر که از غم باشد که بز و نون نصاب جائز نیست وی ولیلیکه صاحب تقیید مطلق تخصیص  
 عام باشد بیاورد و نیست در اینجا مگر تخیلات فاسده که یعنی بر اساس صحیح نیست فصل  
 بنی المطلب مشارک بنی هاشم اند در سهم ذوی القرب و در تحریم زکوة نیز نه من حداس  
 ایشان اگر چه در نسب برابر اند و حکم موالی آل محمد صلح حکم آل محمد است و تحریم صدقه  
 ابن عبد البر گرفته نیست خلاف در میان مسلمانان و عدم عمل صدقه بر موالی ایشان و اختلاف  
 ابن حنبل قدم شرکت در نسب و نبودن حصه آنها در سهم خلاف ثابت از نص است  
 فصل حلال است گرفتن عطیه سلطان اگر چه جائز باشد آنحضرت عمر را فرمود هر چه  
 ترا ازین مال بیاید و تو شرف و سائل نیستی آنرا بگیر و هر چه چنین نیست انتظارش مکن و او  
 سلم و نیز این حدیث دلیل است بر جواز اخذ عماله بعل فصل اوله طایف و صرح اند آنکه  
 زکوة در ذوی الارحام افضل است بدون فرق در میان صدقه واجب و نه چه ترک

استفصال در مقام احتمال نازل مبتدئ لا عموم در مقال است بآنکه در حدیثی است  
که نزد بخاری است تصریح است بآنکه آنحضرت صلوات الله علیه را فرمود که شهر و دیه تو حق  
بصدقه است و حدیثی است که ما اخذت یا معنی نزد احمد و بخاریست ثابت شده و این  
اولی تصریح است از قائل بخوار و اجزاء و در قیام او بمقام منع از مانع بودن قرابت با  
و جوب نفقه کافی است و قائل بدان دلیل که نافع در محل نزاع باشد یا و رده و این  
بر تقدیر است که بدست قائل جواز جرم تنسک باصل نباشد تکلیف که اولی عموم و خصوصاً  
ناطق باشد بخوار و دفعه زکوة بسوی اصول و فروع فصل ائمه و سلاطین بر مطالبه  
زکوة و قبض صدقات و رعایا را دادن زکوة بایشان نزد طلب واجب است بدلیل امت  
ان اخذها من اغنیاءکم و با حادیش بحث ساعه از برای اخذ صدقات و حدیث  
من منعهما فانا اخذها و شرط ما لدر با و لکه کتاب و سنت که دال بر وجوب عطا  
اولی الامر است ولیکن در مجموع این اولی آنچه دال باشد بر عدم جواز و اجزای صرف  
رب المال در تصرف قبل از مطالبه امام موجود نیست بلکه وجوب آن برابر باب موال  
و عید بشدید و ترغیب و ترهیب که در عدم اخراج زکوة و اخراج آن داروست مفید  
آنست که ولایت صرف از برای ایشانست پس نزد عدم امام خود ظاهرست چنان  
نزد وجود او بعدم طلب واضح و اما نزد مطالبه امام پس ظاهر عدم جواز صرف از برای  
خداوند مالست بنا بر آنکه عصیان اولی الامرست حالانکه امر بطاعتش آمده و لیکن  
آنکه مجزیست یا نه پس ظاهر اجزاست زیرا که میان عصیان امر امام و میان عدم اجزا  
ملازم نیست و زعم آن مطالب بدلیلست و هر دو بحدیث فانا نأخذها و شرط  
صالح مانع از اخراج است مطلقاً و متبرک ثبوت ولایت از برای رب المال است آیه  
ان تبدوا الصدقات فنعما هیه و ان تحضوها و توفوها الفقراء فهو خیر لکم  
درین آیه اعظم تنسک و ارفع مستندست از قرآن گفت که این آیه در صدقه انقلست

بدلیل سیاق و ریا که اختیار مجموع لفظ است بخصوص سبب چنانکه در اصول متفرقه  
 آری تطبیق اوله واروده در حق آنحضرت صلعم برین بعد از انکه وسلاطین تا آنکه حکم آنها  
 به محکوم وی صلعم باشد محتاج فضل نظرست و ناظر به مجرای جماع سکوتی که بعد از عصر  
 نبوت واقع شده قانع نمی تواند شد و قتال صحابه با منافقین زکوٰۃ بنا بر آنکه تصدیم  
 هم بر منع زکوٰۃ بود و دفع زکوٰۃ بسوی امیر جو رسلاطین عدوان جائز و سقط واجبست  
 در آن شک و شبه نیست و خدای تعالی اعدل از آنست که به رب المال و توان زکوٰۃ را  
 سازد کی بظالم و بدو دیگر در صورت دیگر نازل نماید فصل برای ای امر غفلت زیرا که  
 ادای آن بسوی او بجز دمارت و نیست و اگر امانت باشد به آن کسی به بسوی او  
 نمی فرستاد و این بهی که با سیر آمدن او برای تقرب الی الله یا قصد تبرک با سیر نزد کورست  
 بلکه بغرض طلب عدل یا دفع جور است حال آنکه عدل و ترک جور بر وی بدو این بهی واجب  
 است پس بهی مذکور باین حیثیت رشوت محرمه باشد و آشکال بقبول آنحضرت از سبب  
 بیایای مردم غیر وار دست زیرا که عدل شریفش مقطوعست چنانکه جو را زو سه صانه الله  
 تعالی مامون و بهی بسوی حضرت بلا امتش نه از برای جلب عدل و دفع ستم بود بلکه بغرض  
 تبرک بلا شک و شبهه و باجماع شیطان بذریع قبول این بیایا توصل بآنکه جو کرده و مفاد  
 که درین توصل است بر عاقلی مخفی نیست و دلایل و دلیلی محسن مجبول است و معارف نزد  
 اهل نیت و هم باشد تا به طایفه رسیده

بی نیازی است که دار و در بیان واقعت اند ما هم از دست رد خود چیز با بخشیده ایم  
 و اقل احوال این بهی آنست که امیر با خدا آن بهشاش بشاش گردد و منزلت مهدی نزد  
 او رفیع شود و در مجرای این حال اینها را صد و یکم در خاطر خصم هدایت و گرفتیم که در مجلس حکم  
 نزد حضور مهدی و خصم او سخن ازین منتهی کند باره در حضور تنهایی خود این تحریر مقدم  
 از نیست و این را اثری در حق حجت خصمست که کافی

### باب در بیان صدقه فطر

این صدقه فرض است بر هر بنده و آزاد و ذکرا و استنثیه و صغیر و کبیر و حاضر و غایب و با و بی که  
مسلمان یا بنده و آن یک صاع است از غنای از جو و بر و سبزه و گندم و دو لطف از  
اقط و در و سبزه و در و گندم و دو لطفی نصف صاع از قمح و در و سبزه صاعی از زرب و  
و حبش صاع خط هم است از حدیث نصف صاع و لیکن در آن تصریح باطله یا فقیر نیست  
نیست بلکه این خیر گفته که در خط و حدیث ابی سعید غیر محض است و می دانم که و هم  
از کجاست و همچنین ابو داود گفته و با جمله صاع افضل است و نصف صاع مجزئ و لطف  
من طعام که در حدیث متفق علیه است بر فرض شمول او از برای هر خطه مخصص است با حدیث  
نیم صاع گندم و لیکن این تنصیف اجماع صحابه نیست که بحجت شاید در زمان ادای این  
صدقه قبل از خروج مردم بسوی نماز است و مقصود بیان طهرت صیام از خوردن و رفت و آمد  
ساکین است هر که پیش از نماز بر آید در زکوة فطر اگر دهر که بعد از نماز و ادب پس صدقه  
از صدقات است و این دلیل است بر مردم اجزای آن بعد از نماز عید و جمیل و در آن  
جائز بلکه مستحب و هر که بقدر کفایت خود و عیال خود روز فطر موجود دارد و در اجسد  
یک صاع زائد بر مقدار کفایت مذکور است بروی اخراج آن لازم است بعد از پیش  
اعتنای هدی عن الطایف ابی هذا الیعام پس غدا و فطره است که مستغنی باشد از طواف  
و کوچکی در آن روز و فقیر کسی است که متفق بطواف در آن روز است پس تخم و حب  
بر و در غایب از یاد است بقدر فطره واجب است و تهرش کسی است که واجدان مقدار  
نیست نه آنکه مصرف او صرف زکوة باشد

### باب در بیان صدقه فطریع

هفت کسی که روز شریف زیر سایه فدای عز و جل یا شریف غایب آن کسی که صدقه  
پوشیده می دهد تا آنکه شمال او را به تنه زمین از نیست و هر کس در قیاست زیر سایه صدقه

باشند تا آنکه میان مردم فیصله شود و هر که مسلمانی را جامه پوشانند و سینه از جامه سپهر بپوشند  
جامه پوشند و هر که مسلمانان را بپوشانند از شمار جنت بخورند و هر که مسلمانان را تشنه را آب  
نوشانند وی از حریق محنوم بپاشانند و دست بالا بهتر از دست پایین است بالا آنکه می دهد و  
پایین آنکه می ستاند و بایست در تصدق بی حال است و بهترین صدقه آنست که او پشت  
تو نمکری است و متعفف را خدا تعظیف می سازد و مستغنی را غنی می گرداند و افضل صدقه  
به قدر نقل است سیکه آنحضرت صلوات الله علیه گفت نزد من دیناری هست فرمود صدقه کن  
نفس خود گفت یک دینار دیگر است فرمود بر فرزند خود صدقه کن گفت دیناری گیر  
نیز هست فرمود بر زن خود صدقه کن گفت نزد من دیگر است فرمود بر بخادم خویش صدقه  
کن گفت دیگر دادم فرمود انت ای صبا به یعنی تو داناتری بصرف آن و زنی که از طعام  
خانه بدو ن تباسته بر هاجران فاشی باید و شوهرش را اجر اکتسابش بود و هم خازن را  
اجر باشد و یکی دیگر است الکی را اجر کند و این حدیث شریف علیه است زن ابن مسعود را  
خود صدقه کرد و خواست ابن مسعود گفت فرزندان حق اند بدان آنحضرت فرمود  
ابن مسعود راست گفته شوی و فرزند تو حق اند باین صدقه و در روایتی آمده ترا دو  
اجر است اجر خویش و اجر صدقه و این در بخاریست و ظاهر حدیث در صدقه واجب است  
و هو احق اگر چه ایرادش در قطع کرده اند و بمن در جواز زکوة باصول و فروع گذشته و پیش  
مردم چسب مردم چه زن سوال می کنند تا آنکه روز ستیغز بیایند و بر روی ایشان پاره  
از گوشت نباشد و سوال اموال از بایست کثیر سوال آنکه است گو کم طلبد یا بسیار خواه  
و رسن گرفته پیشته نیمه بر پشت آوردن و بفر و حقن آن آبرو س خود نگاه داشتن برتر  
از خواستن از مردم است خواه بدهند یا ندهند و سوال خراشی است که سائل بیان روی  
خود مجروح می سازد و آنکه از پادشاه خواهد یا درامد را گیرد



مستحق است که در آیه و اعلموا انما غنفت لكم من شئ الم ذکرش فزت و ان غنفل  
 و رسول و نوحی القرب و یتامی و یتسا کین اند و هم رسول بعد از وی از برای امامت است  
 بحديث ان الله اذا اطعم نبيا طعمة فهي للذی يقوم بعده اخرجه ابو داود  
 من حديث ابن الطفيل و سکر سم ذوی القربی و خمس مفرط است و جاعل آن در ذوی القربی  
 بطریق فرض و رد که غیر را در آن تقیر و تطیری نباشد مفرط است و الله سبحانه الانصاف  
 و ظاهر نظم قرآن از آن خمس در هر صنف از اصناف مذکوره در قرآن است نه در صنف  
 و برونش از باب مصالح و دعوی مجرب و بلا دلیل است و ظاهر ادله مقتضی و وجوب خمس در حق  
 پس عدول بسوی قیمت جز بدلیل نهال بران نتواند شد و گذشت که واجب در کار خمس  
 و اما ایجاب آن در جمیع معاون و مجاوزت از آن بسوی صید و بزرگ و مسک و حطب و شیش  
 چنانکه بسیاری از متنفذین کرده اند پس نا صواب است بنا بر عدم وجود دلیل دال بر آن  
 و حمل در اموال عباد که دخل و در الماک ایشان باشد و همی از وجوه مقتضیه ملک حرست  
 و عدم حرج از اخذ چیزی از آن است مگر بطبیعت نفس مالک آن چیز و نه از صحرای اکل باطل  
 باشد و یقین در قیمت قتال و در معدن زر و سیم و وجوب خمس است بنا بر آنکه در حدیث  
 رکاز آمده قیل و ما الکانذیرا رسول الله قال الذهب و الفضة التي خلقت في  
 الارض من خلقت اخرجه ابیه هقی و هر چند در سندش سید مقبریت و لکن قاصد از  
 صلاحیت تفسیر حدیث نیست و ایجاب خمس در عمل و تنه صحیح آیه که آیه و اعلموا  
 انما غنفل شامل او باشد

### کتاب در بیان صیام

فرمود آنحضرت صلوات الله علیه که پیشه نکلید رمضان را بر روز یک و دو روز مگر آنکه مردی روزه  
 می داشت در آن روز پس و سه روزه گیر و متفق علیه من حدیث ابی هریره و نهی نصید  
 تحريم است و شمار بن یا سمر گفته هر که روز شک روزه گیرد و سه عهیان ابوالقاسم کرده

و این را در کتب اربعی تعلیقا و ایل سنن آنرا موصول ساخته اند و این خبر بمرد و ابن جبران  
 بتحصینش پرداخت پس صوم یوم الشک حرام باشد اگر چه خلافت درین سلسله از عصر  
 صحابه تا ایندم بوده آمده است و مرکوی لازم که مردم در غلوات ثبات و نفی گردیده و احتیاج  
 به بیانات دلاله بر شریعت و استحباب مطلق صوم صحیح نیست زیرا که این ادله مخصوص است  
 یا حاویست امر بصوم و افطار برودیت بلال یا اکمال عدت و سنه از تقدم رمضان بیکت  
 صوم و سنه از صوم نصف اخیر شعبان و تجارت عوام مسلمین بلکه بعضی خواص درین اعضا  
 بر صوم و افطار بجز و شکوک و خیالات که از شریعت حقه بر کران اند قاضی معجب و بکار  
 دین و انتظار قیامت است و کیف که ابن عمر از آن حضرت صلعم شنیده که می فرمود چون  
 بلال رمضان بینید روزه گیرید و چون ماه شوال بنگرید افطار نمایید و اگر ماه بنا بر ابر  
 پوشیده شود و اندازد اش کنید و سه روزه با ختام رسانید متفق علیه و در مسلم صحیح است  
 بتقدیر ثلثین و لفظ بخاری اکمال عدت ثلثین و در لفظ اکمال عدت شعبان است بیکت  
 مردم بخیر بلال رمضان می کردند این عمر دیده با آن حضرت صلعم خبر که مردم را بمصیام  
 فرمود بخیرین یک باویشینی آمد و گفت که بلال دیده ام پرسید شهادت کمال الله الا الله  
 می دهنی گفت آری می دهم بلال را فرمود تا در مردم روزه فرودانند پس در صوم شهادت  
 عدل واحد بسند است و این منافق حدیث اذ اشهد ذوا عدل انما را یا الهلا  
 الخ نیست زیرا که دلالتش بر عدم عمل بشهادت واحد بطریق مفهوم است و حدیث صوم  
 بشهادت واحد و مردم بدان منطوق است پس مفهوم شرط درینجا بنا بر وجود ارجح  
 ازان غیر معمول به است و مؤید است ادله دلاله بر قبول خبر احوال عموم مگر آنچه دلالتش  
 خاص کند و عمل شماع سند است نیز عموم بعد تخصیص هر دو خبر بکوریان و درست  
 معتبر در صوم رویت لیلی است نه منار که خواه پیش از زوال باشد یا بعد ازان و در عین  
 خلاف آن معنی از معرفت مقاصد شریعی بر اهل دورست و احتیاج بر رویت رگب در روز بلال

در رنگ بطلان احتجاج بر وجوب اتمام بقوله تعالى ثُمَّ آتَيْنَاهُمُ الْيَصِيمَ إِلَى الْكَفْلِ  
 و این هر دو دلیل غیر دال اند بر محل نزاع اول ازان جهت که اخبار سازر رؤیت در وقت  
 معتبر که در دو هین است مراد ایشان از لفظ اس و ثانی از ان جهت که مراد بیان اتمام  
 صیام است تا زمان معین افطار و باجلا اعتداد بر رؤیت هلال در بنهار و در آن وقت  
 فصل نیت از برای صوم از شب واجب است زیرا که در احادیث تصریح است باینکه  
 هر که بتبیت نیت صوم قبل از فجر و اجل و افراغ آن شب نکرده و اصرام نباشد  
 و مراد نیست مجرد قصد و اراده بسوی کدام شئی است بدون اعتبار امری دیگر و شک  
 نیست که هر که هنگام سحر بخاست و سحر خورده و اقصاء معتبر حاصل شد بچنین هر که اساک  
 کرد از مضطرات از طلوع فجر تا غروب شمس و سه لامحاله قاصد صوم است اگر چه صوم  
 دیگر از آن و شرب بن نکرده باشد پس مجرد اراده سحر قائم مقام تبیت نیت است نزد  
 سیکه اعتبار تبیت می کند و مجرد اساک از مضطرات و کف نفس از ان همه روز نیز  
 قائم مقام نیت است نزد سیکه اعتبار تبیت می کند و هر که گوید واجب در نیت برین مقدار  
 است وی برهان بسیار چه مفهوم نیت لغت و شرعا غیر ازین نیست که ذکر وقت و چنانچه  
 سائر عبادات است که مجرد قصد و اراد کافیست بدون احتیاج بسوی زیادت و کمات  
 نیت وضو مجرد دخول در مکان بمقادیر برای وضو و غسل مجرد اشتغال شستن اعضا  
 مخصوصه بر صفت مشروطه در نماز مجرد درآمدن در جای نماز و تاهب از برای آن و  
 شرب و غذای بر صفت مشروطه بسند است و قصد و اراده لازم این افعال اند بنا بر عدم  
 تمطل آن از عقلا از برای مجرد لعب و عبث و این در صوم فرض باشد و اما صوم  
 تقطیع است از نفس خود است و آن حضرت صلا بر اهل خود می درآمد و می پرسید که زنده  
 شما طعامی است اگر می خورید و زنده و زده داری مانند و لکن در اینجا میتوان گفت  
 که این حدیث را دلالت بر عدم وجوب تبیت نیست زیرا که این سؤال باین جهت

واقع شده برین تقدیر تخصیص صوم تطوع از عموم حدیث بیست و نهم است فصل  
 خیریت مردم در تقییل نظر است و اجل مردم در انظار احب عباد و سبوی خداست و در  
 سحر برکت باشد و تاخیر در آن سنت و انظار برتر با آب نرزد و یا فتن خرمایا مود است  
 و آخر صوم وصال نیست آمده و اصل و زنی تحمیم است و هر که در صوم قول و عمل زور ترک  
 نکند خدا یتالی را حاجت در ترک طعام و شراب او نیست گو یا تحمیم کذب گفتار و کردار  
 در حق روزه دارد که ترست و رنه حشش بر غیر صائم اوضح تر از هر واضح است و تقییل ملا  
 بدن زن در روزه جائز و از آن حضرت صلوات است شده و لیکن و سب علی السلام ملک  
 بود و از برای ارب خود و لند کشیخ را در آن خطمت و جوان را از آن نه فرموده و تقییل  
 را در حکم مضطه داشته و در صوم و احرام حج احتیاج نبوی در حدیث ابن عباس نزد بخار  
 آمده و در روایت دیگر از آن بن شد و اذ افطار حاکم و مجرم دارد شده و بخاری و غیره  
 تصحیح آن کرده اند لیکن اول راجع است چه حدیث انس که بعد از نهم رخصت داد و هست  
 و عمل نزاع و مخفی است ادا تاویل و تهویل و حجابست خودش در صوم سوید است و احتمال  
 آن حضرت صلوات در رمضان ثابت شده لیکن سندش ضعیف است و ترمذی گفته که لا یصح  
 فیہ شئی و صائم که یمنیان صوم اکل و شرب کرده صوم را تمام کند و این اطعام و سق  
 از جانب خداست و نیست بروی قضا و گفاره آن صوم و همچنین در ذریع قضا  
 نباشد اگر چه در استقار قضا واجب است و احمد در سندش اعلال کرده و لیکن در تقنی  
 سند این حدیث را صحیح قوی نشان داده پس حق و جوب قضا در تعدتی باشد نه  
 و قی که بی اختیار آید و تفصیل در آن بکثر و بیاری آثار است و لهذا ابن منذر حکایت  
 اجماع کرده است بر آنکه تعدتی مفید صیام است فصل صوم در فقر رخصت است هر که اندر کرد  
 باین رخصت خوب کرد و هر که روزه گرفتن دوست داشت بروی گناه نیست و در حدیث  
 حمزه بن عمرو سلمی تقویض صوم و نظر بر رای مسافر است و عمل آن بر قطع تا صواب چیه نزد

ابی داود و حاکم تصحیح است بمصادفت ماه رمضان و در حدیث اول ثلث العصاة امر  
 بافطار آن یوم باخصوص بود پس بر جملت آن امر بمصاعه نامیده شدند بجز رصوم و در  
 سفور و حدیث لیس من البد الصیام فی السفر بروایت نسائی زیادت علی که  
 برخص الله التی رخصکم فاقبلوا آثمه و این تصحیح برخصت مشرب بریزت مصوم است  
 و هو المطلوب و حدیث الصائم فی القدر که لم یطرق فی الحضر موقوف است  
 در آن حجت نباشد و شرط صوم استطاعت است پس تنطش و متاکل را صوم واجب  
 نبود آن عباس گفته و رایج و علی الذین بطیفوا له الخ شیخ کبیر را خصت افطارت  
 بجای هر روز یک مسکین را بخوراند نیست قضا بروی لیکن مر فسخ درین باب در کتابی  
 او کتب حدیث ثابت نشده و در کتاب غریزیران دلالت کرده چه آیه و علی الذین  
 یطیفون به فدیة طعام مسکین منوخ است بآیه ما بعدش فمن شهد منكم الشهر  
 فليصمه و این مردی است از جماعه از صحابه یا محکم است پس ظاهرش جواز ترک صوم  
 از برای مطیق غیر معذور باشد با وجوب فدیة بروی و این خلاف اجماع مسلمین است و آخر  
 ابن عباس که ذکر یافت مناسب معنی آیه نیست چه آیه در باره مطیقین است نه در باره  
 غیر مطیق صوم و همچنین اثبات فطر از برای جلی و مرضع دال است بر آنکه آیه منوخ است در  
 ماعدای این هر دو و علی کل حال در آیه کریمه دلالت بر وجوب اطعام بر تارک صوم غیر  
 مطیق نیست و به محل النزاع و چنانکه در کتاب بخت و دلیل برین سخن نیست همچنان در  
 غیر این هر دو حجت نیره هم دلیل بران یافت نشد پس حق عدم وجوب اطعام است و باین  
 رفته است جماعه از سلف و حجت با ثار صحابه قائم نیست و نه احدی را او تعالی از عباد خود  
 باین آثار تعبد ساخته و برات اصلیه تصحیست جز نقل صحیح از ان نقل نمی تواند کرد  
 فصل کفاره صوم یک رقیه یا صوم دو ماه یا سیپی یا اطعام شصت مسکین است چنانکه در  
 قصه مجامع در رمضان از حدیث ابی هریره در صحیحین و سنن ثابت شده و سه که صحیح هر دو

جنب است از جماع غسل بر آرد و روزه گیر و قضا نکند و هر که میبرد و بروی حیام باشد  
از طهرت او ولی اور و زهره نهد و این در حدیث متفق علیه از عائشه آمده و ظاهر حدیث  
عدم فرق است میان آنکه میت وصیت کرده باشد بدان یا نه و من زعم خلاف  
هذا اذلیات بحجة تدفعه و قضای صوم بر حائض لازمست نه قضای نماز و اول  
عقل رافع قلم تکلیف است پس قول بوجوب قضا بر مجنون نسع و جوب اد است و چون  
خود او ابروی واجب نیست و جوب نسع یعنی چه و لابد است بر وجوب قضا فصحیح و جوب  
او ابر و اهل العقل و دوزخ و مفاد زواج ازست تفریق در قضای صوم بر رمضان بخدیش  
ان شاء فراقه و ان شاء تابعه رواه الدارقطنی و صححه ابن الجعازی و بقول  
او تعالی فعدا کفرنا آیم ائحد و این صادق است بر جمیع و بر تفریق هر دو بنا بصحیح  
عدت بهر یک ازینا و بر ادات اصلیه قاضی است بعدم تعبد با شق بمصدق است این حدیث  
و حدیث فلیکثره ولا یقطععه ضعیفست نزد جماعه حفاظ -

### باب در بیان صوم تطوع و حیام منهی عنها

صوم یوم عرفه مکر سال ماضی و آتی است و صوم عاشورا مکر سال گذشته و این  
صوم افضل حیام منقول است و در صوم حبیب چیزے وارد نشده مگر آنکه داخل است  
در حیام اشهر حرم پس مستحب باشد و احادیثی که در خصوص صوم حبیب آمده همه و است  
و در استحباب صوم یوم غدیر دلیل وارد نشده و صوم آئین که در ان ولادت یا نبشت  
یا انزال وحی بموی آنحضرت صلیم بوده ثابتست و هر که بعد از رمضان شش روز را  
شوال روزه گرفت گو یا صوم دهر گرفت برابرست که در اول شوال یا اوسط یا آخر آن  
روزه گیرد یا متصل نهد اگر چه اولی اتصال است ولیکن نزل و شرطیت اتصال باشد  
و صائم یک روز در راه خدا بقصد سال راه از دوزخ دورتر افتد و مرد پناه خدا نزد اطلاق  
جهاد باشد و آنحضرت چندان روز جمعی گرفت که می گفتند که افطار نکند و پندان افطار میکرد

لگمان سیرفت که روزه بگیرد و دیده نشد که جز رمضان ماه کامل روزه گرفته باشد و  
 بیشتر روزه دارد و شعبان می بود و مهنداصوم از اقرب قرب الی الله است آنحضرت صلی الله  
 علیه و آله و سلم سبانه حکایت کرده که فرمود الصوم لی وانا اجزی به و این حدیث  
 معنی است از امامی که از وضع تقاضا و اختلاف اهل اهل است ابوذر گفته اند فرمود  
 ما را با آنکه سه روزه در هر ماه گیریم سیزدهم و چهاردهم و پانزدهم و این نزدانی و نزد  
 و این جهان تصحیح کرده و زن را روزه گرفتن در حضور زوج جز باذن او جایز نیست  
 یعنی در غیر رمضان و از صیام روز عید الفطر و یوم النحر منتهی آمده و منی تحفه تحریم است و  
 ایام تشریق ایام اکل و شرب و ذکر خدای عز و جل است روزه آنهارا حرام باشد مگر  
 کسیکه واجب بری نیست خواه تمتع باشد یا قارن یا محصر بنا بر اطلاق حدیث و  
 تخصیص شب جمعه بقیام و روز جمعه بصیام منتهی است مگر آنکه در روز صوم کی افتد  
 و تنهار روز جمعه صوم نباید گرفت مگر آنکه پیش یا پس از آن یک روزه دیگر بگیرد و در حدیث  
 مستحکم نیست از صوم نزد انصاف شعبان آمده و حدیث منتهی از صوم در روز شنبه  
 مضطرب است مگر رجالش ثقات اند و ابوداود و گفته این حدیث منسوخ است زیرا که  
 اسمی که گویند آنحضرت روز شنبه و یکشنبه اکثر روزه می گرفت می فرمود این هر دو روز  
 یوم عید شرکانت می خواهم که مخالفت ایشان نکنم و این نزد فاسد است و احمد و غیره  
 و این جهان تصحیح کرده و ظاهر حدیث ابی قتاده استجاب صوم یوم عرفه است مطلقاً  
 ظاهر حدیث عقبه بن عامر عدم مشروعیت صوم یوم عرفه است مطلقاً و ظاهر حدیث ابی هریره  
 منتهی از صوم یوم عرفه در عرفات است و حاکم و ابن خریبه این حدیث را صحیح گویند و بلی  
 باستنکارش رفته و جمع میان حدیث ابی هریره و حدیث ابی قتاده آنست که این  
 منتهی خاص بواج باشد و غیر او داخل زیر عموم حدیث است و بقیه فتاوه بود لیکن بسبب  
 بیان حدیث عقبه و حدیث ابی قتاده شکل است و فرمود روزه نداشت کسی که

روزه ابد گرفت این لفظ متفق علیه است و لفظ مسلم الا صام ولا افطمت و ظاهر  
در بیش من فطر صائما آنست که حصول اجر بخیر و صدق فطر است هر چند بر عهد از آب  
یا پاره از تر باشد و از برای اعتبار شیع یا سدرق یا ماکول سقا و حی نیست زیرا که  
مسای با فطر لغز و رفتن چیزیه از گلو شکم واقع شده و من زاد الله فی حسنة

### باب در بیان اعتکاف

و دخل در تکلف بعد از نماز صبح بحديث متفق علیه ثابت شده و این اعتکاف در عشره  
او اخر رمضان می فرمود تا آنکه برود و سه مبارک از مسجد می برآورد تا شایه آتش کشند  
در خانه جز از برای حاجت در نمی آمد حالش گویست آنست که متکلف عبادت نماید  
و حاضر بر جنازه نشود و ماس و مباح شر زن نکرده و وجود بجا جست لا بدیر بیرون نیاید و نیست  
اعتکاف مگر بصوم نیست مگر در مسجد جامع و رجال حدیث نزدانی و او دلایس بهم انداخت  
حدیث موقوف است زیرا که در روایت نسائی لفظ من السنة درین حدیث ذکر نیفت  
و این عباس گفته بر متکلف صوم نیست مگر آنکه بنفس خود واجب گرداند و حق آنست که  
شرط یار کن یا فرض بودن کدام شئی از براسه شئی دیگر جز بدلیل ثابت نمی شود زیرا که  
حکم شرعی یا وضعی است و دلیل که دال باشد بر آنکه اعتکاف جز بصوم راست نمی آید  
نیامده تا آنکه ترغیب در اعتکاف دارد شده و اعتبار صوم منقول گشته و اگر مقبری بود  
ناگزیر بیانش از برای است می فرمود و اعتکاف آنحضرت با صوم امر اتفاقی است و اگر  
مقبور باشد اعتکافش در مسجد اوصلی اند علیه و آله و سلم هم معتبر بود و در غیر آن از احدی  
اعتکاف صحیح نباشد و این باطل است و خود آنحضرت صلعم در عشر اول شوال اعتکاف  
کرد و منقول شد که روزه گرفت و یوم فطر بخلا عشر اول است و یوم صوم نیست پس  
حق عدم اشتراط صوم در اعتکاف است و عمر بن خطاب را امر یا ایها الناس اعتکاف  
باش که در جابلیت کوه بود و مسجد حرام فرمود و این متفق علیه است و در سلم بجائی



روز است و روایت صحیحین اربع از روایت احمد است نزد عدم امکان جمع و حدیث  
 آنکه نصف و صوم ضعیف است و آنکه یک ساعت و فوق آن بلکه بقدر فوائد ناست  
 جائز است و اقل آن نقطه مختلفه باشد و این حدیث اگرچه صالح احتجاج نیست لیکن  
 اصل عدم تقدیر بوقت معین است و دلیل بر مدعی اوست و یکوم کامل بشرط صوم است  
 بشرط آنکه آن بر تقدیر نیست که شرط طیت صوم تسلیم نموده آید۔

### باب در بیان قیام رمضان

هر که در رمضان قیام کند یعنی نماز گزارد یا تلاوت کند در شبها که آن از روی ایمان  
 و اعتقاد گنایان است و آن بخشیده شود و این تحقق علیه است از حدیث ابی هریره و  
 ظاهر لفظ رمضان مفید تمامه ماه است نه بعض آن و نقطه گناه شامل صغیره و کبیره هر دو است  
 پس مفید مغفرت کبار و بلا توبه باشد و بواسطه آنکه ظاهر آنست که حاصل می شود این قیام  
 بنا بر آنکه یا زوده کثرت است و اما تراویح بطوریکه الان مقدار است و عمدتاً حضرت صلعم  
 واقع نشده بلکه آنجا حضرت عمر است یعنی آنکه که ابی بن کعب را بر جمع مردم امر کرده  
 و در قدر صلوة ابی اختلاف است از یازده تا بست و یکصد و بست و سه و باجماع صد  
 معین و در مرفوع نیامده و کثیر نفل و تطوع سودمند است پس منع از بست و زیاده چیز است  
 نیست چنانکه بود بران و اعتقاد عدم اجزای کمتر از آن آثار تے از علم ندارد و چون عشر  
 اخیر از رمضان می در آمد آنحضرت صلعم که خود محکمی است و شب زنده می داشت و باقی  
 اهل خودی پر و خست نیست

این دیدن شب زنده دار خوشیست که تلخ کرد براس تو خواب شیرین را

### باب در بیان شب قدر

این شب بهتر از هزار شب است و در آن فرشتگان و روح فرود می آیند و تا دم  
 صبح سلاست است چند صحابه این شب را در خواب در هفت شب اخیر دیدند آنحضرت صلعم

فرمود خواب شما متفق است بر سبع او آخرین تیری آن درین شبهای باید کرد و این  
در حدیث متفق علیه از ابن عمر آمده و معاویه بن ابی سفیان بودنش بشپ بست و بنظم  
رضان از آنحضرت روایت کرده ولیکن راجع وقف اوست و در تعیین آن چنانکه  
حافظ در بلوغ المرام گفته اختلاف است بر چهل قول که در فتح الباری بیاورده و در شرح مستقی  
علامه شوکانی در روبرو بلوغ المرام اشارت به هفت و چهل قول کرده و گفته که در شرح مستقی  
بذکر او دلالتش بایان راجع و مرجوح پرداخته ام و آن رجحان بودن اوست و اوقات  
عشر او را خرمه مبارک صیام است و عائشه آنحضرت صلوات الله علیه گفت اگر در غم که شب قدر کلام  
شبست در آن چو گویم فرمود این دعا بگو اللهم انک تعفو عني العفو فاعف عني  
شعر کریم بخشای بر حال ما که هستم ایسر کنند و این حدیث را از نزدی  
و حکم تصحیح کرده اند

### باب سب و ریای شد رحال

پایان بسبق جز بسوی سه سجده که آن سجده حرام و سجده نبوت و سجده اقصی باشد منهی عنه است  
و لفظ لا تشدد الحال بضم دال بر نفی و بسکون آن بر نهی هر دو آمده و مراد بنفید و نهی  
محل نهیست و این حدیث مرفوع متفق علیه از ابی سعید خدری مرثی باشد و حسنیه  
از عمارک است و قتل و زلزل بسیار بران در زمین تلف و خلفه الی الا ان رجوع  
و حق آنست که سفر بسوی مواضع متبرکه غیر این ساجد بقصد خضوع نیست بلکه برای رست  
منوع است تا امر جا بلایت رواج نپذیرد و قبر و عبادتگاه ولی از اولیاء و طریقه  
درین نهی یکسان است و اگر فقیه گفته مندرین حدیث انص است نه عام تا هم  
دلیل جدا از برای جواز شد بر حل بسوی قبور انبیاء و اولیاء در کارست و دلیل موجود نیست  
و جواز سفر از برای طلب علم و تجارت و نحو آن بادلله اخروی هم ثابت شده و حافظ ابن حجر  
در بلوغ المرام این حدیث را در خواب اعتکاف آورده بنا بر آنکه اعتکاف در جسد باشد

و این مساجد شریف ذکر افضل مساجد روی زمین است و مؤید است حدیث ابی الدرداء و غیره  
که نماز در مسجد حرام برابر صد هزار نماز است و در مسجد نبی برابر یک هزار و در مسجد بیت المقدس برابر  
پنجاه هزار نماز و سندی نزد بزرگان است

### کتاب در بیان حج و عمره

یک عمره تا عمره دیگر کفاره گناہان است که در بیان هر دو بوده باشد حج مبرور را جزا  
و جنت نیست و این حج و عمره جهاد بی قتال است از برای زمان و عمره واجب نیست  
مگر اگر بکند بهتر باشد و سندی ضعیف است و راجح و قفله است بر جابر بن عبد الله و جم  
از جابر مرقوم آمده که حج و عمره و فريضه اند مگر سندی با وجود توضیح حاکم ضعیف و منقطع است  
پس بکتب نیز زد و واجب عمل است بر برادر اصلیه تا آنکه ناسی اذان بیاید و آنچه مفید  
و واجب باشد بطریق صحیح نیامده بلکه آنچه آمده است دلیل بر طلاق مشروعیت عمره است پس  
حق در اینجا قول ذاب بسوی عدم و وجوب است و همه عمره با آنکه حضرت صلوات الله علیه را شجر حج بود  
و تمام سال وقت اوست

### باب در بیان فرضیت حج

نزول فرضیت حج قبل از هجرت است نزد صاحب نهایی یا در سنه شریف است و این قول اکثر  
یا سنه شریف یا نه یا پنج و در مسلم و غیره آمده که آنحضرت تا چند سال در ننگ کرد و  
حج ننمود و در سال و هجدهم مردم اعلام کردند و این دلیل تراخی است چرا که علی القور واجب بود  
همه در آن سال که فرض شد از من حج می نمود و اگر تقیم که عذر می داشتند باشد بارے تاخیر  
بیان از وقت حاجت نارسا است و از آنکه فورست حدیث من وجد نداد و در حله  
و ایچیم فیلمت یحیی و دیا و نصصا بینا و این از طریق سه صحابی آمده و جمله طرق ضعیف است  
و حسن اقوال و بار باره و امر مطلقه است که لفظ فعل که صیغه امر باشد دلالت نمی کند مگر  
بر روی طلب فعل یا موریه از فاعل بدون آنکه مقید باشد بطوری یا ترانه یا یک بار یا مکرر کردن

یک بار از ضروریات ایجاب است و قائل بآنکه امر از برای فوریت یا اقتضای  
 مره واحده یا اکثری کند غیر مصیبت است و وجوب حج بر واحد زاد و واحد است و بر فاقه یک  
 از این هر دو واجب نیست و تفسیر سبیل بزاد و واحد مرفوعاً بطریق مرسل صحیح و بسبب ضعیف  
 هر دو آمده و مجموعش منتقض است از برای احتیاج زیرا که وجود اصل و در جمیع طرق مانع تقویت  
 بعضی بعضی و شد عطفه آن نیست و لهذا از برای تفسیر سبیل بزاد و واحد جنبی نیست  
 بلکه سلامت از مرض و امن و وجود محرم از برای زن و غل در سبیل است و شرط تکلیف  
 و اسلام و حریت تعلق بفاعل دارد و زاد و واحد و امن و محرم شرط متعلقه بفعل است پس  
 بعضی شرط فعل را از برای وجوب گردانیدن و بعضی را از برای ادا مقرر کردن غیر مؤثر  
 بقول و نقل است آنحضرت صلوات الله علیه و آله فرمود تنها نشود مرد با زن مگر آنکه محرم او باشد و سفر نکند  
 زن مگر آنکه همراه محرم باشد مردی گفت زن من نجس رفته است و نام من در فلان غزوه  
 نوشته شده فرمود برو حج کن با زن خود و این در مسلم است از حدیث ابن عباس و بهر دو شرط  
 ابن عباس است مرفوعاً که حج یک بار است و زیاده بیک بار فضل

### فصل در وجوه احرام و صفت آن

صحابه در حجة الوداع بر چند وجه بودند بعضی تنها احرام عمره بستند و بعضی احرام حج و عمره با هم  
 کردند و بعضی تنها احرام حج نمودند و این افراد است و ناسی قرآن و اول تمتع پس تمتع در  
 مکه رسیده از احرام بآمد و حلال شد و قارن و مفرد حلال نشد تا آنکه روز نحر آمد و این  
 متفق علیه است از حدیث عائشه رضی الله عنها فصل آنحضرت صلوات الله علیه قرآن کرد و فرمود  
 اگر پیشتر معلوم می شد سوق هری بنی کردم و تمتع می گردیم پس تمتع را افضل گردانید  
 فرمود این تمتع تا ابد است و این بحسب طویل الذیول نشیب الحج و القول است هر که اراده  
 غنور بر صواب باشد وی رجوع بعدی حافظ ابن قیم و شیخ منتفی کند و در یابد که چهارده  
 صحابی را وی فسخ حج بعد از آن حق بهین است که تمتع افضل انواع است و اما اینکه تعین

و غیر آن ناجائز چنانکه ابن القیم نیز پیش پرداخته و در تقریرش اطالت کلام کرده پس  
صحیح نیست **فصل** صبیح سراج است و مادر و پدر را داران ابر باشد اگر مزین است و له  
از طرف او اعمال حج بجا آورد و باین فرشته اندوه و رولیکن باین حج مجزی از فریضه اسلام  
نیست بلکه وجوب آن بر ذمه او بعد از بلوغ باقیست و این را جمع علیه گفته اند و در حدیث  
موقوف ابن عباس آمده که هر کس حج کرد سپس به بلوغ رسید برویت حج گزاردن بار  
دیگر و هر چند که حج کرد پستیز داشت برویت حج دیگر رواه ابن ابی شیبہ و رجاله ثق  
و در حجه الوداع زنی را اذن حج داد از طرف پدرش که از پیر سر بر حلقه ماست نمی تواند ماند  
و این زن غمی بود و وزن هینی را دستوری حج از طرف مادرش کند رج کرده بود و میزد  
ارزانی نمود و فرمود ای کاش علی اصلک دین اکھت فاضیة افضل الله فاعلم  
احسن بالی فاء و این هر دو حدیث در بخاری است و اول تنفق علیه و در انهدالات است  
بر صحت حج قریب از قریب و بر حج ایضاً از ایضاً نیست دلیل بر ایجاب وصیت حج و بر  
اجزای آن از هر بیت و معنای اگر یک وصیت کرد امتثالش از ثلث مال که در آن بعد از  
اختیار تصرف دارد و بدان ماذون است بشه ط عدم ضرر واجب باشد مانند آنکه این  
حج سقط حج واجب ازیت است یا پس محل تردد است و میکه حاج از طرف او غیر قرابت  
باشد و در حدیث شریف تصریح بآن نیست که حاج از طرف او ایضاً بود بلکه در روایتی لفظ  
اخ یا صدیق یا قریب آمده و مع الاحتمال لا یتیم الاستدلال و نیز مردن شبرمه ازان ثابت  
نشده و معنای حج نزد اجماع و قوف اوست و نزد اقطنی مرسل است در اصح و ابن جان  
سندش را صحیح گفته و دیگران رفع ثابیت ننوده و حدیث انس نزد قطبی ملغوظ من اوصی  
بالحج ظاهر است که صحیح نباشد چه قطبی از اهل روایت نیست و تفسیرش محلو بر وضو است  
و بیفنی نیز مثل آن از جابر آورده پس سندش در غیر نظر است

میقات اهل بنیسه ذوالحلیفه است بریک فرسخ از انجاس و میقات اهل شام محف است که آن را معیتهم نامند و اکنون ویران است و بجایش رابع گرفته اند و میقات اهل نجد قرن بنازل است و میقات اهل یمن و اهل هند یلم و این مواقیع از برای کسیست که از اهل این مواضع نیست و بارادع حج و عمره در انجا رسیده و هر که آنجا است از انجا و هر که دون اینهاست از هر جا که خواهد احرام ببندد تا آنکه اهل مکه هم از مکه برسند و میقات اهل عراق ذات عرق است و در رف این حدیث شک است و آنچه در بخاریست آنست که گویند این میقات عمر بن خطاب کرده و ابن عباس از برای اهل مشرق توقیت عقیق بطریق فرج روایت نموده و این حدیث نزد احمد و ابی داود و ترمذیست فصل میقات عمره هل است زیرا که عائشه را با برادرش عبدالرحمن بسوی تنیم فرستاد و این مکان اقرب هل است بسوی مکه و هر که گفته جزا تنیم رو نیست و وی در مکه است تنگی بدست او نیست اگر گیل عائشه از برای خوشنودی خاطر عاشرش ثابت گردد و هم از مکه احرام عمره می توان بست و در تبکسل بر آیه تنضیص تنیم پیدا لیل است و همچنین اکیاب احرام بر داخل حرم بدون اراده حج و عمره سبب بر همان جمله است و مردم در عصر نوبت بنا بر حوائج بلکه مکرمی درآمدند و منقول شد که احدی احرام بسته آمده باشد بلکه دخول جلع بن علاط و ابی قتاده در میقات بی احرام ثابت شده و بر اوست اصحابه تصحیب است و نقل از ان جز بناتقل صحیح تواند بود و لزوم دم بر انجا درش و غیر لیکن معتد بشکی نیست رای و اجتهد است و آثار صحابه بیج به نباشد -

### باب در بیان احرام و آنچه متعلق باوست

اهل الکحضره صلوات الله علیه از نزد سجد ذوالحلیفه بود و فرمود آمد مرا جبریل و گفت که احرامکم اصحاب خود را بر رفع اصوات باهلال و خودش از برای اهلال متحج و شده غسل بر آورد و فرمود محرم قمیص و عمامه و سلاویات و بر نش و خفامه نبوشد مگر آنکه یک نعلین نیاید پس پایان ترا هر دو پاشنه برید و خفین پوشد و فرمود چنانچه سوده زعفران و ورس نبوشد و زن نقاب

بر روی نیکنند و دوستانه نباشند و استعمال طیب قبل از احرام و از برای غسل قبل از طه  
 و حدیث متفق علیه عائشه آمده و محرم را نکاح و انکاح و خطبه و صید نارواست مگر  
 صید مرد حلال که از برای اینکس نکرده است و احادیث رد صید محمولست بر صید حلال  
 از برای محرم چنانکه حار و حشمت صید کرده صعب بن بشام را با در گذر اندید و فرمود انا احرم  
 و سبج و ابه فاسق اند و رجل و حرم در خور کشتن باشند زلف و غلبه از و کندم و موش و سگ گزند  
 و انجام در احرام ثابتست بحدیث متفق علیه ابن عباس و در حلق راس از قتل تنانیر  
 و جبیک شاة یا سه روزنه یا اطعام شش مسکین وارد شده هر مسکین را نصف صلح برده  
 این نیز متفق علیه است از حدیث کعب بن عجره و بدان قرآن نازل شده و قطع شعر نکرده  
 سوت قتلست و ایجاب فدیه بر سترون مویست و بر انداختن سپیش و در حکم قتلست  
 قلع و قطع دیگر مویات از جنس دامایل و شوک و سن و دم و سایر آنچه ایضا در و لازم  
 درین همه همانست که در حلق شعر آمده کما قال الله تعالی فخذیه من حیام او صدقة  
 اولئک و لیکن این لزوم بعد از ثبوت منع ازین فعلست چنانکه در موی شتر ثابت شد  
 نه در آنچه منع از آن ثابت نگشت که اصل در اینجا جواز عدم لزوم فدیهست و میتوان گفت  
 که این امور تقاس بر حلق نیند بلکه داخل اند زیر آیه کریمه فمن کان من حیضاً چه لابدست  
 از تقدیر مخدوف و آیه مثل آنکه چنین گویند فمن کان من حیضاً ففعل شیئاً من محظوظات  
 الاحرام او به اذی من راسه فحلق فخذیه الایة و این ظاهرست و لیکن سخن در  
 بودن قلع سن و قطع لبه از مخطورات احرامست تا آنکه مندی لازم آید و جز بضرورت رواج  
 و این را دلیلی معلوم نیست پس مراد بآیه آن باشد که چنان بیمارست که همراه آن فعل  
 چیزه از مخطورات که دلیل بدان دارد گشته همولیس محیط و تعطیله راس او را جایز نیست  
 و در وقتیکه خطبه خواند و فرمود که او تقاسم فیل را از که باز داشت و برای هیچ کی پیش ازین  
 حلال نشد و مرا نیز در حلال گردید و احرام را بعد ازین حلال نیست صید او را نیز جایزند

و خارش نبرد و لفظ او جزا برای نمشد حلال نباشد و صاحب قتل فدی بگیرد  
 کشنده را بکشد و بر گزارش عباس که از خبر بکار و بار خانه و گور می آید استنایش فرمود  
 و مکه را ابراهیم علیه السلام حرم ساخته و اهل او را دعا کرده و من مدینه را حرم ساختم چنانکه  
 ابراهیم مکه را حرم گردانید و دعا کرده ام در صلح و مدینه همچو دعای ابراهیم از برای  
 اهل مکه و این مدینه حرام است از یابین غیر تا ثور و این حرمت در باره صید و شکار و قتل  
 و مخص است بعلب قاتل صید و قاطع شجر در آن تحقیق مرام درین مقام نزو است که  
 کشنده نخچیر و برنده درخت در حرم مدینه از جزا و قیمت هیچ واجب نیست بلکه فقط اثم  
 و هر که قاتل و قاطع مذکور را بایده سلب او بگیرد و همچنین بر حلال در صید و شجر حرم مکه هیچ واجب  
 نیست مگر مجرم و اثم آرس بر مجرم جزای که در قرآن که مجرم ذکر یافته و واجب است نزد حق  
 شکار و در درخت مکه چیزی نیست زیرا که دلیل بر آن قیام محبت می تواند شد و از شد  
 و روایت و وجوب بقره در قطع و دو حد کبیره بصحت نرسیده و آنچه از بعضی سلف مرویت  
 در آن محبت نیست و حرام است و حج که و ادبی از او و طائف باشد ابو داود و از حدیث  
 زبیر بن عوام آورده که آنحضرت صلوات الله علیه بود صید و حج محرم و حسنہ المذاذی و صحیحہ الشافعی  
 و این نص است در محل نزاع و خلاف آن ثابت نشد

### باب و بیان صفت حج و دخول مکه

جابر بن عبد الله گفته آنحضرت صلوات الله علیه کرد ما همراه و سه بر آدمیم چون از مدینه بیرون  
 رسیدیم اسما بنت عمیس زن ابوبکر صدیق محمد بن ابی بکر از انبیا آنحضرت فرمود  
 غسل بیا و رهای خون را بجا بسته احرام بپوش و در سجده نماز گزارده بر قصوی سوار شد  
 چون برابر بنید آمد اهلال تبوحید کرد و گفت اللهم لیبیک لا شریک لک لیبیک لا شریک لک  
 و النعمه لک و المملک لا شریک لک تا آنکه بخانه کعبه رسید و استلام حجر اسود کرده و سه بار در  
 طواف رل نمود و چهار بار شسته کرد و بمقام ابراهیم آمد و دو رکعت طواف گزارد و باز برین



برگشت تا سلامش فرمود و از در مسجد حرم برآمده نزد صفای این آییه فرود آمد و انوار الصفا و المصفا  
 من شعائر الله و گفت آفا و کلم در سینه با نچسب او تعالی آغاز کرده پس بالای صفای برآمد  
 تا آنکه خانه کعبه را دید و روی بقبله شده این توحید و تکبیر را فرمود لا اله الا الله و حده  
 لا شریک له له المملک و له الحمد و هو علی کل شیء قدید لا اله الا الله انجی و عدله  
 و نصر عبده و هزم الاصل اب و حده و میان این ذکر سه بار دعا کرد و فرود آمد و  
 بسوی قروه رفت و سی نمود و پشتافت در پستی وادی و چون به بلندی برآمد آهسته رفت  
 بر مرده و نچسب بر صفای کرده بودیم بر مرده بجای آورد مردم بعد این اعمال حلال شدند دیگر آنحضرت  
 صلعم بر اجمام ماند و چون روز نرویه که هشتم و نهم باشد مردم سوخته شدند آنحضرت صلعم  
 در سینه ظهر و عصر و مغرب و عشاء و صبح بگزارد و بعد از یاد امانت که در رنگ کرد تا آنکه آفتاب  
 برآمد و بسوی عرفه را اند و نزد شعر با استاد دید که قبلاش در غره زده اند و این جا خارج  
 از حد عرفات است در آن فرود آمد و بعد از نزول فرمان پیاپی بستان برقصی داد و در  
 بطن وادی عرفه رسید مردم را خطبه خواند و برین اثنا بلال اذان گفت و اقامت کرد  
 پس نخستین نماز ظهر گزارد و بعد اقامت دیگر نماز عصر بجای آورد و میان این هر دو سخن  
 خواند سپس سوار شده بموقف آمد و بطن ناقه را بسوی صحرات گردانید و موضع جل نشاء  
 را رو بر کرد و روی بقبله شد و تا آنجا استاد که مهر فرو شد دانگی زردی دور گردید تا آنکه  
 نزد غروب قوس آفتاب از عرفه سوی مزدلفه برگشت و نیز از مزدلفه نام ناقه را می کشید  
 تا آنکه سرش بموک می رسید و مردم را اشارت بدست راستی فرمود ای مردم آهسته  
 روید و بر هر کوه می آمدند که ارغای عنان می کرد تا ناقه بالای آن بر آید تا آنکه بمزدلفه  
 آمده مغرب و عشاء را بیک اذان و دو اقامت بگزارد و میان هر دو که انهم سنت و فضل شما  
 و خواب رفت چون بامداد شد برخواست و نماز فجر در اول صبح بگزارد و این باذان و اقامت  
 بود پس سوار شده و بر مشه جزم آمد و در و قبله شده دعا کرد و تکبیر و تلبیل بر آورد و تا آنجا استاد



رواه مسلم عن ابی الطیفیل و ترمذی تصحیح حدیث طواف آنحضرت صلعم طریق ضعیف  
 بهر دو اخضر کرده و در صحابه یک بر دیگری بابت تهلیل یا تکبیر انکار نمی کرد و اگر یکی مجلس است  
 پس دیگری می گفت و این عباس را همراه ما مان یا ضعیفه از مزدلفه بشب روانه ساخت  
 و چون از عدم نیت گنج و همچنین صورت است پس پس همچنین ام المؤمنین سوده را که گران اندام و  
 فریق بود شب مزدلفه شخصیت روانگی پیش از غروب از زانی داشت و این در احادیث متفق علیها  
 آمده و از سری جبره قبل از طلوع شمس نیت فرموده و لیکن در سندش انقطاع است و ام سلمه  
 شب بخیر قبل از غری می کرد و بعد طواف افاضه بجا آورد و این باذن آنحضرت بود و صلعم و انادش  
 بشهر اسلام است و گفت هر که حاضر نماز صبح شده با او در مزدلفه و استواء آید که روانه شویم و  
 پیش ازین بمرغ هم استاده بود و شب یاد روزه پس حج اتمام است و چاک او و درین  
 حدیث را ترمذی و ابن خربویه تصحیح کرده اند و عادت شد که این بود که تا مهر بر آید از مزدلفه  
 نزود و اشرق شیر می گفتند رسول خدا صلعم برخاست ایشان افاضه پیش از طلوع آفتاب  
 فرمود و لیلیه گویند مانند آنکه جبره عقبه را می کرد و درین هنگام خانه کعبه را جانب یسار نمی  
 را جانب یمن گردانید و هفت سنگ بیه زود و این روی روز نحر هنگام چاشت بود و بعد از آن  
 در سه روز دیگر بعد از زوال روی کرد و جبره اولی را که نزدیک مسجد خفیف است هفت  
 حصی می زد و با هر حصی تکبیری گفت و بیشتر زمین نرم میرفت و تا دیر رو بقبله استاده و دست  
 بر دوشته دعای کرد و بعد بر روی جبره وسطی می پرداخت و بجانب چپ و زمین سهل آمده  
 استقبال قبله تنیام می فرمود و تا دیر هر دو دست برداشته دعای کرد پس جبره ذوات عقبه  
 را از لیلین وادی سنگ بیه می انداخت و نزدش قوف نمی فرمود و این در بخاری است و از  
 حدیث ابن عمر فرمود و بار الله ما احسن الخلقین گفت و در کثرت سوم بر عرض مردم  
 و المفضلین هم فرمود و در خلق قبل از نوح و در نحر پیش از رسله الاحج ارشاد کرد و با بکله  
 آن روز از تقدیم و تاخیر هیچ شکی پیدا نشد مگر آنکه یمن عدم حج و اذن لیلین آن کار

هدایت نمود و این متفق علیه است از حدیث ابن عمر بن العاص بلکه در بخاری از مسورین  
مخبر آمده که خودش بختر قبل از حلق کرد و صحابه را بدان امر فرمود و گفت چون رست جگر عقبه  
کردید و بوی سرتراشیدید خوشبو و هر چیز جز زنان شما را حلال گردید و در سنن این حدیث  
ضعف است و فرمود نیست بر زنان حلق بلکه ایشان قهصر می کنند و سندنش حسن است و  
عقباس را اذن بلیت که در لیالی منابنا بر سقایه داد و بر عا، ایل در عدم بیعتت منی  
خصت ارزانی داشت و فرمود می کنند روز بختر بعد از فردای آن از برای دور و زبیر

روز چهارم که یوم التفرست و این حدیث را از نزدی و این جانی صحیح گفته اند و خطبه خراب  
وی صلعم در روز بختر حدیث متفق علیه آمده و همچنین در روز شانی بختر که یوم التفرست خوانند  
خطبه کرد و گفت ای ایام التفریق الخ و عائشه را از شداد کرد که طوافت  
بجانه و سی تو بیان صفا و مروجه و عمره هر دو را کافی است و ابن عباس گفته در طواف  
افاعه رل نکرده و ظهر و عصر و مغرب و عشا گزارده اند که در معصب بخواب رفت سپس  
سفته بجانه آمد و طواف و دایع نمود و این در بخاری نیست و عائشه نزول نبوی را و بطح  
بطریق نسک انکار کرده و گفته که نزول درین منزل بنا بر ساحت خرمج بودند از مناسک  
جج و مردم را امر کرد بآنکه آخر عهد ایشان بجانه کعبه باشد مگر بر حالف تنقیف کرده و فرموده نماز  
در سجدین بهتر از هزار نماز در سجد دیگر است جز سجد حرام و نماز در سجد حرام بهتر از نماز درین  
سجدین است بعد از هزار نماز رواه اسحق عن ابن النبی و صحیح ابن حبان -

### باب در بیان نفوات و احصار

در حدیثیه آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم تصور شد پس حلق راس کرد و زنان را حجام شد و بوی را  
قربانی نمود و در عام قابل عمره بجاء آورد و قضا به نیت زبیر را که بیمار بود و حج بر آمده ام کرد  
بآنکه احرام بند و شرط کند که محل من جایست که اینجا مرا همس کنی و این حدیث حلقه متفق  
بخاری و مسلم است و فرمود هر کپای او بشکن یا لگ گردوی حلال شود و از احرام بر آید و سال

آیت در حج بگذارد و مگر سه که راوی این حدیث است می گوید که ابن عباس و ابوبکر بریده تصدیق  
 این حدیث کرده اند و نزدی تسلیش نموده **فصل** در حدیث خلد و اعنی مناسک که  
 که در جمیع مسلم و غیره است امر است باقتدای افعال و اقوال و صلح و امر مفید و وجوب  
 پس مناسک که رسول خدا بایش فرموده همه واجب است نیست خارج ازین وجوب مگر چیزیکه  
 و لیش خاص کرده است اما آنکه محتمل حج جز بفعل جمیع مناسک یا احتمال حج با احتمال بعض  
 مناسک می شود و لیلی بران نیست و آنچه عذرش مؤثر و عذر م باشد آن شرط است نه وجوب  
 و در ادله مناسک حج آنچه مفید یا غیر عذرش در عدم حج باشد جز و توقف بر غیریت و نیست  
 که استدلال ببعض افعال آنحضرت صلعم بر وجوب و بعض بر نذبح حکم است و همچنین بعض  
 افعال را نسک و بعض را غیر نسک گفتن نیز حکم باشد بلکه ظاهر آنست که جمله افعال صادره  
 در حج مناسک است چه آنحضرت صلعم بیان نفرموده که نسک فلان فعل است و فلان  
 فعل نسک نیست و لکن لابد است که این افعال مقصود با نیات باشد نه بجز احرام و توقف  
 بر نفس و طواف و سعی و رمی چهار نه آنچه غیر مقصود با ذات است بجز سهیت بنی در ایالی رمی  
 یا بسبب غیر حج باشد بجز جمع و نماز و رمز و لفه و نحو آن از آنچه تفصیلش گذشت و من  
 اصعن النظر فی کتیب من الاعمال المواقعة منه صلعم فی حجه المکرمه و دة مناسک  
 مستقلة و فروض و شروط و سنن و مندوبات و وجب اکثرها مما قلده فی الاصل  
 الاول جن افام من غیر تقیفة الاجتهاد حقه کما لا یخفى علی ذی البصیر **فصل**  
 مراد باطلال رفع صورت باشد و ظاهر ادله آنست که وجوب نیست مگر نیت احرام حج و و راکع  
 آن امری دیگر نیست و اشتراط مقارنت این نیت با تلبیه یا تقلیدی دلیل است بلکه تلبیه  
 ذکر بی مستقل مدستی مفروده است و همچنین تقلید هر سه نیت کلام و ثبوت سر و رعیت  
 این هر دو امر بلکه سخن در آنست که این هر دو شرط نیست احرام می بیند و من ادعی ذلک  
 و فعلیه البهان **فصل** ثابت نشده که احدی را امر کرده باشد بغسل از برای احرام جز

حائض و نفساء غسل این هر دو بنا بر تقدیر بوده و غسل آنحضرت بحدیث ضعیف ثابت  
 شده و محتمل است که از برای احرام باشد یا ادب و عثمانی سفره ترویج آن پس  
 با وجود احتمال در فعل و عدم صدور امر بدان ثبوت مشروعیتش نمی تواند شد و همچنین دلیل  
 بر استحباب ازاله تفت قبل از احرام نیست و قیاس بر تطیب فاسدست و لایسازد و در  
 ارتشای دسوی ترک شعر و بشیر بعد از بیت هلال و کعبه براسه مرید ضعیف و حاج ادلی است  
 نسبت او بنا بر آنکه در مثل شافل است و در صفت حاج آمده و هو الشعث الثقل و ابن عمر  
 چون بعد از رمضان عمر حج می کرد تا حج همه حج شئی از راس و ریش نمی گرفت حاصل آنکه  
 تساهل در اثبات احکام شرعیه بلا دلیل بلکه اثبات خلاف دلیل و ادب اهل انصاف  
 نیست **فصل** استمرار محرم بر طیب بدن در حالت احرام جائز است اگر قبل از احرام بوده است  
 و حدیث یعلی بن امیه در غسل ثیاب و نزاع جبهه در جمرانه بود و در سینه ششم بلا خلاف و بیشتر  
 عالیه در حجه الوداع و در سینه دهم بود و نیز در قصه یعلی علیه خلوق آمده نه مطلق طیب و ضاوی  
 مخالف از عفران باشد و از عفران مطلقا نه آمده و اما زینت بچو کحل و دهن کردن  
 طیب نباشد پس وجهی از برای منع از آن نیست بلکه در حدیث حسن نزد ترمذی ترائین  
 آنحضرت صلوات الله علیه و احوال ثابت شده و اگر بیک قیل من حرم زینة الله التي اخرج لعباده عامه است  
 نیست فرق در آن میان محرم و غیر او و کیف که خطابات تخیل و تحریم شامل تکلف در وقت  
 احرام است چنانکه شامل با وضو و غیر وقت احرام پس بر اعم تحریم ترین بوقت احرام  
 بر تکلف دلیل آوردن واجب است و حدیث الحاج الاشعث الاغبر بآنکه در آن  
 انتقال است و ال برای بایجاد بر مزبل شمت و غیرت نیست نه بمطابقت و نه تقصیر و نه  
 التزام **فصل** نیست اغتسال از برای دخول در حرم و وضو قبل از طواف ثابت نشده  
 هر سه طهارت از حیض شرط است و حدیث الطواف بالیدت صلی الله علیه و آله و سلم  
 آنحضرت صلوات الله علیه و فعل است نه تنص بر وجوب نیست و نه وضو داخل و عموم مناسک است

که بیان خذ و اعفی مناسک صحیح باشد فصل تمام روز عرفه وقت و قوت است و قوت  
 آن مختصرت صلوات بعد از زوال منافی آن نیست زیرا که در جزوی از روز بوده و منسوخ بوده  
 و اوقات عرفات قبل ذلک لایلا و آنها کسرا و همین است مذہب احمد و قول او اربع است  
 از قول جمهور و تحریر است و قوت در هر موضع از عرفه برابر است که بطین عرفه باشد یا غیر آن  
 و اگر چه احادیث وارده در نبودن بطین عرفه جای و قوت همه ضعیف است لکن قاضی  
 صلاحت احتجاج نیست بنا بر کثرت طرق زیرا که از طریق شش صحابی آمده فصل اح  
 چنان می نماید که ذکر نزو شرعاً حرام و حجب باشد بل منک بود زیرا که با وجوب و وفی مقبول  
 آن مختصرت صلوات و درج در پیش خذ و اعفی مناسک هم نص قرآنی بصیغه امر هم  
 در آن وارد گشته و از ذکر و الله عند الله الحرام و قول بنده آن از ادوی تقلید  
 آخر باول است و بقول قائل بحیث اجماع که مستند گاه به معروف است و گاه به غیر معروف  
 معتبر نباید بود چه اول کتاب و سنت همواره محفوظ و مدون و معروف است و هر کس چنان ذکر  
 را غیر واجب گفته و گفتش از ذکر انصاف نباید لغز پیچ در اذکار سے که درج و جز آن آمده  
 بعض واجب و بعض غیر واجب است بخصوص اولیاً فاقترعنا ۴ فمک تستیح فصل  
 قطع تلبیه نزد رسیدن حجره عقبه صحبت رسیده و در کتابی از کتب حدیث مرفوعی مخالف  
 آن ثابت نشده و روایت علی در موطا که قطع تلبیه و زعفر بعد از زلیع شمس می کرد معارض  
 این حدیث صحیح می تواند شد فصل در باره فضیلت نماز در جوف کعبه حدیثی با خصوص  
 نیامده مگر در فضل صلوٰۃ در مسجد حرام پس مستلزم ثبوت آن از برای کعبه بخواهی خطاب بطریق  
 اولی باشد و در حدیث صحیح دخول نبوسے در کعبه و نماز گذاردن در آن آمده فصل  
 بمبیت منی مقصود بالذات نیست بلکه مشروع بغرض رمی است زیرا که فعل است و زمان  
 و مکان از ضروریات فعل باشد پس حق قول خفیه و بعضی شافعی است که بمبیت منی  
 فی نفسه واجب نیست و کیف که اگر واجب می بود هرگز اذن تبرک آن از برای فاعل مندرج

از مندوبات همچو تقایید یا مساجی از مباحات همچو ریشی و داد و لفظ تخص و در حدیث پیشانی ب  
 ندان لفظ آنحضرت است صلعم **فصل** طواف زیارت در یوم آخر از آن حضرت و صحیحین است  
 شده و این دلیل است بر آن که وقت این طواف همین است و لم یبعدنا الله بخیر  
**فصل** تنع از حاضرین مسجد حرام صحیح است چنانکه آن فاتی صحیح است و بنا بر مدغمش  
 بر یکله از دو احتمال در آیه کریمه باشد و مراد حاضر مسجد حرام اهل حرم اند که مشاهد مسجد حرام  
 کنند و در بعض اوقات نماز و نحو آن حاضر انجامی شوند آنکه مراد بحضور استقرار  
 و ای بابت **فصل** اولی قطع تبلیه است نزد استلام حجر زیره که آنحضرت صلعم بخین کرده  
 و قول بقطع آن نزد دخول حرم اقرب بدلیل نیست **فصل** اولاد و جوب یک طواف  
 یک سمرقارن بقول **فصل** هر دو ثابت شده اما قول پس حدیث ابن عمر است  
 قال قال رسول الله صلعم من قرن بین حجه و عمره احسن اهلها طواف  
 واحد اخر حجه احمد و ابن ماجه و لفظ تزدی نیست من احسن ما بالحج و  
 احسن اهلها طواف واحد و سعی واحد منها حتی یحل منهما جميعا و گفته که این  
 حدیث حسن است و آنکه طوافی اعلاش بر وقت کرده جامع حفاظ روش کرده اند و اما  
 فعل پس نیز بخین و غیره است از عائشه ان الذین جمعوا بین الحج و العمرة  
 طافوا افا و احدا و درین باب حدیث است و اما حدیث و البر و طواف و در  
 سه از برای قارن ضعیف است و در بعض متروک تا آنکه ابن حزم گفته که آنحضرت  
 صلعم صحابہ خیرے درین باب صحیح نشده ولیکن ابن متعب است بحديث ابن مسعود  
 طلع که نیش لا باس برست و لهذا بیته و غیره بسو که جمع رفته اند و گفته که طواف قدوم  
 و طواف افاضه کرد و گفته آرس در سه چیز است ثابت نشده و حافظ و فتح الباری  
 از جعفر صادق عن ابيه روایت خط یک طواف از طلع مرتضی برای قارن کرده و  
 این خلاف قول اهل عراق است حاصل آنکه اگر زن عجمی مذکور شود و فها و نه مصیر



بسوی تعارض و ترجیح واجب است و عالم مجرد میث غیر شاکست در آنکه اولاً بطوافت  
 واحد و سومی واحد اربع است **فصل** دلیل تحریم مشله عامست و صورتی که شرح بخواند  
 آمده مثل اشعار بدنه و او سم ابل بنا بر شناخت و قطع سارق و نحو آن خاص پس بنا  
 عام بر خاص واجب باشد و اشعار بدنی سنت صحیح ناپسته است از بدعت گفتنش موسی  
 بر تن می خیزد و خطاب در اینجا با اهل علم بطن حدیث است و زنه مقلد اعمی زعم می کند که  
 ایند آتش و رام الکتاب است و الحاصل آن مثل هذا الکلام لیس من علم  
 الشرع فی و رد و لا صدیکما انما لیس من علم العقل فی قبیل و لا د بید و المعز  
 من اذن بمشله و تقید به میج تنکنه من النظر و الکشف **فصل** حکم بجز بعض  
 مناسک بدم و عدم جبر بعض بان اخرج است بسوی دلیل و دلیله که افاده این معنی  
 کند موجود نیست و روایت من ترک نسکا نفعیه در اگر بصحت رسد هر یک از دو  
 جبر بدم باشد و بر مدعی تخصیص آوردن دلیل واجب گردد و لکن بر وجهی که منتقض از برای  
 استدلال باشد ثابت نشده و غایتش آنست که ورموطا از قول ابن عباس آمده  
 و رفع سندش صحیح نیست بنا بر آنکه در آن دو مجهول اند و نیست حجت و روایتی ضعیف  
 بر احدی از عباد و ورحم الله ابن عباس فلقه ضیق السبیل با یجاب الذماء علی من  
 ترک شیئاً من نساک پس لایق حال طالب حق آنست که در اصل این تشیع عام البگو  
 نظر فرماید اگر دلیلی مفید این معنی یابد در حجه اختصاص بعض بناسک بدم و بعض دیگر  
 و در حجه ایجابش و در مثل ترک ترتیب و موالات و در بعض اعمال حج بگرد اگر دلیلی یافت  
 نماید و رد و قوت بر قول ما کند و آن قول این است که در بسیاری از مسائل حج یک  
 تقلید دیگر است کرده و آخر امت بنقید آراست اول امت گشته با آنکه بنایش بر شفا جوف  
 راست و اندک استخوان و آنچه گفتن آن در اینجا جائز می آید آنست که جنب یا حیض  
 طائف عامست و توبه مکنه از است و ایجاب که ام شے بر و س جز بدلیل صحیح صحیح

نمی تواند شد و دلیل موجود نیست **فصل** اقرب و ابعد اعلم آنست که طواف موافق صلوة  
است هر که در شمارش شک کند که شش شوط گردیده یا هفت و سه طح شک کرده  
تخری صواب نماید اگر می تواند در نه بنا بر اقل کند چنانکه دلیل صحیح بدان وارد گشته  
**فصل** جماع قبل و قوت بفرجه مفسد حج نیست و در اقوال صحابه که بطریق بلاغ در موطا  
حجت نباشد چه در اصول مقرر شد که قول صحابی حجت نیست و اگر هست در جماع  
ایشان است آنهم نزد کسی که قائل بحجت جماع است و حدیث آن رجال جامع آمده  
و هاتحرمات فإلا النبی صلی الله علیه و آله فقال اقضیا نسککم یا واهدا یا هدا یا کم  
و مرسل علی ما هو الحق بجهت نیست که رجالش ثقات باشند و مراد برقت در آن یک سیه  
الکرم طاع دارند غایتش منع از وقاع باشد نه آنکه مفسد حج است و در نه جدال هم مفسد با  
ولا قائل بذلک و در باره ایجاب یک یا دو دیده بر زوج و زوجیه و دلیل نیامده و در مرسل  
نکوه مطلق ایجاب هدی بر هر دو است و آن برگو سفند و گاو و شتر همه صادق است پس  
ایجاب اشدر مصداق هر سه چرا و آنکه در موطا از ابن عباس امر بخردن بر دو یک در نه  
پیش از افاضه و قلع کرد آمده تصدیق مطلق و تفسیر مجمل بدان صحیح نیست **فصل** نیکو باری است  
اصلیه تصحیبت و جز ناقل صحیح که حجت بدان قائم شود از ان نقل نمائید تواند کرد و در اینجا  
این چنین ناقل موجود نیست پس و اعلی قبل یا بعد و قوت پیش از سه یا قبل طواف زیارت  
حائضه تعین حقیقت سبب و با توبه و در نحو مغفرت و بخش غیر باطل و هیچ شئی لازم او  
نیست و آنکه جوین زعم دارد دلیل پسندیده بیار و چه بیان هیچ یک و میان حق خدا و  
**فصل** اول صحیح مقتضی استویه اند و در بدنه و بقعه در تمتع و هر یک از طواف هفت کس  
باشد پس در کفاره هم این تسویه می باید بنا بر عدم ورود دلیل دال بر فرق میان هر دو  
آری در حقیقت دلیل دال بر تفرقه میان هر دو آمده که بدنه از ده و بقعه از هفت کس باشد  
و لکن احقاق بعضی با حجاج بعضی او سه تراز احقاق بعضی آن بابواب ضحایا است

**فصل** در آیه کریمه فجزاء مثل ما قتل من النعم یحکم به ذوا عدل منکم و پیوست  
 یکجه اعتبار مخالفت دوم حکم عدلین و ظاهر آنست که اگر عدلین حکم بغیر مائل کنند این حکم لازم  
 نباشد چه مراد به یکجه به یکجه یا المائل است و حق عدالت همین است که حکم بغیر مائل واقع  
 نشود مگر بنا بر غلط یا طریقه شبهه آنکه معتبر در مخالفت این وصف است نه آن وصف و واقع خلاف  
 اوست و ظاهر آنست که حکم در سلف لازم خلف نیست چنانکه حکم عدلین در هر حادثه قتل  
 ثابت است **فصل** بر محض قضا نیست بلکه اتیان آن در عام و غیر است و عذر عارض  
 موجب سقوط حج نیست و تعیین عام قابل نفی نیست که تا دیه آنچیز که مانع از ان منع کرده  
 فوری است ترافی از ان جائز نیست و عمره مدیه قضا نبود بلکه شش طوبی و بر قریش در آن  
 مسلمین در سال آید و تقسیمه اش بجهت قضیه بنا بر وقوع مقاضاة بود بران میان آن مختصر  
 صلح میان قریش **فصل** نفوذ وصیت میت از اجرت حج بنا بر آنست که در ثلث مال دنیا  
 تصرف است و در خصوص حج آنچسب دال باشد بر آنکه این نفاذ از اس المال است یا از  
 ثلث چیزی نیامده و حدیث فدیة الله احق ان یتقاضی دفع اجرت از براسه حاج مراد  
 نیست بلکه مراد آنست که حج والد از ولد صحیح باشد چنانکه تقاضا سے دین پیر از پسر صحیح است  
 و توبان گفت که لفظ عام است پس بدان اعتبار و وزیر که این عموم نیست مگر اعتبار  
 فصل فریضه حج با اعتبار دفع مال از براسه حاج که این معنی دلیلی دارد و نشده و اینجا  
 شناخته باشد که وصیت میت به او ان اجرت حاج از طرف میت او خارج از ثلث است که  
 بدان ماذون به است و حج از غیر قریب ثابت نشد **فصل** احادیث وارده در بار  
 زیارت قبر مطهر مقدس نبوی صلی الله علیه و آله و سلم که در رساله سبک و افراخ او مذکور است همه اش باین  
 ضعیف و منکر و موضوع است هیچ از ان بر تسمیه صحیح نیست و منکر رسیده چنانکه از حدیث  
 منکر و جز آن ثابت می شود مگر دو سه حدیث که شورش الملباس به است و ولا التثنی بر فضل  
 زیارت است و بس و طریق زیارت نبوی را شیخ الاسلام ابن تیمیه در مشک فوید و جبه

سنة حقیقی این لفظ وظی است و تسمیه عقد بدان بنا بر ملائمت است زیرا که عقد را سه  
 بسوی وظی است چنانکه غرض از تم نامند زیرا که سبب است در اکثر از انجم و کثرت در دو این  
 لفظ و در قرآن یعنی عقد منافعه آن نیست زیرا که مجاز در قرآن بسیار است و کثرت از  
 خواص حقیقت است و در مخرج لفظ از مجاز نیست و آنکه محشر گفته که در قرآن جز یعنی عقد  
 نیامده ممنوع است چه در حقیقت که دو جا غایت از هرگز عقد مراد نمی تواند شد چنانکه سبب  
 بران دال است و جای هر است بران فتنه و همچنین الفاظ کلام که در کتاب الاعداء برای  
 ملاکات وارد شده مجاز برای وظی می تواند بود چه اینجا عقد نیست

هرگاه از جوانان استظهارت بدارد و داشته باشد و می نکاح کند که اعضا برای بهر وجهی  
از برای فرج مست و هر که سطحی چه بدردی صوم مست داین و جا است از برای او  
و آنحضرت صلی الله علیه و آله فرمود که اگر مردی که روزی یکم و افطاری یکم و زمان را بر بنی می گیرم  
به هر که از سنتین روگرداند و می ازین نیست و بی بارت او کرده و از بتل نهی شد و  
فرموده و گفته تزویج کنید بزن و لود و دود که روز قیامت بشما انبیاء را سکا نزه کم و او امر  
شده و وجوب است با قدر شد به تحصیل مؤان نکاح و این حزم گفته فرض مست و چه بگوید  
او برای اندب است و نزد حقیر است و نزد شاه مستحب و ایچکه نکاح افضل است و اند  
خود و تخیلی برای عبادت حاصل آنکه هر که چشند نکاح باشد و نکاح از برای او او که

از ترک بود و بدون احتیاج پس شک نیست که اقل احوال در حق او مذنب است بنا بر  
 اول و آورده درین باب و هر که محتاج نکاح نیست و نه فعل آن او است از برای  
 او هیچ حصور و عین پس در حق وی مکروه باشد نزد خوف اشتغال از طاعت و همچنین  
 طلب علم و جز آن از آنچه بدان حاجت می باشد یا زن بترک جماع متضرر می گردد  
 بدون اقدام بر عصیت و اگر از شغل از طاعت بی نیازست و زن بترک جماع  
 غیر متضرر و در نکاح نفقه راجع بسوی با و است حاصل نیست پس ظاهر آنست که مباح  
 باشد اگر چه اول تقصیر این تفصیل نیامده اما در اینجا اول دیگر و ثانیاً دیگر متقصیر  
 آنست و اگر درین صورت اخیر مباح نگویند بلکه مکروه گویند بنا بر ورود اول و در غربت  
 و عزلت و در آخر زمان چندان دور از صواب نیست و نکاح با زن از برای چهار  
 خصلت باشد یکی از جهت مال که دولت مندست مال خود بر شوهر صرف کند دوم از جهت  
 حسب که دختر عالم نامور یا امیر نامدارست سوم از برای حسن و جمال که در آن فراغ خاطر  
 و شکر نعمت خداست چهارم از برای دین و صلاح و عفت و عصمت او و لیکن تقدیم دین  
 همه زن و دیندار است گو یا به صنف دیگر جائز یا سبب باشد و اندامه فاظفر بکلمات  
 الدین ترتب ید الی و رفای انسان نزد تزیج این دعاست بَارکَ اللهُ لَکَ و  
 بَارکَ اللهُ لَکَ و جمع بین کما یحب و این در حدیث ابی هریره است مرفوعاً و ترند  
 را بن جان فیمش کرده اند و این سه و گفته اند حضرت صلوات الله علیه حاجت ما را چنین بخشنه  
 اِنَّ الْحَمْدَ لِلّٰهِ مُحَمَّدٌ ؕ وَ نَسْتَعِیْذُکَ وَ نَسْتَغْفِرُکَ وَ نَعُوْذُ بِکَ بِاللهِ مِنْ شُرُوْرِ اَنْفُسِنَا  
 مَنْ یَّهْدِیْ اللهُ فَلَا مُضِلَّ لَکَ وَ مَنْ یُضِلِّلهٗ فَلَا هَادِیْ لَکَ وَ اَشْهَدُ اَنْ  
 لَا اِلٰهَ اِلَّا اللهُ وَ اَشْهَدُ اَنْ مُحَمَّدٌ عَبْدُکَ وَ رَسُوْلُکَ بِاسْمِکَ یَا اَیُّهَا الَّذِیْنَ  
 اٰمَنُوْا اَللّٰهُمَّ حَقِّقْ تَقَاتِهِ وَ لَا تُفَوِّتْ اِلَّا وَ اَنْتُمْ مُسْلِمُوْنَ وَ دَوْمَ لَقَیْکَ اللهُ الَّذِیْ  
 تَسْأَلُنْ مِنْهُ وَ لَا اِلَّا حَمْدًا اَللّٰهُ کَانَ عَلَیْکُمْ رَیْبًا سَوْمَ یَا اَیُّهَا الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا



وادو فرمود واذ هب فقد ملککها بما معک من القرآن وورلفظی از سلم فقد  
 زوجته فعلها من القرآن آمده ولفظ بخارجی امکناکها بما معک من القرآن  
 است ولفظ ابو داود این است ما تحفظ قال سر رة البقرة والقی تلیها قال قهر  
 فعلی بعشیرین آیت ودرین الفاظ دلالت است بر آنکه ایجاب و قبول را عبارت  
 معین نیست و اما در جانب کثرت پس آنرا نیز حد معین نیست و لهذا در قرآن شمریف  
 ذکر قنطار آمده و مهور هر یک از زوجات مطهرات و ذره ذره و قیس و نصف بود که پانصد  
 دریم باشد و هر که زعم کند که مهر جزین قدر و آن قدر نه باشد بروی دلیل است و شک  
 نیست که مخالفة در مهور مکرر است و صداق صغیر محقق ابو داود پس مهر گردانیدن آنرا  
 صحیح باشد و از علی بغاطه قبل دخول ذره در مهر دانی و این دلیل استجاب است و در  
 و نه شرطیت و صداق و جابا و در قبل و عصمت نکاح برای زن است و هر چه بعد از عصمت  
 نکاح باشد از ان مطعی است و آحق چیز است که بران اکرام مرد توان کرد و خریا خواهر او است  
 و نکاحی که در آن فرض صداق نکرد و پیش از دخول بان زن بر دآن زن را مثل  
 صداق زنان قوم خود باشد بلا و کس و شرط و حلال می شود زن بدادن سوین یا  
 در مهر و این به اریق و قفس از جا بر آمده و قول علی که مهر کمتر از ده دریم نباشد در سندش  
 مقابل است بحدیثی از زود و بهتر مهر آنست که آسان تر باشد بر مرد و عمره و خیر چون که نزد  
 در آمدن آنحضرت صلی الله علیه و آله و آنحضرت صلی الله علیه و آله بعد از فرموده طلاقش داده از  
 اسامه سه بار در متقه اش دانی و در سندش را وی مبروک است لیکن اصل قصه در صحیح آمده  
 نیست دلیل بر وجوب مهر کامل و مخرج و خلوت و تنگ بغیر دلیل حلال نیست لایما در قطع  
 اسوال عباد که اصلش تحریم است بکتاب و سنت و جز بدلیل از ان منتقل نمی تواند شد فصل  
 امر با علان نکاح ثابت است و حدیث لا نکاح الا بی لی مرسل است و فرمود هر زن که  
 بی ولی نکاح کرد نکاحش باطل شد و نزد و غل مهر لازم آید بنا بر استحلال قبح و اگر در ایلیا

استیجاب رزود هر سلطان ولی کسے باشد که او را ولی نیست و این حدیث را ابن عساکر  
 و ابن جبان و حاکم صحیح گفته اند و در آن دلالت است بر ابطال ولایت اولیا بنشین  
 گویند تا جایی که ایشان است بعد از این هر که غائب است نزد حضور کفو و رضای مکلف بر آن  
 اگر چه در جای قریب باشند و بیکم خارج از بلد زن و مرد و نکاح بود پس آن ولی در حکم  
 معدوم است و سلطان ولی اوست مگر آنکه بانوی و شوسه را غصب یا انتظارش گردند که  
 درین صورت انتظار قدم آن غائب حق این هر دو مست اگر چه مدت دراز گردد و با  
 عدم بر مینا و جوی از برای ایجاب انتظار نیست و لایسبا با وجود حدیث فلا یستأجر  
 اخذ اسیما و از آنکه ایست چون کفوش هم رسد و تحول عید و راء تبار و ولایت  
 نکاح قریب قریب زن است که نزد و زوج زن یا غیر کفو نیست لکن ایشان که  
 و مزوج او غیر ایشان باشند و این منقضی بعضی است بیکه ردوی السهام است  
 می شود و بجز برادر از جانب مادر و در فوی الارحام پیچیده و نگاه محض است  
 این هر دو باشد و غضا خدمت بنی اعمام و خویشاوندان است که بجهت قریب است  
 افضل است و درین امر از بعضی دیگر پس آباد و اینا و ولی تراند از غیر خود یا با و آن  
 یک پدر و مادر اندک است برادران از جانب پدر یا مادر پس اولاد بنشین و اولاد بنشین  
 سپس اولاد برادران و اولاد خواهران بعد از اعمام و اخوان و شرف و کفایت این بعد  
 حق است و بر ذلک اختصاص بعضی بدون بعضی آوردن است و اگر چه بعضی جز  
 اقرار بر تقدیم نیست اما بر آن قبول نباشد حدیث لا نکاح الا بولی و شاهدان  
 عدل اگر چه در بعضی است و در این باب نیز است و در این باب نیز است و در این باب نیز است  
 بنا بر آنکه نیست و است و در این باب نیز است و در این باب نیز است و در این باب نیز است  
 ال ابعده الحارین است و لکن حدیث منحل است پس منقضی است برای استدلال نشود  
 قصه و در شافعی است ثابت نشده و لکن بشرطی است از احوالات لاماس به حدیث است



منجمله طعام مند و بست سخن در حکم مشروطیت انتهاب بست با و دو احادیث صحیح در سنه  
 از نبی و ظاهر آنست که این انتهاب نوعی از تنبیه است و دلیلی دال بر تخصیص دارد نشده  
 نه از وجه صحیح و محسن و نه ضعیف و مجبر **فصل نیست نکاح ایم بدون استیما و نکاح بکر بدون**  
**استئذان** و اذن بکر سکوت اوست و در روایه چنین هست که ثیب احمق است بنفس خود  
 از ولی خویش و بکر را استیما نکنند و اذن او خاموشی اوست و در لفظی این است که نیست  
 ولی را با تنبیه امری و اختیار است و او تنبیه او نخواهند و یک زن نکاح زن دیگر بولایت  
 خود نکند و نه نکاح خودش نماید چه ولایت و وکالتش مقبول نیست و این را ابن ماجه و  
 و اخطی مدایت کرده اند و رجال سندش ثقات اند و از نکاح شغار نه آمده و چنان  
 باشد که یکی دختر خود را بیک کاه دیگر به بشرط نکاح خود با دخترش بدهد و میان این هر دو مهر  
 نباشد و این نه خاص بضرخان است بلکه خواهران و دختران برادر را نیز همین حکم است  
 که نکاح شان بی مهر بر طریق مبادله حرام و باطل است و معذرا مفسد عقد نیست بلکه موجب  
 بر هر سببی از زمین توفیر مهر از برای زوج است بنا بر احتمال فحش گویا بمنزله فساد تنبیه  
 بوده و فساد تنبیه تسلیم فساد عقد نکاح نیست و مهر شرط عقد نباشد و سببی از شغار  
 مقتضی قبیح و تجریم است نه مقتضی فساد عقد و زنی بکر را که پدرش نکاح او کرده بود و او  
 کاره بود آنحضرت صلوات علیه و آله و سلم غیر کرده و تر زن که دو ولی نکاحش کرده اند از برای اول است  
 و بعد متزوج بغیر اذن اهل خود ظاهر باشد و تسبیح میان زن و عمه و خاله او حرام است  
 و محرم را از نکاح و از نکاح و خطبه و مخطوبه شدن نمی آید ابن عباس گوید نکاح نمی شود  
 در حالت احرام کرد و میباید گفته نکاح در حالت احلال بود و اول در حدیث متفق علیت  
 و ثانی در مسلم و بن حزم است راجع که اهل البیت ادری بمافی البیت و آخر شرط فوا  
 شرطی است که بدان خرج را احلال ساخته اند اما یکی محرم حلال یا محمل حرام نباشد  
**فصل در عام و طاس تا سه روز رخصت و رتبه و او پس از آن نیست که در واه سلم و در**

حدیث متفق علیہ آید کہ جسے کرا و غنہ در عام خیر و رحمت و سعادت رسانی است و غنہ غنی نیست و غنہ  
 از غنہ زمان و از حکم حرامیہ و این در صحیحین غیر ہماست و در حدیث پر بی بن میسر آید  
 کہ فرمود شمار از ان و آدم در امتثال از زنان و مکون او تعالیٰ تار و زقیامت جہنم  
 ساختہ پس ہر کہ نزدش چیز سے از جنس این زنان باشند اورا بگذارد و از کچہ باؤاد  
 ہر بیچ نگیرد و این نزد مسلم و ابو داؤد و نسائی و ابن ماجہ و احمد و ابن جابر است و در  
 دلائل است بر نفع نکاح متفق تا ابد و ہی الحی الذی لا یحبہ صمدہ چہ این سنہ  
 و حجتہ الوداع بود و وقوع این سنہ مؤید در آخر موعظن از موعظن جعفر از حضرت است و علم  
 و بعد پارہ از ان وفات یافتہ پس مصیبتی آں و واجب باشند و جن درین سنہ  
 در از سنہ حاصل آنکہ نسخ تحلیل جمع علیہ تحریم جمع علیہ تقبیہ بقید تابیدست و نسخ و نسخ  
 ہر دو قطع اند و این بر تقدیر نیست لہ نسخ قطعے جز قطعے نباشد چنانکہ جمہور اہل اصول گویند  
 در نہ بار درین قول با جمہور موافقت نیست **فصل محلل و محلل لہ ملعون اند بر ان سہول**  
 صلوات و احادیث این سہ بطریق جامع از صحابہ باسانید سے آید کہ بعضی صبیح بعضی  
 حسن کہت و سہ باشند لہن مگر بر امرنا جائز و شرعیست مطہرہ بلکہ ریگنا سہ کہ از اند ز نوب  
 باشند پس تکلیف غیر جائز و شرعیست و اگر جائز بود فاعل و راضی را بدان لغت نمی فرود  
 و چون حرام و غیر جائز و شرعیست آمد پس غیر آن نکاح است کہ در کرمیہ حتی تنکھ زوجہ  
 ضعیفہ ذکا یافتہ و آید کہ نکاح نمی کند زانی جلوہ گرہ بہ خود و این حدیث ابی ہریرہ کہ نزد  
 احمد و ابو ادوست و رجالش سہ ثقہ موافق قول او تعالیٰ است و حم ذلک علی  
 المؤمنین پس نکاح با زانیہ جائز نباشد و ظاہر حدیث ان اصحاب کلا تہدیکہ  
 آنست کہ کنایہ از زنا باشد و لیکن اختلاف است در وصل و ارسال بلکہ نسائی گفتہ اند  
 پس بتابت نیست و چہ از بیاسے نکاح با دختریکہ این کس با مادرش زنا کردہ زیرا کہ تحریم  
 مجرم محرمات بشع است نہ لفظ و شرع تجویم نہت شرع آید و این دختر نہت شرعی است

نادان اول باشد زیرا قوله تعالی و بنا انکم و نتوان گفت که اسم بنت لاحق مخوفه بهاء اوست  
 زیرا که این حقوق اگر بشروع است پس باطل است و اگر مراد است که غیر شرعی است پس  
 معتبر نیست چرا که چنانچه حقوق از باب اوست لیکن این آب نه آبی است که بدان حقوق نسبت  
 ثابت شده بلکه آبی است که صاحب او را بهر وجه حاصل دیگر نیست و حاصل عاقله  
 گوید سبکی زن خود را سه طلاق داد آن زن برهنه دیگری رفت آن دیگر هم او را طلاق  
 داد پیش از دخول پس زوجه اول را راده تزویجش کرد و آنحضرت صلوات الله علیه از آن پرسید فرمود  
 لا حتی یبذل وقت الاخر من عسیلها ما ذاق الا اول اخوجه مساکره و این دلیل است  
 بر وجوب وطی و با وجود آن مجرد دخول کافی است و انزال شرط نیست +

### باب در بیان کفایات و خیار

این مکرر گفته آنحضرت مسلم فرمود بعضی عرب کفایه بعضی اند و همچنین بعضی سوا لی الکفار  
 بعضی مکرر حاکم و حجام و این را حاکم روایت کرده و در سندش راوی بی نام است و  
 ابو حاتم مستخرج گفته و لیکن شامی در دوزخ از معاذ بن جبل بسند قطع و فاطمه  
 بنت یسار را گفته نکاح کن با اسامه و این در مسلم است فاطمه قرشیه بود و اسامه مولی او  
 و بنی بیهانه را امر با نکاح اباسه و نکاح با دسه فرموده و در حجام بود و سندش نزد حکم  
 جید است پس مقدم باشد بر روایت اولی و راجح بود از آن و کفایه است در نسب غیر معتبر  
 بود و هر که باعتبارش فرستد بجزد خیال بے استدلال آویخته و کوفه زن بنات بنی ساسانی  
 عنان را فرستد در اعلی در منصب مستلزم آن نیست که یک نفر کسی از خود یا در رضای او یا  
 حرام باشند و قرون مشهور اما با خیر از این مسائل در دست یابند و غرض از حدیثی از مردم  
 در آن معلوم نشد و مگر بعد از گذشتن چهار صد سال از هجرت نبویه و با کمال استثنای  
 بنات فاطمه از ازدواج با دیگران فرمایش یافته یا غیر آن مسئله و در این مسئله  
 دلیل و قضیه و قضیه و قضیه و قضیه و قضیه و اگر لابد باشد اعتبار را نسبت اصحاب

پس شک نیست که اشرف انساب نسب پس ما شتم و افضل اصحاب حسب علم است و پیش  
 شروط اهل فروع در باب کفارت یکدیگر از برای تزویج اشبه بخرافات است  
 نسبت با جهادات و کفر لها من احیات عند هم لیس علیها آثاره من علمه  
 حدیث نیار بر بره نزد عقیق شفق علیه است و در ده و سیه نزد مسلم آمده که در جنت عبد بود و در  
 یو ایتی دیگر آمده که صرود و اول اثبت است و در بخاری از ابن عباس بصوت رسیده که  
 بنده بود و قیروز و ولیمی را که زبل و دو خود هر نزد اسلام آوردن بود ارشاد کرد که طلاق  
 ایضا شست و سندی را بخاری اعلال کرده مگر ابن حبان و دارقطنی و بیهقی و بیهقی  
 و نزد بخاری شست نموده اند و غیلان بن سلمه ثقفی نزد قبول اسلام ده زن نزد خود داشت  
 و بگنان همراه او مسلمان شدند آنحضرت او را امر کرد با اختیار چهار زن از آنها و این را  
 اگر چه ابن حبان حاکم تصحیح کرده اند که بخاری ابو زرعه ابو حاتم اعلاش نمود و او ابن  
 عبد البر گفته که کلام معلول و اعلا غیبه من الحفاد لعلما اخری و چون مقام  
 مقام و در مجرم تحلیل و موضع موضع عاتقه البلوی است حال دلیل بر این منوال است  
 پس چنانکه باید و شایسته از برای استدلال بر معز یا و نت برابر نشود و آیه که یک  
 فانکهی اصاطاب لکم من النساء ذین و ثلاث و باع بر محاوره غرب عباد و آنست  
 نسبت مفید جز از نکاح و در دهم سه و چهار چهار زن را در یک بار است و در آن تصریح فرمایند  
 مقدار عدد زنان نیست و نه دلیل بر مفارقت و خبر اولی نزد و ثانی نیست و اگر نزد  
 نقل مخالف این منصفه انداخت و اعراب باشد پس مقام استفاده از وی است  
 بر این تفصیل فرماید و گفته بدعوی اجماع نزد غیر منزع باین جلیه امون و ابی غطیب است و چه  
 قسم این اسم بصحت خواهد رسید حال آنکه ظاهر این و بیلغ و عمرانی فرموده اند و تقصیر تنها از این  
 برخلاف این اجماع رفته اند و هم قرآن کریم محصل رسول بر هم گفته زن یا زیاد و در  
 اوقات فراهم آورده خلاف اجماع مذکور است و دعوی خود و صبیح و بیخبر از این خبر و از آن

اصلیه همراه دار و نقل از ان جز بنا قلم که نزدش همه ما فزیر منقطع گرد و مکن نیست و حد  
 تقدم بخلان با اعلای که در ان ست کجا تمض از برائے نقل از دلیل قرآنی فعل مصطفی  
 می تواند شد و هر که تصحیح این حدیث بروحی که بدان قیام حجت می تواند شد بکند یا  
 دلیلی دیگر در پیش این حدیث یار و خدایش جزو اسے خیر و چه بسیار سیچ یکے میان  
 حق خدا و حق نبوت و ثنوا نیست و بر عالم ایفای حق اجتهاد لایسما در مقامات تحریر و تقریر  
 چنانکه در همه ابحاث این کتاب و جز آن کرده ایم و می کنیم واجب است و نزد حق چیزی  
 در صدر وقوع در عمل باید کرد و در تقریر صواب فایا که ان قضای القصص بهج بالحق ان  
 تبلغ الیه ملکاتک لقیل و قال ولا سیما فی مثل من اطن تعجب عنہا کتب من  
 الرجال فانک لا تسأل یوم القیامۃ عن الذی قد قضیه منک العباد بل عن  
 الذی ینقضیه المعبود و اذا احیاء فها بطل نهر معقل ع و من ورد البصر  
 استقل السواقی **فصل** آنحضرت صلوات الله علیه و آله و سلم و حضرت زینب را بر ابوالعاص بن الربیع بعد  
 از شش سال نکاح اول برگردانید و نکاح تازه نکرد و این حدیث نزد احمد و حاکم  
 بصحت رسیده و در حدیث دیگر آمده که نکاح جدید کرد و لیکن نزد سید اول را اجود از رو  
 اسناد گفته و سبب که اسلام آورد و نکاح کرده بود شوی او گفت می دانی که من سگمان  
 شده ام پس آنحضرت آن زن را از شوهر دیگرش کشیده بشوهر اول داد و این را ابن  
 حبان و حاکم نقل کرده اند **فصل** چون در پہلوی عالیہ کز سلمی از بنی غفار بود و نزد  
 و وضع شباب ملاحظہ بپایض کرد و فرمود جانم خود پوش و بکسان خویش بیا میز و امر بکتاب  
 دادن کرد و در سندش مجهول است و آن عمر بن خطاب آمده که زن بر صاریا بنو نہ یا مجذو  
 را صداق است عوض بیس و این صداق بر زن فریب خورده است یعنی اگر می داشت  
 ورنه بر جاہل تاوان نیست و از سلمی مرتفع هم بخوان بزیادت قرن آمده و قضای  
 عمر رضی الله عنه در عین تاویل یک سال است و لیکن این همه موقوفات است بکثرت نمی نرسد

گواسانیش مجال ثقات باشند چه در اشغال این مقامات استناد بر قریحات باشد  
 نه بغیر آنها و آن موجود نیست و بضرورت و نیکی ثابت شده که عقد نکاح لازم است و  
 بدان احکام زوجیت از جواز دلی و وجوب نفقه و نحو آن و ثبوت میراث و سایر احکام  
 ثابت می شود و همچنین از ضرورت دنییه خروج از ان بطلاق و موت ثابت پس از برای  
 زوج خروج از نکاح بسبب از اسباب و دلیلی صحیح تنقض انتقال از ثبوت بضرورت و نیکی  
 و در باره فسخ نکاح از عیوب جعته نیزه نیامده و مرفوعی بثبوت رسیده و لفظ الحق  
 با هلك صیغه طلاق است و بر فرض احتمال حل برایش و حسب باشد نه براسوای آن  
 همچنین در فسخ بعت دلیلی صحیح نیامده و اصل بقا بر نکاح است تا آنکه موجب انتقال  
 بیاید و من اعجب ما یقع منه تخصیص بعضی العیوب بذاک دون بعضی  
 لا یجوز دلیل نسج ان الله و بحمدہ

### فصل در بیان عشرت با زنان

پهلوان است آنکه در دبر زن بیاید بلکه او تعالی بسوے چنین کس نظر نمی فرماید و اول  
 مرسل است و ثانی موقوف و لیکن چون بطرق چند از جماع از صحابه آمده مجموعش تنقض  
 بر فرض این معنی که مراد از این ششده باشد و آنکه ابن عمر نزول این آیه و مرد  
 از انصار که بدبر زن خود آمده بودند نشان داده خبر است ابن عباس تو بهیم او درین باب  
 نموده که فانی سنن ابی داود و حضرت صیغه فرموده است بخیر و یکی در حق زنان و گفته که آن فرشی  
 زنان از استخوان پهلوان است و عوج شے و ضلع اعلا سے اوست اگر بروی که راست  
 بشکند و اگر چپمان بگذارد که هموار و کج ماند و استماع بدان همراه کجی است و شکستن آن طلاق  
 اوست و نزد قدیم ترینه از غرجه جابر گفت که بان تا هنگام سه پاس بخانه در آید  
 یعنی شب و داخل مشواتر و ولیده سوی شانه زن نه و نعلیه استر و بکاید و گفته که اگر عیبت او دراز  
 گردد وی شب هنگام ناگهان بخانه نه در آید و بدترین مردم نزد خدا روز قیامت کسی است

که بدن رسد وزن بوی رسد پسر را ز او را بر ملا کند و چون سوا بی بن صیده از حق زن  
 شوهر پرسید فرمود چون نان خور سه و او را بخوران و چون جامه پوشی او را هم پوشان  
 و بر روی او وزن و او را بر ملا گوی و از وی جز در خانه جدا نشود این نزد احمد و ابو داود  
 و نسائی و ابن ماجه است و نزد بخاری تعلیقا آمده و منوری از ان سکوت کرده و ابن  
 جبان و حاکم تصحیح نموده اند و بیهودی گفتند که از دژ آمدن مرد و قبیل زن از جانب  
 فرزندان اجل می شود پس فاقا احسنی که اقی شسته فرود آمد از حجه مسلم عن جابر و فرمود  
 اگر یکایک از وزن خود بیاید و این دعا خواند بسم الله الله جبننا الشيطان وجنبا للشيطان  
 ما و فقتنا اگر بیان هر دو فرزند می سفید بوده است هرگز شمشیر طان زبان نرساند  
 و این در حدیث متفق علیه است و بخاری از اسب هر برده مرثیاء آورده که چون مردن را  
 دفن می نمود وی ابا کرد و نیامد ملائکه تا صبح بروی لعنت گفتند و فقط مسلم اینست که آنکه  
 آسمان است بروی خشتن که گرد تا آنکه مرد از ان زن خوش شود و شود و همچنین در متفق علیه  
 لعنت بر دهن و دست و صلب و دواشته و دست و شمشیر آمده و وصل پیوند موسی بموسی است و ششم  
 خلا نیدن سوزن یا خار و پوست و قمر و دهن و غیل فارس و روم را زبان نمی کنند و ان  
 جلد است باذن و رحلت رضاع و عول را و او گفته گفته اخراج مسلم و در حدیث دیگر  
 گفته می رود که عول را و او صفری گویند کاذب اند اگر خدا خواهد که خلق کند خواهی که  
 برگردانی و جالش انقاست اند و جابر گفته ما عول می کردیم و قرآن نازل می شد پس اگر  
 ما جاز می برد از ان جنوع می شدیم و این متفق علیه است و مسلم زیاده کرده و جلد النجا  
 صلیه فلیک یهنا و باجمه عول جانوست و کرامت تنزیه را بان منافاة نیست و احادیث  
 قاضیه بر منع محمول است بر مجرد که است نقطه بر تحریم و بعد ایصح بینها و آنست و صحیحین  
 انخفضت صلابه به نان یک غسل مردی شده

باب در بیان بویه

چون عبدالرحمن بن عوف بانحضرت گفت که من تزویج کرده ام فرمود بارک الله بک  
 اوله و لی بسأله این لفظ مسلم است از حدیث انس و غیره و چون یکے را از شام بسوی  
 ولیمه خوانند باید که بیاید و این متعلق علیست از حدیث ابن عمر و در لفظی نیز مسلم چنین آمده  
 مکه اجابت کند خواه عرس باشد یا نحو آن و غیره و شش طعام طعام ولیمه است که آئینده یا  
 منع کنند و آئینده را بخوانند و غیر عجیب دعوت عاصی خدا و رسول است آری اگر صائم  
 باشد و عاکند و اگر مفسر است بخور و در و ر و آتی آمده ان شاء الله و ان شاء الله  
 و این لفظ مسلم است از جابر و ابن مسعود و نوک آ و ده که طعام ولیمه روز اول حق است  
 و روز ثانی سنت و روز سوم معده و هر که سمع کند سمع کن بوی خدا تعالی لیکن بند شش  
 تندی عجیب است با آنکه رجالش رجال صحیح اند و زوایین مایه شام سه روز حدیث  
 انس و امامان حضرت ولیمه بعضی زمان خود بد و بخور و ولیمه ضعیف برقر و انظر کن  
 قصر فرمود و حسابی از خردم بگرفت و نزد اجتماع و دعا ای اجابت از برای اقرب  
 در باب و اگر کسی از دیگری سبقت کند اجابت مرابقی راست و این بسبب ضعیف  
 آمده و غیره و من تکیه کرده امی تو هم در راه انجاری و عمر و بن ابی سلمه گفت اے کو که  
 بسلم کن و برستند است و از پیش خود بخور و تحقیق علیه و در باره فقعه شریفه فرمود از جانش  
 بخورید و ناز وسط آن چه بر گشته و طغری و حی آید و سست شد صحیح است و بسیج طعام را عیب  
 نکرد اگر خوش آمد بخور و اگر ناخوش گرفت بگذاشت و آخر خوردن بدست چپ نمیکرد  
 و گفت شیطان بشمال می خورد و از نفس در آید و فتح آمدن نم فرمود و این همه  
 و ایهات است **فصل** احادیث امر اجابت ولیمه صحیح است و آنچه متفق صرف آن باز و  
 باشد نیامده آری جهت و لازم شویند نکات با عدم قدرت بر تمیز نا جائز است چنانکه  
 حدیث است که اجلاس بر رانده که بران و امارت نخر باشد دال مست بران و سائر معاصی  
 محاسن باشد بران **فصل** بعضی اهل علم بر کراهت کلام بجالس جماع استدلال بیهوده



بر این است کلام بحال قضای حاجت کرده اند و این قیاس اگر بجامع استنباط است  
باطل است چه حالت جل حال مستلزه است نه حالت تنجیه بلکه در کماله درین حالت  
نوعی از احسان عشرت است بلکه لذت نه نایان دارد و کما قال بعض الشعراء  
و یجیب منک حال الجماع لین الکلام وضعف النظر  
و اگر جامع کلام شئی دیگر است آن چیست با آنکه رسول خدا صلعم ماعت و مدحجت را  
مترع ساخته و وقت جماع اولی تر باوست **فصل** ایجاب کار و بار زنانه و خدمت عمل  
و بیت بر زن غیر ظاهر است و لکن زنان صحابه اعمال صاکنه معیشت بلکه خارج از ان که  
تبدیل در شقت است بجای آوردند و موع نشد که زنی از ان متنوع شده باشد یا گفته که  
این کار بر زن من نیست یا من این کار نکنم باریکان شرف یا عمل حال بلکه در صحیحین  
و غیرهما آمده که سنگ آسیاد دست بول و مشک در گردن زهره او اثر کرده بود و الا  
شرف کثیر فصار ضی الله عنهما و ارضاهما پس هر زن که گمان عدم و جوب چیز  
بر خود جز تکلیف روح بوطی کند و او را در رجوع باجرت خود نماید اجابتش برین امر و نیست  
اشکال در ان است که از ابتدا او از مباشرت اعمال سر کشیده و گفته که عمل بر من غیر و نیست  
پس اجبارش بر عمل فتاح دلیل است اگر ثابت شود که آنحضرت صلعم بول را امر بکند  
زوجه وی فرموده و سراج باشد از برای منک بر اجبار معتقد و محروم و تقریر بگوئید زنان خود و  
زنان مسلمین را بر عمل بیعت ازواج مفید جز از است نه و جوب

### باب در بیان قسم

آنحضرت بیان زنان خود قسمتی کرد و می گفت اللهم هذا قسمی فیما املك فلا  
تلهنی فیما تملك و الا املاک و می فرمود هر کرا و وزن است و دی باطل به سبب است  
قیامت باید در حق او باطل باشد و انس گفته است که چون بکر شیب آوردن و دش  
هفت شب بماند باز قسم نماید و اگر شیب آوردن و دش سه شب بگذراند و آنحضرت چون نزد

ام سلمہ سے شب بے کر دفرمود ترا ہوائی بر اہل قومیت اگر خواہے نزوت بہت شب بمانم  
 ولیکن بانیاد دیگر زنان خود نیز چنین کہم و ویکہ سو دہنت زمعہ توبت خود بعالشہ بخشد  
 آنحضرت نزد حالشہ و شب ہی ماندہ عالشہ گوید و قسم بعض مارا بر بعض فضیلت نمی داد  
 بلکہ نزد ہر زن بی سبب می شد تا آنکہ شب ہنگام بجایہ صاحب یوم می رسید و این دور  
 بر نہار و نو با نہا بعد از نماز عصری بودہ لیکن در مرض موت این اما عند الغت و اولادہ  
 یوم عالشہ کردہ گمان دستوری دادند کہ ہر کجا کہ خواہے بمان پس در خانہ عالشہ ماند  
 و نزد فرود زمان قرعہ انداخت و سم ہر زن کہ بر آمد باہمان زن بیرون آمد و اعتبار  
 قرعہ در شمع و در غیر باب آمدہ بخلاف قافہ کہ مستقل با ثبات شب و جز آن نیست  
 اگرچہ استہزار نبوی بدان ثابت شدہ و آذر د و کوب زنان در رنگ بندگان نمی فرمودہ

این نزد بخانی ست

## باب در بیان خلع

زن ثابت بن قیس را آنحضرت صلوات اللہ علیہ و لغت بروئے عثمانی دروین و خلق نمی کہتم  
 ولیکن کفر را و اسلام کردہ می دارم فرمود کہستان را بروی بازی گردانے گفت آرسے  
 ثابت را فرمود اقبل الحمد بقہ و طلقہا تطليقة استرحہ البخاری عن ابن  
 عباس و در روایتی آمدہ بطلاق آمدہ و در لفظی آمدہ کہ ثابت مرد و یمید روی بود  
 زن او گفت اگر خوف خدا ہی بود نزد و را آمدنش بر خود خوی بر رویش سے انگذم و این  
 زیادت نزد نزدی و ابو داود دست و احمد آوردہ کہ این اول خلع بود و اسلام و با جملہ  
 این خلع طلاق بائن ست نزد جمعی از اہل علم سنم الشوکافی فی الویل و الفتح الیانی و  
 فتح ست نزد جمعی دیگر سنم الحافظان القیم و الشوکافی ایضانی الدرد و الیاری و لصل  
 ذلک ہو الراجح و مؤید است آنکہ رسول خدا عتیش یک حیض گردانیدہ و این حدیث  
 حسن ست نزد نزدی و عموم قول قتالے فلا جناح علیہا فمما افتدت بہ و الی ست بوجہ

اختلاف بزیاده از آنچه زن از مرد گرفته و لکن حدیث اما الزیاده فلا را دار قطنه  
تخصیص کرده پس محض عموم مذکور باشد چنانکه حتی نزد ما جو از تخصیص عموم قرآن با حاکم  
و مذاهب صحابه و من بعد هم درین مسئله مختلف و مبسوط است در مطولات

### باب در بیان طلاق

آنحضرت فرمود دشمن ترین حلال بسوی خدا طلاق است و این را ابو داود و ابن ماجه  
مروعا از ابن عمر روایت کرده اند و حاکم صحیحش گفته و ابو حاتم نیز صحیح ارسالش نموده و چون  
ابن عمر زن خود را از حیض طلاق داد و عمر از آنحضرت صلعم پرسید فرمود بگو او را که مرد حیضش کند  
بعده تا طاهر نشد بگذار دستر حائض شود و پاک گردد پس اگر خواهد نگاهدارد و اگر خواهد  
پیش از رس بگذار و این است آن حدیث که و تقالی امر بتطبیق رسانا کرده و این حدیث  
متفق علیه است و در لفظی از مسلم آمده و در لایحه ها هم لایحه ها طاهره او حامله  
و در لفظی از بخاریست که حسب تطلیقه و در روایتی از مسلم چنین است ان رسول الله  
صلعم امرني ان ارجعها ثم امسك حتى تجبض حیضة اخرى و در لفظی دیگر  
این است که گفت فردها علی و لم یدرها شیئا و قال اذا اظهرت فلتطلق اولئک  
و با کمال این اوله دال اند بر آنکه طلاق سنه است که زن حائض نباشد و همچنین نفاس نباشد  
زیرا که طهر را در آن شرط کرده و نفاس طهر نیست و در آن طهر که طلاق داده جماع نموده باشد  
و زیاده بر یک طلاق نداده زیرا که آنحضرت صلعم بر سه طلاق جمیعاً خشناک شد و فرمود  
ای لعن بکناب الله و انابین اظهار که و نیز این طلاق در طهر نداده باشد که در حیض  
مقدم بر آن او را طلاق داده است و سئل وقوع و عدم وقوع طلاق بدعی از ابن عباس  
که جز ابطال دیگری در حافاش جولان نمی کنند و غیر از افراد رجال بر تحقیق حق در ابوابش  
واقف نمی گردند و این مقام از تحریر این مسئله بر وجهی که منتج مطلوب باشد تنگی نمی کند که  
راجی و قوف بر سه مسئله باشد بروی لازم است که مؤلفات ابن حزم همچو محلی و مصنفات ابن قیم

همچو پدری و محررات شوکانی همچو شرح شفق و رساله استقلالش را درین باب ملاحظه  
 فرماید و علامه محمد بن ابراهیم وزیر ربانیزورین باب مصنفی هست و باجملة اتفاق کاتبان  
 بر آنکه طلاق مخالف طلاق سنت را طلاق بدعت گویند و از آنحضرت صلوات الله علیه  
 که هر بدعت خلاف است و نیست خلاف در آنکه این طلاق مخالف چیزی است که در  
 مشروعیت ساخته و رسول خدا و حدیث ابن عمر بیانش پرده خسته و آنچه خلاف مشروع  
 خدا و رسول است مردود و با شد حدیث عائشه عنہ صلی الله علیه و آله و سلم  
 رد و این حدیث متفق علیہ است شوکانی گفته فصیح نعمان هذه البدعة یلزم  
 حکماها وان هذا الاصل الذی لیس من امره صلی الله علیه و آله و سلم یقع من فاعله و یتعدیه  
 له یقبل منه ذلك الا بدلیل انھی گویم خلاصه چیز است که فاعلان وقوع طلاق بدعی  
 بران نقول کرده اند اندراج این طلاق سنت زیر آیات عامه و تصریح ابن عمر بحسان  
 او یک تطلیقه و جوابش آنست که اندراجش زیر عموما منوع است بنابر آنکه از جنس  
 طلاق باذن نیست بلکه طلاق سنت که او تعالی امر و خلاف آن کرده و غضب نبوی  
 بر امر حلال نمی تواند شد و در قول ابن عمر آنها حبس تبیان حاسب نیست که است  
 بلکه در روایت صحیح نزد احمد و ابوداؤد و نسائی له یوهاشیما آمده که تقدم و در آن تصریح  
 بآنکه رائی آن غیر رسول خداست صلی الله علیه و آله و سلم پس قول ابن عمر عرضش نمی تواند شد چه تحت  
 در روایت اوست شعره رای او و در روایت صریح فلیما جمعها و یحتد بتطلیقه نصیب  
 زبیده که ما حرم به ابن القیم فی الهدی و درین باب روایاتی دیگر است که در اسانید  
 مجاہیل و کذا این اند و لا تثبت الحجۃ بشئ منها **فصل** ابن عباس گفته طلاق  
 بر عهد رسول خدا و ابی بکر و دو سال از خلافت عمر سه بار در حکم یک طلاق بود عمر گفت  
 مردم شتابی کردند در کاریکه ایشان را در آن حلت بود پس جاری کنیم آنرا بر ایشان  
 و جاری کرد و راه مسلم و محمودین البید گفته خبردار شد آنحضرت از مردی که زن خود را

سه طلاق یکجا داد و پس خشتناک برخواست و فرمود بازی کرده می شود بکتاب خدا و من  
 و رسیان شایم تا آنکه مردی با ستاد و گفت اگر حکم شود آن کس را بکشم رواه النسائی  
 و رجاله صد ثقیف و ابن عباس گوید بویکانه ام رکاز را طلاق داد آنحضرت فرمود  
 بیرون آن زن خود او گفت من سه طلاق داده ام فرمود می دانیم رجوع کن و این نزد  
 ابودا و دست و لفظ احمد بنین آمده که ابورکانه این طلاق در یک مجلس داد و عکین شد  
 آنحضرت فرمود این هر سه یک طلاق باشد و در سندش محمد بن اسحاق مس و در رو  
 مقال کرده اند و رجوع عدم قبح در اوست و ابودا و در و تیش بوجه حسن ازین طریق  
 کرده و لفظ این است که ابورکانه زن خود سهیم را طلاق البتة داد و گفت والله چیزی طلاق  
 اراده نکرده ام پس آنحضرت مسلم زن او را بروی باز گردانید و این خلاصیج است  
 و نیز مسلم طویله الذیول کثیرة القول مشقة الاطراف قد ریتة اخلاف و احاطة بسیج  
 اقوال را در باب تصحیح و تسقیم آن محتمل مصنف مستقل است شوکانی ج درین باب رساله  
 فراهم ساخته و در آن بعضی بسط کرده و صاحب مدنی تحقیق مقام بروج شقای او را نموده  
 و حجت درین موضع حدیث ابن عباس است که در صحیح مسلم و جز آن با ستادی که در  
 همه آنکه اند ثابت شده ان ابا الصهباء قال له الم تعلم ان الثلاث كانت و  
 علی محمد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و ان بکر و صد را من اماراة  
 عمر قال نعم و این را الفاظ را سانیست و تبرکه محموله تخلص ازین حجت کرده بوجه  
 حجت نافی نیامده و تنگست تقیید این طلاق قبل از دخول چنانکه در بعضی روایات  
 بیوجه باشد زیرا که در طلاق تفاوت حال قبل از دخول و بعد از آن نیست و چون حکم  
 در یک کتابت شد در دیگر کتابت گردید و من ادعی الفرق فعلیه ایضاً حدیث  
 فداستحق بحدثة المسئلة جماعة من العلماء منهم شیخ الاسلام ابن تیمیة و جماعة  
 من بعده و الحق باید یظهر و لکن لما کان من ذهب الائمة الاربعة ابی حنیفة

مالك والمتافى واجد ان الطلاق يبلع الطلاق كان الخالف لذلک عند عالم  
اتباعهم وکتب من خالصهم کالخالف للاجماع ولكن **سه**  
جنگ بهقا دو دولت بهسه راعذر بهسه چون ندیدند تحقیقت ره افسانه زدند  
وآن اوله منقذه ظاهرست که سه بطلاق بیک لفظ یا الفاظ در یک مجلس بدون تحمل حیث  
بیک طلاق باشد اگر چه بدعی بود و این صورت بخلاف صور طلاق بدعی واقعست با آنکه  
فاحش اشتم باشد نه سائر صور بدعی که در آنها طلاق واقع نمی شود **فصل** در الفاظ و عبار  
طلاق ناگزیرست از آنکه معنی آن مقصود باشد و همینست مراد اهل علم نیست چه بجز در تکلم  
بغیر اراده مدلولش بلکه مجرد تصویت بحرف چنانکه از پیشانی خاطر سر بر می زند و با لفظ  
نهیان می کند که اراده معانی آن ذکر کرده و در حال لفظ بایشان خطور ننموده اثبات  
احکام شرعیه و نفی آن جائز نیست لایسا در بجه امر عظیم و خطب جسیم که فرقت میان  
زوجین و حکم بفرقه با نوبی بر شو و تحلیلش از برای غیر زوجست و اهل اصول اتفاق  
کرده اند بر آنکه فهم شرط تکلیفست یعنی فهم ترکیب و مراد فهمیدن معنی اوست چه فهم نفس  
حروف معتبر نیست و هیچ عاقل بدان قائل نشود و تا بعالم چه رسد آری نزد صد و لفظ  
صحیح طلاق از عاقل اگر زن و مرد یا هم اختلاف کنند زن گوید که مرا این لفظ طلاق  
داده است و مرد گوید نداده ام بلکه حکم یا این لفظ با قصد کرده ام قول قول زن باشد بنا بر آنچه  
صدورش از عاقل در غایت ندرتست و نزد عدم منازعت حکم عمل بلفظ کند پس اگر قصد  
بدلول کرده است مطلقه شد و زن زن اینست بقتی زیر نکاح و نیست و نهایش  
سایه هیچ حکم نباشد و اگر لفظ طلاق بدلول آن را که فرقتست نزد حکم بدان قصد کرده باشد  
ولکن اراده فرقت زن با آنکه مخاطب باوست و غیر از اطلاقش اخبار نموده پس چه پس  
بازلست و نهزل طلاق جدا باشد کما در و بدذلک الدلیل **فصل** سبب چیزست که  
بدش جد و نهزلش جدست نکاح و طلاق و حجت و سندش حسنست رواه الاربعه

عن ابن هریرة و صحیحه الحاکم و در لفظی بسند ضعیف نزد ابن عدی بجای رجعت عثمان  
آمده و در روایتی مرفوع یا بن لفظ است که جائز نیست لعب و طلاق و نکاح و عثمان  
بهر که این هر سه را با بازی گوید واجب گردد و فرمود او تعالی تجاوزه کرد از است مخرج  
نفس را و آدم که عمل نکرده است یا بر زبان نیاورده و این متفق علیه است از حدیث ابن  
و لفظ ابن عباس آنست که وضع کرد از است من خطا و نسیان و امر متکرر علیه را و این نزد  
ابن ماجه و حاکم درست گردست و ابو حاتم گفته ثابت نیست و هم از و س رفته اند  
موقوف آمده که حرام کردن زن بر خود چیزی نیست رواه البخاری بلکه بعین است کفار  
آن بکند رواه مسلم و درین مسئله سیره و مذہب است بلکه ابن القیم گفته که زیادہ بر است  
و ارجح بعین است که تحریم نه از ضرر طلاق است نه از نایات آن بلکه بعینه از ایست  
و آنچه کریمه صریح است بدان و گفتن الحق با هلاک که دختر چون را فرمود کنایه از طلاق  
بیست طلاق اگر بعد از نکاح و یا عتق اگر بعد از ملک و سندی از مولد است و در لفظ  
آمده نیست نزد روایت و نه طلاق در آنچه مالک آن نیست بخاری گفته این اصح ما در  
قیه است و مرفوع است قلم تکلیف از س کس از خفته تا آنکه بیدار شود و از کودک تا آنکه  
بزرگ گردد و از دیوانه تا آنکه بداند یا بهوش آید و این نزد احمد و ابو داود و نسائی و  
ابن ماجه است و حاکم تصحیحش نموده

### باب در بیان رجعت

عمران بن حصین گفته بر طلاق و رجعت گواه باید گرفت و سند این موقوف صحیح است  
و حدیث مرفوع متفق علیه ابن عمر بلفظ قال النبی صلیم لعمره فلیس اجمعا نفست  
بر ثبوت رجعت و شریعت آن بعد از طلاق و نفوذ بیض طلاق بسوی زن نفوذ بیض  
ایقاع مطلق طلاق است نه مقید با تناع رجعت که بائن باشد و لکن در بعضی بود این  
طلقة زن را هیچ فائده تخیر نیست چه ثبوت رجعت بر زن مقتضی خود را و بسوی نکاح مرد است

اگرچه کاره مانند پیش بر جان بائن بودن این طلاق باین حیثیت شد **فصل طلاق مشروط**  
 را حکم ساز کلمات مشروط است و این در کتاب خدا و سنت رسول چندانست که زیر  
 حصصی در آید و لکن کلام مشروط بصیغه از صیغه مفیده در لغت عرب بر وجهی باشد که  
 احدی انکارش نتواند کرد مگر کمی که هیچ شئی از زبان تازس نشناسد و طلاق سکران  
 صحیح نیست زیرا که شرط تکلیف عقل است و چون عقل ناملی شد بهر حکم شرعی زایل گشت  
 پس طلاق مجنون بهم روا نبود چه در بر بقای آن قدر عقل است که گفته خود بشناسد  
 و با وجود این مقدار عقل است بنا بر آنکه قدر معتبر زوج نیست با اگر باقی نیست مجنون است  
 نیست فرق میان جنون و جنون فنون است و حدیث لا طلاق فی اغلاق اگر  
 اگر چه نزد ابو حاتم ضعیف و نزد حاکم صحیح است و هو الا بحکم پس تنقض باشد از بر آید  
 احتجاج بر عدم وقوع طلاق مکره و هو الحی و اصل در تشریعت مطهره اختیار طلاق باخذ  
 سابق است پس سید! طلاق از عجز خود نمیرسد بلکه این کار بدست بنده است و هر که زعم  
 کند که طلاق از غیر زوج صحیح است وی دلیل از قبیل دلیل صحیح که دلالت کند بر آنکه  
 خلوت همچو دخول است در ایجاب مهر موجود نیست پس خلش حکم غیره منوط باشد زیرا که  
 قوله تعالی ثم طلقوهن من قبل ان تمسوهن شامل خلوت است و مس و اینجا بمنه  
 جامع باشد چنانکه در قوله تعالی اولاستم النساء است و اگر ادا بس در اینجا هم از جماع  
 دارند همچو مس بشره بشره باید که بجز وضع بد زوج برید و چه در خلا یا در طاهر و عدت  
 لازم آید و لا قائل بدلائل

### باب در بیان ایلاء

عائش گوید ام حضرت صلوات الله علیه کرد از زنان خود و حلال را حرام گردانید و یمن را کفار  
 ساخت و رواه این حدیث نزد ترمذی ثقات اند این عمر گفته مولی را بعد از چهار ماه  
 حبس کنند تا طلاق دهد و نمی افتد طلاق تا آنکه طلاق در با اخوجه البیضاء و سلیمان



ین بسیار گفته ده و چند کس را از صحابه در یانتم که هنگام قائل بودند بوقف یعنی مجلس  
 مولی رواه الشافعی و از ابن عباس نزد پیغمبر آمده که ایلائی جا بایت یک سال و دو سال  
 بود او قتالی توقیفش چهار ماه فرمود پس آنچه کمتر از چهار ماه باشد ایلا نیست گویم چون  
 ایلا نبوی به یک ماه ثابت شده پس عدم صدق اسم ایلا بر کمتر از چهار ماه یقیناً چه  
 دگر بنا بر آیه کریمه است پس در آیه همین قدر است که مولی از زن خود مطلقاً یا موقتاً براه  
 بر چهار ماه تبصص چهار ماه کند و بعد از آن اگر رجوع کرد حکم همین مرتفع شد و اگر نیکوکار  
 مطالبه فی یا طلاق میسر شد این کجاست که بر ما دون اربع شهر اطلاق ایلا نیست  
 غایت آنکه مطالبه فی یا طلاق جزو مافوق چهار ماه نباشد و ایلائی مذکور در قرآن مقید  
 بضرار یا خضبت نیست و مردی از علمای محمول بر اجتهاد است چه مقام مقام اوست نه مقام  
 توقیت و قائل جمیعش آن را صلاح تقیید می گرداند

### باب در بیان ظهار و كفاره آن

گفت  
 ابن عباس گفته مردی با زن خود ظهار کرد و پسر بیفتاد و نزد آنحضرت آمده ماجرا باز  
 و عرض کرد که پیش از کفار به بر و اقدام فرمود نزدیک مشوآن زن تا آنکه امر خدا بجا آید  
 اخبره اهل السنن و صحیحہ القامذی و بیجم النساء ارساله و در روایتی  
 باین لفظ است كفاره ده و عود کن و ظاهراً است که مراد بعد در کریمه و الذین یظاہرون  
 من نساءهم ثم یعودون لما قالوا ارجوع از مدلول لفظ ظهار است که آن تحریم نزد  
 باشد چنانکه برگشتن زن بسوی خود خواهد خواهر خواه اراده و طی کند یا نکند پس حصر معنی عود در  
 اراده و طی بی وجه است و سلمه بن صخر در رمضان بخوف آنکه مباد از زن برسد از وی  
 ظهار کرد تا گمان شبیه از چیزی نمایان شد بروی بیفتاد آنحضرت فرمود که درنی آزاد  
 کن گفت جر کردن خود ملکه نمارم فرمود دو ماه بیایی روزه گیر گفت از روزه باین حرکت  
 رسیدم فرمود شصت مسکین را از یک زنبیل خرمای خوران و این نزد احمد و دیگران حسنه

نسائی است و ابن خزیمره و ابن الجارود و ترمذی و غیرهم تصحیح کرده اند و اگر چه در اینجا  
مطلق عتق قسبه آمده مگر دلیل بر اعتبار ایمانش و درست داین دلیل نه آنست که در قتل  
در کفار قتل آمده چو در اصول متقر شده که تقیید یکی از دو مختلف در سبب دیگر می صحیح نیست  
لیکن دلیل بر آن سوال رسول خدا صلی الله علیه و آله است از ایمان قسبه و این الله و من انا گفتن بعد  
اعتقها کافها معنی منة فرمودن چنانکه در حدیث معاویه بن حکم سلسله است و از وجوب  
این قسبه بر آن کس استنصال نکند که این از کفار نه ظاهراست یا قتل یا یومین یا جسد  
آن ترک استنصال در مقام احتمال نازل بنزد عموم در مقام محتمل مقدار فلاح و احوال

### باب در بیان لعان

اصل درین شان ماجرا سے عویمر عجلائی است ابن عمر گفته وے نزد آنحضرت صلعم آمد و گزارش  
نمود چو می فرمائی اگر کسی که از ما زن خود را بر فاحشه بیند چه کار کند اگر می گوید سخن گران می گوید  
و اگر می شنود بر او عظیم خاموشی می گزیند عویمر شک و گمان گویم شک و گمان آنحضرت صلعم فرج  
پاسخ نداد چون فرود آمد و گفت از هر چه ترا پرسیدم بدان مبتلا شدم پس آیات  
سوره نور فرمود آید و بروی خواند و پند کرد او را و تذکیر داد و فرمود عذاب دنیا آسان تر  
از عذاب آخرت وی گفت سوگند یکس که ترا بحق فرستادن بردی و روغ نذبت به آنحضرت  
صلعم زن را بخواند و پند داد و چنانکه مرد را اندرز فرموده بود وی گفت قسم یکس که ترا بحق فرستاد  
این مرد و دروغ گو است پس آنحضرت شروع بحد کرد و و سه چار گواهی بخدا داد و بعد از آن  
فرمود وی نیز چهار گواهی داد پس میان هر دو جدائی فرمود این را مسلم روایت کرده  
و ابن عمر گفته آنحضرت صلعم متلعنین را فرمود که حساب شما هر دو بر خداست و یکی از شما دروغگو  
و نیست ترا را سه بیان زن وی پرسید که مال من چه حال داد و فرمود اگر راست گفته در  
حق آن زن پس مال زن راست بنا بر احتمال فرج او و اگر بردی دروغ بسته پس  
جوع آن مال بسوی تو ابعاد است متفق علیه و در روایت انس که متفق علیه بنحین است

پنہن آہ کہ آنحضرت فرمود بنیید آن زن را اگر فرزند سفید رنگ فرو بسته موی آردا  
 شود راست و اگر سر گین چشم پیچیده موسے یا کوتاہ قد آرد ازانی ست و ابن عباس گفت  
 بیکرا امر فرمود که نزد شما دست پنجم دست برد بان خود دهند و گفت انها من چہ و چہ  
 نزد بود و دانی ثقات اند و از سهل بن سعد رخصت متلعین آہ کہ چون ہر دو از  
 تلعین فارغ شدند عویر گفت دروغ گفته باشم بران زن اگر او را نگاہم و دست طلاقش  
 دایمیش از آنکہ آنحضرت امر فرماید و ابن متفق علیہ است و ابن عباس گفت مردی نزد رسول خدا آمد  
 و گفت زن من دست لاس را ردی کند فرمود تقدیش کن یعنی طلاق دہ گفت ہستم  
 کہ باخم دیس و رد فرمود و ہر گیر از و این نزد بود و دو ہزار ست و رجالتش ثقات اند  
 و نقلی آہ لا اصبہن عنہا فرمود اسکاھ و مراد بلس درینجا جماعت و تفسیرش  
 بغیر زنا باعتبار محل نزاع بی فائدہ ست و تہمب جمہور عدم فسخ نکاح بزناست و چون  
 لعان فرود آمد آنحضرت صلوات اللہ علیہ ارشاد کرد ہر زن کہ بر قومی کہے را دتا رد کہ از انہا نیست و کہ  
 از خدا و چیز بی نیست و او را کہ پشت و خلی نکند و ہر مرد کہ انکار فرزند خود کند و آدمی بیند  
 بسوی او می داند کہ زانیہ او ست پر دہ کند او تعالی از وی و رسوا سازد او را بر سر آ  
 خلافت و را ولین و آخرین رواۃ ابن داود و النسائی و ابن ماجہ عن ابی ہریرۃ  
 و صحیحہ ابن جبان و عمر بن خطاب گفتہ ہر کہ اقرار کرد بفرزند خود یک چشم دون اور نفی  
 آن نے رسد و سند ابن موقوف حسن ست و مردی گفت ای رسول خدا زن من کوہ کہ  
 سیاہ زائیدہ فرمود ترا شتر اند گفت آری فرمود رنگہاے آہنا چیست گفت سرخ رنگ  
 اند پر سید و ان سید فامی ہم ہست گفت آری فرمود این رنگ از کجا آمد گفت شاید  
 رگی کشیدہ باشد فرمود پسر ترا ہم شاید عرقے سرخ کردہ باشد متفق علیہ من حدیث  
 ابی ہریرۃ و در روایتی از سلم گفت دھن یعنی صان ینفیدہ و در آخرش آورده  
 و لم یخص له فی الا نقاء

## باب در بیان عادت واحدا

سبب اسلیه بعد مرگ شوهر خودش بعد از چند شب بچسب زاید و از آنحضرت اذن نکاح خواست اذن داد و نکاح کرد چنانکه در بخاری است از مسوین خمر و اصلش صحیحین است و در لفظی بعد از چهل شب آمده و در لفظی از مسلم آمده که زهری گوید باکی نیست در تزوج و وی در خون است مگر آنکه زواج با او نزد یک نشود تا آنکه پاک گردد و این دلیل است بر آنکه عادت حاصل وضع حل است اگر چه تنفی عننا زوجه باشد و بریره مامور است بعد از آنکه حیض گوید یا استیحه حره است و در عادت و اگر چه - ذات این حدیث ثقات اند نزد این امام لیکن معلول است و قاطعیت قیاس در منطقه ثلثه از آنحضرت لیس لها نفقه ولا سکنی روایت کرده از جرح مسلم و از امام عقیله آمده که آنحضرت سه روز زن را از احدا بر مرده زنده بر سه روز مگر زواج که بروی چهار ماه و ده روز کند هیچ جامه رنگین جز ثوب عصبه که بیش از چوبه نری خوانند نپوشد و نه سر کشد و نه خوشبو مالد مگر نزد طهارت پاره از قسط و اطفا بکار برد و این لفظ مسلم است و حدیث متفق علیه است و نزد ابو داود و نسائی زیادت مدام خضاب هم آمده و هم نسائی نمی از شانه افزوده و ام سلمه چون بعد از مرگ شوهر صبر بر چشم نهاد آنحضرت فرمود صبر یعنی ایلواری می افزود پس در شب بینه و در روز بکشته و خوشبو و مناشانه نکنی که این خضاب است پسید که ام شانه کنم فرمود بزرگ کنار و دانه ابو داود و النسائی و سندش حسن است و در حدیث متفق علیه از ام سلمه آمده که زنی گفت شوهر و دختر و برادر و چشم او در وی کند او را سر مرگش فرمود مکش و جابر گفته خال ام مطلق شد نو است که بر آمده نخل خود بر و مردی او را از بر آید زن جگر در وی از آنحضرت صلعم پسید فرمود آری نخل خود بر نزد یک است که صدقه دهی یا معروفی کنی رواه مسلم و فرقیه بنت مالک را امر کرد برانند در خانه تا آنکه کتاب باجل خود برسد با آنکه زوجه نفقه و سکنی از برای او گذارند فریاد گوید آخر چهار ماه و ده روز عادت کردم و بعد از آن عثمان نیز چنین حکم کرد نزدی او بنی

و ابن جمان و حاکم تصحیح این حدیث کرده اند بکفر مسلم از فاطمه بنت قیس آمده که وی  
 از آنحضرت گفت شوهرم سه طلاق داده است و می ترسم که کسی بر من ناگمان در آید  
 پس مادر امر بتول کرد و بنای این جواز بر ضرورت و احتیاج است یا خویش بنابر  
 بذات لسان بود و ارجح همان اول است و در قرآن مکریم است و لایمحو جن و غیب  
 اخراج و فان حین فلا جناح علیکم عمر و بن العاص گفته است پیغمبر را بر ملتس  
 نکند عدت ام و لد چون سیدش میر و همان چار ماه و ده روز است و اگر چه سندش  
 نزد او قطعی متقطع است لیکن حاکم تصحیحش کرده و احمد و ابن ماجه و ابو داود و روایتش نموده  
 ولیکن راجح آنست که واجب علم است بخروج او و از برای آن یک حیض کافی است و  
 عائشه اقراء و ابطا تفسیر کرده و سندش صحیح است و ابن عمر گفته طلاق کنیز و طلاق است  
 و عدت او و حیض و رفع آن ضعیف است ولیکن از کثرت طرق تا حد حسن لغیه رسیده  
 پس مخصوص کنیز باشد خواه زوج او حرم بود یا عبد و عمو مات شامل بر تکلف است با حکام ثم حمیه  
 و بعد تکلف است بعد آن احکام مکرر احکام خاصه معروند و هر که زعم دارد که بعد از نکاح  
 چار زن یا سه طلاق یا عدت اما بچهار عدت حره روانیت بروی دلیل است و فرمود  
 حلال نیست مردی را که ایام دارد بخدا و روز آخرت اینکه آب خود گشت غیر و بدو این  
 گنا نیست از وظی باز ن حامل از غیر و غیر حامل را استبراست و این حدیث نزد  
 ابو داود و ترمذی است بزاویش گفته و ابن جمان تصحیحش ننموده و با جمله این ادله  
 دال اند بر احکام عدت هر عدت که باشد و گذشت که مجز و خلوت سببه و طی موجب مهر و  
 عدت نیست و ابتدای عدت از روز مرگ شوهر با طلاق است نه از روز علم بدان پس  
 ایام ماضیه مستند بها باشد و دلیل بر ذمه کس است که زعم عدم احتساب جمیع عدت یا  
 بعض عدت قبل از علم دارد و فرق میان بعض مقتداست نه بعضی دیگر را اعتبار علم و عدم  
 آن چنانکه در کتب فروع واقع شده جزئیات فقهیه مستندی ندارد و نکاح با زن

زمان حدت ممنوع است لقوله تعالى ولا تقربوا عقدة النكاح حتى يبلغ الكتاب  
اجله واحدا و خاص بمرگ شوهر است در طلاق بائن و جزآن نیامده و زن مشرک چون  
مسلمان باشد حدت بیک حیض کند بعد از آن او را نکاح کردن جایز باشد اگر شوهرش  
بعد از آنکه نکاح کرده او را حقه در آن زن نماند و اگر پیش ازین نکاح آمده بروی مرد و در حد  
گو بعد از مدت دراز باشد چنانکه آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم شریف خود را بعد از شش سال  
برای ابی العاص باز گردانید و این صحیح است از حدیث روش بهر حدید و نکاح حدیث پس  
در اینجا تجدید عقد و ترضی معتبر نیست و این بجهت مقتضای اوله است اگر چه خلاف اقوال  
مردم باشد و همین است حکم در آنکه یک از دو زوج که چون عمر بن عبدی السلام برگردوش  
حکم اسلام کس باشد که پیش ازین کافر بوده است

### باب در بیان زن مرد مفقود

عمر بن خطاب گفته زن مفقود چهار سال زبص کند بعد چهار ماه و ده روزه است نباید  
اخراج مالک و الشافعی و غیره بن شعبه از آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم آورده که زن مفقود زن است  
تا آنکه بیانش بیاید و این حدیث اگر بجهت بد نص باشد در عمل نزاع و لکن اسنادش  
ضعیف است و جمعی از حفاظ همچو ابو حاتم و بیهقی و ابن قنطار و عبد الحق و دارقطنی و غیره  
تضعیف آن کرده اند فلا یلحق بالطلاق به ولا تقوم به مثله الحججه و اما ما سب  
درین مسئله بین تشیع و سنی است که آنرا فی از علم ندارد و لایستاید یا است بقادر بر حد  
ماز اوقات یک نیم صد سال و دو صد عام و نو و یا چهار سال و همچنین تفرقه بیان حدت  
اهل و مال و بیان فاقده اهل و مال که انبیه رای محض است و نزد ما آنست که تحریم نکاح  
محض نص قرآنی آمده و اهل اسلام بر آن مجمع بوده اند بلکه معلوم از ضرورت و ندید نیست  
وزن مفقود محضه است و اصل اهل در آن تحریم نکاح است و لیکن چون نفقه را در آن  
درین حدین و الزام او بر استمرار نکاح غائب که در آن اضرا را دست و جوی قوی از بر است

فنج است و همچنین چون مدت دراز شود و زن بر ترک نکاح متضرر گردد و فنجش باین بگذرد  
 سالن باشد و در میکه فنج بنا بر عنت جائز می دارند پس جواز آن از برای فحشیت طویل  
 اولی باشد چه از نصوص کتاب و سنت تحریم اساک ضرر او و نشت از اوج از ضعیف در غیر  
 ایک موضع معلوم است پس دفع ضرر از آن زن نه ممکن و حجب است و چون جربش ممکن  
 نگردد و فنج آن جائز بلکه واجب باشد و اولم انجس مقاس است بر فائز طویل الغیبة و  
 حکم زنش همان حکم زن غائب یا مفقود باشد و الله اعلم فصل مرد را شب گذرانیدن  
 نزد زن روا نیست مگر آنکه ناکچ یا ذی محرم باشد چنانکه در حدیث مرفوع جابر نزد سلم  
 و ابن عباس از آنحضرت صلوات الله علیه روایت کرده که هیچ مرد با بیع زن تنها نشود مگر آنکه ذی محرم  
 باشد اخیره البخاری و در باره بیایه او طاس فرموده حامله موطود نشود تا آنکه بار  
 نهد و نه غیر ذات حمل تا آنکه یک حیض آرد و این نزد احمد و ابو داؤد و مست و سندش حسن  
 حاکم تصحیح کرده و شاهرسے دارد از ابن عباس نزد داؤد قطنی و و کد فرارش راست و عامر  
 را جبرست و هو متفق علیه من حدیث ابی هدیة و من حدیث عائشة فی قصة و  
 عن ابن مسعود عند النسائي وعن عثمان عند احمد اود

### باب در بیان رضاع

عائشه گوید آنحضرت صلوات الله علیه فرمود یک دو مصله محرم نیست اخوجه مسلم و فرمود بنیید  
 کیستند برادران شارب راضا محرم نیست مگر از جماعت و این متفق علیه است از حدیث  
 رضی الله عنهما مرفوعا و هم از وی آمده که سید نبی سبیل آمد و گفت ای رسول خدا سالم  
 مولای ابی حذیفه با مادر یک خاندی مانند و ببلغ رجال رسیده فرمود شیر نوشان او را حرام  
 گردی بروی رواه مسلم گو یا ارضاع که بر بنابر تجویز نظر جائز است لان سالما کان لهما کالابن  
 و کان فی البیت الذی هما قیه و فی الاحتجاب مشقة علیهما فوخص صلوات الله علیه فی ارضاع  
 علی تلك الصفة فيكون رخصة لمن كان كذلك و هذا لا يحصى عنه و انما

برادر ابو القیس بعد از حجاب بر عالتش استیدان کرد عالتش ابانود تا آنکه رسول خدا آمد  
و بصلیخ خود خبرش داد آنحضرت فرمود دستورش ده وی تمست و این متفق علیست  
عالتش گفته در قرآن ده رضح علیه فرو داده بود پنج منسوخ شده پنج ماند و تا وفات آنحضرت  
صلی الله علیه و آله می شد رواه سلم ابن عباس گوید ادا ده آنحضرت صلیم بر دختر حمزه کرد و فرمود مرا  
حلال نیست زیرا که دختر برادر رضائی من است و حرام است از رضاعت آنچه حرام است از  
نسب متفق علیه و فرمود حرام نمی گرداند از رضاع مگر آنچه بشکافد رود و ده سه کودک را پیش  
از طعام باشد رواه الترمذی و صحیحه هواء الحاکم من حدیث احمد سلمه بن ابی اسام  
گفته نیست رضاع مگر در و سال و این سه و گفته آنحضرت فرمود صلیم رضاع نیست مگر آنچه  
ناشتر عظم و نیست لحم باشد خرجه ابی داود و چون عقبه بن حارث ام یحیی بنت ابی ابراهیم  
را بونی گرفت دینی آرد و گفت بن شاه و در شیر داده ام وی از آنحضرت صلیم پرسید فرمود  
کیف و قد قیل عقبه او را جدا کرد و وی با دیگری جفت شد خرجه البخاری و از آنرضاع  
حققه سنه فرمود مگر این حدیث از مر ایل ابو داود و از زیاده سیست و او را صحبت نیست

### باب در بیان نفقات

عالتش گفته هند بنت عتبہ مادر معاویه چون با آنحضرت صلیم گفت که شوهرش ابوسفیان  
مروی بخیل است آنقدر نفقه نمی دهد که مرا و فرزندان مرا بسند باشد مگر آنچه از مالش  
بغیر علم او بستانم بر من درین کار گناهیست فرمود از مال او بقدریکه ترا و فرزندان ترا  
کفایت کند معروف بگیر و این حدیث متفق علیه را الفاظ است و طارق بخاری نزد قدیم  
میسیه از آنحضرت صلیم بر سر نیز شنید کمی گفت بی عطی علیا است و با ایت بیال کن آن  
مادر و پدر و خواهر و برادر تواند رواه النساء و صحیح ابن جابر و الدارقطنی و ترمذی و  
طعام و کسوت مملوک بر مالک است و تکلیف علی مالایطاش نباید و رواه مسلم عن ابی هریرة  
و در یحیی و غیرهما بلفظی لکم اخی انکم فمن کان اخیه تحت بطنه فلیطعمه مما



یا کل فیلبه ما یلبس آمده و سلف صالح ارتقای خود را از لباس و طعام خودی دادند و لفظ  
 مسلم اللباس طعامه و کسوته بالمعروف معارض این حدیث نیست زیرا که این حدیث  
 مطلقاً تنقید بحدیث اول است و چون معاوی بن حید و از آن حضرت پرسید که حق زن  
 یکے از باربری چیست فرمود بخورانی و ارجون بخوری و پیر شانه و ارجون بپوش  
 و در حدیث طویل حج از جابر مرقوم آمده که در باره زنان ارشاد کرد و لهن علیکم زین  
 و کسوتن بالمعروف اخبرجه مسلم و فرمود پس است مرد را این بزه که ضالع گرد اند کس  
 که قوت می دهد و این روایت نسائی است و در لفظی ان مجلس عمن یلک فی نه است  
 و در حال بیوه لا نفقه لها از مرد و اخبرجه الیه فی و رجالش ثقات اند و لکن محفوظ وقت  
 اوست و عدم ثبوت نفقه در حدیث فاطمه بنت قیس گذشته پس حق آنست که مطلقه  
 باشد نه را نفقه و سکنی نیست مگر آنکه حامل باشد و همچنین پوره را حامل باشد یا حامل زیرا که  
 سبب نفقه بسبب موت زائل گشته گویا متوفی عنها مطلقه باشد است و عدم وجوب  
 نفقه دکن اگر باردار باشد و اگر باردار است مطلقه باشد نه را نفقه باشد نه سکنی و مطلقه است  
 را هر دو است خواه حامل باشد یا حامل و بر مطلقه قبل از دخول عدت نیست و نفقه ساقط  
 بلا رب و همچنین سکنی و تنه مذکوره در قرآن از برای مطلقه قبل از دخول عوض مهر است  
 و همچنین ملاعنه را نه نفقه است و نه سکنی زیرا که بیچ مطلقه باشد نه است یا بیچ متوفی عنها زوجها  
 و شک نیست که فرقت او باشد ترا از فرقت مطلقه باشد نه است چه نکاح با مطلقه باشد و چه  
 از احوال جائز است بخلاف ملاعنه که نکاح با او ابد و نیست و بیچ علیا بهتر از بیچ علی است  
 و شرح بعیال باید کرد زن می گوید بخوران مرا یا طلاق ده و این را سندن است  
 نزد و اقطنی از ابی هریره فصل اتفاق مختلف است باختلاف از سنه و اکنه و احوال و  
 اشخاص و نفقه زن من خصب و خصب معروف است در زن جدب و نفقه معروف اهل  
 برادی هاست که غالب در ان اقوام است و آن در اهل مدین غیر معروف باشد و همچنین



هست فرمود بر جان خود صرف کن گفت دنیا رو دیگرست فرمود بر فرزند خود نفقه ساز گفت  
 دیگرست فرمود بر اهل خود صرف ناک گفت دیگرست فرمود بر خادم خود نفقه کن گفت دیگرست  
 فرمود تو نیک می دانی که مصرفش چیست اخبرجه الشافعی واللفظه واسمدا و ابعادا و  
 و ابن حبان و اخبرجه الشافعی و الحاکم بتقدیر الزوجه علی الولد **فصل**  
 آنحضرت فرمود چون خادم کی از شطاعام آرد اگر او را با خود نشان باری یک دو نفقه بدهد  
 بدو و این متفق علیهست از حدیث ابی هریره و فرمود مغذیب شد زنی در گریه بند کرد آن را  
 تا آنکه میزد و در آمد آن زن در ناز طعام و آب داد و میگفت جس کرد و نگذاشت که از شش  
 ارض بخورد و این نیز متفق علیهست از حدیث ابن عمر و در آن دلیل است بر نفقه بخدا اگر چه  
 حیوانات باشند **فصل** سعید بن سب در باره مرد غیر و جسد نفقه بر اهل گفته یفرق بینها  
 و گفته که سنت است و این مرسل قوی را سعید بن منصور روایت کرده و عمر بن خطاب با مرد  
 ایناد و در باره مردان غایب از زنان نوشته که از آنها مواخذه کنند بر انفاق یا طلاق اگر  
 طلاق دهند نفقه از آن جس بفرستند که بیا سقوط نفقه بطل میست و هو الحق و این آتش  
 باز بقیه با ساد حسن آورده و آن گرسنه و برهنه و حالت را بنده در ضراست و حق تعالی گفته  
 لا تضاروهن و نیز غیر معاشره بمعرف است و حق تعالی فرموده و عاشروهن بالمعروف  
 و بهم غیر مکمل بمعرف است و او تعالی گفته فامساک بعضی و او تسامح با حسان بلکه و  
 مسکه بضر است و حق تعالی فرموده و لا تسکوهن ضرا و انما آنحضرت ارشاد کرده که لا  
 ضرا و لا ضرار و در نسخ بعدم نفقه حدیث مرفوع ابو هریره آمده که قال رسول الله صلی  
 فی الرجل لا یجد ما یغنی علی امرأته یفرق بینهما و این نزد او تطنی است و زعم ابن قطن  
 که در تطنی را در آن و بهم شده غیر ظاهر است و از عظم اوله بر جواز نسخ بنا بر عدم نفقه نیست  
 که او تعالی تشبیه حکیم میان زن و حین نزد و شقاق فرموده و حکم را میان زن و مرد بدست  
 آنها نهاده و عظم شقاق آنست که میان هر دو شقاق در نفقه باشد و چون دفع ضرر از

زن جز بتفریق ممکن نباشد مگر این را بعد از بیان شوی و با نوبی می رسد چون این  
تفریق بکلم حکیم رواست پس جوازش از قاضی بالاولی باشد و هیچ شئی معادل تفسیر  
بزرگ نفقه نیست و لهذا نسخ و عیوب ثابت شده و نزد وجود عیب در زوجه همچو جنون و عدا  
و برص و نحو آن فوت شئی واجب از برای زوج است و لکن او تعالی بدست او طلاق هماده  
و در عین زواج بنا بر نفقه زن تفویض کسب او است

### باب در بیان حضانت

بعد از این عمرو بن العاص گفته رفتی آنحضرت صلعم را گفت این پسر من است بطن من او را  
و عا و نثدی من او را سقا و کنایه من او را حوا بود پدرش را طلاق داد و خواست که  
او را از من بر باید فرمود تو ای پسر مادام که نکاح نکرده و این نزد او احدی بود و او  
و حاکم تصحیحش کرده و ابوهریره گوید زنی آمد و گفت ای رسول خدا شوهر من می خواهد که پسر  
مرا بر دوا لکم وی مرا نفقه داده و از چاه ابی عقیبه مرا آب نوشانیده درین اثنا شوهر او نیز  
آمد آنحضرت فرمود ای غلام این پدرت است و این مادر است دست هر کدام که خواهی بگیر و  
دست مادر گرفت و آن زن او را با خود برد و او را اهدا و الاربعه و ضحی الترمذی و چون رافع بن  
سنان مسلمان شد و زانش از اسلام ابا کرد آنحضرت صلعم صبر را میان پدر و بنشاند و  
بیل باو در کرد آنحضرت گفت اللهم اهدہ پس بیل پدر نمود پدر صبر را گرفت اخراج  
این د اود و النساء فی وصی و الحاکم و این دلیل است بر آنکه حق بحضانت مادر است و لکن  
این ولایت مقید است بعدم بلوغ صبی پس جمیع و بعد از بلوغ نزد تنانخ و غیر ثابت شده  
و هر که صبی بگویند بپان اولی باشد از براسه او درین باب و بعد از مادر حاکم است چنانکه بر او  
بن عازب گفته که آنحضرت صلعم در دختر حمزه حکم نموده او فرمود و این نزد بخا و است و هر  
اخراج این روایت از علی مرتضی که او و زیاده نموده که جاریه نزد خا ماند و خا مادر است  
حاصل آنکه خا مادر است و ام حق بصبه است پس خا را حق باشد بصبه پسر پدر او و است

بعد از برای طفل بعد از مادر و پسر و غیره و از رجال و نساء جز بعد از بلوغ  
 صبی پس تین حضانت نیست و نزد عدم مادر و خاله و پدر کار به است اولیا است اگر موجود  
 باشند ورنه بدست قرابت است که اولیا و نبال باشند و اقرب فالاقرب مقدم است و این  
 نیز مقتضای دلیل مذکور است بلکه چون حضانت و کفالت صبی امر لایز است و قرابت  
 اولی است از اجانب بلا سبب و بعضی قرابت اولی تر از بعضی باشد پس حق آن صبی  
 بعد از عدم کسانی که مخصوص ثبوت حضانت آنها آمده همین اولیا را اندر زیر که ولایت نظریه  
 مصالح و سببهای ایشان است و نزد عدم اولیا حضانت بسوی اقرب فالاقرب باشد  
 این است مقتضای نظر صحیح هر که قصد توقف بر جمیع علل تقییم و تاخیر و برین باب داشته  
 باشد ملاحظه بفرمایند لفظ این اقیم فرماید و لکن راجح نزد ما همان است که در اینجا ذکر کرده  
 و آنی تواند گفت که حدیث انت احق به ما لکنی مفید ثبوت است اصل حق و حضانت از برای  
 پدر است بعد از مادر و کسیکه بجای او است و آن خاله است پس اولی حضانت در پدر است و پدر

### کتاب البیوع

مقبول و بیع مورد رضی است و شمر رضا مختصر در الفاظ مخصوصه و مقید و بقید و نیست بلکه هر چه  
 بر رضا کند گواش از قیود و ریالت است از حاضر یا کنایه یا معا طاقه بدون لفظ باشد بیع نزد  
 وجود آن بیع است چنانچه هر دو قرآن و حدیث شرطیت صد و بیع از ترافه است و ترافه  
 استقلال است با استقلال ملک و الفاظ قرآن رضا اند و بر لفظ مخصوص از جانبین دلیل نیست  
 حدیثی اذ ابعت لفلان لاخلایه و حکایت ببايعت نبوتی با عرابی و آنچه مانا با دوست  
 چنانکه مزنی و تفسیر البیان بدان استندال کرده غیر نافع است زیرا که اشعار لفظ ابعت و نحو  
 آن برضا ممنوع نیست ممنوع دعوی تخفیف بعضی افراد است و از صیغ مخصوص است و از اینجا  
 واضح شد که قول فقها لا بد بآنی المعاطاة باطل است و هکذا است و + + +

### باب در بیان شروط بیع و بیع منتهی عنه

آنحضرت صلوات الله علیه را پرسیدند که الطیب کسب چیست فرمود عمل مرد بدست خود و هر پنج مبرور و یکین  
نزد و بزار است از رفاه بن رفیع و عالم تشیحش پرده است و جابر بن عبد الله از آنحضرت صلوات  
الله علیه و آله پرسید که می فرمود و الله در رسول بیع نمرد و مرد و خوک و احنام حرام ساخته اند  
گفتار شوم نیست را حکم چیست بدان اطلاع و تدبیرین جلو می کنند و چراغی افروزند فرمود  
حرام است و بکشد خدا بیود و این او تعالی شوم را بر ایشان حرام کرد که آنست فرمودند و بکشد  
آن خورد و این متفق علیه است و فرمودند و احتیاط متبایعین که بیان آنها این باشد  
سخن سخن بلع است و این را اهل سنن از ابن مسعود و فروغ اخراج کرده اند و عالم تشیحش گفته  
و بیان این حدیث و بیان حدیث البیضة علی المدعی و الیهین علی من انکر عموم و  
خصوص من وجه است زیرا که ظاهر این حدیث آنست که قول قول اوست خواه مدعی باشد  
یا مدعی علیه ظاهر حدیث بنید بر مدعی آنست که قول قول منکر است بایمن اندو خواه بلع باشد  
یا غیر او و مقرر شده که نزو تعارض و عموم مدعی بر بی تردید واجب است اگر ممکن باشد ترجیح  
و بیجا گمان است چه حدیث البیضة علی المدعی اصح است از حدیث فالقول ما یقول  
البائع و مقتضای این ترجیح آنست که قول قول بلع نیست مگر و تکیه مگر غیر مدعی باشد بدو  
فرق در بیان بلع باقی و الف و زیادت و السلفه فائده در حدیث القول ما یقول البائع  
ارشاد جمع می کند لیکن اسناد این زیادت ضعیف است پس صلح جمع میان هر دو حدیث تنها  
و سنن از شن کلب و مهر بنی و حلوان کا هن در حدیث متفق علیه ابو سعید و انصاری و آورده  
و جابر و ریح بل خود بدست آنحضرت اشتراط اطلاق تا خانه خودش کرده و این ثابت است  
حدیث متفق علیه عمل بدان متعین اگر چه خلاف بعض فقهاء است و آنحضرت عبد الله بن عمر را  
که جبر آن مال نداشت بفرمود و این حدیث نیز متفق علیه بنین است پس بیع در ربنا جاست  
بچوین و دعا از نفقه و خواها را با شسته میزد که بدوش در سن افتاد و بعد از آنحضرت گفته  
او را و احوال او را بیگنید این لفظ بخاری است و احمد و نسائی زیاد کرده که در سن جاه انشاء

و در حدیث ابوهریره مرفوعاً آمده که اگر مانع باشد بدان نزدیک نباید شد لیکن بخاری و  
 ابوحاتم حکم بوجهی کرده اند و نزد مسلم از روایت جابر بن جبرئیل از شن گریه وارد شده و ناسی  
 زیارت استثنای بیع کلب صید روایت نموده و لا از برای امتیق باشد چنانکه در حدیث  
 عائشه بقصه بدره در بخاری آمده و اصل حدیث و صحیحینست و مسلم آورده که عائشه را امر شد  
 بریره و عتاق و اشترط و لا فرموده و آن عمر گفته که عمر از بیع اموات اولاد نمی کرده و گفته که  
 بیع و هبه و ارش هیچ نباید بلکه شوق تا آنجا که ناسب نماید و بعد از مرگ مالک آنرا دست  
 و رفع این موقوف و هم مست و بجا گرفته که ماسرار سے خود اموات الاولاد را می فروختیم  
 مسلم زنده بود و باکی بر آن نمی دید و سندش صحیحست نزد ابن حبان و اختلاف صحابه  
 درین مسئله اشهرتر از آنرا بر علمست و از علی مرتضی موافقت عمر مرویست و عجب از کسیست  
 که تحریر این بیع قطعی نداند فصل جابر گفته رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده است از فروختن فضل ما  
 رواه مسلم و در روایتی نه از ضرب اجل زیاده کرده و در حدیث مرفوع این عمر نه است  
 محل نزد بخاری آمده و هم از بیع اجل اجماع و این تنفیق علیهست و همچنین نه از بیع و هبه و لا  
 از حدیث ابن عمر و صحیحین ثابت گشته و ابوهریره روایت نه از بیع حصاة و بیع غرر از اشهر  
 نزد مسلم کرده و فرمود طعام خریه و تا بیکل نه پیاپی فروشد و دو بیع و یک بیع نکند و اگر کرد او را  
 از کس هر دو بار باست و لا بدست که در بیع با هر دو جن مختلف باشند مثلاً بنقد یک هزار است و  
 بیس بر و از ده صد و تقبیرش جز این نیز آمده ولیکن ظاهر حدیث همینست حکایه بیعت سلف  
 و بیع و نه دو شرط و در یک بیع و نه بیع غیر مضمون و نه بیع چیز که فروختنش نیست و  
 لفظ طبرانی نه از بیع و شرط است و سندش غریب و این حدیث عامست  
 و حدیث جابر در بریره و نحو بها خاص پس عام را بر خاص بنا کنند و هر بیع و شرط منع باشد  
 مگر بیع که از آن بخل یا قول آمده که آن خارج ازین عمومست و بیع عربون نه عتقست  
 و بیع که از بیع مسلمه در جای خریدن آنکه جای خود گردد و تبدیل در آنم بدانیم و بالعکس در

جلس تقابل جانیست بحديث ابن عمر زوال سنن و حاکم بصحتش فته آری بخش  
منه غنه ست در حدیث متفق علیه که مرفوعا از ابن عمر آمده و جابر از آنحضرت صلعم نه از  
حقاقه و مزانه و مغایره و ثنیار و ایت کرده مگر آنکه این ثنییا مسلمیه باشد و این حدیث نزد  
صحیحست و از طریق انس نزد بخاری هم مدون ذکر ثنییا مردی ست و قمر و تنقه رکیان نگیند  
و حاضر بست با وی نفرودن ابن عباس گفته یمنه سسار و نشود و این متفق علیه سسار حدیث  
و سسار حدیث مرفوعا از ابو هریره گفته تنقه طلب کنی و اگر کی تنقی کرده چینی تنقی بخیر پیش  
نزد رسیدن بسوق خیار و دار و اخر ج مسلم مرفوعا شده کرد از بیع برادرم سلمان و احطیه  
بر خطبای او و از آنکه زنی طلاق خواهر مسلمان خود خواهد تا آنچس. و زانو اندوست نگون کند و آن  
متفق علیه ست از حدیث ابی هریره و مسلم نه سوم سلم مسلم زیاده کرده و ابو ایوب سبأ قساک  
از آنحضرت صلعم شنیده که می فرمود هر که جدائی کند میان والده و دلد او جدائی کند خدا میان او  
و دوستان او و از قیاست روایه احمد و صحاح الترمذی و لیکن حاکم گفته که در اسناد و ثقیل  
اما شادی دارد و حکم سازا را حاکم نیز همین ست و چون علی مرتضی و غلام برادر یکدیگر را بدگاه  
بفرودشت آنحضرت فرمود و ریاب برادر با دیگران و مفروش مگر همه را یکجا رواه احمد و جابر  
ثقات اند و جمیع از حفاظ تنقیش کرده اند فصل در زمین نبوسه فرج در عیبه گران شد مردم  
گفته نری مگر کن فرمود مسعودی و بعضی بواسطه رازق خداست و امیدوارم که خایار ملاقاتی فرم  
و هیچ یک را از شما مطلقا بیکلام منکر از من و روم و در مال نباشند و این را اهل سنن از آن  
روایت کرده اند و این خبر صحیحست گفته و این دلیل ست بر منع شعیر از طرقت حاکم فصل  
حدیث نه از بیع کالی بکالی اگر چه ضعیف ست و اسحق و بزار و دار قطنی آنرا از ابن عمر روایت  
کرده لیکن نزد شافعی بلفظی عن یحیی الدین بالمدین آمده و حکایت شده ایماخ بران سنان  
عضد است چه تنقیه بقبول گشته و تمویا است نه از بیع ملائح برضا میدارد و بیع بجز از  
عالت درین همه بودنش بیع معدوم ست فصل معمر بن عبد الله گفته آنست که مسلم فرمود

له ای مالکش



اختکاری کند مگر خالی رواه سلم و روایت او عارض آنحضرت صلوات الله علیه یک ساله را از برای  
 عیال خود خلیق بخدمت حضرت است و احوال شریفش و برابری قوت خود و عیال خود بر عارض  
 غیر خفیه است آنکه هر یک را از زنان خود صدوق از شیر می داد و لیکن دلالتش بر جوانی  
 او عارض مثل این مقدار و وقتی می تواند شد که بودنش در وقت احتیاج مردم بیوسه  
 طعام نزد معتبر حاجت سلم گردد و بر جو از اشکار قوت یک سال نیست بلکه احادیث مطلقه  
 تخیریم اشکار بقید بطعام است پس قیاس تخیریم اشکار قوت بهائیم بر قوت آدمی قیاس  
 مع الفارق است و حرمت اشکار بهائیم باشد که بقصد غلاء بر سلیم کند چنانکه در حدیث  
 ابی هریره نزد احمد و حاکم آمده و لا بد است از اعتبار این قید و بر غیر قاصدش حرام نیست  
 ظاهر آنست که قاصد غلاء را با اشکار داخل زیر نه و وعید است خواه مسلمانان را حاجت  
 بدان باشد یا نه چنانچه در این قصد کافی است و اجبار تخیر بر بیع منع نیست بلکه اگر واجب  
 نباشد جائز است بنا بر آنکه از باب امر بمعروف و نهی عن المنکر است و این هر دو واجب  
 بر هر کف فصل نه از تصری اهل غنم در حدیث متفق علیه از ابو هریره مرفوع آمده و در  
 آخرش گفته هر که بعد از تصریه خرید کرده وی غیر است بعد از طلب و آنکه نگاه دارد یا با صاع  
 از تمر باز گرداند و در سلم بخار رسیده و در خلیق بخار رسیده صاعی از طعام تا از گندم آمده  
 بخاری گفته که تمر اکثر است و لفظ ابن سعید آنست که شتری شاة محمد صاعی با او باریس  
 و این نزد بخاری است و اسمعیلی تمر زیاده کرده و معارض این حدیث دارد و نیست و یقیناً  
 طعام یا بر روایت بصحبت زبیده بلکه صاعی از تمر صحیح گشته و لیکن درین سلسله میان خفیه  
 بنو خلفه الملم و آنست فسیحان الله و محمد فصل امام شوکانی در رد و بل گفتند  
 و للحنفیه اجابة عن الحديث کشید که لیس علی شیء منها آثاره من علم قال ولا نق  
 صلی الله علیه و آله و سلم قال اذا تنازع بائع المصراة و مشتريها في قيمة المدين  
 المستهلك و مراد المشتري صاعاً من تمر و جب على البائع قبوله و لا يجاب الى خبره

ولو كان المثل من حرام انعم اذا اهدى المذكان الى اوجب الجميع الى التمتع و  
 كذلك اذا تناهى البائع والمشتري على قيمة اخرى كان الرضا له **حكمه**  
 ان حضرت صلعم رحمه الله يعني انباري از طعام بگذشت و دست دران کرد و نری یافت فرمود که  
 صاحب طعام این چیست چرا این را بالای طعام نکردی که مردم می دیدند غاش یعنی خائن  
 از انیمست و راوی این حدیث مسلم است از ابی هریره و در باره حالبس غشب زمان قطب  
 سادات باوه ساز لغوشد فرمود که وی دیده و دانسته در نادر آمده و اسناد این حدیث نزد طبرانی  
 در اوسط از روایت عبد الله بن بریده حسن است و از عائشه ز فو اهل سنن مرفوعا وارد شده  
 که خراج بضم آن است و بخاری تضعیف سندش کرده مگر ترمذی و غیره تصحیح نموده اند و ابن  
 حاتم است در هر خراج و قصر آن بر سبب جائز نیست و خراج آموه مستلیم داخل نشود زیرا  
 این لفظ مگر همین آموه و این حدیث معارض حدیث مصراة نیست زیرا که اطلاق اسم خراج  
 بر لبن مصراة نمی آید و لکن می توان گفت که چون خراج بضم آن است پس میان  
 مصراة و عبد فرقی نباشد به استحقاق خراج چون در مقابله اضمنا مستتری رقیبه عبد یا اضمنا  
 نفقه بران باشد پس مستتری مصراة نیز همچنین است زیرا که در معنی اوست باین معنی  
 و منفق است بران و در تخلص ازین معنی می توان گفت که صلح مردود با مصراة در مقابله لبن  
 موجود و در صرح بحال عقد است چنانچه بران شتم است و لیکن بعد از این توجیه غیر مخفیست و اولی  
 آنست که چنین گویند که شریعت مطهره همچنین آمده و قیاس مذکور فاسد الا اعتبار است نهض  
 صحیح جمیع دآن را و مصراة است یا یک صلح از تمر و عروجه بارتی یک دینار و دو گوسفند از براب  
 قربانے خرید و باز یک گوسفند را یک دینار فروخته باز دیگر یک دینار زودا و غیره  
 آنحضرت را و او عای برکت در بیع داد تا آنکه اگر خاک می خرید دران سود می کرد این بیع  
 و شرائر نزد فقها موسوم است بعقد موقوف که لفظ آن برضای موکل می شود و قد وقع خراج  
 اهل السنن و له شاهد من حدیث حنیف بن حزام عند الترمذی و نهی کرد از

خریدن چیزی که در شکم انعام است تا آنکه بپزند و از بیع چیزی است که در ضرع است و از خریدن عید آبن و از شرای مغانم تا آنکه قسمت گیرند و از شرای صدقات تا آنکه بدست آید و از ضرب غائلص و از اویش ابو سعید خدری است نزد این مآب و باز در اقطنی او شد ضعیف دارد و فرمود و خرید ماست را در آب که این غرست و صواب و قف اوست بر این مسعود و شنید کرد از بیع غیر تا آنکه خورده شود و از فروختن صوف بر پشت جانور و از لبن در ضرع و از حرام اوست از این عباس و بیعتی ترجیح و قفش بر روی گره و سجد خنیز از بیع مضامین و ملائح که در بازار ابی هریره مروی است ضعیف است مضامین آنست که در شکم تا باشد و ملائح آنکه در پشت شتران بود و آمده که هر که اقاله سلم در بیع کند او تعالی اقاله عشرت او فرماید و ادا ابو داود عن ابی هریره و صححه ابن حبان

### باب در بیان خیاری

تا هر دو جدا نشده اند و یکجا هستند هر یکی خیاری دارد یا یکی دیگر را مخیر سازد و مخیر که بیع کرد بیع او واجب شد همچنین اگر جدا شدند بعد عقد و یکی از آن هر دو ترک بیع نمود این بیع هم واجب گردید و این حدیث مرفوع از ابن عمر متفق علیه است و لفظ مسلم راست و لفظ عمرو بن شعیب عن ابی عن جده مرفوعاً این است که بلع و تبالع خیاری اند اما در آنکه متفرق نشده اند مگر آنکه صنف خیاری باشد و حلال نیست فراق بخون استقاله و در روایتی حتی بتفقا من مکاتنه آمده و این حدیث نزد اهل سنن است پس مخیر تفرق ابدان باشد تفرق اقوال و یکی که در بیع مخایع می شد او را آنحضرت گفتن لا خلافة الا بعد و این متفق علیه است از حدیث ابن عمر

### باب در بیان ربای

جابر گوید لعنت کرد رسول خدا صلی الله علیه و آله بر او خورنده ربا و خورنده او را و کاتب و شود آن را و گفت هم سوا آن خواجه مسلم و نزد بخاری مانند این حدیث از ابی جحیفه عن ابی هریره است فرمود ربا بفتا و دوسه باب است ایستادن همچو کلاه مرد بلامدربا شد و اربی ربا بروی مرد مسلم است

و این را این ماجر مختصر و حاکم بالغام از این سطور و روایت کرده و ابوسعید گفتند آنحضرت صلی الله علیه و آله  
 فرموده نفر و شید ز را بر اثر لاشل بشل و نیز ایید بعضی آنرا بر بعضی نفر و شید سیم را سیم الا  
 مانند باند و نیز ایید بعضی آن را بر بعضی نفر و شید از آن غائب اینا جز سینه نسیم این نقد و دین  
 متفق علیه است و لفظ عباد و بن خاص است از آنحضرت صلی الله علیه و آله چنین بوده که ز را بر رو سیم و  
 گندم بگندم و جو بجو و خرما بخرما و نمک ببنک مانند باند سوا و السوا دست بدست است و چون  
 این جلسها مختلف شود بهر طور که خواہید نفر و شید اگر دست بدست است رواه سلم و لفظ  
 این است در بزر و زن بوزن مثل بشل و سیم سیم چنین و سیم را افزوید یا زیاد خواست پس  
 آن را باست اخراج مسلم ایضا و ابوسعید و ابوهیریه گفته اند که مردی را رسول خدا  
 عامل بنخیر کرد و سه تر جنب یعنی فرمای جید آورد و پرسید به تر خیر چنین می باشد گفت  
 نه بلکه یک صلح ازین تر بد و صلح و دو صلح بسد صلح می گیریم فرمود چنین مکن بلکه سه را  
 بد را هم بفروش و از او را هم تمضیب بخرد و باره میزان نیز چنین فرمود یعنی حکم کلیل همچو تمرد  
 حکم موزون همچو زو سیم کیان است و این حدیث متفق علیه است و لفظ سلم و کذلک  
 المبین ان است و معنی هر دو یک است و این اوله و ال اند بطریق خود و بر شربت رباع  
 فضل درین اجناس پس عموم مفهوم لا سما الا فی التسمیه غصص باشد باجناس که برتریم  
 را با فضل دران تفصیل آمده و این واضح است مخفی نیست و بدان معلوم می توان کرد  
 که بیان این دلیل و احادیث متقدمه تعارض نیست که حاجت بسلوک ضیق ترجیح از غیر مرجح  
 نزد تحقیق افتد و کیف که جمع مقدم است بر ترجیح بلا خلاف و ششتم قیاس اذ علت را با حاکم  
 دارند بر اقوال شان محبت نیر موجود نیست بلکه بر و قفانات و تخمینات است که با و عا و س  
 عریفه و طویل با طائل منضم گردیده و یکی گوید که سائق باین علت ترجیح مناط است و دیگر  
 سراید که سیر تقسیم است و نزد ما اثبات احکام شرعی به همچو مالک ممنوع باشد بلکه از ادراج  
 این علت بر عموم درین مقام زیر سیر است از انما منع می کنیم و ما احسن الا و قصاص و حاکم

زعمی ص الشریعت و عدم التکلیف بجا آورده و التوسع فی تکلیفات العباد بعاقل و کلک  
 محض و فی گوئیم که قیاس مستثنی است و لکن منع از تعدیل قیاس در ماعدای علت منصوصه  
 یا آنچه طریق شورش فحوا سی خطاب است تسبیح کنیم و آنچه اهل فروع در اینجا ذکر کرده اند  
 ازین قبیل نیست و باید که این بحث بیا و تو مانده که در مسائل بسیار بدان منتفع شوئی و  
 مرجع در وزن هر مورد و میزان مکه مکرمه است چنانکه مرجع در کتب هر یک کیل درین صورت  
 چنانکه در خبر آمده پس نزد وقوع اختلاف مثلا در مقدار درهم یا شقال و نحو آن چون حرفت  
 مختلف باشد اعتبار بجزان مکه خواهد بود و همچنین مثلا نزد اختلاف در مقدار صاع یا در اعتبار  
 بکیال درین باشد فصل مفهومی شرط در آیه قان تبتم فلکم رؤس اهل الکمال است  
 بر جواز اخذ مال عربی با عدم توبه و نیز در آن دلالت است بر جواز اخذ برنج مرئی از باوان  
 همانست که زیاده بر اس المال باشد بر ایت که توبه کو یا نکرد و با بجله اخذ همه مال و  
 چه برنج چه اصل با عدم توبه جائز است و با توبه فقط اخذ برنج جائز باشد اخذ اصل المال و  
 اشیای و شرای اندر جوار بار عیای خود بر وجه تجارت پس ناجائز است ولیکن این مضده  
 تا انجا عام و طام شد که نزدیک است که اطباق زمین را فرا گیرد و در کتب تواریخ آنچه از  
 چاکر ملوک مصر دیده ایم آمده و اعظم است در جرم و اثم چه نزد او داده و بیع کدام شیء اگرچه تجارت  
 بر شرای آن با ضعاف شن می کردند و هر که از آن منتفع می شد او را ضرب سب می زدند  
 و مال او را اگر بای گرفتند و از زمین وادی است منع مردم از شراء یا تجارت آنکه مال ایشان  
 مروج گردد و باین بگذرشن آن مرتفع شود و در تفرخست و در وکیل گفته بدین  
 ازین قبیل اذاع است از آنکه سکه منشوش می زنند که در آن نصف نحاس و نصف سیم  
 باشد و قرش را بمقدار محد و در رسوم می سازند و عایا اتشال این رسم نمی کند بلکه بقدر ثلث  
 یا ربع زیاده برین رسم تعالی می نماید چون این نقد خارج می گردد از مال دولت بسوی  
 رعایا و اخدا بر همین رسم ناقص باشد و چون در اموال دولت می درآید جز فروش فرانسه

و صفت زانکه میان این دو عیال عروج است گویند و باین جیل گویانگت یا ربع مال رعایا طلب  
 هضمی شود باز چون دیدند که صفت قروض در رعیت زیاده است این سکه را شکسته ضربت  
 دیگری زنند که در قرض خالص کمتر و در غش اکثر از سکه مکسوره می باشد و از سکه سابق منع  
 می نمایند پس رعایا و زبانیان سکه بدست شان می فروخته اند تا آنکه قیمت یک قطعا از آن  
 بنصف قطعه ازین ضربت اخذ می رسد یا قدری کم و زیاد می آید باز سکه اولی را گرفته  
 باین سکه دیگر می زنند و رعایا را از برای صرف بر مقدار مرسوم حواله می سازند و باین ذریعه  
 نصف مال عباد یا قریب بنصف راجی خوردند حال آنکه رعایا را قدرت استخرار بران رسم نیست  
 بلکه در بسیاری از احوال محتاج بموی قرض فرانست و تخیله انواع اکل بیاطل یکجمله  
 ضارب برابر و اساق است که ایشان را بتسلیم آن مجبور می سازند و اذن زیادت در آن  
 می دهند تا هر نرخ که خواهند بفروشدند و بخرند مگر ضربه را داخل سرکار نمایند و اگر فریاد  
 خواهد استغاثه گران نرخ می کنند یا نکره برابر آنکار این زیادت می نمایند گویند  
 این زیادت از جانب خداست و دهان را و باین لقمه مجربندی سازند و گفته اند دلک  
 من هذه الاجمالات الشیطانية التي هي السمكة بلا شك ولا شبهة نسأل الله ان  
 يصلي الجميع انتهى گویم این انواع مخصوص بدیاریست بلکه مطبق ارض گردیده چه  
 بلاد عرب و چه اصمار عجم چه شهر کلان و چه قصبه خود و اکثر مردم در ضرب این ضراب  
 و اظلم نوع انسان در اخذ این مکوس کرده فرنگ و چه ترک است و شکوه از فرنگ بچاست  
 که سبب از کتاب و دین جز نام نمی گیرند درین بر احوال ترک است که دعوای اسلام و اثر  
 و مهذا در جده از حجاج و عمار بیکدکس می ستاند تا بموضع دیگر رسد و این نیست مگر از بسا  
 قرب قیامت غلطی حضور ساعت کبره اللهم امتنا علی الاسلام فی اتباع سنة نبيك  
 خیر الا ناکم انک علی ما تشاء قدیس و بالا جوابه جدید فصل باب مصارفت درین  
 از منتهی چنان عام گردیده که هیچ یک نمیکن از خلوص از درآمدن بدان در باب مصارفت

نیست الا ماشاء الله تعالی بیانش آنکه سکه جات ملوک که از بر سکه مردم زنده ضربت متوجه است  
 نحاس را در آن بهیچیم می گردانند گاه کم و گاه زیاد و مردم را می گویند که صرف قرش قرش  
 و فرنج یعنی نرخ آن ازین سکه چندان و چنان است حال آنکه اگر سیم این ضرب را از  
 نحاس مجرور سازند بمقدار نصف قرش فرنجی می رسد قطعا و این را سکه ذریع خور و برود  
 اسوال را عاید ساخته اند چنانکه در فصل سابق شناخته شد و مردم را در تصرفات خویش جهت  
 بمقابل این ضرب می افتد و در مصارف بدان بسوی قرش فرنجی باین مقدار مرسوم ناچار  
 و مضطرب گردند و فتنه را بفضله با وجود علم تقاضای می فروشد و این را بای بخت است و هر که  
 از ایشان عارف این حال است وی با پنج و در کتب فروع که غالبش غیر راجع بسوکه  
 دلیل و غیر منتهی از حق است ستر می شود و غالب جیل که بدان مخلص از ورطه ربا  
 گمان می کنند آنست که بعضی متفقین که از علوم اجتهاد و شنای اسی و رسی نینداین سکه  
 را فتوی داده اند باینکه ربا در معاطه نیست و صریحی که امر و مردم بدان کار بند شده اند  
 معاطه است بنا بر عدم وقوع عقد و این مقصود چهاره سنه دانند که اول کتاب و سنت صحیح  
 تحریر ربا اند بدون نظر بسوی عقد و جز آن بلکه معتبر نیست در هیچ مگر مجرور و ربا و در کتاب و  
 سنت و اقوال خیر القرون و الذین یلو فیهم لذلک یلو فیهم آنچه وال باشد بر اعتبار  
 الفاظ مخصوصه در هیچ که واقع نشود بیع مگر بدان ورنه معاطه باشد هیچ نیامده و ازین حرکت  
 آنچه بعضی مصنفین در فروع و مفتین در آن گفته اند که غش در هر یک از دو بدل مقابل فتنه  
 در آخر باشد و این حرفی است که هیچ قائل بدان رضاند هر چه قسم قائل بدان راستی  
 گردد که ذوقیه فتنه را بیک اوقیه نحاس بفروشد پس اگر مرد قائل باین قول آنست که  
 این مخلص از رباست خواه هر واحد از متبایعین راستی بیدل شود یا نشود پس این جهت  
 علم نیست و ازین وادی است آنکه غش در هر واحد از بدین جریده مسوقه صرف باشد و این  
 مرد و دست بحدیث قلاوه زیرا که در آن ضم غیر فتنه بفضله است و این ضم را رسول خدا صلی الله علیه و آله





نقل این سکه و بحر انق تصحیف رو داده که بجای لفظ زنج ربا آورده و مثل عبارت  
 زین بن نخیع بجای الاستقراض بالجم است و نحو آن در اشباه و قبیله و فتاوی  
 ابراهیم شامی و جز آن از کتب فروع خفیه آمده و بقا و راز لفظ بک فسخ حاصل کسب جائز  
 شرعی خارج از مسامی رباست مثلاً شئی سیر بر شبن غالی نزد حاجت بسوے قرض بخرد که  
 این جائز است بکراست نزد فقهاء و بعض این کراست راجل بر حرمست کرده اند اگر در نفس  
 استقراض این نوع مشربوط باشد و حق عدم جواز است علی کل حال بنا بر آنکه دلیل و ال  
 براباحتش دار نیست و قیاس جواز استقراض بر بنا بر احتیاج بر جواز اعطاء رشوت بظالم  
 یا سلطان بغرض دفع خوف یا ظلم یا نفوس او بر جان و مال خود بنا س فاسد بر فاسدست  
 زیرا که دلیل محض از برای احادیث وارد درین راسته و مرتبه بکراستش که بیان هر دو  
 میانجی است نیامده و باب مدارات و مصانعت که در آن دروغا سد مظهر باشد مثل دادن  
 چیز بک بشاعر حاجی یا شال او باب دیگر است از باب رشوت نیست و در حدیث چنان  
 فی انفا الملاحین القاب اشارت بسوی این مصانعت است نزد جمعی از اهل علم  
 همچو صفیاء و مناوی و طیبی و غیر هم و نزد بعض مراد حرمان و تحقیر و عدم اعطای شئی  
 است و اگر وصل برسل حکم که اقی شاعر النبی صلعم فقال یا بالال اقطع عنی لسانه  
 فاشطاه اربعین درهما بصحت رسد نص باشد در محل نزاع و بر وجهت برسل غیر قائمست  
 و اصل مصانعت بقرین اهل لغت همچو ابن اثیر و صاحب مجمع البحار و تاج العروس و غیر هم  
 احسان و مدارات و ملازمت است و بمنه رشوت مجاز المجاز باشد فصل جابر گوید آنحضرت  
 صلعم نموده است از بیع انبار تر که کیل آن معلوم نیست کیل سمسای تر و او علم یعنی  
 فروختن چنانچه بکس با عدم علم مساوات هر دو حرامست و عمر بن عبد الله گفته حضرت را شنیدم  
 می فرمود طعام بطعام مثل مثل است و طعام مادران روز جزا بود این نیز در مسلمست و قضای که  
 عید روز غیر کی بگویند بدوا زده و دنیا خرید و در آن روز همه را بر او آن را جدا کرد و زیاده از

دوازده دینار یافت چون ذکرش بر رسول خدا کرد فرمود فرخت نشود تا آنکه جدا کرده شود و آن  
 مسلم و دین مسلک میان فقهاء خلاف است و این جمیع حدیث است و بسیاری اند  
 سلف بسوی عل بظاہرش فرخته و آن عدم جواز بیع ذہب با غیر از ذہب است تا آنکه  
 مال از آن غیر جدا شده بفروشد و پنهان این عقد باطل و تدارکش واجب باشد و دین مسلم  
 خلاف خفیه با صاحب این حدیث صحیح واضح است **فصل** بیع حیوان بکبکوان بطریق  
 نسبه از حضرت مجتبی علیه السلام مندرج است در ترمذی و ابن کثیر و بصحت سندش  
 رفته و این عام است از آنکول و غیره کول و تعقید آن با کول در دلیل ثابت نشده آری  
 سمره در نه از بیع شاة بلیم را کس از ولایت دارد و حلی ما عیده من عجاج و در حدیثان عمر  
 آمده که از حضرت صلوات الله علیه ام که چون شایع میکنند و دهماسه گاوان بگیرند و بکشت  
 راضی شوید و جهاد بگذارید خدا غاری را بر شما تسلط کند و بیع آن را نکند تا آنکه بسوی  
 دین خود برگردید و در سندش نزد ابی داؤد و مقال است و لیکن احمد بن حنبل از عطاء آورده و  
 رجالش ثقات اند و ابن القطان تصحیح نموده و شک نیست که تا مسلمانان از جهاد برگشته اند  
 و کشت راضی گشته خوار و ذلیل بوده اند و جهاد نازعی از براسه این دلیل نیست و عین  
 عبارت است از آنکه باز رگان کالای خود بدست یک قیمت معلوم تا یک مدت بفروشد  
 باز آن کالا را از دینی بکتر از آن قیمت بخرد و این بیع یک از انواع بیاست و لابد است در آن  
 از اعتبار قصد جلد و از آنکه این تنایع از براسه مجرد توصل بسوی ترضی نقد بزیادت است  
 و در نه با عدم این قصد ناجائز نیست چنانچه بیع را حلال و بر احوط ساخته و آنکه چیر  
 را بزار دینار فرخت اما جائز است که آنرا بده وینا را از شتر بیخود و بیعت صحیح که مقصود بدان  
 بسوی رب نیست شغل قلیل را در رنگ شغل کثیر حلال ساخته و همچنین زیادت بر سر بیع  
 از باد و رودی و صد ری نیست چه بر باد یا دات احد المتساوین بر دیگر است و در میان این  
 و شغل آن نزد اختلاف جنس تساوی نیست تا تخیریم این صورت بنا بر باب و آن صحیح شود و توان

کہ این زیادت در برابر تنقیس باطل است فقط چنان نیست کہ تحریریم چو صورت منقحر بسوس  
 ذیل است و مسئلہ احتمال بسط وارد علامہ شوکانی را در آن رسالہ منقوہ است موسوم بہ  
 شفا و اہل فی حکم الزیادۃ لاجل الاجل فصل ہر کہ سفارش برادر مسلمان خود پیش کسی کرد و یا  
 برادر او را برین شفاعت ہدیہ فرستاد و وی آن را بپذیرفت پس بابت عظیم از انبواب  
 برآمد و اہل احمد و ابو داود عن ابی امامۃ صوفی عا و در سندش مقال است و  
 ابن عمر گفتہ لعنت فرمود رسول خدا را شنید و مرتبہ را سراوہ احمد و صحیحہ الترمذی  
 و ابن دلیل است بر تحریریم رثاء و هو اجماع و هذا هو الحق و انک بعض فقہاء و خست و رجوا از اخذ  
 رثوت و اوہ اند و گفتہ کہ چون حاکم حکم کنی کند و رثوت در میل او از صواب مؤثر نگردد و او را  
 گرفتار جانیست پس ابن مقالہ باطل است چہ و لما یجوز است بر حسب محسن و رثوت چشم  
 حاکم را کوئی کند علامہ شوکانی فرمود و لقد وجدنا اثر فی نفسی لہدایا من یهدی  
 لی مع انی بعد ابتلائی بالقضایا کل ہدیۃ وان کانت من قریب او صدیق  
 لکن یجوز الارسال بھلا یخلو من اثر فی النفس مع اسراجھا فکیف مع قبولھا  
 و لا انتفاع بھا نقیم اللہ قضایا السوء فلقد صارت تلك المقالة الباطلة جسرا للهم  
 یعصون علیہ الی اکل اموال الناس بالباطل و قد اعاننی اللہ ولہ الحمد علی ہذا  
 ذلک الجسر المبین علی شفاعت ہاں بالقول والفعل اما القول فما اودعته فی  
 مصنفاتی و اما الفعل فقیامی فی حول قضایا السوء انتہی و بہین قسم از پدر و الا اگر  
 بنوہ ضعیف ہم موجود آمدہ چو در کتب مؤلفہ خود و لکلام بلیغ رد اخذ ابن ہدیہ منوہ و ہم قاضی  
 ریاست را در وقت خیمین امور و اشغال آن از پیادہ اش برانداختہ و اللہ العبد جعل اللہ  
 تلك الاقوال و الافعال خالصۃ لى جھہ مقدیۃ لى رضائہ فصل عبد اللہ بن عمرو بن  
 العاص : ان حضرت را از تجویز حدیث و اہل تمام شدند فرمود بر قلائص صدقہ از کسی گیر  
 چنانکہ یک بعیر بدو بعیر آردن اہل صدقہ گرفت و سراوہ الحاکم و البیہقی و رجال شافعیان

و این دلیل است بر ازیج یک حیوان بر حیوان بطور نسبی و این حدیث اسراج و اثبتیت  
از حدیث سمره که سابق گذشت و آن عمر و گفته نمی کرد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم از مردان یهودی  
فروختن ثمران را کفایت می نمود و اگر کرم است بقر بطور کمال و اگر کرم است بقر سبب بطریق کمال و اگر کرم است بقر  
معلوم ازین همه نمی فرمود و این حدیث متفق علیه است و سعد بن ابی وقاص شنید که آنحضرت  
صلی الله علیه و آله و سلم نزد سوال از شراعی بقر بطب فرموده رطب نزد بیس کم می شود و گفتند  
آری پس نمی فرمود و از آن و این را اهل سنن روایت کرده اند و ابن المایهین و ترمذی  
و غیره آنها تصحیحش برده اند

### باب در بیان خصصت در عرایب و بیج اصول و ثمار

زید بن ثابت رضی الله عنه گوید آنحضرت در باره عرایب خصصت بیج بقر خصص بطور کمال داده  
و این حدیث در صحیحین متفق علیه است و لفظ مسلم آنست که خصصت داد و عریه که اهل بیت  
رطب را با اندازه آن از قمار براسه خوردن بگیرند و در حدیث ابی هریره زیادت مادلون  
خمس اوسق یا پنج اوسق آمده و این نیز متفق علیه است و چون اقتصار بر قدر حاجت و آنچه  
نوعی از انواع رباست واجب باشد لهذا تقدیر پنج اوسق مقدار محتاج الیه است در غالب  
احوال و عتای فقیر پنج اوسق در مذہب معروف است و دلیل بر آن دلالت ندارد و این عمر  
از آنحضرت آورده که نمی کرد از بیج ثمار آنکه صلاحش نمایان گردد و این نمی بالغ و بیع  
هر دو را اگر چنانکه در حدیث متفق علیه آمده و در روایتی زیاده کرده که چون از صلاحش پرسید  
می شنیدی فرمود تا آنکه هاشمش برود و لفظ انس آنست که نمی کرد از فروختن میوه ها آنکه  
سرخ و زرد شود و این لفظ بخاری است و هم انس گفته که نمی فرمود از بیج انگور تا آنکه سیاه  
گردد و از بیج دانه تا آنکه سخت شود و این را ابن جنان و حاکم صحیح الاسناد و گفته اند و مشک  
نیست که معنی نه تحریم است حقیقت و محرم غیر جائز است و لیکن چون این سنه از براسه  
تثابح است نزد عروض آفت شمار چنانکه در بخاری از حدیث زید آمده پس از برای نشاند

یاشد نه از برای تخیر و نیز امر نبوده بوضع جوارح وار شده چنانکه سلیب و هر آفت کیش  
از صلاح نمره رسد جائز است و جائز موضوع است جابر گفته ام آنحضرت فرمود اگر بفروشه  
بدست برادر میوه را و آن را جائز رسید ترا گرفتن چیزی از آن حلال نیست مال برادر  
را بغیر حق چنان می گیری این لفظ مسلم است و در لفظی دیگر امر بوضع جوارح آمده و حق  
وضع اوست مطلقا قبل قبض باشد یا بعد آن پس هر که گشت یا میوه خرید و قابض شد  
ولیکن جسد زرع یا قطف نمره که در آن آنگاه گشت بر آن رسید این آفت از شری موضوع باشد  
و مانع را گرفتن ثمن آن حلال نبوده زیرا که از اوادی اکل اموال مردم باطل است و لهذا  
آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود بعد تکذ حال اخیک بغیر حاجت و این اشارت  
بانکه تا لطف بجائز موضوع است و اخذ ثمن آن حرام خواهد پیش از قبض باشد یا پس از  
هر که مخفی خرید بعد از پیوند کردن پس نمره آن باطل است که فروخته است مگر آنکه فروخته شود  
بدان رضی گرد و این حدیث متفق علیست

### باب در بیان مسلم

ابن عباس گفته آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم قدوم بدین آرد و اوایل بدین اسلام  
در میوه های گردن به مدت یک سال و دو سال و سه سال فرمود هر که اسلالت و فرزند باید  
که در کیل معلوم و وزن معلوم تا اجل معلوم کند و این حدیث متفق علیه است و لفظ بخار  
من اسلف فی شئی است و این عام است از تمر و چون جزایف مجهول المقدار است باعتبار  
کیل یا وزن معلوم پس ظاهر عدم جواز مسلم در جزایف نیست و نیست در حدیث مگر معلوم  
بودن کیل یا وزن مسلم پس این شرط تعیین جنس صحیح است زیرا که کیل متعلق کیل است چه  
اگر جنس کیل معلوم نباشد و ذکر کیل را اثره نبود و باعتبار تعیین نوع و صفت در حدیث دلیل  
نیست و تعیین حدیث دلالت بر اشتراط تعیین برکان ندارد بلکه اعتبار این چیز را بنا بر ظاهر  
در ابعاد است و لکن مخفی نیست که رجوع بسوئی نوع معهود یا صفت معهود یا بسوی اوسط آن



ابن هدیة پس حق آنست که مؤامد رهن و موقوف آن بر مرتهن است و فرمود منع نمی کند  
 رهن از رهن مرهون را و او را راست غنم آن و بر و سست غم آن نهاد و الله اعلم  
 و الحاکم عن ابن هدیة و رجال سندش ثقات اند که آنکه محفوظ ارسال او است یعنی  
 منافع و زوائد رهن از براسه رهن باشد و اگر نپاک شود در دست مرتهن تا وانش ببرد  
 از حق مرتهن هیچ شئی ساقط نمی گردد بلکه رهن ملک رهن است حاصل آنکه رهن چون  
 در دست مرتهن بر و ن جایست و تفریط وی تلف نشود و وی مضمون علیه نباشد و اگر بجایست  
 و تفریط اوست مضمون علیه باشد بنا بر جایستی و تفریط که از و سست بوجود آمده از آن جهت  
 که مستحق حبس است چه مجرم و حبس بسبب رهن سبب ضمان نیست و مدارک شرعیه و مذهبیه است  
 لا غبار علیه و لا شک فیہ ابو رافع گفته آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم از مردی  
 شتر چون قرض گرفت چون ابل صدقه آمد فرمود قضای کر بکن گفت نه یا جم که بهتر  
 از شتر و فرمود همین بد که بهتر مردم حسن القضا است و او را مسلم و فرمود هر قرض که چه منفعت کند  
 را باشد و این را حارث بن اسامه بسند ساقط از علی مرتضیٰ مرفوعاً آورده ولیکن شایسته  
 ضعیف و از روی یحیی از حدیث فضال بن عبید و شاذلی دیگرست نزد بخاری مکرر موقوف بر

عبدالله بن سلام

### باب در بیان تقلیس و محجر

ابو هریره گوید آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم را شنیدم می فرمود هر که مال خود بعینه نزد  
 مردی یا بدوی احق است بان مال از غیر خود این حدیث متفق علیه است و در طریق  
 مرسل باین لفظ آمده که هر مرد که متاع خود بفروخت و مبتاع مفلس شد و شن آن بقبضه  
 بائع نیامد و متاع خود نزد او بعینه یافت پس و سست احق است بان مال و اگر مشتری ببرد  
 صاحب متاع اسوه غرامت و بیعتی بر وصل ارسالش پخته و بیعت ابو داود  
 ضعیف گفته و مؤید اوست حدیث عمرو بن ابی خلیفه نزد ابو داود و ابن ماجه باین لفظ که





حبس غیر غنی ماطل است آرسے حبس باقمت و نزد خوف سعادت و اضرائش بمسلمین نزد  
 اطلاق جائز است زیرا کہ امر معروف و نہی از منکر واجب است بقدر امکان و قیام  
 بدان در حق کسی کہ این چنین باشد جز بحیولت میان او و میان مردم بحبس ممکن نیست پس  
 اگر حبس نکنند چه کار کنند و حدیث مجرب بر مدیون مخصوص حدیث عدم حل مال آدمی مگر بطیبت  
 نفس است چہ آن عام است و این خاص و لیکن لائق آنست کہ اقدام بر جرجہ بعد از  
 ثبوت دین نزد حاکم جائز نباشد نہ چنانکہ غالب حکام عصر تحریر جوہرات قبل از تقریر دین  
 و بساعت طالبش ہر کہ باشد می پزدازند کہ این اقدام است بر مال معصوم و حیولت است  
 میان مالک و ملک و اندون حجت نیرو و ذلک ظلم **فصل** ابن عمر گوید عرض کردہ شدم  
 پر رسول خدا صلم روز احد و من چہار و نہ سالہ ام پس مرا اجازت نہ کرد و معروض شدم بر سہ  
 روز خندق و من پانزدہ سالہ بودم پس اجازت کرد این حدیث متفق علیہ و ال است  
 بر آنکہ ہر کہ پانزدہ سالہ نیست تصرفات او از بیع و جز آن غیر نافذ است و لیکن در روایت  
 پیافے باین لفظ آمدہ کہ اجازت نہ کرد و مرایع ندید و ابن خربیہ تصحیح این لفظ کردہ و عطیہ مرقی  
 گفتہ معروض شدم بر آنحضرت صلم روز قریظہ پس ہر کہ موسے رویا نبیدہ گشتہ شد و ہر کہ  
 نزد یانیبہ راہ او گذارشتہ آمد و من در ہمان کسان بودم کہ موسے عانہ نزد یانیبہ اندر پس  
 راہ من تھے کہ و نہ و این را اہل سنن روایت کردہ اند و ابن جہان و حاکم تصحیح نمودہ  
 عمر بن شعیب عن ابیہ عن جدہ گفتہ کہ آنحضرت فرمودہ زن را عطیہ جائز نیست مگر باذن  
 شوئی خود و در لفظی این است کہ زن را در مال امری نیست و میکہ زوج مالک عصمتش گشتہ  
 و این روایت نزد احمد و صحاب سنن جز ترمذی است و حاکم گفتہ صحیح است و تہوہ اہل علم  
 حل این حدیث بر حسن عشرت کردہ اند و لفظ ہر ش جز طاوس و دیگرے نزقہ فصل قبضہ  
 بن مخارق گفتہ آنحضرت فرمودہ سئلہ حلال نیست مگر یکے ملازکس مردے کہ نقل حاکم کردہ  
 اور اسئلہ حلال است تا آنکہ بحالہ رب رو بہ است کہ سپس باز ماند از سوال و مردے کہ

اور اجاکھر رسید و مال باور اتباہ کر و مسئلہ اور احلال ست تا آنکہ بقوامی از عیش برسد و  
مردے کے کہ اور افاقہ رسید تا آنکہ سگس باز و نشندان قوم او گفتند کہ فاقہ بوی رسیدہ  
پس اور مسئلہ حلال ست اخیر مسلم و این دلیل ست بر لزوم دین تحمل حالہ ولیکن اورا  
حکم بغل نیست در حجر کردن بروے بلکہ وے متروک باشد تا آنکہ از مردم سوال کردہ دین  
خود فضا کند و این ستقیم ست بر قواعد و یکہ ہا من آن مال نباشد و نیست حجر مگر بعد از ثبوت  
دین یا سفہ یا اسرار یا نحو آن

### باب در بیان صلح

آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فرمایہ صلح جائز ست میان مسلمانان مگر صلحی کہ محرم حلال  
یا حلال حرام باشد و مسلمانان بر شروط خویش اند مگر شرطی کہ حلال را حرام و حرام را حلال  
گرداند و این نزد تندی ست از عمرو بن عوف مرسل و روایت او ضعیف ست لہذا  
بر تندی سے نصیحت را انکار کردہ اند گویا اعتبار بکثرت طرق کرد ولیکن ابن حبان نصیحت  
از روایت ابی ہریرہ منوودہ و ظاہر آنست کہ مصاکحہ از انکار جائز باشد مثلاً کسی کہ بروی کسی  
دعوی صد دینہ کردہ وی از جملہ منکر شد پس مدعی مصاکحہ بر نیہ آن مقدار کرد و این صلح جائز  
باشد زیرا کہ مناط صلح ترہنی ست و منکر را ضعیف ست بعضی آن و متعین منع موجود نیست  
و حدیث ابی حمید ساعدی مرفوعاً کہ هیچ کس را اخذ عصای برادر خود بغیر طبیعت نفس او  
حلال نیست نزد ابن حبان و حاکم ست و همچنین حدیث عدم حلت مال مرد مسلم بکریطیت  
نفس او سنائی ابن عدنانہا شد زیرا کہ تسلیم بعض منکر طبیعت نفس کردہ ست و در حدیث  
کعب اگر تنازع در مقدار باشد صلح از انکار ست و شارع آزا جائز داشتہ و اگر بغیر یا  
تہمیل ست نیز صلح از انکار ست بنا بر آنکہ با منکر اجل صلح بغیر بعض دین شد و یا تنہ  
در برابر دعوی صاحب دین از برائے اجل ساقط گردیدہ و داخل نیست درین باب صلح  
در حدود و انساب زیرا کہ مناط صلح ترہنی میان جہین ست و حدود کہ حقوق الہی ست یا

مخض است یا شوب و امام را اگر چه ولایت این حد و بر تقدیر تسلیم اختصاصش بدان حاصل است مگر او را اسقاط حد خدا بنا بر ورود و عید شدید در آن نمی رسد و آنکه بعضی اهل علم بنا بر حد و اسقاط آن بنا بر مصلحت تصریح کرده اند آن باب دیگر است چه صلح نبوت بعضی و سقوط بعضی در برابر امری از امور دست و آسانست پس آن جهت که رضا بخرج از نسب و دخول در آن جزو حکمت روئیت دریا که بر سر دوا و عید شدید آمده نیز نسب متبعض نمی شود تا این صلح میان مدعی نسب و منکر نصف آن صحیح شود و اما برادر از حقوق مجهول پس اسقاط شے فرع علم آن شے است و جاهل از چیزیکه اسقاطش می خواهد یا بوجه از وجود آن رایی داند یا از جمیع وجوه نمی داند پس اگر بوجهی از وجوه می داند که تمیز ببعض تمیز است و در ظن غالب شده که این شے از فلان جنس است و مقدارش بتجاوز ازین قدر نیست این اسقاط صحیح باشد و اگر از همه وجوه مجهول است بر وجهی که جنس و مقدارش کیفاً و کمّاً هیچ معلوم نیست پس این اسقاط غیر صحیح است چپ می تواند که بر صفتی باشد که اگر علم بدان حاصل گردد نفس باسقاطش خوش نه شود فصل ابوهریره گفته آنحضرت فرمود همسایه همسایه را از خلا نیدن چوب در دیوار خود منع نکند و اصل و تزام را ایجاب است چنانکه در نسخه در نفی یعنی نهی تحریم است و لهذا ابوهریره در آخرین حدیث گفته مالی اما اگر آنها معوضین و الله لا مبین بھابین اکتافکم و این متفق علیست از حدیث او آنچه معارض این حکم باشد در سنن صحیح نیامده مگر عموماً مت که از تخصیصش انکار نتوان کرد پس لابد است از صلح میان دو همسایه در خلا نیدن چوب بر دیوار و همین الحاق الی اخره و بجهت که دلالت حقیقه نهی بر تحریم است و ترک حرام و حجب است و این حدیث مخصوص ادله است بر عدم جواز تصرف در ملک مالک است مگر طایف از طبیعت نفس او

### باب در بیان حواله و ضمان

آنحضرت فرموده مطلق غنی ظلم است و چون سیکه از شما حواله کرده شود بر تو نگراید که این حواله

بپذیرد چنانکه شیخین متفقاً این حدیث را از ابوهریره روایت کرده اند و قد لفظی از احمد بن حنبل  
 فلیتبع فیما یختار آمده و بعد از حدیث و چون محال علیه ویر کرد یا مفلس شد محال را سخطاً لم یجمل بزین  
 خود میسر شد زیرا که دین او بر دوش او باقی است ساقط نشده و آنکه در احادیث صحیح از جابر بن عبد الله  
 استماع آنحضرت صلی الله علیه و آله از نماز چهار روزه بر چند آمده پس منسوخ است بحديث ابی هریره که صحیحین  
 بلفظ فممن توفی و علیه دین فعلی قضا و آیه آمده و حدیث را لفظاً است و از کفالت و  
 حدیثی که در حدیث ضعیف از عمر بن شعیب عن ابیه عن جده نزد بیت است  
 فصل مظلوم را تناول مال بقدر حق خود از ظالم جائز است و از باب اکل مال مردم باطل  
 نیست و نه خیانت است تا زیر نه اذان در آید چیه خیانت اخذ مال است نفی با کتم امر از  
 مالک و اینکه مال گرفته در برابر باغ و از بقدر گرفته است و حدیث لا یحل مال امدی سلم  
 الا بطیبه من نفسه مانع این کافیت زیرا که این حکم جائز است که آنجا اختار بر غیر نیست  
 و اگر اعتدال کرد اعتدال مثل آن بر دوش هم جائز باشد چنانکه بر بدن یا مال یکجه خیانت کند از ک  
 ارش آن جنابیت بگیرد شاء ام ای و این ظاهر است و ما احق دان یکون یجمعاً علیه  
 و مراد بر کثرت و آری شیخ از زیادت است نه تعدید جز از یکگیل و موزون و در لغت عرب بلا کثرت  
 و سنت اطلاق ثمانت بر غیر شلیات مصطلح بسیار آید

### باب در بیان شرکت

آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود حق تعالی می فرماید من ثمانت دو شرکتیم تا یکجه خیانت  
 صاحب خود نکند و چون کرد از بیان هر دو بیرون شدیم و این حدیث از ابوهریره نزد ابو داود و  
 مردیست و حاکم صحیحش گفته و سائب مخزومی که شریک آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بود قبل  
 بشت روز فتح آمد و گفت مدح جابخی و شریکی و این را احمد و ابو داود و ابن ماجه روایت کرده اند  
 و ابن مسعود گفته من و عمار و سعد شریک یک و گشتیم در آنچه روز در بیان برسیم سرا و ا  
 النساء و این دلیل است بر صحت شرکت در کاسب و الواع شرک بچو مفاد و عنان و

وجوه و ابدان که در کتب فروع و وقع شده این اسامی نه از شرع ثابت شده و نه از لفظ بلکه  
 اصطلاحات حادثه و تخیلات و دو کس را از خلط مال و اتجار که معنی مفاد و مصلحت باشد  
 مانعی نیست مالک را و مال خود چنانکه خواهد تصرف حاصل است مادام که مستلزم محرم شرعی  
 نشود و سخن در شان اشتراط استوای مال و نقد و عقد بودن است که دلیلی بر اعتبار آن دارد  
 نگشته بلکه مجرد تراشیده هیچ هر دو مال و اتجار در آن کافی نیست و همچنین مانع از اشتراک دو کس در  
 شرعی که ام چیز نیست هر یک نصیب خود بقدر شریک گیرد چنانکه معنی عنوان مصطلح است و این شرکت  
 در زمان نبوت ثابت شده و جماعه از صحابه در آن در آمده و بسیار بود که یکی یا هر دو متوکل  
 شرعی می شد و هر دو احدیت آن بقدر نصیب خود می داد آری و لیله بر اعتبار عقد و خلط یا بود  
 و همچنین دلیل ساختن یکی دیگر را در استانت مال از برای خود و اتجار در آن با اشتراک  
 در هیچ لباس نیست چنانکه معنی شرکت و وجه است اصطلاحاً و لکن شرط مذکور به بی وجه است  
 و همچنین تخیلی که دیگر در عمل مستوجز علیه که معنی شرکت ایدان است اصطلاحاً باکی نیست آری  
 اشتراط شروط در آن بی معنی است حاصل آنکه از برای دخول در جمیع این انواع مجوز است  
 کافی است زیرا که آنچه از باب تصرف در ملک است شاطش تراشیده است اعتبار امر و دیگر در آن  
 تنقیح نیست و هر چه از باب و کالت یا اجاره است در آن آنچه درین هر دو بلند است کفایت  
 می کند این انواع منوم و شروط شرط از یکا است و که ام یک دلیل عقل یا نقل بلبی بسوے  
 اوست چه امر بسبب ترازی و تطویل و تقویل است و کیف که مستقار ازین شرکت مفاد و معنی  
 و وجوه همین قدر است که دو کس در خرید و فروخت و بیع یک چیز شریک گردند و هر یک بقدر  
 حصه خود ازین بستانند و این یک چیز را وضع اسمی است حاسه هم آزمای نمیدانند تا بعد از چه رسد  
 و مقصود آن فروش می و دهنای از کمال چسبی بایسر و دو دین عام است از آنکه شریک مدفع هر  
 واحد مساوی باشد یا مختلف و نقد بود یا عرض و تجزیه به مال هر دو احد باشد یا بعضی آن متوکل  
 بیع و شرا یک کس باشد یا هر یک و اگر تقسیم که در اصطلاحات شاحت نیست باری بن اعتبار است

و چنین تکلف از برای شروط و تطویل مسافت و اتقاب بر طالب علم تسد و این لاطالما  
یعنی چه وی دانست که اگر حراشی یا بقالی را از جواز اشتراک در شرع و بیخیزد پس رسد نعم  
گفتن بروی دشوار نشود و اگر او را گویند که عنان یا وجه یا بدان جائز است یا نه بچاره  
نعم مثانی این الفاظ حیران و پریشان گرد و بلکه بسیاری از تبحرین علم فروع را دیده ایم که گفتار  
این انواع برایشان متبیس می شود و نیز تمیز بعضی از بعضی متلغمی گردد و اللهم که آنکه قریب العبد  
بمحفظ مختصری از مختصرات فقط باشد که درین حین املایر بحفظ خود بگذرد و نه مجتهد عبارت است  
از کسیکه توسیع دائره آرای محاطه از دلیل کند و بر چوبه از قبیل و اتف گرد و بپذیرد  
که این داب اسراری تقلید است بلکه مجتهد آنست که تقریب صواب و ابطال باطل کند  
و در هر مسئله از وجوه و دلائل فحس فرماید و میان او و میان صریح بحق مخالفت کدام باشد  
که در حد و در مقصرین بزرگ و معظم بوده است حاصل نگردد و فالحق لا یعوف بالرجال و از برای  
همین مقصد در اجاث این کتاب و جز آن سلوک سالکی کرده ایم که جز صافی الذهن از  
تقصبات و غلص الفهم از اعتقادات مالوفات قدر آن نمی شناسد و تعلیل بیان در ذکر  
این انواع و اقصا بر بعضی آن از همین جهت درینجا رفت که در آنکس از اطلالت بیخیریت

### فصل در بیان و کالت

جابر گفته خواستم که بسوی جبر بر ایم آنحضرت صلی الله علیه و آله سلم فرمود چون نزد وی من  
آئی یا نزد هوش بگیر اخراج او داد و صحیح و گذشته حدیث عروه بارتی در باره  
فرستادن آنحضرت صلعم او را بدینا از برای خرید فحیمه و این نزد بخاریست و همچنین از ابیه سر  
فرستادن آنحضرت صلعم را برگرفتن حدیثه روایت کرده و این تحقیق علیه است و جابر  
گفته که سه و شصت شتر را بدست مبارک خود خر کرد و بزنج بسته شتران امر بعلی مرتضی بود  
و این نزد سلم است و قدحه و عقیق آمده که فرمود بروا سه انیس بر زن انگیس اگر اقرار کند  
و بخش کن متفق علیه و این مبدء دلیل است بر ثبوت توکیل و توکیل عبارت است از آنکه غیر را

حکم تصرف بطور نیابت از خود بکند و معتبر در آن کمال فطنت و معرفت بموکل نیست بوجه  
مقصود موکل بدون تفصیل و هر که در تمیز این ترتیب سیده وی صالح و کالت است مگر آنکه  
شارع تکلیف فاعل در مفعول شرط کرده باشد و شرطیت تکلیف در وکالت وارد نشده و آنجا  
که مطلوب در آن از مکلف فعل آن امر بنفسه است سقوط تکلیفش از وی هماندم باشد که آن  
کار را بذات خود بکند مثل نماز که استنابت در آن جائز نیست و از گزاردن دیگر سقطش  
از ذمه آنکس نمی تواند شد و هر که زعم دارد که فعل غیر قائم مقام فعل مکلف است باعتبار وقوع  
استنابت از طرف او پس بروی دلیل است زیرا که جز از استنابت علی العموم نیامده بلکه  
مقتیده بعض صور آمده و هر چه از افعال چنان است که طلبش از مکلف باعتبار حصول و وجود او  
در خارج است و معلق بودن تکلیف نیست همچو صدقه و نحو آن پس زعم عدم تحققش مطالب  
بدلیل است چه مقصود وجود آن در خارج بود و آن بفعل مامور از طرف مکلف یافته شده  
چنانکه بفعل خودش یافته می شد و هر که تعلیق توکیل بشبه طایا وقت کرد آن معلق شد و این واضح  
تحتاج استدلال نیست زیرا که بجای آوردن وکیل آن کار معلق بر او پیش از زمان تعلیق مخالف  
موکل است و مخالفت لازم موکل نیست و این بخاطر معلوم شد که اگر وکیل خلافت را بر موکل امیر  
در آن مصلحت نیست یا ضرر است بکند لازم موکل نمیشود زیرا که وی وکیل را بدان امر کرده است تا از وی  
آن بروی شود و همچنین اقرار وکیل بر موکل غیر لازم است و لابد است که دخول اقرار در مطلق  
تفویض معلوم باشد بقرینه حال یا مقال ورنه اصل در تفویض تصرف و مصلحت است نه در  
مصلحت نیست تا با آنچه در آن مضد یا مضرت باشد چه رسد و هر گاه از آن بدان نزنند میسر نیست

### باب در بیان اقرار

بدان گفته آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود بگویند اگر چه تبلیغ باشد رواه احمد و الطبرانی  
و صحیح ابن حبان فی حدیث طویل و این دلیل است بر آنکه اقرار انسان معتبر است در جمیع  
خواه بر جان خودش باشد یا بر غیر خود چه مال و چه عرض چپ بدن و در قرآن کریم از ترتیب

احکام و عقوبات بر حصول امور که اقوات باشد کثیر طیب است اگر چه لفظ اقوات در اینها مذکور  
نشده و درست بطره نیز اگر ترجمه است پس توان گفت که اصل در لزوم اقوات برای منفعت  
اینها اجماع یا سنت است و بس و در سکران اهل علم را خلل است و اعدا قوال خارج  
مذهب عدم لزوم است و سکران را همچو صلح گردانیدن از بسا عقوبت فعل او خوبی  
دیرا که عقوبت در دنیا حدست و در آخرت آنچه در احادیث صحیح آمده پس اختراع عقوبت  
دیگر که شرع بدان وارد نه گشته بی وجه باشد و قول قائل که صحت حرکت صادر از سکران در  
حالت سکر بنا بر عموم اوله است بجلی ساقط است چه مناط احکام شرعی عقل است و چون عقل  
برفت گویند خطاب اذوے برفت و وی درین حال اگر مجنون نیست باری همچو مجنونست قیاس

### باب در بیان عاریت

سمر بن جذب گفته است آنحضرت صلی الله علیه و آله فرمود بر دست است آنچه گرفت تا آنکه بدش رواه  
احمد و اهل السنن و صحیح الحاکم و فرمود برده امانت یکس که ترا امین کرده و خیانت کس  
کمن که خیانت تو نموده و این نزد او بود و در نزد من است از حدیث ابی هریره بسند حسن  
و حاکم گفته صحیح است و ابو حاتم راز س استنکار آن بنوده و چون یحیی بن امیه گفت که رسول مرا  
سے برده وی گفت این عاریت صنونه است یا مؤداه فرمود مؤداه است چنانکه امر مؤداه  
و نسائی آورده اند و ابن حبان صحیح گفته و چون از صفوان بن امیه روایت استخاره  
در ع فرمود وی گفت بنصب می گیری اے محمد صلی الله علیه و آله فرمود نه بلکه عاریت صنونه است رواه  
ابوداود و النسائی و صحیح الحاکم و اخذ حاکم له شاهد اضعیف من حدیث ابن عباس  
و مشک نیست که عاریت یکس از کلام اخلاق و محاسن طاعات و افضل صلوات است چنانچه  
دران اباحت مالک است از برائے منافع ملک خود و بجا جتند و این فعل داخل است زیر  
نص صحت کتاب و سنت و درین هر دو آنچه از غیب درین باب آمده بیش از آنست که در  
گنج و منها قوله تعالی و تعاونوا علی البی و التقوی و قوله ینعوان الماعین و در لسان عرب



در بیان شرح این اباحت منافع که در اعاده است بلا عوض است پس در هر چه این صفت  
یافته شود عاریت است والا فلا و تعدی بجنایت در عاریت سببه از اسباب ضمان است  
و خیانت در آن یکی از انواع جنایت است و واجب بر عاقل ضمان مخون است فقط لا غیر  
و مجرد حصول خیانت در بعض موجب ضمان جنح نیست و همچنین استعمال و اشتراط ضمان  
سبب ضمان است چنانکه در حدیث صفوان است و اگر چه در آن مقال است اما از انتهای  
برای احتجاج قاضی نیست و لایسا و میکه شرط ضمان خودش مستعیر باشد یا شرط است  
اما مستعیر بدان را ضعیف گشته که این رضا الزام نفس است با تقیید رمضان و این جمله سباب  
داهل است زیرا حدیث علی الید ما اخذت حتی قادیه اگر مراد آنست که علی الید ضمان  
ما اخذت و لکن ظاهر آنست که مراد علی الید حفظه اخذت است و این نیست مگر در باب  
و بر ضمان تالف و لیلی در آن نیست

### باب در بیان غصب

سید بن زید گفته آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود هر که بگیرد از زمین یک شبر براه ظلم  
مطوق گرداند او را خدا سے تعالی بدان روز قیامت از نعمت زمین این حدیث متفق علیه است  
و آنست گفته آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم نزد بعض زنان بود یکی از امهات مؤمنین  
بدست خادم خود قصعه از طعام فرستاد و عاقله یا زینب آنرا بشکست آنحضرت صلی الله علیه  
و آله و سلم طعام را فراهم فرمود و گفت بخورید و کاسه صحیح بر رسول داد و شکسته را انگا بداشت این  
لفظ بخاری است و در ترمذی زیاده طعام بطعام و اناء بآناء آمده و راقع بن خدیج مرفوعاً  
روایت کرده که هر که در زمین قومی بغیر از آن او در است کرد و او را از آن نزع هیچ نباشد مگر  
نفعه و این نزد احمد است و ترمذی حسنش گفته و گویند که فجار سے خیفش نشان داده و آنرا عرو  
بن زبیر آمده که مروی از اصحاب آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم گفته که دو کس نزد رسول خدا ص  
خصوصت کردند و زمینیکه یکی در آن درخت نشاند و زمین از آن دیگرست آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم زمین

بزمیندار و بایید و صاحب دخت را حکم کرد که نخل خود را از پنج سیر وزن کند و فرمود رگ ظالم را حق  
نیست و این نزد ابوداود و بسند حسن مرویست و آخر حدیث نزد اهل سنن از حدیث سعید بن زید  
آمده و در وصل و ارسالش و تعیین صحابی اختلاف بوده و او در خطبه که روز تحریک خواند میگوید  
ای بکر در آن ارشاد کرد که دما و احوال شما بر شما حرامست همچو حرمت این روز درین شهر شما  
درین ماه شما و این تفتیح علیه است

### باب در بیان شفعه

جابر گفته حکم کرد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بشفعه در هر آنچه مقسوم نشده و دیگره و نفعی  
صد و دو بر گردانیده شد راهها شفعه میست و این لفظ بخاریست و مسلم زیاده کرده و شفعه در هر  
شترک است زمین و خانه و بستان نمی زبید که بفروشد آنرا تا آنکه عرض کند بر شریک خود  
در روایت طحاوی و باین لفظ است حکم کرد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بشفعه در هر چیزی و  
رجال ثقات اند و فرمود هسایه خانه حق است بخانه و این نزد ثقاتی است از حدیث انس  
و ابن حبان تصحیح کرده و لکن علت دارد و ابوداود نقل گفته فرمود جابر حق است بصعب خود و احقر  
الخطابی و صعب ابدا و همین هر دو ماده معنی آن قرب و مجاورت باشد و جابر باین لفظ روایت  
کرده که گفت جابر حق است بشفعه خود انتظار برده شود و اگر چه غایب باشد چون طریق  
یکه است و این را احمد اخراج کرده و در هر چهار سنن است و رجال سند ثقات اند و حدیث  
مرفوع ابن عمر بلفظ الشفعة کحل العقال نزد ابن ماجه است و بزار کاشف الغائب افزوده  
نمک سندی ضعیف است و حق آنست که سبب شفعه یک چیز است فقط که آن خلطه کاذبه بیان  
دو شریک در شئی مشترک میان آنهاست در طریق باشد یا در مجاری آن یا منبع و ظاهر  
ادله مانع بودن قسمت است از ثبوت شفعه خواه این قسمت بیان شتری و شفعه باشد یا تقسیم  
بود چنانکه کرده و تابع در بیان نفی نفی است و نیست فرق میان شریک در اصل و نفس  
جبری و منبع و طریق زیرا که شریک که خلطه باشد شامل هیچ است و شفعه یک از اوق نامیده است



ولی لا ذلک لمجازات البسنة انتهى و نزدین آنست که برضایت و اذن است در بر کپیه  
و احل الله البیع و زیاده تجارة عن تراخ بلکه هر آنچه دال بر جواز است و بر جواز اجاره و بر  
جواز و کالت است دال است بر رضایت و ادیان خاسته باشد که قرآن خالی از دلیل قاطع  
اگرچه مخصوصه کلام دلیل دال بر آن ثابت نشده

### باب در بیان مساقاة و اجاره

دلیل بر مشروعیت اینها حدیث ابن عمر است که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمایند  
خارج از زمین کرده و این متفق علیه است و در روایتی از صحیحین باین لفظ است که اهل خبر  
از آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم نقل کردند بر کفایت علی نصف ثمره استند آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند  
و اینهم شما را بر علی کنیز را ام که ثمره را بر او بفرستید و ثمره را آنکه عمر بن خطاب اجماعی ایشان کرد  
ولیکن این حدیث منوع است بحديث رافع و آنچه بعضی از است و درین مسئله ذهب است  
و اول آنکه گفته و اجتماعات مضطر به که شود کاسه در شج شسته و رساله مستقله ذکرش پر داشته  
و صحاح اولی حدیث جابر است نزد مسلم و در لفظه از مسلم آمده که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم  
نخل و ارض خمیر را به یهود و نصیر و بر آنکه در آن احتمال از اموال خود کردند و نصف ثمره ایشان  
باشد و این منوع است مثل اول آنکه بن قیس گفته رافع بن خدیج را از کاسه ارض به سبب  
و فضیله پرسید گفت لا ایس است مردم بر عهد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و زیارات  
و اقبال جد اول و اشبار را از درج اجاره می گرفتند پس بسیار بود که این تباه می شود و آن سالم  
می ماند و آن تباه می گردید و این سالم می ماند و نبود مردم را که اگر همین چیزها را از آن زجر  
کرده شد ولیکن شئی معلوم مضمون لا ایس است و او که مسلم و حدیث دلیل است بر تحریم  
مراعتی که منصفه بغیر و جمالت و شایسته گردد و او حدیث دارد و در نه از اخبارت معمول  
بر آن چنانکه شان علی طلق بن قیس است حافظ در بولغ المرام گفته درین حدیث بیان نموده  
که در متفق علیه است از اطلاق بنی قیس است حافظ در بولغ المرام گفته درین حدیث بیان نموده  
که در متفق علیه است از اطلاق بنی قیس است حافظ در بولغ المرام گفته درین حدیث بیان نموده

از هر اعرست و امر کرد بمواجرت سواد مسلم ایضا و باجماع این مسئله طویل الذیل شریح الطرق  
 کثیر الاختلاف قلیل الاستلاف است و خلاصه آنچه مرالامع شد آنست که اجاره ارض بشت  
 مجمل که وقوف بر مقدار آن ممکن نشود و منفعه با اختلاف گردد و بخواجیر ارض بر آنکه مالک یا  
 اجیر را نزع خارج ازان زمین یا ثابت بر سر ساقی و خوان در مکان معلوم از ارض باشد  
 چیخ نیست و از خصوصش شش ثابت شده و این معامله از جنس آن محابره است که رسول خدا  
 در خبری کرده و در اجاره بیشتر معلوم از غله حاصله همچو ثلث و ربع ادله مختلف آمده احادیث ارد  
 تحلیل خبری که رسول خدا بران مرده و جماعه از صحابه بعد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بیان  
 عمل کرده مقتضی جزا و است و احادیث معارضه آن که حملش بر صورت جهالت سابقه  
 ممکن نیست و خبری بر کراهت است نقطه و باین نهج میان احادیث اجتماع دست بهم  
 می دهد و بتوان گفت که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم فعل مکرده نکند چیزی توان گفت که  
 از برای بیان جواز کرده باشد زیرا که این جائز است حرام نیست حاصل آنکه باجماع ارض قسم  
 به قسم یک حرام دوم حلال شود مکرده حرام آنست که اجاره بغیر جز معلوم از خارج ارض باشد  
 و حلال آنست که بقدر ارض از طعام معلوم غیر خارج از ارض یا بدرام یا دنانیر معلوم یا  
 سخوان باشد و مکرده آنست که بجز معلوم از خارج از زمین باشد همچو ثلث و ربع هذا ما اطلعنا  
 لی بعد امعان النظر فی الأدلة فصل ابن عباس گفته خوش کشید رسول خدا صلی الله  
 علیه و آله و سلم و حجام را اجرت داد و اگر حرام می بود نمی داد و الله العباد بی و رافع بن خدیج  
 گفته که کسب حجام خلیت است و این نزد مسلم است مرفوعاً و جمع میان هر دو باین طریق است  
 که کسب حجام مکرده غیر حرام است و وصف نجث و سخت بباله در تنقیه و ارشاد بسوی معالیه  
 اوسرست و مرفوع حق تعالی نمی فرماید کسی اند که من خصم ایشانم روز قیامت یک مودع  
 کرده شد بن باز عهد شکنی کرده و مودع که آنرا دافروخته بهاس آن بخورد سوم مودع  
 کنیکی را مودع گرفت و کار تمام کنانید و اجرتش نداد و این را مسلم از حدیث ابو هریره

اخراج کرده و فرمود حق آنچه بران اجرت گرفتند کتاب خداست اخراج به البخاری  
 عن ابن عباس و این حدیث عامست صادق می آید بر تعلیم و بر آند اجرت بر تلاوت  
 نزد طلب از قاری و بر اخذ اجرت بر تفسیر و بر اخذ عطا سے مرفوع بسوے قاری بنا بر  
 قاری بودن او و خوان پس تعلیم کلف مخصوص باشد ازین عموم و ماعدایش داخل زیر عمومست  
 و در بعض افراد عام اوله خاصه دال بر جوازش آمده چنانکه عام را بران دلالت مست و منجمله  
 این افراد اخذ اجرت بر تفسیر تعلیم زن بتقابل مهرست فحکذا ایضی تحریم الکلام فی  
 المقام والمصیر الی التبعیج من ضیق العطن ولا یجاء بما لا مدخل لیه فیما نحن بصدقه  
**فصل** ابن عمر گفته آنحضرت فرمود بدید اجرت اجیر قبل از آنکه عرق او خشک گردد و این را  
 ابن جابر روایت کرده و درین باب است از ابی هریره نزد ابی یعلی و سبیقه و از جابر نزد  
 طبرانی و هر ضعیف است و ابوسعید روایت کرده که فرمود هر که مزد و گیر و اجرت او را نام برد  
 و دران انقطاع است نزد عبد الرزاق و سبیقه از طریق ابو حنیفه رج بوصلش پرده است و در  
 قضین اجیر حاصل باشد یا مشترک آنچه صلح تنگ باشد نیامده مگر از صلح و عمر هر که خواهر متعلقه  
 ایشان شود و فهمانعم من یقلد و در کف عین و در دست اجیر بدون جنایت او و سبب اجیر  
 قضین اجیر نیست چه وی اجیر بر حفظ نبو و قضینش مستلزم اخذ مال او بدون دلیل است آری  
 اگر این اطلاق جنایت و سبب باشد قضین او بر گز جانی بودنش بر مال غیر مست و منجمله جنایت  
 تقاطعی و حسن عتق که بران خبرت ندارد و آنرا چنانکه باید نداند دیگر بدون او است بجای  
 خوفناک با عدم غلبه ظن بیلاست و اگر چه این مسافرت بمال و ولایت معدود و تقریبات  
 لیکن نزد ما از ادوی جنایت بر مال غیر می نماید چه تعریفش از براس تلف تسبیب است  
 حکم با شرت زیرا که اگر چنین شکر کرد عین تلف نمی شود و غیر خدا آن سلطمی گردید و از  
 موجبات ضمانت است تقریبات مستاجر بر حفظ و حفظ جنایت دادن جرئت بوی و تحلیه میان عین  
 میان او و مکتومت آنکه در حکم مستریم بجهت او است و چون نگاهداریش نکرد و حکم تلف گشت

یا اگر چنین نماند صاحب مال نزرک قیام بحفظ آن عین نمے کرد و لیکن این تضمین قویست  
که تلف عین با عری ممکن الذیع از اجیر باشد و اگر نباشد بمجر آفات سماویہ و وحیش غالب  
پس با اجیر حافظ ضمان نیست چه از ان بچاره تفریطی نموده و برین تفاسیل خل حدیث  
علی الید ما اخذت حتی قادی باید کرد حاصل آنکه اجیر بر عمل در عین یا بر حل آن غیر  
مضمون علیہ نیست مگر بر آنچه از جنایت او باشد تضمین بر تفریط و در حفظ ب وجهست خواه  
تلف عین یا بر غالب باشد یا غیر غالب زیرا که و س موجر برین کار نموده و اگر استیجار اجیر  
حفظ عین بود بلا نزاع بر جنایت و تضمین قیامت آن عین باشد زیرا که تلفش بسبب تفریط  
اوست چه نزد این تفریط آنچه مطلوب از اجیر بر حفظ بود بجا نیاورده هذا ما یطهر فی تضمین  
الاجیر و الله اعلم

### باب در بیان اجبای موات

عروہ از دعائش از آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم آورده کہ فرمود ہر کہ آباد کرد زمینے را کہ از ان  
بسیج کس نیست وی احق است بان زمین عروہ گوید مگر در خلافت خود ہمین حدیث حکم  
کرده و ادا البخاری و روایت سعید بن زید از آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم باین لفظ  
کہ ہر کہ زمرہ کرد زمین مرده را این زمین اور است نزدی تحشیش نموده و گفته کہ مرسل است  
و هو کما قال و اختلف فی صحابہ فقیل جاب و قیل عاکشہ و قیل ابن عمر و راجع  
اول است و صعیب بن جنامہ ابن عباس را خبر کرد کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فرمودہ است نیست مے مگر  
از برای خدا و رسول و ادا البخاری و امام در حکم نمے است درین باب و قمر مذ نیست  
ضرر و ضرار و ابن را احمد و ابن ماسہ از ابن عباس آورده اند و نزد ابن ماسہ شل آن  
از حدیث ابی سعید ہم آمده و در موطا مرسل مروی شدہ حقیقت نفس بمعنی نہ تحریم است  
در ہر امر بہر صفت کہ باشد و این حدیث قاعدہ عظیمہ از قواعد دین است جزئیات و کلیات  
شرعیہ حقہ شاہد اوست و عکس ہر جا جارسے است مگر آنکہ دلیل بر تخصیص این عموم آید و مؤید

مضارت و بعضی صور مطالب بدلیل است اگر بیار و پذیرفته شود و در این حدیث بر رو  
 ابو بایر ز و الله لا مدین به بین الکتاب که فصل آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم فرمود  
 هر که چاه کند و او را چهل گز عطن از رای ما شیشه اش باشد و او این ملکة عن عبد الله  
 بن مغفل و لیکن سندش ضعیف است و این در صورت عدم ضرر و ضرر است و اول بن قمر  
 حضری را پاره زمین و حضرت بخشید چنانکه احمد و ابو داود و ترمذی روایتش کرده اند این بن  
 صحیحش گفته و در روایت ابن عمر آمده که بریر را بقدر حضرت فرس اقطاع کرد و سه اسپ را ناانجا  
 و دانید که یالسا و بازانایان خود بیندخت فرمود تا آنجا که سوط رسیده است بدید  
 و لیکن در سندش نزد ابو داود و ضعف است و معذراست رعیت اقطاع از حاکم برای رعایا  
 و هر که در جایگاه و دانش مصلحت بیند ثابت است باین اول و با نزع و فرمود مردم شریکند  
 در سه چیز کاه و آب و آتش و این را احمد و ابو داود و در روایت کرده اند و رجالش ثقات اند

### باب در بیان وقف

رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرموده انسان چون مر و عمل او از وی منقطع شد مگر سه چیز یک صدقه بجا  
 دیگر علم منتفع به سوم ولد صالح که در جمعی از براسه است و اولی مسلم را و بعد از او جاریه و وقف  
 زمین و مانند آنست در راه خدا نیست قرب و داخل است در علم نافع کتابت کتب دینی  
 و تالیف و احکام شرعی و وقف کتب بر اهل علم و عمر زین و ذخیر یافت و از آن حضرت صلی  
 علیه و آله وسلم درباره آن امیر خواست و گفت هیچ مال آنرا از زمین نزد خود نیافته ام  
 فرمود اگر خواهی اهل را حبس یعنی وقف کن و حاصلش را صدقه گردان پس قرآن را  
 صدقه گردان برین شرط که حاصلش فروخته نشود و عمارت و مذهب نرود و حاصلش را در فقرا و مؤمنان  
 و رقاب و سبیل خدا و ابن السبیل و ضیف تصدق ساخت و گفت نیست گناه بر کسی که دلیالت  
 و خوردن از ان بمعروف و اطعام صدیق بدون طول بمال و این لفظ مسلم است اگر چه  
 حدیث متفق علیه است و در لفظ از بخاری چنین آمده که تصدق کن باصل بر آنکه فروخته نشود



و در پیله داده نباید و لکن میوه آن صرف نموده شود و این ظاهر در آنست که شرط از کلام نبوت  
و جمع ممکن است باین طریق که عمر این را بعد از امر نبوت شرط کرده پس بعضی روایت رفع کردند  
و بعضی موقوف بر عمر داشتند و در حدیث ابو هریره است اما خالد پس روئے آورد و عتق خود  
در راه خدا پس ساخته و این نیز متفق علیه است و و ال است بر مشروعیت و قف و از اعظم  
نحج بر صحت و قف مشاع حدیث ثامنونی حافظ کبابی النجار فقال لا الا نطلب ثمنه الا الله  
است و این حدیث صحیح است که در قصه بنای مسجد نبوت آمده چه ظاهر آنست که حافظ  
مشترک بود در میان ایشان و می توان گفت که نیست مانع از آنکه هر یک را از بنی انجاء  
نصیب سین در آن حافظ باشد حاصل آنکه قائل بجزا و قف مشاع محتاج باشد ازال  
نیست دلیل اگر هست بر ذمه مدعی حصول مانع ازان است

### باب در بیان پیله

میان مسلمین در جزا و جزیات خلافتی نیست گویا کلام جماع است مگر از ابن الصبل غ فقیه  
شافعی مؤلف کتاب شامل نقل خلافت کرده اند و این از غرائب علی است نعمان بن  
بشیر گفت که پدرش نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آمد و گفت این پسر خود را خلافتی بخشید  
پرسید هر یک پسر بر شل این داده گفت نه فرمود یا نه پس گردان و در لفظه چنین است که پدر  
نزد حضرت رفت تا او را بر صدقه من گواه گیر و حضرت فرمود یا همه فرزندان این چنین کرده  
گفت و فرمود پسر خدا را و عدل کنید میان او را و شما پس پدر بر گشت و صدقه را با او گرفت  
متفق علیه در روایتی از مسلم است که فرمود گواه کن برین کار غیر مرا یا خوش می آید ترا  
که در یکی با تو بکنان برابر باشند پس چنین کن و این دلیل است بر وجوب تسویه میان اولاد  
و هم الحقی حاصل آنکه آنحضرت صلی الله علیه و آله تسویه فرمود و تعالی در محکم کتاب متولی کیفیتش شد  
و تفصیل را جو ر نام نهاد پس هر که زعم کند که این تفصیل بسبب از اسباب پیچیده و نحو آن جائز است  
بر روی دلیل است و آوردن آنهم ازین حدیث پیچیده اهل جناء الاحسان الا الاحسان

و نحو آن بود و نسبت زیر که بر فرض شمول این آیه بر محل نزاع اعم است از حدیث تسویه  
 با اختلاف پس بنا بر عام بر خاص واجب آید و این مجاز است و تخیر آن چیز باشد که افعال  
 متولی نسبت آن شده و کیف که او جان حکم احوال کمین و اعدای العالمین است و بی صیغ  
 آن در اولاد کم الذکر مثل خط ابی شعیب فرموده و استدلال بر جوازش بقول آن حضرت  
 صلی الله علیه و آله و سلم اسامی جمع و اسامی دهه این طریق که ارتجاع را با آنکه در ملک است  
 یعنی نسبت از بطلان بجائے است که بر هر که ادنی فهم دارد و خفی نیست چه امر برد و ارتجاع  
 قاضی بعد مجاز تفضیل و وجوب رد و ارتجاع است و بر خروج آن از ملکش دلالت است  
 نسبت بایقت و نه تضییع و نه التزام بلکه استدلال بر آن بلفظ ایساک ان یکن فی الک فی  
 معنی اولی تر ازین استدلال باطل است زیرا که احاطه منع بر اختیارش کرده اگر چه حق  
 وجوب تسویه و تحریم مفاضله میان اولاد است زیرا که جوهر است و جوهر حرام است و تعلیق بحکم  
 پدر یا ستوای اولاد و بر موجب عدل بودن مفاضله نیست بلکه همان ستم است و مردود حضرت  
 صلی الله علیه و آله و سلم تنبیه بفضل بر فعل است که با آنکه این کار جوهر است بسبب حقوق بعض  
 اولاد نیز هست و مقام احتمال تطویل و بسط دارد و پدر و الا که در دلیل الطالب ازان نقص  
 و طرکه فصل آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرماید عائد در بی خود و چه رسد به است که  
 کرده می خورد و این تفق علیه است از حدیث ابن عباس و در روایتی از بنابر است آمده ما را  
 مثل سوختن آنکه عود و چه رسد می کند همچو کلب است که نمی کند و در آن رجوع نمی نماید و آن  
 ابن عمر و ابن عباس مرفوعاً آمده که حلال نیست مرد مسلم را اینکه عطیه دهد باز و آن بر کرد و مگر  
 در آنچه پس می دهد از آن چه اهل السنن و احمد و صحیح الشافعی و ابن حبان  
 و الحاکم و غیره از شیعه عائد در بی بکلیب با لافه در جز است چه این صورت بنایست شنیع و  
 قطع است و ظاهر آنست که دلالت حدیث بر تحریم رجوع در بی مطلقاً است مگر بیست و نه  
 که مخصوص است ازان مگر آنکه حدیث مرفوع حسن از سمره بصحت رسد و الفاظ و سبب است

اذا كانت الهبة لذی رحم لم یجع استیحاء السیاحه ودر سقیفه روایتش  
 ابن عباس کرده حافظ گوید در اسناد ثانی معتقد است و این ابو جریح گفته است هر دو حدیث  
 ضعیف است پس اگر منتقض باحتیاج شود مخصوص و سعه رحم از موم باشند بنیابین اگر حدیث  
 ابی هریره که نزد ابن حزم است مرفوعاً بلفظ الی اذهب استی بصلته ما لم یثب فیها و  
 حدیث ابن عباس نزد طبرانی مرفوعاً و بکبر بلفظ من و هب هبة فهو استی بصلته ما لم یثب فیها و  
 علیها اگر صحت رسد مخصوص به غیر شتاب علیها باشند و رجوع در آن جائز بود و بیک حدیث  
 ابی هریره را ابن ابی حزمی تضعیف کرده و حاکم تصحیحش از قول عمر آورده **فصل** قول ثمال  
 و هبت وال بر رضای اوست بخروج موهوب از ملک و سه و دخول در ملک موهوب له  
 و همین قدر معتبرست زیرا که چون موهوب له استخلال بهی با این قدر که گوید یا استخلال مال مرد  
 سلم الطیب خاطرش نمود و باطل نخورد و زیاده برین قدر معتبر نیست پس چون موهوب با  
 قبض کرد یا ترک قبض نمود و سکوت کرد و رونمود و در آن کفایت است و تراجم عدم تمام بهی  
 مگر قبول محتاج دلیل است و محتمل باشد تراجم قبض در بهی قائم نیست عاقله گوید یا مخضرت  
 صلی الله علیه و آله وسلم بدی قبول می کرد و بران مکافات می نمود و ادا الی الخاری پس ثابت  
 بر بهی از باب مکام اخلاق است واجب نیست و از نجاست که چون مردی ناقه یا مخضرت  
 صلی الله علیه و آله وسلم داد بر دی مکافات کرد و پرسید که راضی شدی وی گفت نشدم  
 زیاده داد و فرمود راضی شدی گفت آری را و ادا احمد و صحیح ابن حبان و فرمود هر که  
 بهی داد وی حق است بدان مادام که عوض نکرده شده است بران و این را حاکم از ابن عمر  
 آورده و صحیح وقف اوست و سخن برین اثر گذشت **فصل** عمر گفته سوار کردم یک را بر اسب  
 در راه خدا پس صاحبش اضاعت او کرد و گمان بردم که او را از آن فرود شد یا مخضرت  
 صلی الله علیه و آله وسلم را ازین ماجرا پرسیدم فرمود خریدی مکن اگر چه ترا بیک درهم بدی متفق  
 علیه و نهی آنست که بظاهر و معنی خود در بهی و در حدیث است و ابو هریره گفته یا مخضرت صلی

فرمود و پیر فرستید با هم دوست و ابرید یک گراهِ این را بخارے در آب مفر و اخراج کرده و آبِ بلبِ حسن رویش کرده و لفظ انس مرفوعاً این ست هدیه فرستید با هم زیر که هدیه می کشد می بود کینه را ساواک الیف را با سنا حد ضعیف و ابو هریره گفته فرمود اے زنان مسلمان خواند خرد و شمر دزدی هدیه زن همسایه را و اگر چه یک سم گو سفند باشد و این متفق علیه است مقصود مبالغه است و حش بر هدیه همسایه از برای همسایه و حقیقت فرسین زیر که عادت با دایه آن جاری نیست و ظاهرش نه ست مهدی را از احتقار هدیه مُتدا به سوسه او بود و بی که مژدی بترک اهدا گردد و بختل که این نه از برای مهدی له باشد تا وی آن هدیه را محقره انگار و بختل که هر دو امر را باشد و شاید که او له همین ست و حکم هدیه ثبوت و باب را با گذشت

### باب در بیان عمری و رقبه

حضرت فرمود عمری کس راست که او را تحشیده و این متفق علیه است از حدیث جابر و لفظ مسلم چنین ست که نگاهدارید بر خود اموال را و تباه نکنید آن را چه هر که عمره کرد این عمری و را و عقب او راست در زندگی و بعد موت و در لفظی این ست عمری که رسول خدا صلی الله علیه و سلم آنرا جاز و اشتن آنست که هی لاک و لعقیق که یروا که هی لاک ما عشت گفته آن حساب عمری بزرگ گردد و بیک این زیادت در ست از قول ابی سلمه پس ایام ثبت نمیشد و لفظ ابی داود و سنائی چنین ست که لا تقبوا ولا تقصروا و هر که رقبه یا عمره کرد آن در تیره او ست و این نه محمول بر کراهت ست یا بر تحریم و هر چه باشد مراد آنست که نباید کرد و چون کرد صحیح شد زیرا که الهی جائقه آمده پس نسخ نتوان گفت و ظاهر مراد آنست که بر هر چه سسای عمری و رقبه صادق آید از احکام است یعنی ملک معمر و رقبه با شد و چو ساز الملک او و ثبوت است که بر اطلاق و تقیید بهرت عمر این معنی صادق است و در تقیید بمثل یک ماه یا یک سال یا زیاد و ظاهر عدم صدق این معنی بر رقبه است زیرا که حکم عمره و رقبه نباشد و ظاهر له و لعقبه مجوز است صحیح تمکین نیست و گفته اند که سلطان عمره بهر ست

پس اگر ذکر عقبی شرط باشد مطلق نه تا در پیم عمری آنست که چنین گوید اعمرو تاك نقطه و نیز  
 صالح تخصیص یا تقیید است چه شئی زائد بر مساوی عمری است و اگر تقییم که عمری اعم است از  
 اطلاق و تقیید بدو که عمر کمتر نهاده ذکر عقبی با او باری شک نیست که تخصیص بموافق معیار  
 صحیح نباشد لایسا چون مفهوم لقب بود که اثنی بصدده و پنجمین تقیید بموافق مطلق کما  
 تقدرافی الاصول

### باب در بیان لفظه و ضاله

انس گفته اند شنت انحضرت صلی الله علیه و آله و سلم برخای افتاده در راه پس ف بمود  
 اگر نمی رسیدم که از صدقه باشد می خوردمش منفق علیه ظاهر آنست که تعریف اشیائی محقره  
 همچو خر و عصا و نحو آن غیر واجب است و حدیث وجوب تعریف سه روز و پنج چیز ضعیف است  
 و در سندش مقال و با جمله ترخیص در محقرات تخصیص عموم احادیث وارد و در وجوب تعریف  
 یک سال است و لا یحیی عن ذلک زید بن خالد سینه گفته مردی نزد انحضرت آمد و  
 از لفظ پرسید فرمود عفاص و دو کار او را بشناس تا یک سال بشناسان اگر صاحبش آمد  
 فبها ورنه نشان تو باوست پرسید گم شده گو سفند را چه حکم است فرمود این تراست یا  
 برادر ترا یا اگر را گفت حال شتر چیست فرمود ترا باوی چه کار است وی ستاد و حصار و ما  
 همراه خود دارد و درخت می خور و تا آنکه مالکش او را بر خور و این نیز متفق علیه است و لفظ سلم از  
 زید این است که هر که ضاله را بجا دهد وی خود ضال است ما دام که تعریفش نکرده و در حدیث  
 عیاض بن حمار فرمود آه که هر که لفظ یا بد بران دو گواه عادل گیرد و عفاص یعنی آورد و کا  
 یعنی سر بند آن را انگه دارد و لفظ را ناسیب نکند اگر برب لفظه آید حق باشد بدان بر نه مال خدا  
 هر که خواهد بد بر او اله احدی را حلل السنن و صحیح ابن خنیه در این جهان و با جمله غایت  
 مدت تعریف یک سال است و پیر است ظاهر اوله و تعریف سه سال که در حدیث ابی بکر  
 معلل بطل و ما و لبتا و ویلات است و صحیح بزی آن تعیین زمره او با این صاحبش آنست که

در آن سال یک سال یا نزول القضاے آن بیاید چنانکه حرف فاء بدان شعرست پس اگر آمد  
 لفظ لفظ را بوسی تسلیم نماید ورنه خودش بدان منتفع گردد و چون بعد از انتقال آید ضامن  
 آن باشد بشرطیکه بر جان خود صرف کرده و در غیر آن و سلم از عبد الرحمن بن عثمان بن سنی  
 روایت کرده که منی فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از لفظ حاج و در حدیث دیگر  
 آمده که حلال نیست لفظی که گرازی برای معرفت و تعریف لفظی که آشدست از تعریف دیگر لفظی  
 و در حدیث مقدم بن سعد یارب آمده که فرمود حلال نیست صاحب و نه ان از ورنه گان و  
 نه حار اهل و نه لفظ اذمال معا هرگز آنکه استغنی شود معا هر از ان اخذ چه ای داد

### باب در بیان ودیعت

آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود کسی که نهاد و ودیعت خود نزد کسی بروی ضمانت  
 و این را ابن ماجه بنده ضیف از عمر بن شعیب عن ابی بن جده روایت کرده و نزد و توطی  
 بلفظ الاضمان علی مقصود و در سندش نیز ضعف است و لکن مجموع این احادیث منتضی بر  
 عدم ضمان بشروط عدم خیانت و جنایت و تعدی و حفظ است زیرا که در بعضی طرفی تفسیر لفظ  
 غیث المغل آمده و فعل یغنی خائن است و جنایت و تعدی و بجهت خیانت باشد و اما حدیث  
 علی الید ما اخذت حتی تؤدی پس در آن حالت ضمانت است

### باب در بیان فرائض

اهل علم از مجتهدین و غیر هم درین باب توسع بسیار کرده اند ولیکن احتیاط بدین عمل است  
 که کتاب و سنت ثابت شده و مجرای در خور تدوین نیست خصوصاً در کتب هدایت آیت  
 عباس گفته آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود یک پانصد فرائض یعنی سهام میراث را باطل  
 آن و آنچه بماند برای اولی اجل ذکر باشد و این متفق علیه است و توصیف اجل بلفظ ذکر  
 و فرض تاکید است و فائده آن دفع توهم تجوز یا سهو یا عدم شمول باشد و این العربی گفته فائده  
 آنست که احاطه بکلیج میراث ذکر را باشد نه نهی را یا مراد بلفظ اجل تجوز و بحدت و قوت در کتب

پس حاجت بذكر گرفت يا رجل بسنه شخص شامل ذكر و انشے بود لهذا ذكر ذکر و يا اخترا  
 از غشی مست و سبلی گفته ذکر صفت اولی است و صفت رجل و تبعه الکرمانی و فرمود  
 و ارث نمی شود و مسلمان کافر را و کافر را و کافر مسلمان را متفق علیه من حدیث اهل بیت <sup>علیهم السلام</sup>  
 و این یکی از فوائد ارث است و لهذا اجماع نیست فرق در آنکه کافر حری باشد یا دمه  
 یا مرتد یا مقول نیست تخصیص مگر بدلیل و قول صحابه صادم قول نبوی نمی تواند شد آن عمر و  
 گفته آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود نیست توارث میان اهل دولت و این نزد  
 احمد و اهل سنن سنت جز ترند و عمر و ابی بلتین کفر و اسلام است پس همچو حدیث اول باشد لیکن  
 این محل بعدی دارد و در توارث ملل کفر و مختلفه بعضی از بعضی خلاف است و در میراث مرتد  
 اقوال است و حق آنست که مرتد همچو کافر است از اهل ملت اسلام نیست پس حدیث اول  
 شامل مرتد باشد و بدلیل تخصیص مرتد نبی ص <sup>ص</sup> فصل ابن سعد و در باره مردی که دختر و دختر  
 پسر و خواهر گذاشت از آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده که فرمود دختر نصف است  
 و دختر پسر سدد و این بنا بر تکمیل و ثلث باشد و آنچه باقی ماند خواهر پسر است و این نزد  
 بخاری و سلم است و عمران بن حصین گفته مردی نزد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم آمد  
 و گفت پسر پسر بمرد ما را از میراثش چیه می رسد فرمود ترا سدد است چون برگشت باز خواند  
 و فرمود یک سدد دیگر تراست چون برگشت باز خواند و گفت سدد دیگر طعمه است و این نزد  
 احمد و اهل سنن سنت ترندی گوید صحیح است لیکن از طریق حسن بصری از عمران آمده و حسن را  
 از وی سماع نیست و لفظ طعمه گویند یا به از تعصیب است چه زائد است بر اصل فریضه و میراث  
 حدیثی گفته که تمام تفصیل شافعی نیامده غایتیانی الباب همین حدیث باب و آنچه در منتهی است  
 دارد و تاده و گوید معلوم نیست که این سدد همراه کدام و ارث بجد داده و چون حال  
 و نه که با جد بود و معلوم نشد پس باقی ماند مگر مجسمه و اما از علای صحابه و من بعد هم تشیلات  
 و تشیبات تحت نمی ارز و میتوان گفت که جد نسبت اخوه و اخوات مطلقا حق است زیرا که

غنیمت بود و الله تعالی بمنزل والد است و اب سقط برادران و خواهران است مطلقا و هر که این  
 علم باشد که در پدر فریضه است که حیدر و ان شریک انست وی دلیل آورد و همچنین قول ثمال  
 که دلیل متفقست مقام است جدا و باقی را بعد از اخوات بگیرد محتاج دلیل است و چون  
 حدیث بریده آمده که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم از برای جد یک سدس قرار داد و بیکه  
 جز او مادری نباشد یعنی و اگر باشد حاجب گردد و او را که این داد و النساء صحیح این  
 المسکن و این سخن چیده و این الجار و د و ق و ا که ابن عدی و لیکن درین حدیث نیامد  
 که این جد از طرف مادر بود یا پدر و نه اینکه حیده مذکور آنست که مدرج یک پدر میان دو  
 مادر بود یا مدرج یک مادر میان دو پدر نباشد پس تفصیل و تفاریح که در کتب فقه مذکور است  
 در خورامان نظر دستندات فقهاء است و مجربان و اجتهاد فردی از افراد صما بر جادی نیست  
 و همچنین اجماع جاسمته از ایشان تا آنکه بجماع اجماع رسند فصل آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم  
 فرمود و مال وارث کس است که او را وارث نباشد و این را احمد و اهل سنن جز ترمذی از مقدار  
 بن معمر یکرب اخراج کرده اند و ابو زرعه رازی تحسینش نموده و حاکم و ابن جبان صحیحش گفته و  
 ابن حدیث را طریقت است و اقل احوالش آنست که حسن بغیره باشد و ازین باب است حدیث  
 ابن اخت القوم منهم و این حدیث صحیح است و در روایتی نزد احمد و اهل سنن جز ابو داود  
 این لفظ آمده که الله و رسول الله و مولى من لا مولى له و الخال و ادرث من لا و ادرث له  
 حنه الق مذى و منحه ابن جان و دوران و دالت باشد بر ثبوت سیراث ذوی الارحام  
 و تمویلا و است و این حدیث آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم میراث ما غنیمت بود و او را و غنیمت آنها مگر  
 ذوی الارحام قال تعالى و اولوا الارحام بعضهم اولى ببعض و قال للرجال نصيب مما ترك الوالدان  
 و الاقربون و للنساء نصيب مما ترك الوالدان و الاقربون و لفظ رجال و النساء و اقربون ثمال و ذوی الارحام  
 و اما حدیث سألت ابی عن میراث العمة و الخالة فإسألتی ان لا میراث لهما پس  
 دوران مقال است و اگر بصحت رسد غایتش تمضیص این دو فرد و از عدم ذوی الارحام باشد



و تاملش باین پنج ممکن است که نیست میراث از براسه این هر دو همراه کسی که اقدم است  
 یا میراث مقدم نیست یا آنکه میتوان گفت که حدیثی فمما ابقت الفرائض فلا ولی و جل  
 ذکی دال بر آنست که اولی الارحام مذکور اولی از اراث اند پس حدیث نفی میراث عمه  
 و خاله بنید این یعنی و مقوی اوست با حدیث وراثت بقال و باین طریق جمع میان حادث  
 حاصل می شود و قد قال بمثل ذلك ابو حنیفه رحمه الله تعالی فصل جابر از حضرت  
 صلی الله علیه و آله و سلم آورده که چون آواز کند کودک و ارثش گرد و او را هیچ  
 ابن جنان و این بنا بر آنست که استلال دلیل حیات است و عطاس و بکا و توجو آن در حکم  
 اوست و درین باب حدیثی است اما به ضعاف و قزو نیست براسه قاتل از میراث چیر  
 و صواب توقف این روایت بر عمر بن شعیب عن ابيه عن جدته و اعلمه النساء و  
 قاتل ابن عبد الله و باطل از طریق روایت که از تریب حسن لغیر و قاضی نیست و ظاهر آنست  
 که حدیث شامل قتل عمد و قتل خطا هر دو است و بر تفرقه دلیلی منتفی نیست و تخصیص بے دلیل  
 مقبول نباشد پس حق حقیق قبول آنست که قاتل عمد یا خطا و ارث مال یا ویت نیست و البیه  
 ذهب الیه و لیکن اگر این قتل بطور دفاع است یا با امر امام حق پس وجهی از براسه منع میراث  
 مفروض له شرعاً نباشد و قزو و هر چه را پدر یا پسر فراهم آورد آن از براسه عصبه اوست هر که  
 باشد و این را ابو داود و نسائی و ابن ماجه از عمر بن خطاب آورده اند و ابن المدینی و  
 ابن عبد البر تصحیح کرده اند و دلیل است بر وراثت و لا و حدیث ابن عمر فروغ که و لا کما هیست  
 چنانچه نسبت و بسمه آن نمی شود و این روایت از طریق شافعی از محمد بن حسن از ابو یوسف  
 شافعی را ابو یوسف از محمد و ابن جنان تصحیح کرده و لیکن نزد یحیی معلول است لکن حدیث آن  
 میلان الی الاء الاکبر من الذکر و الاثر النساء من الاء الاکبر من الاء من اعتقن او  
 اعتق من اعتقن اخى چه ابن ابی شیبه من حدیث عمرو بن شعیب عن ابيه عن  
 جده عن النبی صلی الله علیه و آله و سلم دلیل است بر تخصیص میراث و لامر و ان را زن و ان را و آنست گفته

آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم فرموده و افترض شایز بین ثابت است اخراج احد و صحابه  
 الذی صدق و لیکن معلل با رسال است و درین حدیث با عوجی که در دست اشارت است بآنکه  
 درین باب رجوع بسوی او می توان کرد و لهذا شایسته در فرائض بروی اعتماد کرده و او را بر غیر  
 ترجیح داده فصل خلاف در آنکه عبدالمکب ارش می شود و یا میشو و او شهر را از نار بر علم است و او له  
 در آن بنایت متکلف مع فکیف یقوم الظل و العباد اعوج و در حدیث من نزد نزدیک  
 از ابن عباس مرفوع آمده که اذا اصاب المکاتب حلاً او می دانند و در بحساب ما حقیق منه  
 و این صلاح احتجاج است بر آنکه عبد و ارش نیست چپه درین حدیث از برای چه باقی رجوع است  
 اثبات میراث نفروده و حدیث عمرو بن شیب عن ایهی عن جده مرفوعاً بلفظ المکاتب قن  
 ما بقی علیه و ما هم که نزد او بود و غیره است معارض اوست و جمع میان هر دو ممکن است  
 باین طریق که حکم عودیت بروی و در اعدای احکام مذکور در حدیث اول است.

### باب در بیان عول

درین باب مرفوعاً تا آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم ثابت نشده و دعوی باطل صحابه هم  
 بران مندرش است بنا بر خلاف ابن عباس در آن نیست وراثت ایشان مگر مجرب و اجتهاد است بعض  
 صحابه با اجتماع بر احدی جفت نیست و لایسب آنکه مستلزم قطع بعض میراث و ارش باشد بلکه منیع مر به  
 قسمت نزک است که احاق فرائض باطل آن کند و آنچه ماند باولی عول ذکر در هر دو هر که اول و ثانی  
 مقدم کرده است او را مقدم داشته نصیبش تمام و کمال به هر دو مؤخر کرده او تعالی را مؤخر  
 داشته باقی قلیل باشد یا بیشتر یا و سپرد مثلاً اگر یک بر و زوج و مادر و خواهر گذاشت فرض  
 خدا از برای زوج نصف است و در صورت عول او را سه شان می رسد و یک ربع از نصیب  
 کم می گردد و پنجمین مادر را ثلث است و در عول او را ربع می رسد و این خط است از نصیب که او ثانی  
 آن را فرض و مقدر فرموده پس قول بعول جز بدلیل راست نیاید و کیف که رعایت مصلحت بعض  
 و رشاد خال نقص که مفیده بیش نیست بر بعض دیگر از جنس با جهتا و جارس بر سن مرضی است

پس درین مسئله زوج را نصف ترک غیر مقصود و امثالش و خست را سددس باقی می باید  
و چون سددس خواهر را دیگر هیچ غیر سددس اگر چه ذات فرض مقدار که نصف باشد بوده است  
و لکن این نصفها مشروط است بآنکه اولی تر بدان یافت شود حاصل آنکه اخذ بعض میراث  
دارش بجز وراثت بی مستندست و خطری که در آنست مخفی نیست بخلاف تقدیم اول خوال  
از کسانی که او تعالی میراث شان فرض گردانیده بآنکه داخل زیر حدیث المحقق الفاضل  
باهلهاست و در آن بیست است از خطرست زیرا که درین صورت دخول نقص بر اقامت و حتی  
نیست بلکه بر ذریعۀ متاخره و استحقاق بعیدست و صاحبها ابن عباس ما ابصره  
بعد از آنکه استدلالات چیست بقول لوقد صامن قدما الله و اخذ و امن  
اخرا ه ما حالت فی بیضة فی الاسلام ولیکن شوکانی رحمه بعد متی در از تالیف حاشیه  
شفا والا دام ازین مسئله رجوع کرد و رساله بنام ایضاح القول فی اثبات العمل نوشت فصل  
در مسئله و میراث دلیل بان خصوص نیامده و در عصر نبوت وقوع رد در بیضه از فرض معلوم  
شده و لکن استدلال بدان با و لا تقدر در میراث ذوی الارحام ممکن است از آنکه دلیل  
قال بر استحقاق یکیه از ذوی الارحام از برای جمع میراثست پیچ حدیث الخال وارث  
من لا وارث له و چون این معنی در ذوی الارحام ثابت شد پس ثبوتش در ذوی السهام  
بالاولی باشد و از اعظم اولیه بر رو حدیث متابعینست در صحیحین و در آن آمده و کانت حلالا  
و کان انما ینسب الی امه فحراث السنة اندیدنها و وقت منه ما فرض الله لها  
و بیان ابن مفرضش در احادیث وارو شده پیچ حدیث عمر بن شعیب عن ابی یمن جده عن  
النبی صلی الله علیه و اله وسلم ان جعل میراث این الملائکة لامه و ولی میراثها من  
بعدھا اخیه چه اجد او در سندش ابن ابی عمیرست ولیکن ترجمه از برای آن شاہ  
باین لفظ مرفوعا آورده الملائکة یعنی ثلاثه من اسریت عتیقهها و لقیطها و ولدها الکن  
لا عنت عتده مگر در سند این شاہ با کلمه ترجمه تشخیص کرده مقالست و وجاستدلال آنست

که ام حائز جمیع میراث و نود و دست نیست معنی دیگر همین خود ذکر و الحاصل ان ذلک  
 السهم له مع غیبه ما فرضه الله له فی کتابه ومع عدم الغیبه من العصبات و ذوی  
 • السهم له جمیع المال فرضا من الله عز وجل

### باب در بیان خفته

این قسم واسطه است در بیان ذکر و انشی و درین شریعت حقه ذکرش نیامده و نه وجودش  
 در خارج تحقیق گشته و صحت استلزام و یا از بعض سلف که درین باب واقع شده منع است  
 و بر فرض صحیحش میان سؤال از انشی و میان وجود آن انشی در خارج ملازمی نیست چه تعلیق  
 سؤال بمسئله باشد از برای کدام غرض همچو اتمام و تمرین از بان می باشد و حق تعالی در کتاب  
 عزیز فرض بعضی فرائض از برای ذکر و بعضی از برای انشی کرده و بدان ضرب اشغال نموده  
 و بعضی را از بعض احکام میسر ساخته و همچنین رسول او نموده و لیکن وجود چنین کس که یک کلمه  
 همچو آن ذکر و آن دیگر همچو آن انشی دارد بسیار شمول شده اما میان وجود و آن و میان خفته  
 غیر میز بودن صاحب دو آن ملازم نیست لاسیما در یکا اعتبار بستی بول کند فصل  
 اما میراث مجوس پس قوا عدل شریعتی نیست اذان چسب تقریر اهل ذمه بشرح آنرا خواهد در  
 نفس الامر صحیح باشد یا غیبه صحیح متقرر شده و چون ترافع بسوی اسلام کنند پس حکم میان  
 بشرح اسلام باید چنانکه کتاب عزیز بدان مصرح و قضای رسول صلی الله علیه و آله و سلم بدان  
 قاضی است پس ترویج این فصل چنانکه کرده اند و می کنند بے فائده عائد است فصل  
 تمام اجیر می همچو سایر اجراء است مستحق اجرت باشد اگر کسی که کار او کرده و این اجرت اگر  
 مسأله است مستحق مساوی آن نیست و اگر غیر مسأله است اجرت مثل بر حسب عمل باید لیکن  
 این قدر باید که اجرتش همچو اجرت مزاولین اعمال ضعیفه نباشد زیرا که مرجع این جنات  
 قسمت بسوی علم است و علم اشرف صنایع است دنیا و دنیا و آنقدر اجرتش باید داد که بقدر  
 نصیب بعض مقتصدین برسد چنانکه درین روزگاری کنند که این ظلم حجت مست بلکه کمال ملک

و وسطاً باید کرد و اجرت بر مقدار انصبا و باید داد و قول بعضی اهل علم که اجرت قسام نصف عشر  
ترک یا ربع بهتر آن باید مجاز فیه پیش نیست و بدلیل بر نه گردد بلکه اعانت غلطه قساین بر اسل  
مال مردم باطل است

### باب در بیان وصایا

این عمر گوید آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرموده رسد مرد سلطان را که چنانچه دارد و  
در ان وصیت کردن می خواهد آنکه دو شب بسر برد و اگر آنکه وصیت دسے نوشته دود او وجود  
باشد متفق علیه و سعد بن ابی وقاص گفته رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را گفتم من مالکم  
نویست و ارث من مگر یک دختر من و ثلث مال خود تصدق کنم فرمود نه گفتیم مال فرمود و نه گفتیم  
یک ثلث فرمود یک ثلث و ثلث بسیار است اگر در ثلث خود را غنی بگذارد بهتر از ان است که در ثلث  
بگذارد و پیش مردم دست ببال بر دارند و این نیز متفق علیه است و در ان دلالت است بر آنکه  
اقتصاد بر ثلث بنا بر ملت مذکور است و چون وارثی تحقیق از قرابت موجود نباشد اقتصاد بر  
ثلث هم واجب نبود ولیکن این اجماع نیست زیرا که جمعی از اکا بر طلبا بآن قسم اند که میت را  
اگر چه بر بیت المال وارث نبود تصرفاتش جزو ثلث نافذ نیست و این ثلث که هر یک را در ان  
اذن تصرف داده اند باعتبار آن قرب مقرب است که میت از برای جان خود بدون یکجا  
شرعی بجای آورد پس این ثلث مازون به است و اما آنچه بر میت واجب است خواه حق خدا باشد  
بجز ذکوة و کفالت و حج که میت معتقد و واجب اوست یا حق آدمی باشد بجز دیون پس واجب  
آن از اس المال است قبل از همه شئی و این تفصیل که در میان تعلق به مال ابتدا و میان  
تعلق به مال انتها ذکر می کنند چیزی نیست و اصلاً تاثیر بی ندارد و حاصل آنکه چون میت برود  
حقوق خدا و حقوق آدمیان که بر او مداش واجب بود و اخراج آن از اس ترک او واجب است  
بعد از ان در باقی نظر کنند اگر میت وصیت بکدام قربت غیر واجب بر وی کرده است اخراجش  
از ثلث باقی و واجب باشد زیرا که ایزد تعالی دستور می تصرف به ثلث مالش از زانی داشته

بهر طور که خواهد صرف کند مگر بشع و عدم ضرر و تفریط بعضی و رشت بر بعضی یا اخراج مال از دوش  
 نه از برای مقصدی دینیه بلکه از برای مجر و احرام و رشت سپس درین قریب که میت از برای  
 خود مقرر کرده رفته است و دیدنی است اگر مستغرق ثلث باشد بدون زیادت و نقصان است  
 انفاذش واجب و اگر زیاده است انفاذ آن مجز باذن و رشتی تواند شد و نزد اذن و رشتی  
 نشان بر خروج پاره از مال ملوک خود کم باشد یا بسیار حاصل گشت و اگر کمتر از مستغرق گشت  
 فاضل از ثلث و رشت را باشد فلهذا هو الحق الذي لا ينفى العبد و الله و اما اگر دانیان  
 بعضی حقوق و حبیبه الکی اولست و بعضی از اس مال پس بی اصل است و جو مجز و خیالات غلغله  
 نیست و ظاهر نزد ما نیست که میان حقوق و حبیبه خدا و حقوق آدمیان در خروج آن از ترک  
 فرقی نیست و تقدیم حقوق آدمی بر حقوق خدا واجب بلکه جمله حقوق کیسان است زیرا که بیشتر  
 در وجوب بر میت و کافران بین واجب و واجب و هر که زعم کند که بعضی حقوق اقدم است  
 بروی دلیل آوردن واجب بآنکه اگر کسی گوید که حقوق خدا اقدم از حقوق بنی آدم است و  
 بقوله صلی الله علیه و آله و سلم فذلک الله احق ان یقضی استلال نماید بعد از مساوی است  
 اگر نه این می بود که مراد به یقضى یفعله الفاعل است همچو قریب که از طرف قریب خود می کند  
 و از وی صوم نهند آنکه مال از برای این کار کردن بدیدگان محتاج دلیل دال بر صحت است  
 تا بر ایجابش چه رسد و در حدیث معاذ بن جبل آمده که فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم  
 ان الله لیتصدق کرد بر شما ثلث اموال شما نزد وفات شما از برای زیادت و حسنات شما  
 را و الله ارفطی و اخبر به احمد و البزار من حدیث ابی الدرداء و ابن ماجه  
 من حدیث ابی هریرة و کلهما ضعیفان لکن قد تقوی بهما بعضی و عایشه گوید در  
 آمد و گفت ای رسول خدا و من ناکسان جانم فترت و وصیت نکرد و گمان دارم که اگر  
 سخن می کرد از طرف خویش صدقه می داد و او را جرست اگر از جانب دوسر صدقه و هم فرمود  
 آری و این متفق علیه است و لفظ مسلم است و این بحث طویل الذی یول تشعب الادل و معتقل

و منقول است و حسن اقوال آنست که تعلق ثواب و عقاب بیدار موت انسان چو بسبب  
از وی نباشد پس در ثواب بچو صدقه جاریه و علم نافع و ولد صالح است و شک نیست که  
این هر سه چیز سے آدمی است و ظاهرش حقوق هر برادر ولد بود دست دعا باشند یا جز آن  
نوجود و چنانکه لفظ یدعی الدبران دال است بر آنست که انسان یکسنت حسنه است که  
از اجاری کرده و با بکله هر چه بودن او از سه انسان صحیح است شرعاً یا عقلاً و در حقوق آن باسان  
رین نیست و این در سه حسن است و در عکس آن جاری ساختن سنت سیئه و وصیت  
مستحسن اتم یا قبیحت رحم و نحو آن است و در مثل این امور طرد و ملکا اشکالی نیست زیرا که  
مدرج است زیر قوله تعالی و آن لیس للانسان الا لما سوی اشکال اگر هست در کار ملکیت  
که از سه انسان نیست مثل حدیث صیام ولی میت از طرف میت و پیچوج از طرف اخت  
و از طرف شبرمه و نبیسه که آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم بران تقریر ایشان فرموده است  
و پیچو دعا از براس اموات نزد ذکر و زیارت قبور موسی و نحو آن از امور پس بعض مردم تاویل  
این کارهای کنند و بسوی نوع از سه ارجاعش می نمایند حال آنکه ملکی از بزرگ این تاویل و  
ارجاع نیست بلکه اولی آنست که چنان گویند که آنچه بخلاف آن مذکور آمده مخصوص این  
عموم است و بنابر عام بر خاص امری متفق علیه علماء اصول باشد و اگر از تاویل ناگزیر است  
پس تاویل چیزی باید کرد که مخالف عدل خدا و حکمت آله است بچو تعذیب میت بجای اهل  
و سه چنان و ایل این قسم امور محتاج الیه جهو است و کیف که تعذیب بدون سبب از انسان  
عدل باشد و در موفوق حکمت است فلهذا اخلاصة ما یذبغی القوال به فی هذه المسئلة  
فصل ابو امامه با پی گفته آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم ارشیدم می فرمود خدا هر ذی حق را  
حق او برادر پس نیست وصیت از برای وارث اخراج احمد و حسنہ التی مذی و  
قی اه ابن خنیمه و ابن الجاسر و دو ارقطنی بر او پیش از حدیث ابن عباس کرده  
در آخرش زیاده و نه و حال آنکه یشاء الله را ثلثه و اسنادش حسن است و با بکله در عشر عیست

و صیبت از برای اثبات قبل از نزول آیه موارثت خلافت نیست و بعد از نزول آیه پس  
 دران خلافت است و لکن شک نیست که آیه نسخ است بحديث و حديث متضمن اشارت  
 بسوی آیه موارثت است پس توان گفت که نزول بعض اهل اصول متضمن از برای نسخ نیست  
 زیرا که این نسخ باشارت مذکور واقع شده آری خلافت در نسخ است که آیه جواز است یا وجوب  
 و حق آنست که نسخ مجموع مفاد آیه است چنانکه حرف نفی در کلا و صیبت لوازم آنست بر آنست  
 لایسا لفظ ابن عباس که لایبھی نالوارث و صیبة کما استخرجہ الدار قطنی من صحاح  
 و ابی داود و مسلا و اما معارضه میان این حدیث و حدیث اذن تصرف در ثلث مال  
 پس جمع ممکن است باین طریق که اذن مقید است یا مخصوص بآنکه وصیت غیر وارث را باشد  
**حاصل** آنکه وصیت از برای وارث ممنوع است بخص حدیث و برد اعم جواز دلیل است  
 و لایسا چون این وصیت بقصد ضرر بعض ورثه باشد که این حرام است بقرآن قال تعالی  
 غیب مضامیر و قال فمن خاف من موصی جفأ و انما الایه و کذا لک هر وصیت که  
 مخالف شرع شریف باشد باطل است و نسخ وصیت ضرر از کتاب و سنت ثابت و بخلاف  
 آن سیکه تفصیل بعض ورثه بر بعض است و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آنرا جواز صادر  
 و با بطلان ظاهر اول عدم نفاذ چیز سے از وصیت ضرر است و ثانیاً با شریک بکثر یا بزیاد و بک  
 لائق رد آن بر فاعل اوست و احادیث اذن ثبوت مقید است بعدم ضرر و عکس شواکفی  
 و دران رساله مختصر است

### کتاب اجتهادات

ابن مسعود گفته آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود علال نیست خون مرد مسلمان که  
 گواهی می دهد بر لا اله الا الله و انی رسول الله مگر بیکه از سه کاشیب زانی و نفس  
 بنفس و مارک دین خود و مفارق جماعت و سواة الجماعة و حدیث تفیق علیه است و در  
 حدیث عائشہ مرفوعاً آمده روایت کشتن مسلمان الا دریکه از سه خصال زانی محض



و فرمود که بکشید مسلمان را عسکری کشته شود و قروی که بیرون شود از اسلام و حمار بکشد  
 یا خدا و رسول پس کشته شود یا برادر کشته شود یا پسر و در کرده شود از زمین مراد از ابو داود  
 و النساء و این تخیر ثابت است از قرآن کریم و همان الحی الذی لا یحب من عند نفسه  
 که درین هر سه عقوبت از ابن عباس رضی الله عنهما آمده حجت نیست این مسعود گفت  
 رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرموده اولی حکم که در میان مردم کنند روز قیامت در  
 خونها باشد متفق علیه و فرمود هر که بکشد بنده را بکشیم او را و هر که جمیع کند عبد را جمیع کنیم او را و  
 این نزد احمد و ابی حنیفه و در نزد شیخینش نبوده ولیکن روایتش از طریق حسن بصری از  
 سمره آمده و در سماع حسن از سمره اختلاف است و در روایتی آمده هر که خصی کند بنده خود را  
 او خصی کنیم و این زیادت را که نزد ابی داود و نسائی است حاکم صحیح گفته و در سند حدیث  
 ابن عباس لا یقتل حبس بحد متروکین اند بلکه قتل حبس بحد خواه بنده این کس باشد یا  
 غیر ثابت است و خوا بقتل باشد یا مملو و متوکید است قوله تعالی النفس بالنفس را در  
 وارد اند بر قتل مرد و عیض زن با و ان تسلیم که ام شی از ورثه زن و در حدیث عمر بن خطاب  
 آمده و آنحضرت را شنیدم می فرمود کشته شود و پدرش را بکشد و این را احمد و ترمذی و ابن  
 ماجه روایت کرده اند و ترمذی گفته مضطرب است و ابن جابر و بیهقی و بیهقی و بیهقی و بیهقی  
 و چون ابی حنیفه از امیر المومنین علیه رضی الله عنه پرسیدند و شما چیز را از وحی جزو آن است  
 فرمود و سوگند یک دانه شکافت و شمشیر را کرد و فرمود که خدا مردی را در قرآن عطا فرماید  
 و مگر آنچه درین صحیفه است گفتیم در صحیفه چیست فرمود ویت است و در بانی بن بندگی و آنکه کشته  
 نشود مسلم بکافرا و آیه البیضاء و احضرها احمد و ابو داود و النساء و من وجه اخر  
 عن علی رضی الله عنه و گفت خونهای مسلمانان برابرست و می دزدید مسلمانان او را  
 ایشان اینها می کشدند و بر غیر خود را کشته نشود و من بکافرونه و عهد و عسر خود و این را  
 حاکم صحیح گفته و انس بن مالک گفته دختر را یافتند که میان هرش و مسلک گرفته شده و او را پاره

کہ این کار با تو کردم کس کرده است فلان یا فلان تا آنکہ ذکر کیے یهودے کردند اشارت  
 بس کرد آن یهودی را گرفتار ساختند و سے اقرار کرد آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فرمود  
 سزاوار میان دو سنگ بشکند حدیث متفق علیہ است و لفظ مسلم راست پس این قول  
 کہ حدیث بسیف نباشد باطل است و آن عمران بن حصین آمده کہ خلائی از ان مردم فقیر گوش  
 خلائی از ان مردم شنید بریدہ قرار نزد آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم آمدند برایشان بتی فرمودند  
 رواہ احمد و التلانی باسناد صحیح و عمرو بن شیبہ عن سیدہ عن جده کہ گفتہ مردمے طعنی بآؤ  
 مردی کرد وی نزد رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم آمد و گفت قصاص من بگیر فرمود تا آنکہ  
 بشوے باز آمد و قصاص خواست پس قصاص گرفت باز آمد و گفت لنگ شد م فرمود  
 ترا نسے کردم تو نماز منی من کردی پس دور کرد ترا خدا و باطل شد لنگے تو دخی فرمود از انقصاص  
 جرح تا آنکہ صاحبش بہ کرد و درینجا دلیل است بر وجوب انتظار بر رجوع و انزال آن وقت قصاص  
 از جراح و این حدیث نزد احمد و طعنی است و لکن معلل با رسال است و ابوہریرہ گفت  
 و وزن باہم پیکار کردند از قبیلہ بنی لکے دیگرے سائبگ زد و او را بچہ کہ در شکمش بود  
 بکشت انقصام آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کردند حکم داد کہ میت جنین و ایک غرہ عبید  
 باولیدہ ست و میت زن بر عاقلش نهاد و دو ولد او را و ہر کہ با او بودند از انہا وارث او گردانید  
 حمل بن نابذہ بنی لکے ہی رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم چگونہ تا وان دہم کسے را بخورد  
 و نیا شامید و سخن کرد و آواز برآورد و بچہ کس انداختہ می شود یا خون جنین شخص باطل باشد  
 فرمود این مرد از بردارن کمان است و این ارشاد بنا بر سجع بعد سے وے کہ حدیث  
 متفق علیہ است و ابو داؤد و نسائی روایتش از ابن عباس کرده اند و صحیح ابن جابر السخام  
 و انس گفتہ کہ سرج نبوت نظر نما و دندان بشین دترے شکست و از وی عفو خواستند عفو نمودند  
 ارش عرض کردند با او در نزد آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم آمدند و انکار کردند کہ قصاص  
 آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم امر بقصاص فرمود انس بن نصر گفت اسے رسول خدا صلی اللہ علیہ

برین شکسته شود بخدای که ترا بحق فرستاد و در انش شکسته نشود آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم  
 فرمود ای انس کتاب خدا قصاص است قوم را ضعیف بقتل شد حضرت صلی الله علیه و آله و سلم  
 فرمود از عباد خدا کسانی اند که اگر قسم بخدا کنند سوگند ایشان راست فرماید و این حدیث  
 متفق علیه است اگر چه فقط از بخاری است و فرمود هر که در عیبت کشته شد یا در انداختن سنگ  
 یا سوط یا عصا بر روی عقل خطاست و هر که عداشته شد آن موجب قصاص است و هر که محل  
 این قصاص شود بر روی لعنت خداست آنچه ابوداود و النسائی و ابن ماجه و ابی نعیم  
 قی و این مبنی بر آنست که قتل و قسم است عمد و خطا و طافه با ازال علم قتل را سه قسم است  
 قسم سوم که خطای شبیه عمد باشد افزوده و در آن دیت مغلطه مقرر کرده اند و اثبات قوت نموده  
 باحادیثی که درین باب آمده استدلال نموده و گفته که در قتل خطا شبیه عمد شد شریست از آنکه  
 چهل بار در باید و لکن حدیثی که زنی را بسط کشته بود و آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم  
 او را قتل فرموده معارض این احادیث است و مقام از معارک است محل بسط آن از  
 مبسوطات باشد فصل ابن عمر گفته آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود چون مردی مرکب  
 را گرفت و دیگری بکشت قاتل کشته شود و مسک میوس گردد و این را دار قطنی موصول  
 مرسل آورده و ابن قطن صحیحش گفته در جالش ثقات اند که آنکه بیعتی ترجیح ارسال کرده  
 و عبدالرحمن بن بلیانی از آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم آورده که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم  
 را عوض معا بد قتل کرد و فرمود من او را ترک کنم که وفاسی ذمه او کند و این مرسل است  
 نزد عبد الزاق و موصول است نزد دار قطنی بزرگ این عمر و لکن سنن و موصول و است  
 ابن عمر گفته کشته شد یک کودک بطریق غیله یعنی فریب عمر گفت اگر تمام اهل صفاد را ن  
 می شدند همه را عوض این کودک می شتم و اوه ایخه اسای حاصل آنکه اگر جاعته از  
 مردان یا از مردان و زنان در قتل مرد سه عمداً شریک یکدیگر بدو ن حق شرعاً گردند همه  
 کشته شوند و هذا هو الحق زیرا که اوله و آنیسم و حدیثیه در میان قاتل یکی باشد یا

جامع فرق نموده و حکمتی که تشریع قصاص از برای آن بوده یعنی حق و ما و حفظ نفس من  
 مقتضای همین است که بگمان گشته شوند و هر که قاتل بعد از قتل جماعت بود احد است و یکی  
 چندی شرعیه ندارد بلکه غایت آنچه بدان استدلال کرده اند تزیینات ساقط است که از شیخ  
 مطهر در تبیین و دوسری نیست و حکامه شوکانی بر بعضی علمای عصر برین اجماع نقض کرده  
 باستیفای جمیع حج پر و خسته و فرموده هر که او را قتیله بعد از این مقدار ادم گشته شود و اهل آن  
 قتل میان دو اختیار انداخته دیت گیرند یا بکشند اخراج او دود من حدیث ابن  
 شریح الخناعمی و النساء فی الصلح من حدیث ابی هریرة معناه  
**فصل** اگر کسی بیند مردی با زن او زنا می کند متلش روا نیست زیرا که در حدیث سعد  
 بن عباد در چهار موضع از قتل آمده آری نزد این رویت انکار منکر مذکور و حیلت میان  
 آن بهر چه ممکن است واجب باشد چنانکه بر غیر زوج واجب است و تا تواند قتل نکند و اگر انکار  
 آن جز بقتل نتواند بکشد چنانکه حکم سائر معاصی است

### باب در بیان دیات

عمودین حرم گوید آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بآل یمن کتابی نوشت در آن این است  
 که هر که مسلمانی را بدول چنانیت بکشد وی را قصاص است مگر آنکه او لیاست مقتول را بدهد  
 گردانید یعنی بدیت یا عفو و در نفس دیت حدیثیست و در بین کاتبیج برکنده شد و دیت  
 در در زبان و دیت است و در هر دو لب و دیت است و در هر دو بیضه و در ذکر و در صلب و در  
 هر دو چشم دیت است و در یک پائے نیم دیت و در ما سوره که بمغز پوشت رسد ثلث دیت و در  
 جاله که بشکمر رسد ثلث دیت و در منقله یا نوزده شتر و در هر انگشت از انگشتان دست و پا یک  
 ده شتر و در موه که سفید است آهوان ظاهر کند پنج شتر است و هر دشتی می شود وزن و بر این  
 نهاردینار است اخراج او دود فی المراسیل و النساء و این سخنیست و ابن الجارود  
 و ابن جان و احمد و اختلافی افی صحنه و ابن سعد و گفته آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم

فرمود دیت خطا خمس است دیت هفت و دیت جذعه و دیت بنات مخاض و دیت بنات  
 لبون و دیت بنه لبون اخراج الدار قطعی و لفظ سنن اربعه است بنه مخاض بل  
 ابن لبون است و لکن بنا داول اتوی است و این حدیث را ابن ابی شیبہ بطور دیگر نظر  
 وقف آورده و موقوف است از مرفوع و ابوداؤد و ترمذی روایتش بطریق رفع از عمرو  
 بن شیبہ عن ابیہ عن جده کرده و لفظش این است دیت سے جذعه و سے حقه و چیل  
 بار دار است و هر نوع از انواع دیت براسه یک اصل است اگر جانی اختیارش بکند  
 احادیث در مقدار و بدایات تنفیظ و تحقیقا مختلف آمده و هر یک را قسم است دیت مغلفه  
 در خطای شبیه عمد باشد و دیت مغلفه در خطای محض و احادیث صحیح اند این معنی بدان  
 رجوع باید کرد و مذہب درین باب مختلف بوده و لکن حجت نیست مگر در دلیل نه و رقائیل  
 و مرآت فیلظ آنست که اولاد بعض اہل در بطونش باشد چنانکہ در احادیث است عبد الله  
 بن عمرو بن العاص از حضرت صلعم آورده کہ دیت خطای شبیه عمد آنکہ بسوط یا عصا باشد  
 صد شتر است چیل از ان چنان باشد کہ در شکمهای آنها اولاد بود اخراج ابو داؤد  
 و النسائی و ابن ماجه و صحیح ابن حبان و فرمود این و آن برابر است یعنی نه و ابهام  
 سواد الخساری عن ابن عباس و لفظ ابی داؤد و نسائی الاصابع سواء است باز باؤد  
 الا سنن سواء الذیة و الضرس سواء و لفظ ابن حبان آنست کہ دیت اصابع تین  
 و چیلین برابر است از هر آنکه صد شتر و در حدیث عمرو بن شیبہ عن ابیہ عن جده مرفوعا  
 آمده کہ در مرفوع پنج پنج شتر است و ابن را احمد و اہل سنن اخراج کرده اند و احمد الاصابع  
 سواء کلہن عشر عشر من الاہل زیاده کرده و صحیح ابن خنیزہ و ابن الجارود  
 و ہم از وی مرفوعا مروی است کہ عقل یعنی دیت اہل ذمہ نصف عقل مسلمانان است  
 سواد الا ربعه و نزاد ابی داؤد و ابن لفظ است کہ دیت معابد نصف دیت حرست و لفظ  
 نسائی آنست کہ عقل زن همچو عقل رجل است تا آنکہ ثلث و تیش برسد و صحیح ابن حبان

و این در ارش بر اجابت باشد مستفاد از اول آنست که هیئت عاقله حیالیه خودست و بطریق  
جانی خود و قرابت عاقله جانی قریب است و میان این احادیث منافات نیست بلکه جمیع  
باین طریق که چون قرابت قادر باشد بر تسلیم لازم آنص باشد از غیر خود و چون لازم متعلق زیادت  
باشد و قرابت را قدرت بر وفای نبوی برطن را لازم گردد و بعد قبیل را و هم از دوسه آمده هر فوج  
که عقل مشبه عمد مغفل است مثل عقل عمد کشف نشود صاحب او در شبهه عمداً آنست که بجهت شیطان  
بود و یا شد و خونا در میان مردم در غیر دشمنی و باطل سلاح اخراج الله اسرافطنی وضعفه  
و این عباس گفته مردی مردی را بر عمر رسول خدا بکشت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم  
و پیش و از ده هزار در هم مقرر گردانید سواد او را بحدیقتی و ابوجاهم ترجیح ارسالش کرده  
و ابوبکر گفته آدم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را و با من پسر من بود پس این کیمیت  
گفتم این پسر من است گوا شد بدان فرمود آگاه باش که این جنایت بر تو نمی کند و تو جنایت  
بر روی می کنی سواد او احمد و النسانی و ابیاد او و صحبه ابن سخر جت و ابن العجا را و  
و این حدیث مطابق کریمه و لا تنسوا ذممة و ذمما سخی است

گفته بود مرد دستمگاره را چه تادان زن و طفل بیچاره را  
و مجموع این اول قولی قائل که عقل در شریعت ثابت نیست مرد و دستمگاره که عقل  
آنص مطلق است و عمل بران واجب و ظاهر جمیع آنست که عقل در جمله جنایات خطا لازم باشد  
بدون فرق میان موصوفه و مامودن و مافوق آن و در هر جنایات از شارع ارش مقدس  
آمده همچو جنایات مذکوره در حدیث طویل عمر بن حزم و جز آن که در سنن اوست و موجب دران  
اقتضاست بر مقدار او در در نص و هر جنایت که دران تقدیر ارشش از شارع نیامده  
بلکه تقدیر ارش دران از صحابی یا تابعی یا من بعد آنها آمد پس دران حجت بر احدی نیست  
بلکه مرجع در هیچ محل نظر جمیع است و بر مرتبه واجب است که در مقدار نسبت ارش بآنست جنایت  
که دران ارش مقدار از شارع آمده است بلکه و چون درطن از مقدار نسبت غالب گردد یا دیگر

بمقدار همان نسبت تقدیر ارش کند مثلاً در شمع از بوی منقحه ارش مقدار است اگر جنابیت  
 کمتر از منقحه باشد همچو سحاق و منقحه و با ضعف و دامیه پس به بیند که مقدار باقی از منقحه چقدر است  
 اگر بقدر خمس یا دو جنابیت اربعه اخلاص از منقحه بریده در دیت این جنابیت چارشر یا چهل مثقال  
 مقرر گرداند زیرا که مجموع ارش منقحه پنج ابل یا پنجاه مثقال بود و اگر دید که باقی از منقحه است  
 ارش جنابیت بمقدار دو ثلث از ارش منقحه گرداند چون باقی مثلاً نصف یا ربع یا خمس  
 یا عشر باشد نیز پنجین بجای آورد و بگذارد سائر جنابیات که تقدیر ارشش نیامده ملاحظه نسبت  
 میان او و میان مقدار الارش از جنس آن جنابیت بکند و درین حین حاکم عالم محتاج  
 تعلیل دیگر از جهتین نباشد کائنات من کان و نه تقسیم جنابیت بسوی واجب الارش  
 مقدار و واجب احکومند باقی ماند و معلوم است که فقها غیر معین اند در روایت و بسیاری ازین  
 چهارگان میان حدیث صحیح و موضوع فرق نمی کنند تا بدریافت علل خفیه احادیث چه  
 رسد و بدتر از ایشان حال صوفیه است که هر حدیث موضوع نزدیک ایشان گوید و اهل الکتاب  
 است فسبحان الله و بجد و در دیت عید و دو صورت است یکی آنکه واجب قیمت  
 عید است اگر چه از دیت حرمی و زکریا را که بعد عین از اعیانی است که تکلیف آن صحیح باشد  
 پس چنانکه واجب قیمت بر تلف عین است اگر چه از دیت آزاد و نیز از پنجین بر تلف عید  
 هم واجب است دوم آنکه زیاده بر دیت حرام نیست زیرا که عبد از نوع انسان است  
 و در جمیع صفات مستبره کمتر از حر باشد و غایت غنمایش آنست که در کمال همچو انسان حر باشد  
 و واجب در حر دیت است پس پس زیاده بر آن داخل المانع است من حیث الارای و لیکن  
 از طریق روایت از آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم درین باب چیزی را بصحبت نه پیوسته  
 و از علی مرتضی رضی الله عنه همچو هر دو قول مرویست فصل اصل اصیل در جنابیت هر  
 حیوان غیر انسان آنست که این جنابیت بر مالک حیوان مضمون نیست بنابر دو امر یکی  
 آنکه جان غیر مکلف است پس الزام مالکش بر مویب روح نباشد و دوم آنکه حدیث حسان الدالة

جدا از حدیث و صحیح بر آن بقایست تا آنکه تخصصی بیاید همچو حدیث تفسیر آنحضرت صلوات الله علیه  
صاحب مائشیه که در شب افشاده و طعن است باین تخصص جنایت واقع از او بسبب  
آدمی چنانکه دابر را در راه مسلمانان استاده و کتد یا در بازار بایزد اند یا سنگ گرفته به پرواز  
نمید و یا آنچه مانند اینهاست حاصل آنکه جنایت را بغير مضمون است مگر بدلیلی که از آن  
برضائش باشد یا بسبب آدمی بود که اگر آن سبب نمى بود این جنایت ازان واد صادر  
مى شد و مضمون اول شرعى است و ثنائى عقلى آن عمر رضی الله عنهما گفته آنحضرت صلی الله علیه  
و آله و سلم فرمود جابر ترین مردم برخدا کسی اندی که آنکه در حرم خدا قتل کرد و دیگر آنکه غیر قاتل  
خود را بکشت سوم آنکه بنا بر دخل یعنی ثار جنایت کشت و این نزد امر و این جان است  
در ذیل حدیث صحیح و قد روى عن شعیب بن علی بن عیسی عن جده مرفوعاً آورده که هر که خود را طلب نمود  
دوی معروف بطلب نیست آنکس ضامن باشد اخراج الله امر قطعی و صحیح الحاکم  
و این حدیث نزد ابی داود و نسائی و غیره نیز هست مگر آنکه در سلسل انوسه از دجل باشد و  
این مام است از آنکه علاجش سرایت کرده یا میاشتر بوده و بعد باشد یا بخاطر بهر حال است  
بر روی واجب است گوینا بر رضای بیمار بما کجاش قصاص میباش و در سبل گفته در سرایت  
دیت نیست و در با شرت مضمون علیه باشد اگر عمد است و بر عاقله بود اگر خطاست

### باب در بیان دعوی خون و قسامت

صحاح حدیث که درین باب آمده حدیث متفق علیه سهل بن ابی حمزه از کبرایه از رجال قوم  
و نیست که عبد الله بن سهل و میصه بن مسعود هر دو بنا بر جده که بایشان رسیده بسو  
خبر برآوردند میصه بگفته خبر داد که عبد الله بن سهل کشته شد و از یهود باز خواست کرد و گفته  
شما و را کشته اند و یهود گفته اند ما که کشته ایم میصه و برادرش حویصه و عبد الرحمن بن سهل نزد  
آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم آمدند و میصه سخن کردن گرفت حضرت فرمود کجیکن اراده کن  
میصه کلام کرد باز میصه سخن نمود فرمود بیت صاحب شما در بنی یزیدان بحرب نایند و دین تا



به یهود و تحریف فرمود آنها نوشتند که ما هرگز نداشتیم حضرت یحیی و محمد و عبد الرحمن بن سهل  
گفت شما سوگندی خوردید و مستحق خون صاحب خود می شوید گفتند نه فرمود یهود سوگند خوردند  
گفتند آنها مسلمان نیستند آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم دیت از نزد خود بداد و صدقه  
بایشان فرستاد سهل گوید یک ناقه سرخ از ان شتران مارالت زد و از مردی از انهار  
مردی است که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم قسامت را بر طریقی که در جاهلیت بود مقرر  
داشت و میان مردم از انصار در قتیله که دعوی آن بر یهود خیر کردند حکم فرمود و این زنا  
مسلم است و جاهلیت صحابی غیر قاصح باشد در صحت و ثبوت سند و روایت درین باب  
جمعی کثیر را از اهل علم سائل عاقله از دلائل واقع شده و در هیچ حدیثی و هیچ حدیثی  
مقتضی جمع میان ایمان و دیت باشد ثابت نگشت بلکه تصریح احادیث فقط بوجوب ایمان  
و بعضی مصحح بوجوب دیت فقط و باجماع خط و خلط بسیار در کار درین باب بوده و هرگز  
او تعالی ما را با ثبات احکام برهنه از دلائل تبدیل خسته و لایسازد بلکه مخالف شرع ثابت  
باشد و تسلیم اخذ مال بود که معصوم است مگر بحق اسلام و اندام جمیع از سلف همچو ابوقلاب و  
سالم بن عبد الله و حکم بن عقیبه و قتاده و سلیمان بن یسار و غیرهم بان فرستاده اند که قسامت  
غیر ثابت است تا بر مخالفتش با اصول شریعت بچند وجه که در شرح منتفی مذکور است و جواب  
جهو را از انکار ایشان نیز بهمان جا فکر یافتیم و بعد از آنکه ثبوتش بحدیث صحیحین باشد انکار

راجا سئ نیست

### باب در بیان قتال اهل بی

مروسیست از ابن عمر که هر که بر ما سلاح برداشت و سکه از ان نیست اسخا جه الشیطان  
بالا نفاق و از انالی هر بریده مرفوعاً آمده هر که بر آمد از طاعت و گذشت جماعت را و مرد پس  
مردنش مردن جاهلیت است و این را مسلم روایت کرده و فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله  
و سلم باشد عمار را گروه باغی را و از اسلام ایضاً سلم و عوف بن شیرج از آنحضرت صلوات

می فرمود هر که آمد شمار او امر شمار هم است و می خواهد که جدا کند جماعت شمار او را بکشد یا نه  
 مسلم این عمر فرموده می دهنده ای این ام حکم خدا در باره کسی که ازین است باشد  
 گشته چیست گفت خدا و رسول و امانت از فرمود تمام کرده نشود کار در نمی ایشان و گشته  
 اسیر ایشان و خواسته نشود که بزنند که ایشان تقسیم کرده نشود و غلبت ایشان و این را بر بار  
 حاکم روایت کرده اند و آنکه حاکم تصحیح کرده و هم است زیرا که در سنا و شش کو خربن حکیم متروک است  
 اما از علی موقوفه آن بچند طریق بصحت رسیده و اخراج این ابی شیبه به الحاکم و آن  
 باب در اصل مستفاد از جهادات صحابه رضاعند هم است و اکثر مرویات درین باب از حد  
 مرتفع است و از آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم مرفوع ثابت نشده مگر حدیث مذکور که عجمی  
 از حفاظ ضعیف گشته اند و صحیح است که سنا و علی رضی الله عنه روز صفین مذکور در رفع ثبات  
 نشد اهل اسلام اجماع کرده اند بر بعض این احکام مثل عجم جواز سب بغایه حاصل آنکه  
 اصل دم و مال مسلم عصمت است و از تعالی سوای قتال طائفه باغی تا آنکه از بغی برگردان  
 با می دیگر نداده پس و حسب اقتضای بر همین قدر است و هر که از وی فتنه از بغی حاصل نشود  
 با وی قتال رواست اگر چه جریح یا منہم باشد بدون فرق میان کسیکه او را فتنه باشد و کسیکه  
 او را فتنه نباشد مادام که مصر بر بغی خود است و گرفتن مال او و نیست بلکه بالش باقی بر عصمت  
 اصلیه است و همچنین سب مسلمین مازون به از طرف خدا نیست و بی شک و شبهه حق برست  
 علی کرم الله وجهه بود در جمیع موطن و طلحه و زبیر با و سبعت کرده بشکستند و بغی و زبیر و  
 جیش مسلمین بر آمدند تا چار قتال نشان و حسب آمد و قتال او با خوارج حق است احادیث  
 متواتره و الی است بر مروق خارجیان از دین همچو مروق سم از رسیه و همچنین بغی اهل صفین  
 ظاهر است و اگر در آن هیچ نباشد مگر چون حدیث مرفوع یا عمار قتل الغنم الباغیه  
 از برای افادۀ مطلوب کافی است و معاویه را صلاحیت معاوضه علی بنزد دکن و سب طلب  
 ریاست و جاد و دنیا کرد و میان قوسه اختتام که نه معروف می شناسند و نه منکر را انکار

می کردند معاویه با ایشان راه مخاصمت رفت و طلب دم عثمان ظاهر نمود کار او از پیش  
 رفت و این قوم رو بروی او نازل و داد و اموال کرد و خیر خواست او نمود تا آنکه حضرت ابراهیم  
 بیل عراق می گفت که دوست دارم آنکه ده کس از آنها عوض یک کس از اهل شام بچرخ  
 صرف در اہم بدینار بکار آیند و درین معامله از ایل شام هیچ عجب نیست عجب زکست  
 که بصیرت دارد و بچو بعض صحابه و فضلاء سے تابعین که سیل بیاورید که زندگاش می داشتیم که دام  
 امر بر ایشان ششبه شد تا آنکه نصر سطلین و خذل محقین پر دختند حال آنکه قول او سبحان فان  
 بلغت احدا هم علی الاخری فقالوا اللہم فی حق نفعی الی اصابہ گوش ایشان رسید  
 و احادیث متواتره در تحریم عصیان آمده است مادام که کفر بول نکند شنیده و قول آنحضرت  
 صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بحق عمار که ترافه باغیر بکت بصباح هوش خورده و راست این است  
 که اگر عظیم قدر صحابه و رفیع فضل نیز القرون نمی بودی گفتیم که حُب شرف و مال سلف این است  
 را دوستند انداخته چنانکه خلف را مقتول خود ساختہ اللہم غفراً و نشر مصحف که در قتال  
 باغیان بوده از سنت مطهر ثابت نیست و نہ سنت خلفای راشدین است بلکه محاربت  
 اول او معاویه است که بر اعدا لعیت این کار کرده و عمرو بن العاص او را برین حرکت برداشته  
 چنانکه مطلع بر کتب سیر و تاریخ می دانند و معذ صحابه اجماع کرده اند بر قبول اخبار بغاۃ و این  
 فائده در فوریاد آشتنی است تا اعتراض غیر عارف بحقائق بر روایت از بغاۃ علی کم السدۃ  
 برخیزد علامه سید محمد بن ابراہیم وزیر در عوام و قوم درین باب بسط قول کرده و بدین طریق  
 حکایت اجماع برین مسئله نموده فصل سبب اعظم و رکن اہم از امامت و نصب امام الصا  
 ظالم از مظلوم و قیام بعد از اسلام است و شک نیست کہ هیچ مال ظالم از برای مظلوم  
 مانور از مظلوم از ان جنس است کہ تمام واجب جز بآن نمی تواند شد و همچنین داد و نیک  
 کہ بدست ظالم است مظلوم عوض حق او همچنین گرفتن زکوۃ و مخوان با کراه از مستحق از تسلیم  
 آن بشه بطیکہ امام صرف آن زکوۃ در مصارف مذکورہ در کتاب الصد بکند واجب است

چون القباس مظالم برده‌چی باشد که معرفت مظلومین ممکن نیست پس این احوال بخیر اموال خداست  
در صورت بیت المال مسلمین مصرف گردد و لا مصروف لها الا ذلک و شرکان اگر خواهان  
کیفیه مشرک مقتول را بر فاعل مال خرید کند و همی از برای کراهت بیع آن حیفه نیست زیرا که اموال  
شان بر اصل اباحت است و استخران آن بهر ممکن سلخ و این از باب توصل بیوی حلال  
بغیر ممنوع منه است و در کتاب و سنت آنچه دال بر کراهت حل رؤس باشد نیامده اما اگر حل آن  
از باب اعداء یا تقویت حرب حق باشد عضد محققین باشد شکفت نیست که از دوا سے  
طاعات بودند از صحرا سے مکیده بات و لایب با سر اسے مشرکان حیفه کافر  
بچو حیفه و اسب سو حرقت ندارد و لعلیل بمباشرت نجاست چیزی نیست بنا بر آنکه میان  
هر دو امر کام ملازمت نبوده است لیکن که بدون بمباشرت نجاست بر دارند و در ویست که سر  
ابی جل از دوا حضرت مسلم بر دند و این بچند طریق آمده و ذلک مواید ملاحظه اصل من الجحش

### باب در بیان قتل چاسنی و مرتد

آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود هر که گشته شد نزد مال خود و سه شهید است مادی و اهل  
داد و النسانی عن ابن عمرو و صحیحہ الذی هدی و این حدیث در صحیحین هم آمده لیکن از  
ابن عمرو بن العاص و نزو اهل سنن از حدیث سعید بن زید است و اقسام شهادت زیاده بر  
پنجاه است پدر و الا که در امجدیه در کتاب عبره مذکور شد پر خسته و عمران بن حصین گفت یعد  
بن امیه بامردی قتال کرد و یکدیگر را بگوید انتصام نزد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم  
آمد فرمود یک از شما بر آرد خود را چنان می گرد که ترمی گز نیست دیت این حرکت را و این  
متفق علیه است اگر چه لفظ از سلم بوده و این دلیل است بر آنکه جنایتی که سبب آن از طرف  
محیی علیه باشد هر است ابوهریره گفته ابو القاسم سلم فرموده اگر تابست شود که مردی گز نیست  
بر تو بی اذن تو و او را بر سر سنگ ریزه زد دی و چشم او کو ر شد بر تو گناهی نیست متفق علیه  
و در لفظی از احمد و نسائی که ابن حبان تصحیح کرد چنین آمده که نیست دیت و نه قصاص در آن

اهل علم را درین مسئله تفصیل و شروط است کفایتش خلاف ظاهر حدیث و ماطل از دلیل است  
 و حدیث ظاهر الاراده و واضح الاستفاده است پس مصیر بسوی آن نزوماتستین باشد و  
 در حدیث برابن عازب آمده که حکم کرد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم با کلمه حفظ حوائط در روز  
 بزرگ اهل حوائط است و حفظ ماشیه و رشب بزرگ اهل مواشی است و بر اهل ماشیه است  
 منمان آنچه ماشیه در شب بان رسید و این را احمد و اهل سنن جز تندی از خارج کرده اند و  
 ابن حبان گفته صحیح است لیکن در اسنادش اختلاف است و از معاذ بن جبل درباره حرکت  
 که مسلمان شده یهودی گردیده که گفت شینیه تا آنکه کشته شود قضاء الله و رساله پس و  
 کشته شد متفق علیه و در روایت ابی داؤد آمده که پیش ازین از وی تو بخوایسته بودند  
 و این دلیل است بر آنکه از مرتد تو بخوایسته اند اگر در قها ورنه فی الفور بکشند و همت سزد و  
 سخنان بی دلیل است و حدیث مرفوع ابن عباس که هر که دین خود تبیل کرد او را بکش را واه  
 البخیاری مؤید است زیرا که مطلق غیر مقید به همت است بلکه باستتابت بلکه آنچه در ادله  
 صحیح آمده امر بقتل است و امر بقتل و انکار بعض صحابه بقتل مرتدین قبل از استتابت و رجوع  
 نیست و صلح تقیید حدیث ثابت از شایع نمی تواند شد و نحو س اجل بواسطه عدم انکار  
 باطل است و همچنین دعوی استتابت سبب منقوض است بآنکه اگر مجرد ورود و سوغ احق باشد  
 ثلاث را مزینا اختصاص بر سائر اعداد دارد در کتاب و سنت حدیث پس حق دین مسئله همین  
 که مرتد را یک بار امر بر رجوع اسلام کنند اگر اجابت کرد حقن دم او و و حیب باشد و اگر نکر قتل  
 او در آن وقت متعین است و دعای مشروع بحد قول مایا و که ایح الی الاسلام است صل  
 شده و حق آنست که قتل احدی از اطلبیه که در هند بود هر نام دارند با وجود تر ایشان بکفر  
 حلال نیست مگر بعد از آنکه فعل یا قول کفر بدون تاویل بجا آرند و لایسما مشهور آنست که نزد عوام  
 خود اظهار اسلام و صلاح می کنند و ایهام بودن خود بر حق می نمایند پس اگر این منعی صحیح شود  
 جمیع عوام بواهب کافر بودن شان نمی دانند بلکه اعتقاد بر حق بودن ایشان می کنند و درین حین

تقریب ایشان بختی اوج از قتل است و تا کفر بواج از باطنیه سر بر نداشتن بختی از انسا  
 روم نباشد بنا بر آنکه کلام اسلام و عورت نبویه دارند اگر چه از امور دین برادران بلکه بر شهادت  
 باشند و شک نیست که مسلم سحر بعد از اسلام و فاعل سحر کافر مرتد است و حدش حرم و آن  
 قتل است و عدم قتل رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم لبید بن حاصم را که بر حضرت صلوات  
 معارض این حکم نمی تواند شد زیرا که پیش از شربت حد سحر بود یا بنا بر خشیت سحر بود که شکست  
 داشتند تا آنکه حق تعالی ایشان را تپناه ساخت و کسر شکست کرد و قلیل بذیل گزاید و قد  
 عمل الخلفاء الراشدون علی قتل الصحابة و شاع ذلک و ذاع ولم یکنه احد و در  
 قتل و یوث دلیل ثابت نشده و اصل دم سلم عصمت است و هر عصیت میقتل بنا شد  
 بلکه آن معاصی مخصوصه است که در آن شرع بقتل وارد گشته و لایسب بعد از ورود و حصر و حدیث  
 لایحیل در امای مسلم الا باحدی ثلاث و یوث ازین هر سر کس نیست حاصل  
 آنکه وی از اعظم عصایست باجهت منافیه دین و مروت که دین کار باشد و اما آنکه گشته شود  
 فلا ولا کلامه فصل ابن عباس گفته نایبانی را ام ولد بود که آنحضرت را دشنام می داد  
 و در وی صلوات می افتاد و این تا بدینا و ازین حرکت منع می کرد اما منتهی شد تا آنکه شبی قول  
 گرفته در شکم او خلانید و بران نشسته بکشت این خبر را آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم رسید فرمود  
 آگاه باشید که خون آن ام ولد هر روز را لکان است و راه ایام او و دالنفائی و درش  
 آنست که سب شیعه ارتداد است و ساب و نزد و رت یکی از اسباب قتل است <sup>پس</sup> این تا بقید  
 که درین خصوص ذیل بر جواز قتل نیامده کفیف که اهل دم ساب تا آنکه زن مایه وار و شده  
 و یکی را فرستاد که کعب بن اشرف و ابی رافع را بکشد و مردان و زنان مایه را که زیارت  
 کعبه پنهان شدند امر بقتل فرمود و شک نیست که حامل انسان بر سب رد دل جزو دین <sup>پس</sup> این  
 غرادر که آنرا از نزد خدا عزوجل آورده چیز نیست و هر که سب و سب باین سب که برادر  
 دین و کار هر وی صلوات باشد و درین ردت خود هیچ شک و شبه نیست و قریب باینست

شمار و شمار گردانیدن حسب صحابه زیرا که جز غش دین و قلب سب و گناه است اسلام و  
 مسلمین چیزی دیگر هرگز مقتضی است این بزرگواران و حامل بر دشنام ایشان نیست چه  
 اینها اهل دین اند علی الحقیقه اقامت شرع کرده اند بسبب خود و حفظ این شریعت مطهره  
 پیوسته و نامردم چنانکه آمده بود در سائیده فرضی الله عنهم و اسرارها هم و آفتاب  
 المشتغلین بشلهم و تمیز بین اعدائهم المصنونه قال فی الدلیل قد بر اینها فی المایه  
 ما احاسر یفعله اهل مصر و الشام و المغرب من قتل من کان کذا کذا بعد ما فتنه  
 الی حکام الشریعه و سکهم بسفک دمائهم و هلاک و ان کان عندنا غیر جائز  
 لما عفاک من عصمه دم المسلم حتی یقوم الدلیل الدال علی جواز سفک و لکن  
 فیما لقیام التام بحقوق اساطین الاسلام انتهى کلامه راجح و هو مسلک التحام

### کتاب الحمد و د

گذاشت که حد مجاز بر همان است که در قرآن کریم آمده و ظاهر کتاب عزیز آنست که هرگز  
 محارب بودن با خدا و رسول مسلم و ساعی فساد بودن در ارض صادق آید عقوبتش قتل  
 یا صلب یا قطع از خلاف یا نفی از ارض است خواه کشته یا نگشته و ظاهر عدم جمع میان این  
 همه انواع یا دونوع و عدم جواز ترک یک نوع است و این مستحاطه نیز نظم قرآنی است و  
 تفاسیل که بعضی اهل علم ذکر کرده اند اگر دلیل دال بر این یا بر بعضی آن که صلیح متکلف باشد  
 بیاید عمل بر این باید کرد و اگر همین مجرب قول ابن عباس و دیگر صحابه است پس اجتناب دوی ضعیف  
 عنه و دیگر صحابه و من بعدهم بر احدی محبت نیست و عمار و صلب نه صادق صلب نزد اهل سنت  
 است اگر صلب نزد ایشان نام منفی الی الموت است همچنین باید و اگر اعم است پس اثبات  
 بفرمودی از افرازش حاصل می شود و در آیه کریمه آنچه مشهور باشد بسوی عدم عفو و حرمت  
 از برای تائب قبل از قدرت موجود نیست و نه در آن قطع بحصول مغفرت و رحمت از برای  
 این تائب است و اگر قطع را تسلیم کنیم این قطع و رد نوبه باشد که امرش بدست او تقاضا

است که در آن سقوط خطاب اخروی و حد شروع الکی می تواند شد و اما حقوق آدمیان از  
 دم و مال و عرض پس در آید و دلیل بر سقوطش نیست و من ترا علم ان تعد لیلایدل علی السعوط  
 مطلقاً فی الدلیل علی هذا النعم

### باب در بیان حد زانی

ابوهریره و زید بن خالد جسته گفته اند که مردی از اعراب نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم  
 آمد و گفت سوگند خدایت می دهم که از براس من حکم کتاب خدا بکنی دیگر که افتد از وی بزد  
 گفت آری میان ما قضا بکتاب خدا فرمای و اذن ده که سخن کنم فرمود بگو گفت پس من  
 عسيف یعنی مزدور بودم و زوایم مرد پس زنا کرد با زن او و مرا خبر دادند که برپایم رجم است  
 پس صد گوسفند و یک دختر و فدیایش را دم و اهل علم با پرسیدم مرا خبر کردند که برپای من صد  
 تازیانه و تقریب یک سال است و بر زن اینکس رجم باشد فرمود سوگند بکی که جان من در  
 دست اوست میان شما حکم بکتاب خدا بکنم دختر و گوسفند بر تو و این است و برپای تو صد تازیانه  
 و تقریب عام باشد و با مرد کن ای انیس بسوی زن این کس اگر اعتراض کنی یعنی زنا جیش  
 بکن و این حدیث متفق علیه است و لفظ سلم راست و فرمود بگیر بر از من بگیر بر از من او تقاضا  
 از برای ایشان یعنی زنان را بستم مقرر کرده در زمانی بکر یک صد تازیانه و تقریب یک سال است  
 و در زمانی شیب به شیب جلد صد تازیانه و رجم است و او را مسلم و احادیث قاضیه بوجود  
 تقریب بطرق صحیح از صحابه آمده و این متضمن زیادت بر جلد است و غیر منافی است  
 پس قبولش محتمل باشد و عارضه اش بعدم فکر تقریب در بعض روایات غفلت از وجوب حمل مطلق  
 بر مقتصد است و احتجاج با قوال بعض صحابه بغیر چیزی نیست زیرا که ما متعبد با قوال شان نمیم و  
 معتمدان ما که ضرب و تقریب از آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم ثابت شده همچنین از ابوبکر صدیق هم ثابت  
 گشته و اما اللق مزی عن ابن عمر و مسالیه ثقات الا انه اختلاف فی مرفعه و قفه  
 و ابوهریره گفته مردی از مسلمانان نزد آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم آمد حضرت صلی الله علیه و آله وسلم



تشریف داشت آن مرد حضرت را ندانید و گفت ای رسول خدا صلعم من دانکرده ام حضرت  
صلعم از وی روگردانید آن مرد بهمان سوی رو سر خود کرد و گفت من زنا کرده ام باز اعراف  
کوتم آنکه آن مرد چار بار تکرار نمود چون دید که چار بار شهادت بر جان خود بنماداده و در بخواند  
و فرمود ترا بخون ست گفت نه پس سیه چمن شده گفت آری فرمود این را برده رجم کنی قلیع  
و در حدیث ابن عباس آمده که چون ماعز بن مالک نزد آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم آمد گفت  
که زنا کرده ام فرمود شاید بر سه گرفته باشی یا شارت چشمم را بر خود نه یا نگاه کرده گفت نه ای  
رسول خدا صلعم بلکه جماع کرده ام پس امر کرد بر جمعه او را الهی کسای خود ستمه تکرار بر شهادت از  
معارک است و حق آنست که اقراری که بدان استیاحت جلد و رجمی شود در آن زیادت بر  
یک بار شتر نیست و از آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم رجم و امر بیان و بجلد و بجر و اقرار یک بار  
نابت شده و در چند حدیث آمده و سکوت وی صلی الله علیه و آله وسلم درین قصه ماعز نه موجب  
آنست که اقرار چار بار شرط باشد غایتش آنکه اگر امام در بعضی احوال تثبیت کرد تا آنکه اقرار برات  
واقع شد این تثبیت او را می رسد علامه شوکانی بسط قول و برین سلسله در شرح منتهی کرده و بالمقام  
حقیق بالتحقیق آنرا از عمر بن خطاب آمده که وی خطبه خواند و گفت خداوند صلی الله علیه و آله وسلم  
را بحق فرستاده و بروی کتاب نازل ساخته پس در آنچه بروی فرود آورده آیه رجم بود و ما  
آن را خواندیم و یاد گرفتیم و فهمیدیم و آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم رجم کرد و ما بعد از وی رجم کردیم  
و می ترسیم که اگر زمان در او گردد و گویند که بگویند که ما رجم در کتاب خدا نمایی یا رجم و گمراه شوند بترک  
فریضه که خدا نازلش کرده و رجم نابت است در کتاب خدا بکسی که زنا کرده و وی محسن است مرد  
باشد یا زن اگر بینه قائم شود یا جل یا اعتراف باشد و متفق علیه و یا بجلد و رجم زانی محسن  
حق است و نیست بدست ملک و مجرد روایت عدم جلد ماعز ما لآنکه نص قرآنی تخصیص بکبر کرده و  
در سنن انچه دال بر جمع میان جلد و رجم باشد از برای محسن آمده و لهذا علی مرتضی کرم الله وجهه  
شرح کرده و این را بجلد و رجم هر دو کرده و گفت جلد بکتاب خدا کردم و رجم بکتاب رسول الله صلعم نمودم

پس رحم نفع جلد محسن بے دلیل است و مجرد خلوت ثبوت احسان نیست زیرا که تشدید در  
 عقوبت محسن برجم از برای آنست که در کسی که سورت شہوت خود کرده و داعیہ ارتکاب زنا  
 او باقی نماندہ بخلاف کسیکه هنوز زن در گرفته است کہ اشتغال شہوت و شدت بارت او حبیب  
 تخفیف عقوبت است چو وی بتسلیم بعبودیت و مشابہ گشتہ پس مجرد خلوت مقتضی تعلق با عقوبت  
 از برای او نباشد و او را ازین خلوت جز زیادت نوران شہوت چیز سے دیگر دست ہم نداده  
 و لہذا بعض اہل علم نقل اجلع کرده اند بر آنکہ ثبوت احسان جز بنوعی ثابت نمی گردد و مجرد  
 خلوت حاصل نمی شود و در آیات در رحم ماعز مختلف آمدہ در بعض ذکر حفرہ است و در بعض نہ  
 جمع میان آنها چنین است کہ حفرہ ضعیفہ کندہ بودند چون از انجا بگریخت بقیۃ رحم در حال تیام کم کرد  
 و اما حفرہ از برای زن پس ثابت است خلانی در مشرعتش نیست فالحنی اند مشروع و خطاب  
 نورا قاست حد و متوجہ بیکنہ نیست بلکہ بکج مسلین است و لکن استدلال بر توجہ خطاب بسوی  
 امام ممکن است بآنکہ متواتر شدہ کہ هیچ حدی در زن نبوت قائم نشدہ مگر آنکہ در حضرت وی  
 صلعم پیام وی صلعم بود و همچنین در زن خلفائے راشدین و بن بعد ہم در جمیع اقطار و اعصاب  
 اقامت حد و در حضور امام را یا با و امر شان می شد و اطلاق برین سنی قرنا بعد قرن و عصر  
 بعد عصر دال بران است کہ این کار بوقت امام است اگر در زمانہ حاضر امامی یا سلطانے از  
 سلاطین اسلام موجود باشد و اگر نباشد یا هست ولیکن اقامت حد و اندک و وجوب آن توجہ  
 گرد و برہمہ مسلمانان و از باب فرض بالکفایہ باشد و جز بفعل از هیچ یک ساقط نگردد و بقضاء  
 علی اصل خطابات الکتاب و السنۃ المتعاضدۃ الیہم و قند بیش از بقضاء الی الاکتمۃ  
 ادالی الی الاکتمۃ بوجہی کہ صلیح اعتبار بوضاحت نرسیدہ و بر تقدیر تسلیم این معنی کہ دلیل دال بر  
 بودن حد و بسوی انہ باشد احادیث امر مالکان با قاست حد بر ملوکان مختص او باشد چہ  
 اشترط عدم امام و ہر اقامت مالکان از برای حد از باب ترجیح عام بر خاص است بر فرض  
 آنکہ انجا عامی دال بر بودن حد و بسوی انہ یافتہ شود و حق آنست کہ حد بخیر و قریع پیش

و غیر نرسن امام یارکان که انجا ولایتش نرسد باطل نمنے گرد و بلکہ مراد آنست که چون امام را  
 سبب حد برسد و وی قادر باشد بر اقامت آن واجبست بر وی اقامت آن حد خواه  
 در ایام ولایتش یا پیش از ان واقع شده و خواه در جای ولایتش بوده یا در غیر آن چیمت غیرست  
 مگر بلوغ تا امام ممکن آن از تنفیذ آن و این بر تقدیر نیست که عدم اقامت حد و از غیر امام  
 تسلیم کرده شود **فصل** ابو بکر علیه السلام گفته آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم را شنیدم می فرمود چون  
 زنا کنند کسی که از شما وظاهر گردد زن اسے او را جلد کند و ملاتش نہ کند باز اگر زن کا بد از نازیانہ  
 زند و سرزنش نہ نماید باز اگر زنا کنند پس بفرستد او را اگر چه برهنے از سوی باشد و این تفصیل علیہ  
 است اگر چه لفظ مسلم راست و از علی کرم الله وجهه مر فو آ مرده اقامت حد و کند بر ملکوت  
 خود و این را ابو داؤد و در روایت کرده اگر چه در مسلم نیز هست اما موقوفاً و عمر ان بن حصین گفتہ  
 نسے از حدینہ نزد آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم آمد و وی بار و بار بد و از زنا گفت اسے  
 رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم رسیده ام بعد پس قائم کن حد را بر من آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم ولے  
 او را بخواند و فرمود کنی کن با او چون بار بندن زن بیار و سے پنچین کرد پس ام فرمود جسم  
 آن زن وی بر خود جاساسے خود بر بست و مرجوم گردید و نماز کرد و جنازه او نماز گفت نماز  
 می گزارای بر وی و وی زنا کرد و فرمود وی چنان توبہ کرد کہ اگر در میان ہنقاد کس از اہل  
 مدینہ قسمت نمایند ہر ایک بخیرتر ازین یافتہ کہ وی جان خود و راہ خدا و اسواد مسلمہ  
 و بد از ثبوت این روایت سخن در جواز و عدم جواز نماز بر محمد و مرد باشد یا زن از غرائب  
 فقہاء و عجائب علماء است جابر بن عبد الله گوید آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم مرد سے را از  
 اسلم مردی را از یہود و زن سے را کہ بہین غامدیہ بود و رجیم فرمود اخی جہ مسلم و قصہ و وہیو در  
 صحیحین از حدیث ابن عمر آمدہ و سعید بن سعد بن عبادہ گفتہ میان خانہ اسے مادر کی ناتوان  
 بود یا کنیزی از کنیزکان شان خست کرد و کرش بر رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم کرد و فرمود  
 او را حد زنید گفتند ضعیف تر از ان است کہ زودہ شود و فرمود عیالی کہ در ان صد شاخ باشد بدان

یک ضرب چونید همچنان کردند و این نزد احمد و زانی و ابن حبه بسند حسن است لیکن در  
 وصل و ارسالش با اختلاف نموده اند و درین حدیث دلیل است بر حفظ حیات محد و بر عدم  
 تاخیر حدانیه یا زمانه توان و حق آنست که مباشرت جلد شاخه‌ای عیال ضرورت نیست بلکه  
 یک بار بزند و این عمل بخلاف جلدان شرعی است موشل آن در قرآن کریم آمده و فخذ  
 بیدک ضغثا الا لایه فصل ابن عباس گفت: آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود هر کرا  
 یابید که کار قوم لوطی کند فاعل و مفعول هر دو را بشنید و هر کرا یابید که بر بهیمنیت او را بشنید  
 و هم بهیمنه را قتل کنید این حدیث نزد احمد و اهل سنن است و در جانش موثق اند مگر آنکه در  
 سندش اختلاف است و نزد ما در آن غناست از اختلافی که فقها در حد لوطی کرده‌اند  
 و هر یک یک تجویز می تراشید که مستند بدلیلی نیست و اجتماع صحیح بر واحد می از است جمعت  
 نباشد و قیاس استنزال منتهی بر لواطت بجامع قطع نسل غفلت شدید است چه علت در  
 تحريم لواطت و انقضا می آن بسوی قطع نسل است و در نه هر شئی از ماکولات و مشروبات  
 و حرکات و سکونات که مفسد بضعف باد یا بطلان شهرت شود است الذخیریم از لواط باشد  
 و لازم باطل است پس ملازم نسل است و باجمعا استنزال منتهی بکف یا بخیبر از جهادات  
 نزد عاصی حاجت مباح است و لا سها چون فاعل غاشی از وقوع و فرزند یا معصیت  
 که اقل احوالش نظر باز نیست باشد که درین صحنه و ب است بلکه گاسته و جب گردد  
 و یک ترک معصیت جز باین حرکت ممکن نشود و احادیث وارده در منع از نکاح برست ثابت  
 و صحیح نشده بلکه بعضی اهل علم نقل این استثناء از صحابه نزدیکیت از اهل خود کرده اند و در  
 این کار حرج نیست بلکه هیچ آخرا حرج دیگر فضیلت موزی بدن است و حرام وضع آن در  
 حرام است و تعلیل بقطع نسل خیری نیست چه این کار کسی می کند که زن حلال نمی یابد و اگر  
 یابد هرگز عدول باین کار که غیر شستی طبع و غیر موهی نفس است نکند و حاملش بران بود حضرت  
 شدیده یا فقره قیام اگر است و قهر در حرام نیست و استحباب بودن آن پس انبث تر

ازان ادوینیه نیست که بدان تا شرقی و نحو آن نمی گردد پس حکم محمد یا تعزیر یعنی بید با عصمت  
 سلم و تحریم الیاش بی وجه نیست **فصل** ابن عباس گفته آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم  
 لعن کرم رجال غفثین و نسا استرجلات را و فرمود بیدون کنید ایشان را از خانه های خود  
 و اولا البیضا ساری و ابوهریره گفت فرمود دفع کنید حد و در آن دفعی از برای آن یابید  
 اخراج این ماجة و سندی ضعیف است و نزدیکی و حاکم اخراجش از حدیث عائشه  
 بلفظ اد ساؤا الحد و عن المسلمین ما استطعتم کرده یعنی تا توانید حد و در او طمان  
 دور کنید و این نیز ضعیف است و بیقراریش از علی بلفظ اد ساؤا الحد و بالشیعیه  
 منوذه و این موقوف است و ابن عمر آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم فرمود که پیر هیزید  
 ازین قافورات یعنی نجاستها که او تعالی ازان نموده و هر که المام کرد و بپوشد آنرا  
 بستر خدا و تو بکند بسوی او تعالی چه هر که ظاهر شد گناه او بر ما بروی اقامت کتاب خدا  
 کنیم و اولا الحد که و این در موطا از مرسل زید بن اسلم است حاصل آنکه تا تواند گناه  
 را پوشد و تو بکند و اما امام نرساند که پیش از رسیدن امید عفو خداست و بعد از رسیدن آن است  
 حد بر امام واجب **فصل** هر که بگوید زنا او را زنا جائز است و حد غیر واجب چه احکام شرعی  
 مقید باختیار است و عموما مختص اند با دلائل اخیری و امکان اگر اکره زن ظاهر است و عدم  
 امکان اگر اکره مرد از نجاست است که اندامیکه بدان وقوع زنا باشد ذکر است و زنا موقوف  
 بر انتشار است و اگر اکره بدون انتشار غیر مؤثر باشد و انتشار را کرده آیه فاعل نیست بلکه  
 مکره هم مفعول است و لیکن در اینجا می توان گفت که سبب انتشار قوت شہوت است اگر چه  
 مرد را اراده فعل نبود و انتشار را اگر اکره بر ایلاج امکان داد و مکره بفتح رای راست آد می  
 جائز است و ایضا از افعال مسلم با کراهیت استلال مثل برنج بدعوی ایضا غیر قبول  
 و تعطیل منع با کراهت نیز مستحب سوختن و در چاه حاضر بغیر باند مال همچو حاضرش نیز باین  
 عرض بدشنام است و لیکن اگر اکره که سوختن افعال آدمی بطلب عرض است همان اکره است

که در آن توعد قتل و قطع عضو باشد نه مجرد اگر اذیت بکس و ضرب که بدان اذیت مال غیر جائز نباشد  
غرض که حق آنست که بجز دقید و بجن و ضرب خفیف که نیست در هرگز فعل چیزهای مخطو را  
بدان روان باشد و نه هیچ شئی از عقود باین قبیل که باطل می تواند شد زیرا که اگر اذیت  
عبارت از آنست که شخص را از حد اختیارش بیرون آورند و هیچ انسان بشی این امور از  
حد اختیار بیرون نمی رود بلا شک و شبهه

### باب در بیان حد قذف

عائشه رضی الله عنها گفته چون عذر من نازل شد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم به منبر  
استاد و قرآن خواند و از منبر فرود آمده دو مرد و یک زن را امر بحد قذف کرد پس محمد و  
شدند اخص جبه احمد و اهل السنن و اشاعرا الیه البخاری مراد برمی محصنات که  
در قرآن مذکور است آنست که قاذف لفظی دال بر رمی بزننا لفظ یا شرعاً یا عرفاً گوید و از قرآن  
احوال ظاهر شود که مراد شکم باین لفظ بهمن رمی بزنناست و تا ویدیه مقبول که محل کلام بران  
صحیح باشد نیاز دین این لفظ موجب قذف است بلا شک و شبهه همچنین اگر لفظ آورد که  
مقتل زن نیست یا قتل با احتمال مرجوح است و لیکن اقرار باراده رسته بزننا که درین حد  
نیز بروی وجوب حد باشد و در تعریض بلفظ محتمل که قرینه حال یا مقال بر قصد رمی بزننا دلالت  
نمی کند هیچ حد نیست و مجرد احتمال ایلاش روان باشد و آیه کریمه عام است و دخل است زیرا  
آن حر و عبد و غضاقت بقذف بعد از براسه حرا شد ترا قذف حربی است و در حد قذف  
آنچه دال بر تصیف حد عید باشد در کتاب و سنت نیامده و آیه تعلیم نصف ما علی  
المحصنات من العذاب در حد زنناست و حد زننا غیر حد قذف است پس در اینجا حد  
یکه دیگری اشکال است لایسباب اختلاف ملت و برون یک حق محض خدا و دیگر مشوبه  
بجی آدمی فصل انس بن مالک گفته اول لعان که در اسلام بود آنست که شریک بن سماء  
را لیل بن سبیه قذف بزن خود کرد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود گواه بیا یا صاحب

بر پشت تو زده شود احدیست و این دلیل است بر آنکه چون زوج از بیئنه آوردن بر دوشی  
 قذف خود عاید گردد و حد قذف بروی واجب شود و عبد الله بن عامر بن ربیع گفته ابو بکر  
 عمر و عثمان و من بعد هم را در یافتن و ندیدیم که ملوک را در قذف جز چیل تا دوازده باشند  
 سر و الامالك و الثقی فی جامعہ و سخن درین سلسله گذشت و ابو بکر سر گفته آنحضرت  
 صلی الله علیه و آله و سلم فرمود هر که قذف ملوک خود بکند بر سه روز قیامت اقامت حد کنند  
 مگر آنکه چنان باشد که گفته و این متفق علیه است و ظاهر عدم حد بر سید بنا بر قذف عبد است  
 ° و فقهار ادران اختلاف

### باب در بیان حد است

عائشه رضی الله عنها گفته آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود بریده نشود و دست و زدن  
 در چهارم دینار یا زیاده و این متفق علیه است و لفظ مسلم است و لفظ بخاری آنست که بریده  
 شود و در ربع دینار و زیاده و در روایتی نزد احمد باین لفظ است که قطع کنید در ربع دینار و بریده  
 و کمتر از آن و از این عمر آمده که برید آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و من که تمش سه درهم  
 بود و این نیز متفق علیه است و سه درهم همان ربع دینار است چنانکه در روایات صحیح و وارد شده  
 پس نصاب سرقه کی ازین دو چیز باشد سه درهم یا ربع دینار هذا هو الحق و استدل  
 بر زیادت ثمن مجن بر سه درهم ساقط است بوجهی که در شرح منقذ مذکور است و آنکه در حدیث  
 ابی هریره مرغوماء آمده لعنت کند خدا دزد را که می دزد و بیضه پس بریده می شود و دست او و دزد  
 جمل را و قطع کرده می شود و یا و متفق علیه پس این بیضه و جمل هم قیمت سه درهم باشد **فصل**  
 عائشه رضی الله عنها گفته آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم اساس بن زید را فرمود شفاعت میکنی  
 در حدی از حد و دخیل از استاء و خطبه کرد و فرمود ای مردم! هر که زکات را نگیرد پیش از آن  
 بودند که این کار که چون شریفی در میان ایشان دزدی می کرد و او را می گذشتند و چون  
 ضیفی می دزدید بروی حد قاضی نموده متفق علیه و اللفظ مسلم و هم سلم بوجه دیگر

او عائشہ رضی اللہ عنہا آورد کہ زن مخرومیہ متلع مردم بباریت می گرفت و انکار می نمود  
 آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم امر بہریدین دست او فرمود و جایا بران حضرت صلی اللہ علیہ  
 وآلہ وسلم آورد کہ برخان و غنم و غنم قطع نیست را و اہ احمد و الا سابعہ  
 و صحیحہ الترمذی و ابن جہان و در حدیث رافع بن خدیج آن کہ نیست  
 قطع و زید و زید کر یعنی پیہ درخت را و اہ المذکک را و ن مد فی عا و صحیحہ  
 ایضاً الترمذی و ابن جہان و ابی امیہ مخزومی گفتہ و زید را  
 نزد آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم آوردند و سے اعتراض کرد و لکن نزدش  
 متاع یافتہ شد آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فرمود خیال کن منم و زیدہ باشد گفت بلہ  
 و زیدہ ام پس دو بار یا سہ بار بروی تہین کلمہ اعادہ فرمود ناچار امر بقطع کرد و بعد از بریدن  
 دست پیش آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم آوردند فرمود استغفر اللہ و تب الیہ گفت  
 استغفر اللہ و اقرب الیہ فرمود اللہم تب علیہ و این دعا سہ بار کرد و اسخ جہ این  
 داؤد و اسجد و النساء و ساجا لہ ثقات و حاکم آخر آتش از حدیث ابی ہریرہ کردہ و  
 در ان زیادہ کردہ کہ بہرید او را قطع کنید دست او باز و زید مو وضع قطع را و اسخ جہ  
 الذنا را ایضاً و قال لا باس باسنادہ نیست دلیل بر اعتبار تکرار اقرار و ثبوت قطع و مجرور  
 استنبات و تلقین مقرر آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم دلیل شرطیت یا وجوب نیست و  
 کیف کہ ان آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم قطع بر اقرار یک بار ثابت شدہ چنانکہ در حدیث  
 صاحب بن و صاحب روی صفوان آمدہ و در حدیث عبد الرحمن بن عوف مرفوعاً آن  
 تاوان زودہ نشود و زیدہ ان کہ مدبر و سے قائم کردہ شد و این نزد نائے ست و لکن شد  
 منقطع ست و ابو حاتم گفتہ منکر ست و عبد اللہ بن عمرو بن العاص گفتہ پیریدہ شد رسول خدا  
 از ثمر معلق فرمود ہر کہ از حاتمندان آن ثمر را بد بان خود رسید و در کنار گرفت بر و سے سیج  
 شے نیست و ہر کہ با ثمر بیرون آمد بروی غرامت و عقوبت ست و بر خارج نشے بعد از انرا



جرین که کوشن بن سبط است اسخ جده لود و النسانی و صحیحہ الحاکم و آنحضرت  
صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم صفوان بن اسیہ را ویکہ امر لقطع سارق روایے او کرد و وی سفارش  
نمود فرمود و هلاکان ذلک قبل ان تاتیننی به یعنی این عفو پیش از آن آوردن چنانکه کردی  
آنکون که تا من رسید سفارش عفو نمودند از ولاد حد بروی جاریست شود اسخ جده لود  
و الا سبعة و قد صححه ابن الجارود و الحاکم و حرز مستدرک و شرح کلام شیخ معین بن نوع  
منضبط نیست تا آنکه مسیحی غیر حرز باشد بلکه حرز یک امر عوفی است چنانکه احادیث بر آن لالت  
دارد و جابر گفته ساقی را نزد آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم آوردند فرمود بکشید گفتند  
دزدی کرده است فرمود دستش برید پس بریده شد بار دیگر آوردند فرمود بکشید بار سوم  
آوردند بار چهارم آوردند و ذکر کردند که دزد دست همان طور فرمود که در بار اول ارشاد کرده بود  
بار پنجم آوردند فرمود بکشید و این نزد ابو داود و نسائی است ولیکن منکر است و از حدیث  
حارث بن حاطب بخوان روایت کرده و شافعی گفته که قتل دزد در بار پنجم منوع است  
بلکه پنجم در سرت باشد پس قطع است پس بسبق بیحقیقه تمامید است و در سنت از وجه صحیح  
و علی بر تقیید مافی القرآن کبرخ ثابت نشد اگر چه از آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم و از  
خلفای راشدین مرویست و لکن بر وجهی که حجت بشل آن ثابت نمی آید و از آنحضرت صلی  
علیه وآلہ وسلم ثابت شده که دست دزد برید چون باز دزدی کرد پایش برید چون بار  
عود کرد دستش قطع نمایند چون باز دزدی کرد پایش دیگرش برید

### باب در بیان حد شارب

الس بن مالک گوید نزد آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم مردی را که خمر نوشیده بود آوردند  
قریب چهل جرید او را بر او الس گفتند بنی ابوبکر رضی اللہ عنہ نیز کرد و چون عمر رضی اللہ عنہ  
خلیفه شد از مردم استشاره نمود عبد الرحمن بن عوف گفت اخف حد و دہشت تا دایانہ است  
عمر بنان امر کرد و متفق علیہ وسلم از علی کم اللہ وجهه و قرض ولید بن عقبه آورد و کم آنحضرت

و ابو بکر جیل جیل تا زیاده تر و عمر رضی الله عنه بیشتر تا و تا زیاده تر و به سنت است این است  
 بسوی من و هم درین حدیث است که بر مردی گواهی دادند بقیه عمر عثمان گفت وی فنی نکرد  
 تا آنکه عمر بنوبشید و معاویه از آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم آورد که در بارگاه شارب غر  
 امر بکند کرد و فرمود اگر باز خورد جلد کنید و چون بار سوم بنوشد جلد نمایند و اگر بار چهارم بنوشد  
 گردنش زنید و این لفظ احمد است و نزدی ذکر کرده که قتل مشغ است و ابو داود و ابن جریر از  
 در هر سه عمر بجا کرده و عمر بود چون بزند کسی از شما بگوید که بر بنیز کند از روی معنی بر روی نزد  
 و یا بکشد قتل از شارب ثابت است و جمیع اهل علم بر آن مجمع بوده اند مگر بعضی ظاهره است که  
 در آن خلافت دارند و تقدیر حد شارب از آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بر وجه معتبر بر شارب  
 تا زیاده بصحت نرسیده و آنچه در دست جلد شارب بجزیر و فعال و ضرب بار دیه بدون تقدیر  
 معین است و زون بپا پوش تا جیل ضرب تمام آمد و تقدیر بیشتر از در زن صحابه بود پس حق  
 آنست که جلد شارب غیر بمقدور است و آنچه واجب باشد همین ضرب بدست یا بچوبدست  
 یا فاضل یا ثوب بر مقدار رای امام است از قلیل و کثیر و برین تقدیر این حد بجمعه انواع تعزیر  
 باشد **فصل** ابن عباس گفته است آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود اقا است کرده نشود  
 حد و در ساجد سواد الله صلی و الحاکم در همین است مذکور حد و الحق و اهل کوفه  
 ابن بطال گفته قول من کذا المسجد اولى و اما حرم شریف که پس حق مواطن از حق  
 با قاست حد و خدا اندران و مرکب چیزه از حد و در حرم با معصیت موجب حد معصیت  
 دیگر بدان ضم نموده که آن تنگ حرمت حرم اکبری است و فیه یقول الله عز وجل ومن یرد  
 فیه بالساحد بظلمه الا یمس مجر و اراده را از موجبات عقوبت داشته و حدیث نه از  
 قتال در حرم دلیلی بر عدم اقا است حد و در شرعیه در حرم نیست و کیف که قتال باب دیگر غیر  
 این باب است و یا الله العجب کیف یسجد امرایت الله و حرمه من حدوده الا هل  
 معاصیه و لیکن ذلک من جلاله فیما فیها وقد و ساد الی عید الشدید فیمین تروک

افاده حدیث من حدیث الله

## باب در بیان مسکر

انس گفته او قتالی تخریم خمر نازل کرده و نمود در برین شراب گران تر از خمر است و مسکر و غیره  
گفته فرمود آمد تخریم خمر و آن از پنج چیز است الگو و خمر و شند و گندم و جو و خمر است که غش  
بپوشد این حدیث متفق علیه است و ما احسن ما قال الشاعره

زباده هجیت اگر نیست این نه پس که ترا دمی زو سوسه عقل پنجسره دارد  
و این عمر از آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم روایت نموده که هر مسکر خمر است و هر مسکر حرام  
است و هر مسکر و هر مسکر جابر از آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم آمده هر چه بسیار است  
مست گرداند اندکش حرام است و این نزد احمد و اهل سنن است و رجالش ثقات اند و این  
جانب تصحیحش کرده و این عباس گفته از برائے آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم زبیب را در  
سقا بنیدمی سقا خند و نازی نوشیدم از زو فرود آمد بعد فرود آمد و شب سوم می نوشید می نوشید  
و اگر چیزی می افروزد آنرا میرنجیت است و هر چه مسکر است شرب نمیدانند تا سه روز باشد و بعد  
از آن نزد شدت و زیادت و در خوردن محقق بود آنکه از آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم  
آورده که او تعالی شفا سے شفا و چیزیکه بر شما حرام کرده ننهاد است و هر چه البیهقی و صحیح ابن  
حبان و دانیل حفری گفته طارق بن سواد از آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم را از خمر پرسید  
که از برای او و ابنا فرمود خمر و آن نیست بلکه این است است و این داود و مسلم و غیره  
و بسط قول درین باب پدر عالمی و درجت در دلیل الطالب کرده بدان رجوع باید کرد

## باب در بیان تعزیر و حکم مسائل

البوریه انصاری از آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم شنیده می فرمود در زیاده برده تا زیاده زده  
نشد و مگر حدی از احمد و خدا و این متفق علیه است و ما و این باب هر عقوبت است که بخواهد  
حدود متعبد نباشد و از آنکه یک ضرب است و آن ده سیوط باشد یا کم از ده یا زیاد چنانکه درین

حدیث است و معنی در این دلالت بر وجوب تعزیر نیست بلکه غایتش فقط جواز است و  
 آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بر حال جامه ترکید ذنوب غیر موجب حد آگاه شد و بضر  
 و جنس و نطفه ایشان نیز درخت بجز مجامع در هزار رمضان و جز آن و سجد تعزیرات یک  
 جنس است و آنرا بحد نفی است چنانکه با جماعتی نشان بجا آورده و آنرا بحد ترک مکالمات  
 چنانکه با هرست مختلف فرموده تا آنکه زمین با این همه وسعت برایشان تنگ آمده و آنرا بحد  
 شتم بی بخش است چنانکه از موسی علیه السلام در قرآن حکایت نموده فاذا الذی استنصر  
 بالامسیت صراحه قال له موسی انک لغوی مبین و ازین باب است قول یوسف  
 باخوان خویش چون او را مشوب بفرستند انداخته شمشکانه او آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم  
 چنانی در گفت انک اهدأ فیک جاهلیة و این دست فرمود که و سه زنی را دست نام  
 می داد کافی البخاری و در مسلم است که مردی بشاری خورد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود بپشت  
 در است بخوردی گفت نمیتوانم فرمود و توانی وضع نکرد او را یعنی مگر برای گوید باز آنست ربوی و بنی نوح  
 برداشت و هم در مسلم است که هر که مردی را شنود که گم شده را در سجده می جوید او را در ها  
 الله علیه و آله و سلم گوید زیرا که مساجد از برای این کار ساخته نشده اند و هم در مسلم است که آنحضرت  
 صلی الله علیه و آله و سلم مشد ضاله را که وجدات فرمود و در ترمذی آمده چون ببینید کسی را  
 که در مسجد خرید و فروخت می کند لا اربح الله تجارک بگویند و خطیب را ارشاد کرد که بنس  
 خطیب القوم انت اخراجه مسلم و غیب و ازین جنس از آنحضرت صلی الله علیه و آله  
 و سلم در صحابه رضوان الله علیهم اجمعین امن بعد هم از سلف صالح نشسته اکثر واقع شده و  
 این وقوع مرشد بسوی جواز است اگر فاعلش را گمان تاثیر این تعزیر و ترک گناه باشد  
 عانت فرماید آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرموده بر اندازید ذوی البیات را عثرات  
 شان مگر حد و دین یعنی در کشتن ازان جائز نیست و او را ابن داء و النساء و ابی جحیف  
 و علی مرتضی کرم الله وجهه فرموده استیم که بر پاکتم بر احدی حدی و در سه میر و دایم نفس خود

چیزی از آن مگر شارب خمر که اگر بمیرد و پیش دهم اخراج البخارهای گذشته حدیث  
 سعید بن زید درین کتاب مرقوم است که هر کشته شده نزد مال خود وی شنیده است پس دفاع  
 از مال جائز باشد و این نزد اهل سنن است و ترمذی صحیح گفته و جناب از آن حضرت صلی الله  
 علیه و آله و سلم شنیده می فرمودند که باید باشد اندر آن بنده خدا مقتول باش و قاتل شرابخوار  
 ابن ابی خنیفه و الدارقطنی و اسحاق احمد بن محمد عن خالد بن عمر قطعه بیت  
 زمین عشق بگویند صلح کل کردیم تو خضم باش و زامادستی تا نشان کن

### کتاب الامامة

چون جبار از امام ناکزیر است اول سئله امامت باید شنید پس بر احکامش آگاه  
 می باید شد درین سئله مذاهب متفرقه و اقوال متعصبه است تا آنکه از اعظم مسائل خلافت  
 درین است که بدیه آن گوید که امام بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فلان است نص  
 خطی یا جعلی این گوید فلان نیست بلکه فلان است بعد از وی صلعم باجماع دهد بیکد از اینها  
 بیکد او برین گفت و شنود ترتیب تکفیر و تفسیق و تبذیر و تشیع کرده اند و ازین ترتیب بعد از آنکه  
 موجب سفک و مادی و تنگ حرم و تفرق در دین و قتال میان مسلمین پیدا شد و لازم و  
 قاتل بسیار و سلفت و خلف است و واد و در هر زمان در هر قطر و محلی و هر چنانکه در کتب  
 تواریخ موجود است و این کتب مشحون اند بر ذکر فتن و آفت میان سنی و شیعه در بسیاری  
 از اقطار ارض تا آنکه ادوات یک طائفه با طائفه دیگر می کش از عدو است و با طائفه یهود و  
 نصاری است حال آنکه اگر درین سئله احقاق نظر و امعان بصیر و اعمال فکر کنند و تعلیه  
 غیر خود و نفس خود را از ادراج حبسیت و بییه صاف و پاک گردانند و بیابند که این  
 سئله در نوع بعضی البعض ازین ماجریات نیست تا بحکله اش چه سهر واحد از خلفا  
 را شین در صلاح مسلمین بذل و سح کرد و تقصیر از خود در دفع و قیام بجن و احباب اهل اسلام  
 را نشانی نشد و اگر آنیکه ازینها چیزی که در صورت خطاست واقع شده باشد حق محل شترش

آنست که حل آن بد حسن محامل و اهل منازل تاویل کنند چه او تعالی متولی تعدیل این است  
 بالا بنال و همچنین رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و اهل احوال این تعدیل است و تعدیل  
 رسالت پناست آنست که حل کل بر سلامت نمایند و بعد از جانب خدا عز و جل بواجبات  
 شهر عیبه از ناز و روز و حج و زکوة و جهاد و نحو آن است و شناختن این معنی که فلان در فلان  
 وقت خلیفه بود و فلان در فلان هنگام خلیفه نبود بر ما واجب نیست و ندان بعد از آنست  
 بلکه این امریست که خاصه از انان خشک گشته و بهر چه خدا خواسته بدان در عباد خود فرمان  
 داده و این همه را و بروی او بجا نموده است که آنجا حق از بطلن و مصیب از فطی نمایان  
 گردد پس ما را و اشتغال را بقوی که از عمر در از و زمان عرض بخاک آسوده اند و از احسان  
 محسن نشان ما را فقیر و نه از اسادت مسیئ نشان ما را اطمینانی هست چه سرو کار و کدام  
 عاقل با خود چنین کار احمقانه که ازین مفرطین و از ان مفرطان بوجو داده یکند بلکه هر که بر  
 دین خود و حلیص است او را از وقوع درین تبه که مردم بشمار از هر قرن دران افتاده و هلاک  
 گشته اند بر حذر باید بود و هر که زغم دارد که بر عیدی از عباد خدا شناختن امامی که او را ک  
 زمان او نه کرده و واجب است این سخن از وی جز بدلیل شرع مقبول نشود زیرا که بواجبات این  
 شریعت بحد و دعوی عاقله که هیچ یکی از ان عاجز نیست ثابت نموده و اگر این معرفت  
 امام واجب باشد و جب معرفت انبیاء علیهم السلام و آدم علیہ السلام تا پیغمبر صلی الله علیه و آله  
 و سلم واجب و اجم و اقدم تر باشد فصل دلیل بر آنکه امام از قریش باید حدیث لایزال  
 یا لا صرفی قریش و حدیث الناس تبع لقریش و حدیث الاثمة من قریش است و شاکست  
 که بعض این الفاظ دال بر حضرت و لکن احادیث و جب طاعت علی العموم مخصوص  
 مفهوم حضرت و قرآن کریم بدان تصریح کرده با آنکه دلیل دال بر وجوب طاعت غیر قریش  
 علی الخصوص آمده مثل حدیث اطیعوا السلطان و ان کان عبدا حبشیا را سه کانه  
 و این در صحیح است و همچنین حدیث علیکم بالطاعة و ان کان عبدا حبشیا فاذا الما من

کالجمل اذ اعيد انقاد اخرجه احمد وابن ماجة والحاکم وغيرهم وبرز غم قرین  
 بیان امام و سلطان دلیل است و لایسا بعد از قول آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم  
 الخ لا فة فی امتی ثلاثون سنة ثم ملک بعد ذلک اخرجه ابو داود و الترمذی  
 و حسن من حدیث سفینة و نیز اخبار آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بآنکه ائمه از  
 قریش اند مثل اخبار است بآنکه اهلان در حدیث و قضا دراز دست و آنچه جواب ازین احادیث  
 باشد همان جواب از حدیث الائمة من قریش است و تخصیص بودن ائمه از قریش بعض  
 بطون جز بلیل تمام نشود و شک نیست که اخذ مجمع علیه احوط است اما آنکه مصیر بسوی آن  
 متمم باشد پس غیر واضح است و المقام من المذاکر و ما احق به بان لا یكون کذلک و در  
 کتاب سنت و قول صحابه و اجماع نیامده که هر که دعای مردم بسوی مبايعت کرد و  
 بجز دین دعا امام شد و طاعتش واجب و مخالفتش حرام گردید و این دعا از خلفای راشدین  
 واقع نشده و احدی از ایشان دعوت مردم بسوی خود کرده و نگفته من امام و شما را  
 بسوی طاعت و مبايعت خود می خوانم بلکه ازین کار کاره بودند و اذان اقتلاع می نمودند  
 تا آنکه چون ببايعان ایشان را معذورند داشتند ناچار اجابت کردند حاصل آنکه دیگر  
 جماعه از مسلمین بر مردمی صلح ازین است فرایم آمده بیعت طاعتش در امر و نهی می کنند  
 طاعتش برایشان واجب گردد اگر دیگر کسی که قادر بر امر و نهی درین موضع است متقدم  
 نشده باشد و بهر که از اهل ارض که مبايعت غیر در گردن او نیست غیر مبايعت این مرد صلح  
 رسد بروی اجابت دخول زیر طاعت این کس واجب گردد و بشد طایفه تنگن باشد از امر  
 به معروف و نهی از منکر و این طاعت در امر معروف از شریعت است نه در غیر معروف  
 زیرا که طاعت مخلوق در مصیبت خالق روا نیست و این که گفتیم حاصل او ایضا از اقوال نبوی  
 و انفال خواص صحابه است که خیر القرون بودند از آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم آمد  
 علیه السلام فی سنة الخلفاء الراشدین و اما شروط امام پس از آنکه کیست آنست که مردم

باشد زیرا که زن از اهل اصدار و ایراد نیست و قوت بر تدبیر بلاد و عباد ندارد بلکه اضعف و  
 اعجز است از سرانجام چنین امور و کند آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم وصفش بنقص  
 عقل و دین کرده و مستضعفات ستوده و در باره فارس چون زنی را ولی ام خود گردانید  
 که ای فلان قهر و لوی امور هم اصرأه فرموده و آنرا بجله آنست که بالغ باشد چه کودک صاحب نظر  
 در خاصه نفس خود نیست تا بنظر در مصالح غیر چه رسد و آنرا بجله آنکه حائل باشد زیرا که دیوان  
 محتاج حفظ خود از انزال ضرر نفیر است بنا بر ذهاب عقل که مرجع تدبیر باشد پس ولایت امر است  
 از وی کجای می تواند شد و اما آنکه آزاد باشد نبسته پس شک نیست که مرد درین کار ولی کامل  
 از عجز است در غالب حال و لکن دلیل دال بر وجوب طاعت سلطان اگر چه عجز باشد  
 و او دشمن و کاف و منافق باشد الا شامه الیه و دعوی اجماع بر حریت امام در غایت سقوط است  
 و خلاف و ان در کتب مذکور تا بغیر آن چه رسد و اما آنکه عالم محتاج ایست باشد  
 پس شک نیست که عالم بودن امام از اجماع امور و اقدم مقام صدست چه در تنفیذ و تنجیز امور  
 بر امام و سلطان است و چون علمی که بدان راه بسوی حق یا بدینا شسته باشد لا محاله غلط و  
 کند و لایسا و میکه بنفس نفیس خود مباشر احکام شرعی باشد و باصدار و ایرادش پردازد  
 و اگر غیر مباشر این کار است اقل احوال آنست که آنقدر تمیز و نقاد است داشته باشد  
 که عالمی را از مای مجتهدین با داریت رحای این شریعت مطهره مقرر گرداند بعد از آنکه از برآ  
 آن عالم سبب علم و قوت عدالت و قصلب در امر دین ثابت باشد و چون بنفس عارف نبود  
 لازم آنست که از اهل علم علی اختلاف انواع احضای سوال از چنین عالم با کمال غایب و  
 لایست که بعد از بحث و تفقیش شخصی که بر و اطمینان حاصل گردد دست بهم دهد و نزد آنست  
 که ملاک امر است و سلطنت و اعظم شرط ریاست و اقل ارکان ایالت قدرت او بر  
 مأمینین و انصاف مظلومین از ظالمین و مکن دفع از سلیمین زود بهم امر محض و هیچ عیش کافر  
 یا باغی باشد و متقاعد و متبیط و عاجز و مشغول ببلاد و مشورت و سکون نبود و سلطان فانی که با

لایق که از این بابت است  
 را گفتند که در این باب است  
 زن از این جهت فانی است  
 گفتند که در این باب است  
 فانی است که در این باب است  
 خطاب به اهل بیت است  
 استیفاء و اهل بیت است  
 سید علی خنجران  
 برادر زلف و خا



نشاید باشد و حقیقت سلطانی است که طاعتش بایجاب خدا واجب و مخالفتش حرام بوده  
 بلکه خود شریعت نصب ائمه و سلاطین از برای همین امر است و این کار از عظم مقامین  
 باشد و نقص یک شرط یا زیاد مضرات نیست اگر قائم باشد که است و امامی که قاعد و مصلی  
 و مسک سجد و مؤثر طاعت است علیه و مدرس طلبه و عصر و عصر خود و مصنف مشکلات و  
 حلال حضرات مختصرات و مبسوطات و ترویج از سفک و ما و اخذ اموال است و بعضی مردم  
 بعضی دیگر برای خورد و قوی بنحیف شرمی کند و شریف مضطرب و شیخ است مسلمانان را  
 حاجت به پیچیدن نیست و با وجود این حال آنچه اهم و اعظم در امامت و سلطنت است از دو  
 حاصل نشده و هذه الکلام لا یقله الا افراد من اهل العلم و فضل امام بنده  
 از بندگان خدا انتقامی است طاعتش و معصیتش بهیچ طاعت و معصیت دیگر عبادت  
 و توبه حاجی حجب باشد و الله یحب التائبین پس در وقوع معصیت موجب یا غیر موجب  
 فسق از وی توبه واجب باشد و اما آنکه این معصیت مؤثر در بطلان ولایت است پس  
 صحیح نیست و هر که دعوائش کند دلیل آورد و تفصیل فقهاء و دین امر و تفریق میان ولایت  
 اصلیه یا استفاوه و جواز مباشرت بعضی ولایات نزد وقوع معصیت بجز توبه و مضیقه  
 از زمین با اختیار در بعضی لا طائل محض و راسه مجرب مستند است حال آنکه احادیث صحیح و  
 متواتر و متصفیه و وجوب طاعت ائمه مادام که اقامت نماز کنند و تحریم نزع ایدیه رعایا  
 طاعتش مادام که کفر بولوح از وی بنیند ثابت است در دین اسلام و معنی امامت و  
 سلطنت همین وجوب طاعت و تحریم معصیت ایشان است نه همگان و لا ثبات فی  
 ثابته لحد تبطل و چون خلیفه فردی از افراد مسلمین است او را هیچ سائر مردم حق و بیست  
 باشد و چند آنکه مائل او در مرتبه می گیرند و بها نقدا و نیز بگیرند و لکن چون امام را به خصوصیت  
 بر آن قیام بمصالح مسلمین باشد و غیر او بدان قائم نیست باین رکنه راجع عملش بر  
 بیت المال باشد و تعالی عامل علی الصدقه را اخذ نصیب از مال صدقه جائز فرموده

همچنین استحقاق اجرت بحسب عمل از برای امام هم باشد و پادشاهی که اراده خلوص کند  
 باشد و اراده از امام است که نزد تفریق عطیات مسلمین نصیب خود برابر نصیب شاه شود و در  
 علم و شجاعت و جهاد بحسب تعداد اسباب استحقاق ایشان بعد از اجرت خود دیگر از برای  
 خود و این و غیره بمقدار حاجت نگاهدارند بمقدار شجاعت نفس و همت و طبع و بزرگواری  
 غرض کفار سیوی عقود ديارشان و این ابراهیم جهاد است که او تعالی بدان عباد خود را امر  
 کرده و تقییدش بوجوب سلطان و غیره از غرض بوده بلکه هرگاه مسلمانان قادر بر غرض شوند و ظلم  
 قدرت بر قیام جهاد و مناجات که از غالب گردد و جهاد با کفر و فحشاء از آنم واجب است بر مؤمنان  
 ایشان باشد و دفع کفار از ديار اسلام اقدام امور دین واجب و اجابت بر اهل اسلام است  
 بلکه خود کدام واجب و هم بالاتر از این کائنات است همچنین دفع بغاوت و باغی کسی است که بر همه  
 مسلمانان یا بعض مسلمین بغاوت گزیده و منتهی اموال و سفک و داد و ستد حرم ایشان  
 پرداخته و این باغی را حدود و احکام مخصوصه است که در کتاب عربیز مذکور شده و چون  
 پیش از باغیان مجتمع گردد و دفع آنها از انتهاک حرمت دین و مسلمین واجب و اجابت  
 امر معروف و نهی منکر باشد و هر که برامی از آنکه مسلمین بعد از اجتماع کلمه اهل اسلام  
 و دخول ایشان در بر طاعت امام یعنی ورد و خواجگاه و تخفیل باشد یا کثیر مقتله او به نفس  
 قرآن واجب است قال تعالی فان بغت احدنا علی الاخری فقاتلوا الذین یبغون  
 و ترجمه این یعنی که هر که امام یا صلح یا انقض است و الله از مسلمین متابعت او اختیار کرده اند  
 و فرج وی از باغی بود و شریعت در یک آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم امر بر ضرب عتق  
 کسی که بایده و امر خود مجتمع باشد و وی اراده تفریق کند ایشان کند فرموده چنانکه این حدیث  
 و صحیح ثابت است آری اگر از دل کفر و راجح نمایان شود یا اظهار عجز نفس خود از  
 قیام با پیغمبر اقدم و رکن انظار از امور عامه است ظاهر سازد درین صورت این ثانی  
 باغی نباشد و احکام بغاوت در اسبق گذشت

## کتاب الجهاد

ابوهریره گفته رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمود هر که مرد و غزو نکرد و نه نفس خود را  
 بدان حدیث نمود وی بر شعله از لفاق ببرد و او را مسلم و فرمود جهاد کنید با مشرکان  
 با موال و النفس و السن خود را سخن جدا چهل و الفسائی عن انس و صحیحه الحاکم بیت  
 گزینار قدم یار گراسی نلکم گوهر جان بحیبه کار و گرم باز آید  
 قاتله ضعیف الله عنما گفته رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم را گفته هم بر زبان جهاد دست فرمود  
 آری جهاد نیست که در آن قتال نیست و آن جهاد حج و عمره است و این را ابن ماجه آورده  
 و هاشم در مختار نسبت و ابن عمر رضی الله عنه گفته مروی نزد آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم  
 آمد و از آن جهاد خواست فرمود والدین تو زنده بوده اند گفت آری فرمود فیهما جهاد  
 یعنی در خدمت ایشان که کوشش بجای آر که جهاد تو همین است متفق علیه و نحو آن نزد امام  
 و ابو داود و از حدیث ابی سعید آمده و زیاده کرده که برگرد و از مادر و پدر را زن خود اگر ترا  
 و ستوری دهند بمادر و نه نیکی کن با آنها و تحریر یکی گفته آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم  
 فرمود من بیزام از هر مسلمان که قامت کند میان شهر کان را و او را الثلاثه و اسناد  
 صحیح و سراج البخاری از ساله و ابن عباس گفته نیست هجرت بعد از فتح و لکن جهاد  
 و نیست است و این حدیث مرفوع متفق علیه بوده و همچنین بر مسئله هجرت و کتاب بایسته  
 و دلیل الطالب بر وجهی مبسوط است که در آن مقنع و بلاغ باشد و در حدیث ابی موسی  
 اشعری مرفوع آمده هر که قتال کند تا سخن خدا بالا باشد این قتال در راه خدا است  
 و این نیز متفق علیه است و در حدیث عبداللہ بن سعد نیست مرفوعاً منقطع نمی شود و هجرت  
 تا قتال کرده می شود و دشمن را و او را الفسائی و صحیحه ابن جان و رجال اسناد  
 موثق و تابع مولی ابن عمر گفته قاتل آورد رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم بر  
 بنی المصطلق و آنها قاتل بودند پس کشتند و قتال آنها را و بعد که فرزند آن شان گفت

حدثني بذلك ابن عمر: متفق عليه. واین دلیل است بر جواز قتله با کفار قبل دعای سبوح  
 اسلام اگر دعوتش بایشان رسیده است بدون انتظار و این اصح است قول است درین مسئله  
 و هم در آن دالالت است بر جواز استرقاق عرب زیرا که این گروه از خزاعه بودند و خنثه  
 عرب اند و جویریہ در یمن غزوه بدست آمده و بر تیره گفته آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم  
 چون بر حیثیہ یکے را بر سر ساخت و صیت می فرمود او را در خاصه اش بتقوای خدا و با مسلمانان  
 که همراه او میزد و می گفت غم مکنید بنام خدا و راه خدا و یکشید کسی را که کفر کرده است بجز اجماع  
 کنید و خیانت نه نمایند و عهد شکنید و مثلنا زید و بحسب را نکشید و چون بوسیله دشمن خود را  
 از شرکان پس بخوان آمان را بسوی شخصیت هر شخصیت را که اجابت کنند پذیر بخوان  
 آمان را بسوی اسلام اگر پسندیند قبول کن و باز آمان باز بخوان بسوی تحول از  
 و از خود بسوی و از مهاجرین و باشد از برای ایشان بکسر از برای مهاجرین است و بر  
 ایشان باشد آنچه بر آنهاست پس اگر ابا کنند از تحول از خانه اسے خودشان خبر کن ایشان را  
 که همچو اعراب مسلمین باشند و جاری شود بر ایشان حکم خدا چنانکه بر دیگر مؤمنان جاریست  
 و در غنیمت و فنی هیچ شئی ایشان را نبود مگر آنکه جدا کنند همراه مسلمانان پس اگر ابا کنند  
 جزیه خواه از ایشان اگر اجابت نمایند قبول کن و باز آمان و اگر ابا کنند مدعواد از خود  
 ستانند کن و چون محاصره اهل حصنه بکنی و خواهند که دمسر خدا و دمسر نبی از برای ایشان  
 مقرر کن پس مکن و لکن خود خود و یا لان خود کن زیرا که شما اگر دمسر خود و وصحاب خود شکنید  
 آسان ترست از آنکه خفر و مدد خدا و رسول و نمایند و چون خواهند که بر حکم خدا فردا آرسے  
 مکن بلکه بر حکم خود فردا آرتونیدانی که حکم خدا را در باره ایشان بر سے یا نه اخیریہ مسلم و قوا  
 این حدیث در ادبی بسیار می خواند و رسک اختتام ذکر بعض احکام رفته بدان رجوع بایزد  
 و کعب بن مالک گفته آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم چون از دله غزوی کرد تو ریه بغیر آن  
 می نمود متفق علیه شمر کنند که با شتر قیان حرب داشت و در غیمه گویند و غرب داشت

وَمَقْتَلُ كُفَّةِ نَعْمَانَ بْنِ مَقْرَنٍ بَيَانُ كُرْدِ كُفَّةِ رَسُولِ خُذَّاصِلِيِّ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ حَاضِرِ قَتْلِ شَمْسِ  
اَزْدَرَادِ رُزْدَنْخِي جَلْبِيْدَةِ تَاغِيْرِ قَتْلِ تَاغِيْرِ وَالْشَّمْسِ وَهَبُوبِ رِيْحِ وَزُوْلِ نَصْرِ مِقْرِ مَوْدِيْنِ  
نَزْدِ اَحْمَدِ وَثَلَاثَةِ سِتِّ وَحَاكِمِ صَحِيْحِشْ كُفَّةِ وَاصْلَشْ وَرَبْجَا رِيْسِيْتِ وَآوَا حَصْبِ اَزْجَاثَمِ اَمْرُ كِه  
پَرْسِيْدِهِ شَدَّ رَسُولِ خُذَّاصِلِيِّ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ اَزْجَاثَمِ زُوْلِ اَبْرِيْمَشْ كَانِ وَدِرَانِ بَزْمَانِ  
وَاطْفَالِ مِيْرَسَنْدِ فَرَمُوْدِهِ وَهَمْمِ مَتَقِقِ عَلَيْهِ وَابْنِ حَدِيْثِ مُنْقَضِ مَقْرُونِ اَحْمَدِ اَبِيْتِ نَاوِيْهِ  
اَزْ قَتْلِ زَنَانِ وَكُوْدِ كَانِ بَاشْدِ وَحَاكِمِ كُفَّةِ اَنْخَضَرْتِ حَلِيٍّ اَسَدِ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ اَمْرُ كِه رَاكِه  
رُوْزِ بَدِ پَرْسِيْرِ وَشَدَّ بُوْدِ فَرَمُوْدِ بَرْگَرِ دِيْنِ مَدِ اَزْ مَشْرُكِ نَحْمِ اَهْمِ اَزْ اَدَاةِ مَسْلُومِ وَتَاْظِرِ نَظْمِ  
قُرْآنِيْ نِيْزِ مِيْنِ سِتِّ وَلِيْكِنِ نَزْدِ ضَرْوَرْتِ رُوْا بَاشْدِ چُنَاكِه اَزْ اَدَلَّةِ وَكِيْلِ رِغْلِ مَعْلُوْمِ شَدَّ وَبَآيِنِ وَجْهِ  
حَاصِلِ مِيْشُوْدِ مِجْمَعِ مِيَّانِ رُوَايَاتِ وَكُفْتِ ابْنِ عَمْرٍ اَنْخَضَرْتِ حَلْمِ نَحْمِ اَهْمِ اَزْ اَدَاةِ مَسْلُومِ وَتَاْظِرِ نَظْمِ  
دِيْدِ وَبَرْقَتِ زَنَانِ وَكُوْدِ كَانِ اَلْكَافِرِ فَرَمُوْدِ ابْنِ مَتَقِقِ عَلَيْهِ سِتِّ وَحَاكِمِ كُفَّةِ اَنْخَضَرْتِ حَلِيٍّ اَسَدِ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ  
عَلِيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فَرَمُوْدِ بَشْتِ پِيْرِ اَنْ شَرَكِيْنِ سَاوَدِ قَاتِيْ دَاوِيْدِ شَرِيْحِ اِيْشَانِ سَاوَدِ قَاتِيْ شَرِيْحِ اِيْشَانِ  
وَجَوَانَانِ هَرِ دُوْ كُرْدِ اَنْدِ وَمُقَابَلَةِ شَرِيْحِ بَا پِيْرِ اَنْ خَوَامَانِ تَفْسِيْرِ اَوَّلِ سِتِّ وَابْنِ اَسَدِ بَقَا اَبِيْتِ  
اِسْلَامِ بَاشْدِ وَحَدِيْثِ نَزْدِ اَبُو دَاوُدِ وَتَرْزِيْ تَقْوِيْمِشْ كُرْدِ وَآوَا حَصْبِ كُرْمِ اَسَدِ وَهَبِ اَمْرُ  
كِيْ بِيْكَارِ فَرَمُوْدِ اَسْتَنْدِ كُفَّارِ رُوْزِ بَدِ رَاوَاةِ الْبَخَارِيِّ وَاسْحَا جِهْ اَبِيْتِ اَوْ دِ مَطْلُوكِ اَوَّلِ اَبُو اَبِيْتِ  
كُفَّةِ ابْنِ آيِيْدِ وَرَقِ مَاسَا شَرِ اَنْصَارِ فَرَمُوْدِ اَمْرُ كِه اَسْتِ يَنْعِيْ وَلا تَلْقَا اَبَا اَبِيْدِ وَكُفَّةِ اَبُو  
اَلْهَيْكَلَةِ وَابْنِ سَخْنِ بَطْرِيْقِ رُوْزِ بَرَكِيْدِ اَلْكَارِ حَلِ بَرْصَفِ رُوْمِ كُرْتَا اَنْكِه وَرَا اَنْ كُفْتِ  
رَاوَاةِ الثَّلَاثَةِ وَصَحِيْحِ اَلْقُصْدِيْ وَابْنِ جَبَانِ وَابْنِ اَلْحَاكِمِ وَابْنِ عَمْرِو مَضْنِيْ اَسَدِ نَعْمَانِ اَنْ  
صَلِيَّ اَسَدِ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ اَوْرَدِ كِه تَخْلِ بِنِيْ نَضِيْرِ رَا سُوْخِ اَوْ قَطْعِ كُرْدِ وَتَقْوِيْمِشْ عَلَيْهِ وَتَرْجَمِشْ عِبَادِ  
بِنِ صَامِتِ مَرُفُوْعَا وَرُوْشْدِ كِيْ خِيَانَتِ نَكِيْدِ يَنْعِيْ وَرَا مَوَالِ عَمَانِمْ جِبْ غُلُوْلِ يَنْعِيْ خِيَانَتِ  
نَاوَرِ حَارِسْتِ بَرِ اَحْبَابِ خِيَانَتِ دُرُوْنِيَا وَدَا خَرْتِ اَخِيْ جِهْ اَحْمَدِ وَالنَّسَائِيْ وَصَحِيْحِ  
ابْنِ جَبَانِ اَزْ حَدِيْثِ عُمَرُ بِنِ مَالِكِ ثَابِتِ شَدَّ كِه اَنْخَضَرْتِ حَلِيٍّ اَسَدِ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ

حکم کرد سلب از برائی فاکل داین نزد ابو داؤد دست و اصلش نزد سلم بوده و عبد الرحمن بن  
عوف در قصه قتل ابی جهل ذکر کرده که آن هر دو جوان سیف خود مبادرت کردند و او را کشتند  
و حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم خیر نوذ فرمود که ارام یک از شما او را کشته است و  
تج خود را از خون پاک نموده باید گفتند یعنی هنوز شمشیر از خون صامت نساخته ایم پس  
در آن هر دو شمشیر نظر کرد و فرمود شما هر دو او را کشته ای سلب و س که از برای سناذ بن عمر بن  
جموح است خنقی علیه و آن دیگر معاوذ بن عفره بود و با جمله تسلی سلب بقاتل ثابت  
شده و کحول گفته آنحضرت نصب متقی بر اهل طائف کرد و این در فرمایلی ابو داؤد و دست  
رجالش ثقات اند و عقیل از آنجا باشد ضعیف موصوفا از علی مرتضی که آمد و وجه او در ده و از  
آنس آمده که غل شد رسول خدا بکه معظه و بر سر مبارکش مغفر بود چون از سرش بکشید  
آمده گفت عبد الله بن خطل سپرد ما س که آویخته است فرمود او را بکشید این متقی علیه  
و در روایت سعید بن جبیر است که روز بدر کس را آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم  
بطریق صبر کشت یعنی بی آب و دانگ داشت تا آنکه بمردند و این مرسل نزد ابی داؤد است  
و رجالش ثقات اند لیکن بعد از آن و حدیث دیگر از قتل صبر نه آمده اما بعضی طرقش  
مقال است که رجالش ثقات باش پس دلیل بر جواد باشد اگر امام در آن مصلحت بیند  
عمران بن حصین گفته آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم دو کس مسلمان را بیک مرد مشرک خدا  
ساخت یعنی را بکنا نید اخ جبه النعمی و صحبه و اصلش نزد سلم است و حدیث دلیل  
بر جواد مفادات سلم امیر با سیری از شرکین و باین رفته اند جمهور و از صحرا بن عیله آمده که  
آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود و قوم چون مسلمان شود و اموالش محرم باشد  
اخ جبه اید او در جاله موقوف و حمیر بن طهم از آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم  
روایت کرده که در باره اسیران بدر ارشاد کرد که اگر طعم بن عدی زنده می بود و در حق این  
نیت یعنی پلیدان و گندگان سخن می کرد و ایشان را از برای خاطرش می گذاشتند و او را بکشتند

معلوم شد که امر اساری کفره از رجال مفضول بسوی امام است تا هر چه در باب اسلام  
 و مسلمین اصلاح نماید بعمل آورد ابو سعید خدری گفته رسیدیم بسیار روزا و طاس و اینهارا  
 از رواج بودند پس بخرج کردند از رفتن نزد آنان او تعالی این آیه فرستاد و المحضات  
 من النساء الا ما ملکتم ایما نکما اخرجه مسلم و این دلیل است بر فتح نکاح مسیه و  
 جواز وطی با وی قبل از اسلام برابر است که کتابیه باشند یا و ثنیه بنا بر عموم آیه و این بسیار  
 وثیقه بودند و دلیل بر اشتراط اسلام نیامده و این عمر رضا عنه گفته اند حضرت فوجی  
 بسوی بنی فرستاد و من درین فوج بودم شتران بسیار غنیمت کردند هر یک را ده بعیر و  
 سهم آمد و یک یک شتر بطور تفصیل داده شدند و این متفق علیه است و در آن دلالت است  
 بر چه از زیادت بر سهم اگر امام در آن مصلحتی بیند و تم این عمر گفته که روز بعیر و سهم بسیار و  
 یک سهم: پیاده داد و این نیز متفق علیه است و لفظ بخاری راست و نزد ابو داود و این  
 لفظ آمده که مرد را با اسب و سهم شمشیر و دو بتا با اسب و یک از برای او این ارجح است  
 زیرا که شتمل بر زیادت غیر شمانی است پس قولش واجب باشد و تاویل روایت دوم نیست  
 که لغز اسب الفاسد سه همان یا آنکه پیشتر و دوم بود پس سه سهم مقرر شد و من بن یزید  
 گفته اند حضرت صلی الله علیه و آله و سلم را شنیدم می فرمود نیست نفل مگر بعد از غنم نه و او را  
 اسب و این داد و صحیفه الطحاوی و حبیب بن سلیه گفته حاضر شدم نزد آنحضرت صلی الله  
 علیه و آله و سلم و تقبیل کرد در برایت غزوه بربیع و در رحبت بثلث و این را ابو داود و خراج  
 کرده و این جاری و صحیح گفته اند هم حاکم و این جان تحقیق نموده و لفظ ابن عمر در حدیث متفق علیه  
 این است که تقبیل می کرد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بعضی را با ران تقبیل و بعضی را  
 سواي قسمت عارضه حبش و غرض از تقبیل تشبیه مقلد در قتال است و این نه باشد مگر  
 قبل از احراز غنیمت چنانکه گوید من قتل قتیل الله سلبه چه این قول داعی مجاهدین  
 بسوی نکایت و اعدا است آری اگر امام قبل از وقوع قتال گوید که هر مجاهد کجین و جان

کند و از غنیمت بعد از احراز و قبل از قسمت چنین و چنان باشد این در حکم تقبیل است  
 چنانکه گوید هر که رئیس عد و را بکشد او را چنان و هم و اما اینکه امام بعد از احراز غنیمت بعض  
 مجاہدین را بر بعض بگزیند و هیچ فائده و عاقله در آن نباشد پس این کار و در از عدل  
 امر در بخت و از انصاف نیست زیرا که غنیمت حق بکسانست ایشان بعضی و در بعض  
 در آن یعنی چه اللهم الا ان يكون التاثير بنصيبه او ببعضه بعد از آن عمر گفت  
 که در معازری بعسل و عنب می رسیدیم می خوردیم و در بنی و اشتیم و این نزد بخاری است  
 و ابو داود و در زیاده کرده که گرفته نشد از آن جنس خمس و صححه ابن سبج و لفظ عبد الله بن  
 ابی اوفی نزد ابو داود و این است رسیدیم بطعامی روز خبر پس مردی می آمد و بمقدار  
 کفایت از آن طعام گرفته بازی گشت این جار و و حاکم گفته این حدیث صحیح است  
 و در یفیع بن ثابت گفته آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود هر که ایمان دارد بخدا و  
 روز آخرت می برود و اگر از نبی مسلمانان باشد سوار نشود تا آنکه لاغرش کرده باز پس  
 و بدو جامه را از مال غنیمت شان بپوشد تا آنکه کهنه بماند بازگرداند اسخ وجه احمد  
 و ابو داود و الداسمی و سما جاله لا باس بهم و ابو عبیده بن الجراح شنید که رسول خدا  
 صلی الله علیه و آله و سلم می فرماید امان می دهد بر مسلمانان بعض ایشان را بنزد این بنی شمیمه  
 و احمد است و لکن در سندش ضعیف باشد و عیسی از حدیث عمرو بن العاص با این لفظ روا  
 کرده که امان می دهد بر مسلمانان اذ نامی ایشان در صحیحین از علی مرتضی باین حرف است  
 که در مسلیبن یکجاست سعی می کند بدان کترین ایشان یعنی در قدر و ترسب و آن جسم  
 از وجه دیگر لفظ و بیحد علیهم افضا هم زیاده که در معنی امان می دهد و در ترین ایشان و  
 حاصل جمله الفاظ یکجاست و در صحیحین از حدیث ام هانی آمده که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم  
 فرمود قد اجزنا من اجرت یعنی هر که را تو امان دادی ما هم او را امان دادیم پس این  
 زن هم صحیح باشد و این مندر گفته که امان زن جمع علیه است و جمہور امان عبد بن جابر رواشته اند



زمان صبی و بخون و ابن عمر از آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم شنیده که حق فرمود بیرون  
 نروا هم کردید و وفاری را از جزیره عرب تا آنکه جز سلم دیگر سرانگذازم و خلافت در تفسیر  
 جزیره عرب در است ارج آنست که این جزیره عبارت است از حجاز و آپست قبل باوت  
 و ذکر حجاز در بعض اخبار از باب تنصیص بر بعض افراد عام است نه از وادی تنصیص زیرا که  
 در اصول متقرر شده که عمل بقایا سیم القاب جائز نیست اجماعاً مگر نزد فاضل و لفظ حجاز را است  
 بر آنکه غیر آن از مواضع جزیره مخالف است بمفهوم لقب هذا هو الصواب الذی یبغی  
 التحویل علیه و در اصول مصرح شده که هر چه مفهوش لقب است صالح تخصیص نباشد  
 بلکه ذکرش از باب تنصیص بر بعض افراد عام بود ولیکن ذاک علی ذکر منک و حکم دیگر  
 مشرکین درین باب حکم اهل کتاب است مثل مجوس و جز آن چه حدیث لا یصحح دینا  
 فی اسراف العرب قاضی است باخراج هر مشرک و کافر از تمام جزیره عرب چه بین و چه  
 جز آن و ابن عمر گفته امه ال بینه تفسیر از پیوسته بود که خدا بر رسول خود فیجی آن کرده و  
 مسلمانان غنیمت و رکاب بران ندیده و این خاص با آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم بود  
 اذان نفقه ایک سال بر اهل خود صرف می کرد و آنچه باقی می ماند در کرایع و سلاح صرف  
 می ساخت و ساز و برگ راه خدا و جل می نمود و متفق علیه مگر ادب سلاح آلات جنگ  
 و یکرایع و اب ادب و شتر و جز آن معا و بن جیل گفته خیمه را با رسول خدا صلی الله علیه  
 و آله وسلم غزا کردیم و گو سفندان یافتیم آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم پاره ازان غنیمت در میان  
 با تقسیم کرد و باقی را در غنیمت گذاشت و این نزد ابو داود و دست و رجال شدش لا باس بهم هستند  
 و از ابو رافع آمده که آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم فرمود من عهدی شکم و قاصبان را  
 جس نمی کنم اخرجه ابو داود و النسائی و صححه ابن حبان و در حدیث ابی هریرت  
 مرفوعاً هر فرقه که شما آنجا آمدید و اقامت کردید در آن سهم شماست و هر فرقه که عساکر خدا  
 رسول صلی الله علیه و آله وسلم کرد و خمس آنجا اول از براسه خدا و رسول است و باز مرثا است

سواء مسلم و این حدیث دلیل است بر عدم وجوب خمس و فقی این مندرگفته لاف علم  
احد اقبل الشافعی قال بالخمس فی القی

### باب در بیان جزیه و هدیه

عبد الرحمن بن عوف گفت جزیه گرفت آنحضرت صلوات الله علیه و این نزد بخاریست  
و او اطریتی دیگرست در موطا که در ان القطاع باشد و قاصم بن عمر بن خطاب و انس  
بن مالک عثمان بن ابی سلیمان و غیر هم گفته اند که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم  
خالد بن ولید را بسوی اکیدر و دوسه فرستاد ایشان او را گرفته نزد آنحضرت صلی الله علیه و آله  
و سلم آورد و ندخون او را حقن کرد و نگا داشت و نخیخت و بر جزیه مصاحبه کرد و او ایود آورد  
و در حدیث معاذ بن جبل است که فرستاد مرا رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بسوی یمن و  
امر کرد که از هر عالم یک دینار را برابر آن معافری بستانم اخراج ابدا و او و الناس  
و تریزی گفته حسن است و صححه ابن حبان و الحاکم و عائد بن عمرو مزی از آنحضرت صلی الله  
علیه و آله و سلم روایت کرده که فرمود اسلام بالامی شود تا بالا کرده شده اخراج الدار قطفی  
و در حدیث مرفوع از ابی هریره آمده که ابتدا گفتید بی و و نصاری را بسلام و چون یکبار  
از ایشان در راه ببینید مضطرب بسوی اشیق طریق کنید سواء مسلم و سوری و غیره گفته بر آن  
آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در سال حدیبیه و ذکر کرد حدیث را بطوله و در ان این است  
هذا ما صالحه علیه محمد بن عبد الله سهیل بن عمرو و علی وضع الحرب عشر سنین  
یا من فیہ الناس و یکف بعضهم عن بعض اخراج ابوداؤد و هلمش در بخاریست  
و بعض این حدیث را سلم از حدیث اش آورده و در ان این است که هر که از نزد شما پیش  
بایاید او را بازگردانیم و هر که از نزد شما رود او را نزد ما برگردانید گفتند آیا چنین نبوییم  
رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود هر که ازنا بسوی آنان رفت او را خدای تقاضی  
دور کرد و هر که از آنان نزد ما نزدیک است که او تقاضی از برای دس فرج و خیر گردا

و این عمر رضی الله عنهما از آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم آورده که هر که معاهد را کشت و سه  
 نوبی بهشت نشد با آنکه بولیش از راه چهل ساله یافته می شود و این نزد بخاریست و درین اودله  
 اوضح دلالت است بر جواز عمد و صیانت آن و بر جواز صلح با کفار و جواز مصاحبه سار جاع  
 کسی که مسلمان شده آید و مختص بحالت ضعف مسلمین و غلبه کفار بر اهل اسلام است نه در صورت  
 عکس این حالت و مثل اوست همانند بر مالی که مسلمانان بشتر کان و مهند چنانکه امر و زور و ساس  
 مسلمین هند در کشتن و جنگام برطانیه شلا مو دینی می سازند و نیست و دلالت درین احادیث  
 بر آنکه صلح بر زیاد از ده سال رونمیت بلکه مرجع در تقدیر مدت بیوسی راسه امام و دیگر  
 مسلمانان است که همراه امام باشند قلیل بوزن یا کثیر و صلح نبوس در حد بییه برده سال امر القایست  
 مصلحت در آن هنگام و در سمن قدر صلح بود و کیف که قرآن و حدیث مصحح از بخواهد صلح  
 علی الاطلاق پس تعلیقیش بدست معینه محتاج دلیل باشد و محذور فعل و در وقت از اوقات  
 صلح احتیاض بر مدعا نیست و چون سفک و مار و هتک حرم و نهب اموال مترتب بر نقض  
 عهد است پس ضرورت که سبب از اسباب از هر فرد و فرد واقع شود و این سبب زنتها باشد  
 نقض است بلکه منجمله اسبابش یکی رضا بقض ناقض و عدم انکار بر بر و برات از فصل  
 اوست حاصل آنکه لابد است از سبب که قائم مقام مباشرت باشد و نقض خواه رضا  
 تحقق باشد خواه آنچنانکه افاده مفاد رضا کند

### باب در بیان قسمت اموال مشترکه

قسمت اموال مجتمعه مسلمین از قسم و خراج و مالیه و جزیه و صلح و جزآن مفوض بر ریای امام  
 عادل است که تابع رعیت و باذل عهد باشد و در صلح مسلمین و امام آزاد و میان رعایا  
 بقدر کفایت هر یک تقسیم نماید و قدریکه بکار دفع دشمن از مسلمانان آید بنا بر حواش فی غیر  
 سازد و درین باب سلوک طریق معین که سلف صاحب سالکش بوده اند لازم حال امامست  
 بنا بر آنکه احوال مختلف باشد با اختلاف از من و امکانه و اشخاص پس اگر بیند که صلاح در تقسیم

اموال مجتمعه در بیت المال و در هر سال است هر سال قسمت کند و اگر چنانکه مصلحت در تقسیم نبراه  
 یا هر بقعه یا هر یک و زست همچنان نماید و آنچه بعد ازین فائض ماند آنرا در سنا جزه کفر و فحش  
 و زیاده کفر و کثیر جهات مسلمین و کثیر جوش و خیل و رکاب و کراع و سلاح بکار بر دپس اصل  
 اصیل در دفع مفاسد و طلب مصالح همین تقویت جوش اسلام و کثیر افواج ایمان است عدل  
 در رعایا و عدم جور بر رعایا و قبول از حسن و قبحا و زانوسی یکیه از عظم موجبات تکثیر بیت المال  
 و توسیع دائره خزینه الاشغال است و این معنی با استقرار احوال جمیع دول اسلام و کفر معلوم باشد  
 و هیچ پادشاه عدل در رعیت نکرد مگر آنکه باضعاف مضاعف آنچه به جائز بخور خود بدان سیر  
 رسیده با سلاست که در عدل از انتقام رب عزوجل درین دار و در آخرت است و عادت  
 الهی بحق نظام ظلم و خراب بنیان جور و بدم اساس ستم جاریست تا آنکه دول ظلم از عظم  
 غیر از برای متبرین و اهل زواجر از برای منزجرین است و لابد است که بظالمان و ستمکاران  
 نکال و حفظ خدا نازل می گردد و هر که ظلمت و اعتقاد و تفکرو در حلول این بلایا را می شناسد  
 و هر که نظر و کتب تواریخ و ختمه ازین ابواب آنچه قاضی بحسب است بسیار دیده حاصل  
 آنکه ظالم بخدا کفایت است که و خسران دنیا و آخرت افتاده از خسران آخرت ازین شدت است  
 حتمه ضرورت واضح معلوم و خسران دنیا این است که اگر نصیب نوزاد دولت دست بهم داد  
 هر دم از رعیت بر حالت که روخت و نقص و تحمیل و خشت باشد و لایزال توقع زوال ملک  
 در هر وقت بنا بر جو یک بار رعایا کرده است می ماند و بر ایام منظمه بر نفیض او و وی منطوی  
 بر نفیض رعایا است و تناقص اموال و خراب بلاد و ملک رعایا و فقر افتدای ایشانشان منظم  
 باین حال پرمال است غرض که در هر سال دماه که قمار این اندیشه و پابند این نقص و زوال  
 باشد تا جریان عادت آتی از قضم و هلاک ظلم و اسیب مدت و اهل ملک در مدت اشد ایشان  
 در بطش و اکثر ایشان در ظلم باشد غالب همین است و خلافتش ناد و قاین ظلم دین و دنیا را  
 بالملک جادولین با رعیت و سلاطین مجبورین نزد بریت که متع بلذت عدل بالذت عیش صافی

از کفر و منافقانی که ظلم در هر دم از جوشش بر خود ترسان و از سوط اقتحامش بر جان و مال خویش  
 لرزان بوده اند که ادم مناسبت است و لولهم یکن من ذلک الا الا من من عقاب الله  
 و انتقامه بل الرجاء فی ثوابه و جزیل افضاله و ما وعد به العادلین فی الاخره  
 حالا عین سرائر و الا اذن سمعت و لا خطر علی قلب بشر آدمیم بر آنکه وضع علی در  
 کعبه و نهند در اهرام و دنانیر و جواهر و نقش و متعه نفیسه درین محل مبارک بعینیت که اگر کتب  
 باشد که در حق شان کریمه ینام بهی علیها فی ناسا جملہ فتکوی بها جباهم و جفایهم  
 و خطی ساهم و واروده و نزد ما هر که این اموال را گرفت در مصالح مسلمین صرف کند و باین  
 مفاسد و عواوشت را از اهل اسلام دفع سازد بروی باکی نیست و آنچه دال باشد بر منع آن  
 اخذ و صرف نماید چنانکه علامه شوکانی بیط کلام درین مقام در شرح متقی و پدر و الا اگر در  
 شرح در رفز موده اند و اما اموال مساجد پس اگر از جنس اوقافی است که مقصود باین حصول  
 خدمات و جز آن از برای دوستی عمارت و خدمت زنده و ازندگان آن بنماز و تلاوت و  
 تدریس علوم است شک نیست که از اعظم قرب باشد و هیچ مسلمان را گرفتن این مال نیست  
 و اگر از جنس امور نیست که از برای مجوز زخمت میا کرده اند پس شک نیست که از علامات نیست  
 و اگر از برای بیانات و مکافرت است اضاعت مال پیش نیست و وضع آن در معصیت  
 خداست اخذ آن و صرفش در مصالح مسلمین از باب قیام بدو و وجب باشد یکسے نه از  
 منکر دوم توقی اضاعت مال که بر لیل صحیح الزان نمے آمده و اما اموال موقوفه بر شاہ صلیما  
 پس حکم آن نیز حکم مال مساجد است و وضع آن بخت عاصی است امام بابا میر که قبور را از  
 زخمت پشین امور باز دارد و واجبات مشرفه را با خاک برابر سازد و اگر آنکه بپدر اے عامه را  
 اندیشد مستطیع تغییرش بدست نباشد که درین حالت بعضی درت اغضاسے نظر کند و این از  
 شریعت مطهره معلوم است چنانکه ثابت شده که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم عاشق صدقه  
 را ارشاد کرد و الا ان قماک حدیث عهد بکفر لا سست البیت علی قواعد الهم

و چنانکه در حدیث دیگر آمده لا یجحد الناس ان محمداً یقتل اصحابه و چنانکه صنیع بن یزید  
 ضلی علیه السلام در باره تالیف مؤلفین و سکوت از فرطیات کثیره منافقین معلوم است  
 حاصل آنکه هر که این شریعت مطهره را چنانکه باید و شاید می شناسد می داند که بنای این  
 ملت حقّه بر جلب مصالح و دفع مفاسد است و قد کان هذا دیدن را رسول الله صلی الله  
 علیه و آله و سلم و مجید اله فی جمیع شئانه لاینکه ذاک الامن له یحیط من شریعتی  
 بطائیل عالم عامل و سلطان عادل و قاضی فاضل و لائق است که تشبیه این اصل را با اعظم  
 مطمح نظر خود گرداند و آنرا عقوبت بهال پس او را مقتضی جزو ارزش آمده لکن مخالف او را کتاب  
 سنت است که قاضی بحرست مال آدمی و عصمت اوست و لائق در بچو مقام آنست که  
 بر مود کند و در هر چه دلیل دارد شده آنجا تا دیب بهال جائز دارد و در جایی که دلیل نیامده آنجا  
 دست بگیرد حق مال کسی دراز نکند زیرا که ورود این جواز برخلاف قیاس این شریعت عزراست  
 و شرع شریف مصرح است بعقوبت هر گناه از ذنوب چپم در دنیا و چه در آخرت پس هر که از  
 تحری بدین خود دارد و او را لائق است که موافقی را که در آن عقوبت بهال واقع شده و از قول یا  
 نقل شایع ثابت گردیده آنها را فراهم آورد و نه زودش واقف گردد و در شرح منتقیه زیر کلام  
 بر حدیث سخن آخذ و هاو شطر ماله بجمع این مواضع پرداخته و حضرت و الداجد  
 و ام عره در رساله قضا و جزآن بیان فرماید

### باب در بیان سبق و رمی

ابن عمر رضی الله عنهما گفته مسابقت کرد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و میان اسپان  
 یعنی دو انید آنها را و بود نهایت آن ثنیه الودع و مسابقت کرد میان اسپان غیر از غر و ثنیه  
 تا مسجد بنی زریق و بود ابن عمر بنحو کسانی که اسپ دو انید و متفق علیه بخاری زیاده کرده  
 که سفیان گوید از حنفیا ثنیه الودع و بنی یاشش میل است و ثنیه تا مسجد نکور یک میل و  
 حدیث دلیل است بر جواز مسابقت و بر آنکه این حرکت نه از باب عیشت است بلکه از وادعه

که یا حضرت محمود بن قنبر تقویت بر مقاصد غریب است و این دأرست و در میان استجاب آیت  
 و هم از ابن عمر رضی الله عنهما آمده که مسابقت کرد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در خیل و  
 و اقرح را در غایت و قرح جمع قارح است مراد اسپ کمال السن است و این را ابو داود و  
 احمد اخراج کرده و ابن جبان صحیح گفته و در حدیث ابی هریره است مرفوعاً نیست سبق مگر در  
 غلب یا فصل یا حافر یعنی در شتر و تیر اندازی و اسپ دوانی و این را احمد و ثلثه روایت و  
 ابن جبان تصحیح نموده اند و هم ابو هریره از آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم آورده که هر که دخل  
 کرد اسپ را میان دو اسپ و مامون نیست از آنکه سبق کرد و لا باس به است و اگر مامون است  
 قمار باشد را و اه احمد و ابوداؤد و انس و اشعری و عقیق بن عامر آنحضرت صلی الله  
 علیه و آله و سلم را شنید که بر منبری فرمود آگاه باشید که قوت در آیه واحد و الحمد ما است طعمه  
 من فی قریه است این حرف بار فرمود را و اه سلم

### کتاب الاطعمه

اصل در هر طعام و شراب حل است ما دام که نفسی تحریم آن وارد نشده چنانکه اول کتاب و  
 سنت بران دال است ابو هریره رضی الله عنهما از آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم آورده که  
 اکل هر ذی ناب از سبیل حرام است مراد از مسلم و هم سلم یعنی این حدیث را از حدیثین عباس  
 بنی الله عنهما بلفظ منته آورده و هر ذی غلب را از طیر زیاد و منوره و جاب گفته نمی کرد رسول خدا  
 صلی الله علیه و آله و سلم و در خبر از کرم همراهی و اذن داد در کرم خیل و این متفق علیست و لفظ  
 بخاری شخص سنت و احادیث در تحریم همراهی بحدیث پیوست و حدیث جلالتش  
 ضعیف است و ابن ابی اوفی گفته غزا کردیم همراه آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم هفت غزوه  
 ی غزویم ملخ را و این نیز متفق علیست و از انس در قصه خرگوش آمده که فریاد کردیم و او فریاد کردیم  
 سرین آن نزد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم پس قبول فرمود و اخذ جبه الشیطان متفقاً و  
 ابن دلیل سنت بر جلت اکل خرگوش و درین باب حدیثهاست و دعوی که است اکلش

مقتدر دلیل است زیرا که حکم شرعی است و عدم اکل آنحضرت از وی صایح و دلالت نیست چه  
عدم اکل گاه به بنا بر امری جلیلی باشد و امور جلیلیه از براس است شرح نبود چنانکه در اصول  
مستقر شده و طبائع بشر مختلف است بسیار است که یک نوع را از افول عکوم می خورد و نوع دیگر  
را نمی پسندد و بعضی مطلق عکوم را نمی خورد همچنین حال سایر طعمات و ادوات است که یکی را  
پسند و طبعی است و دیگری را ناپسند و کرده و از برای طاعت کدام شئی اکل آنحضرت صلی الله  
علیه وآله وسلم شرط نیست بلا خلاف پس قول بکراهت اکل از نبی بلا دلیل است بن عباس  
گفته من فرمود از کشتن چادر دایه بگس شد و هر پدر و مادر و هر چه و هر دایه احمد و ابی داؤد  
و صحیح ابن جان و منی از قتل دلیل است بر حرمت اکل اینها و لیکن درین استدلال  
بحث است و ظاهر تحریم اکل نعل است اجماعاً و ابن ابی عمیر گفته جابر را گفته گفتا یعنی بخور  
صدید است گفت آری پرسیدم که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم گفته است گفت نفسم  
سر و الا احمد و اهل السنن و صحیح البخاری و ابن جان و حدیث او یا کمال الضبیع  
احمد ضعیف است معارض این حدیث صحیح نمی تواند شد و گفتار را و ندان نباشد و اگر  
ثابت شود مخصوص حدیث ذی ناب باشد و چون ابن عمر رضی الله عنهما از قنفذ یعنی خارشپت  
که بنده اش ساهی خوانند پرسید گفت قل لا اجد فیما اوسی الی محمداً الا یدیه و یمنه  
ابن عمر نشسته بود وی گفت ذکر کرده شد قنفذ نزد رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمود بگوید  
از یمنید است اخوجه احمد و ابی داؤد و اسنادش ضعیف است بنا بر جرات ابن  
شیخ و شاید اربع خبث است و هر خبث حرام است لقوله عز وجل و یحرم علیهم الخبث  
مگر آنکه ضعف این حدیث بحسب زعم خطابی و روحی ثابت شود که ساقط از وجیه اعتبار گردد  
و از این عمر آمده که منکره رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم از جلاله یعنی دایه بنجاست خوار را  
شیر او اخوجه اهل السنن الا النسائی و حسنہ الترمذی و جلاله عام است از شتر و  
گاو و گوسفند و ماکیان و در روایتی نمی از هر کوب جلاله آمده و اختلاف است در طهارت لبن جلاله





پس دست از آن و بلیه نیامده و لکن چون از اسباب حلال صعبه است و از آن انحلال میسببه  
تاثر می گردد و اوقالی از نقل نفس نمی فرموده لهذا از آن منع می کنند عبد الرحمن بن عثمان  
گفته طیبیه انداخت حضرت صلی الله علیه و آله و سلم پرسید که ضفیر یعنی خوک را که بندگان می خورند  
مانند در و ابیاسیم پس از تشنگی می خورد اسحق بن عمار از آن صحیح الحاکم و در خوردن بندگان  
باقیا را آنکه اکل طعام که در آن صبیح و عذیم مشترک اند کرده است درین حال اگر چه فی نفسه  
مکروه نیست اولی متعارض آمده بعضی معتقدند بغير ما ورنه است و بعضی معتقدند بغير ما  
و عدم کراهت و احسن آنچه در جمیع گفته اند است که این اکل تلف با اختلاف اشخاص است  
هر که ابرجان خود و ثوق بعد تشوش خاطر بعد و بی باشد او را مکروه نیست و هر که چنین نمود  
او را اجتناب اولی است و حدیث اگر می آید بغير ما ورنه متعارف موضوع است کلمات نبویه  
بر آنچه غالب ریخته نمی شود و غالب وجود این قلم احادیث در کتب قصاص باشد که صحیح را  
از باطل نشناسد فصل ششیم که شرب غیر از کبار عظیم است و اما می شود و الباقی  
بودن غیر بسیار است بغير حدیث لا یدخل الجنة من شرب الخمر و آن در هر دو حدیث  
نیست حکم عجا است غیر نابریز بی دلیل باشد و لایسای زومی نشان جایست و مصدر  
اسلام مستطاب غیر مستحب بود بلکه آنرا از اطلب طیبیات و احسن مستطبات می شمردند و می دانند  
حیث شئی در تنها نش ملازمه نیست اسامی از برای استنجاست باوه بر سر آید بلکه  
بستنجاست از رس بعضی حدیث است بغير ما ورنه متعارف موضوع است کلمات نبویه  
ذکور است با آنکه بر همه حکم بر رس فرموده و بمن بر مسکرات پیشتر درین کتاب گذرشته است

### باب در بیان صید و ذبائح

ابو هریره گفته رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود هر که سگ گرفت جز سگ ماشیه و سگ نگار  
و سگ گشت که شود از اجزا و هر روز بقدر یک قیراط متغنی علیه و دهی بن عاتق گفته رسول خدا  
صلی الله علیه و آله و سلم فرمایید چون بفرست سگ خود را ذکر کن نام خدا بر وی اگر نگذارد داشت بر تو

پوزیاسته شکار پس فتح کن آنرا و اگر پاشته گشتیست و از آن نخورده پس نخور آنرا و اگر  
 یابی همراه سگ خود سگ دیگر را و حال آنکه گشتیست آنرا پس نخور چه تو نمیدانی که کدام یک  
 آنرا گشتیست و چون تیر خود بپاشی نام خدا یاد کن و اگر غائب شد شکار از تو یک روز و یک  
 در آن مگر اثر تیر خود پس بخور آنرا اگر خواست و اگر پاشته که در آب غرق شده است پس نخور  
 متفق علیه و کلف از سلم است و حدیثی از آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم سوال از معراض  
 کرد فرمود چون برسد بحد آن بخور و اگر برض رسیده است گشته پس و قید است نخور و او را  
 البخاری و مسلم نسخ و در حدیث ابی ثعلبه رضی الله عنه چنان تیر انداخته و غائب شد از تو  
 در پاشته آنرا پس بخور و او را مسلم و ترمذی آورده که نمیشد در رسول خدا  
 صلی الله علیه و آله و سلم از آنکس صید مجوسه و لکن و لیلی بر عدم حل صید کلب مرسل کا فراقم  
 نیست و تکلیف بجهت تعلیم است پس صید جله جوارح مکلب حلال باشد و تخصیص بعض  
 جوارح نه بعض دیگر بواجب است و در حدیثی آمده آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم را  
 از صید بازی پرسید فرمود آنچه بر تو لگا دارد و بخور و هر چه در بحر مرده یافته شود بهر سبب که  
 باشد حلال است ما و ام که طافی نمود و اعتبار بودن موت بسبب از صنادید البسبب جزای  
 یا القای بحری و جاست و حدیث ما القی البحر و جزعنه فکله دال بر انحصار حل  
 هر دو نیست و لهذا در حدیث دیگر بمقابله اش و ما وجدته طافا فلا تأکله آمده و حل  
 آنکه حرام از صید بحر جز طافی نیست با آنکه حدیث القاسم بحر را اکابر حفاظ مثل احمد و بخاری  
 و غیره ما ضعیف گفته اند و صید بحر حرام غیر صید برست و لهذا در تکمیل میتة سیکنه دیگر احتیاط است  
 صید یک از این هر دو محرم را حلال است و صید آن را دیگر حرام و حق آنست که هر حیوان بحری  
 حلال است بر هر صورت که باشد احل لک صید البحر و هو الطهر ما جاء به الحدیث  
 حقیقه نص است درین باب فمن جاء نابذ لیل یصلح للتخصیص هذا العلم قبلنا  
 حاشا رضی الله عنهما گفته آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم را گفته که قومی ما را گوشتهای آرد

نمیدانیم که بران نام خدا ذکر کرده اند یا نه فرمود شما نام خدا بروی برید و بخورید و این نزد بکار است  
 و این نص است بر ملت و بجهت کافر و عدم اشتراط اسلام در ذبح خواه دمی باشد یا غیر دمی  
 تا گوشت است از ذکر نام خدا بران و عدم اهلالش از برای غیر او تعالی چه بفرماید از برای او همان  
 و خوان چنانکه مشرک نشان کلمه گو از براسه او لیاء و صلح اهلال ذبح می کنند و توان گفت  
 که کافر بنوعیه نام خدا نمی برد و در قرآن آمده و لا تأکلوا مما علیکم که اسم الله علیه  
 و فرموده فکلوا مما امسکن علیکم و اذکر ذاک اسم الله علیه و آنحضرت صلی الله علیه و آله  
 و سلم گفته ما انصار الدّم و ذکر اسم الله علیه زیرا که این حجت و حقّی تمام می گردد که علم بعدم  
 ذکر کافر نام خدا بر بنوعیه حاصل باشد و در حدیث مقدم عائشه دلیل بر عدم اشتراط تسمیه  
 مطلقا نیست بلکه بر عدم اشتراطش نزوح است و حدیث ذبیحة المسلم حلال ذکر  
 اسم الله اوله یدک که مرسل یا موقوف است پس بر هر دو صورت منتفی از برای  
 معارضه کتاب عزیز نشود و نیز خاص بسلام است و نزاع در کائنات و حدیث  
 ان قوما حدیثوا عهدی بجاهلیة یا قننا باللیمان خاص بسلام است  
 استلال بران بر عدم اشتراط تسمیه مطلقا تمام نیست و حدیث ابن عباس و ابو هریره و غیره  
 نزد ابو داود و بلفظ فی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم عن شریطة الشیطان  
 دلیل است بر وجوب فری او و اذکار و تکیه و تفسیر شریطة بلفظ و هی التي تذبح فقطع و لا  
 تقهری الا و اذکار مرخ است از قول حسن بن عیسی که سبکی از روایت حدیث مذکور است  
 چنانکه ابو داود و دیگرین بدان صریحت نموده و لکن در سند این حدیث عمر بن عبد الله صنعانی  
 مشکلم نیست غیر واحد و در آن کلمه کرده اند پس چنانکه باینجهت نمی اندوزد و در هیچ حدیث آنچه  
 دال باشد بر اجتناب استقبیل قبله نیامده و قیله فلما وجههما مردبان نه روی بسوی  
 قبله گردانیدن است بلکه مراد توجیه از برای ذبح است و متقرر شده که کثرت تعلق شعر  
 بعوم باشد و در وجهت وجهی نیز دلالت برین ندانیمست تا آنکه شوکانی گفته و لا

اعلموا لیلایدل علی مشروحه الاستقبال حال الذبح انتهى و اهل فرغ را در مقام  
 بنظر خطبایا راست که جزو اسے جو و تحلیلات فاسده مستند با ساسے نیست **فصل**  
 عبد الله بن منفل گفته منے کرده است رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم از خدمت فرمود  
 خدمت ز شکار بچغیر سے می کند و دشمنی را نکایت می رساند و لیکن دندان می شکند و چشم را  
 کور می سازد و این حدیث نزد بخاری و مسلم هر دو است و لفظ مسلم راست و در حدیث  
 ابن عباس است که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم ارشاد کردند ساز پیچیر سے را که دران  
 روخ است نشان سازا که مسلم و کعب بن مالک گفته زنی که سفند سے را بنگ نزع  
 کرد آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم را ازان پرسید نام را کل کرد اخراج البخاری معلوم  
 شد که تذکیر زن جائز است و این قول جایز است و خلاف دران شاذ و رفع بن خدیج  
 از آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم آورده که آنچه روان گردان خون را و ذکر کرده شود نام خدا  
 بران آنرا بخور جز دندان و ناخن چپ دندان آتخوان است و ناخن کار و حیثان باشد متفق  
 علیه و جایز گفته منے کرده رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم از آنکه گشته شود کلام و ایه بطور صبر  
 سازا که مسلم و شد ابن اوس گفته آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم فرمود او تعالی بر هر شئی  
 احسان نوشته پس چون بکشید نیکو کشید و چون نزع کنید نیکو نزع نمائید و باید که یکے از شما  
 کار خود را نیز گردانند و بحیه را راست دهد و این نیز نزد مسلم است و در حدیث ابی سعید و فرما  
 آمد که زکوٰۃ بنین همان زکوٰۃ مادر است و او را احمد و صحیح ابن حبان و عمل برین  
 متعین است و خلاف آن بی حجت نیز و تسک با یکریه از باب معارضه خاص به عام  
 و متقرر شده که خاص مقدم است بر عام و آن مندر گفته انه لم یرد عن احمد من الصحابة  
 ولا من العلماء ان الجحین لا یکل الا باسئذان الذکاة فیه الاماروی عن  
 ابی حنیفه و ابن عباس گفته آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم فرمود مسلم را شکار نکایت  
 اگر زو نزع بیمیه را فراموش کند مسلم را گوید و بخورد اخراج الدارقطنی و در سندش

محمد بن یزید بن سنان صدوق ضعیف الحفظ است و عبد الرزاق باسناد صحیح موقوفاً بر  
ابن عباس روایت کرده و در مراسیل ایراد و آنرا شاہی باین لفظ است ذبیحۃ  
المسلمہ حلال ذکر اسم الله علیہ اولم یذکر و رجالہ ثقات اند و لیکن مقام آحاد  
و اہل بر و برب تسبیح نیست مطلقاً و رسول السلام گفتہ الا انھا تفت فی عضد من ظن  
و جواب التسمیۃ مطلقاً و یجعل ترک اکل مالہ لیسیم علیہ من یاب المباح حق  
آنست کہ تسبیح مذکور کافئ است اگر نزد حق معلوم نباشد

### باب در بیان اضافے

انس بن مالک گفتہ رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم قربانی و دیکش الم اقرن سے کرد  
و بم اسم می گفت و تکیہ می برد و روی بر پهلوی یاروی اومی نہاد و در لفظ آمدہ  
کہ ذبح کرد آنرا بدست خود و در لفظ آمدہ کہ آن دیکش فرمود و لفظ صحیح الی عوادین است  
بشکستہ بجائی ہین بسین ہما یعنی قیمتہ و در لفظ نزد مسلم از روایت انس آمدہ می گفت  
بسم الله و الله اکبر و لفظ عائشہ رضی اللہ عنہا نزد مسلم این است کہ امر کرد با و ردن تقیاً  
شاخدار کہ پی سپری کند زمین را در سیاہی و می خید در سیاہی و می نگرد در سیاہی تا  
قربانے آن کند فرمود تیز کن کار و را با ز کار گرفتہ و آنرا بر پهلوی انداختہ ذبح کرد و فرمود  
بسم الله اللهم تقبل من محمد و آل محمد و امۃ محمد و این دلیل است بر کافئ  
بودن انھی از طرف انیس و اہل ادو از طرف غیر و صحت نیابت مرکب از غیر خود و فعل  
طاعات اگر چہ ساز ظرفش امر یا وصیت نباشد و فرمود ہر گز انگیزش باشد و قربانی کند  
صلای ما از نزدیک نشود و اہل احمد و ابن ماجہ عن ابی ہریرۃ و صحیحہ الحاکم  
و لیکن راجع نزد انسہ وقف این حدیث است پس اصل در ضخیمہ و جب بموجب عدم  
وجوب بر مردم باشد و مثل ذلک قولہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فان کان عندک  
غیرہا فظہم بها و احادیث فا ضمیمہ بموجب مطلقاً نیز آمدہ مثل حدیث علی کل

اهل بیت اضحیة فی کل عام و آنچه دال بر عدم وجوب طلاق باشد نیز وارد شده مثل  
 حدیث ادا ادا احد کمان یضی فیلمسک عن شعرة و اظفاره اخوجه  
 اهل السن و مسلم و حبه و لالتش بر عدم وجوب تقویض بارادوست و جند  
 بن سفیان گفته حاضر شدم بارسول خدا و زخر چون نماز با مردم بگذارم گو سفندی فرج  
 و دیگر فرمود که بزنج پیش از نماز کرده باشد و بجا ی آن گو سفندی دیگر فرج کند و اگر  
 فرج نکرده وی بر نام خدا فرج نماید متفق علیه معلوم شد که قربانی قبل از نماز  
 عید مجری نیست و هذا هو الحق الذی لا شبهة فیه و کیف که توقیت فرج بعد از  
 نماز امام و بعد از صلاوة آنحضرت در احادیث صحیح آمده و مراد بنا صلاوة معموله است  
 که جماعت کبری همراه امام در روز عید باشد اگر آنجا امام است و اگر امام نباشد مستبر نماز  
 جماعت مسلمین در بلد است و اگر تنها یک کس است پس اعتبار بنا از دست و با جمله فرج  
 قربانی پیش از نماز نباید و اگر کرد در حکم مطلق حکم است و مجری از اضحیة نیست و خطابات  
 عدم اجزا چنین اضحیة شامل حائض و غیره است و بر ابن عازب گفته است رسول خدا  
 صلی الله علیه و آله و سلم در میان ما و فرمود چار نوع است که در صغایار نیست نخستین  
 یک چشم که کوری او پدید است دیگر یار که مرض او بود است سوم لنگ که عرج او نمایان  
 چهارم پیری که فرزند او نتواند بار آورد و او را اسجد و الاربعة و صحیح الترمذی و ابن  
 حبان و جابر گفته آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود فرج کنید هر دو ساله اگر آنکه بر شما  
 دشوار آید پس جند عازضان فرج کنید یعنی یک ساله دو ساله مسلم و این حدیث  
 متضمن نهی از فرج جند است با وجود سه و ظاهرش عدم اجزا و زوایا و بفتن است  
 و اگر حدیث نعمت الاضحیة الجند عن من الضان که صارت نهی بسوی انشایست  
 نهی بود حق همان عدم اجزا و جند می بود و لکن حق آنست که افضل خیمه کیش اقرن  
 است چنانکه در حدیث عباده بن صامت نزد ابی داود و ابن ماجه و حاکم و بیهقی

مرفوعاً آمده و خدیجه الاضحیه الکبش الاقرن و این نزد این ماجسه و غیره از حدیث  
 ابی امامه نیز آمده ولیکن در سندش عفر بن معدان ضعیف است و انجیه غیر هر کسی است  
 و لهذا افضل در بدری بدنه باشد و گفته اند که بدنه افضل از شاة است اگر شخصی یکی باشد  
 نه آنکه هفت یا ده کس ضعیی باشد و کبش افضل از بدنه است اگر مصححی کمیت چسبیک  
 شاة از برای یک کس بهتر از عشر یا سبع بدنه باشد و در فضل خصی بر فحل دلیل نیامده و انجیه  
 نبوی و بعضی مستلزم فضیلتش از غیر خصی نیست فایتش اجزا و خصی است و پس حدیث  
 کبش اقرن نقص است در تحمل نزع پس اگر خاص باشد فحل پس ظاهر است و اگر شامل  
 فحل و خصی هر دو است پس فضیلت منقض بخصی نشده حاصل آنکه از آنحضرت صلی الله  
 علیه و آله و سلم بودن انجیه بر اهل بیت ثابت شده و خدیجه الاضحیه الکبش الاقرن  
 هم ثابت گشته و نعمت الاضحیه الجذع هم آمده و این زعم که شاة جز از یک کس  
 یا سه کس فقط مجزئ نیست یا غیر شاة افضل است محتاج دلیل است و احادیث وارد  
 در بدری مفید این زعم نمی تواند شد که آن باب دیگر است **فصل** علی رضی الله عنه  
 گفته اند که در بار رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آنکه نیک نگرییم چشم و گوش انجیه را و  
 قربانی کنیم بیک چشم و همیشه که گوش او را با لایا پائین بریده شد و یا در گوش شکاف است  
 یا دراز دارد و اخوجه احمد و الا ربعة و صححه الترمذی و ابن حبان و الحاکم  
 و نیز اگر در مارا آنکه بایستیم بر شتران قسمت کنیم بحکم و جلوه و جلال آنها را بر مساکین و  
 جزا را از آن بیچندیم متفق علیه و جابر بن عبد الله گفته اند که هر که در رسول خدا صلی الله  
 علیه و آله و سلم از طرف هفت کس و گاو را از طرف هفت کس و این در بدری است و در روایت  
 خوان آن در انجیه هم آمده و در آن طالات است بر جزا شرکت هفت کس و یک قربانی  
 گاو یا شتر و همه ایام تشریق محل ذبح است و درین سلیخ نه هب است اینک ذکر کردیم



## باب در بیان عقیقه

و در حدیث ابن عباس آمده که عقیقه کرد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم از حسن و  
 حسین یک یک گو سفند رواه ابو داود و صحیحه ابن حبان و ابن الجارود و  
 عبدالحق لیکن ابو حاتم ترجیح ارسالش کرده و ابن حبان بخوان از حدیث انس  
 آورده و عاتقه رضی الله عنها گفته ام فرمود صحابه را که عقیقه کرده شود از غلام  
 و گو سفند برابر و از جاریه یک گو سفند رواه الترمذی و صحیحه اسحق و اهل سنن  
 بخوان از حدیث ام کریمه روایت نموده و اول فعل بود و این قول است و قول  
 اتوی و ابرج است از فعل پس این فعل معارض قول خاص باست نشود و کما تقدیر  
 فی الاصول و در حدیث سمره بن جندب از آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم آمده  
 که هر غلام مرثیه بعتیق خود ست روز هشتم از وی فسخ کرده شود و ستره شود و موی  
 و نام نهاده شود و الا اسحق و الا ربعة و صحیحه الترمذی و در معنی از تمان  
 غلام اقوال است ادلی آنکه چون عقیقه لازم حال غلام است باعتبار لزومش به بود  
 مانا برهن آمده یا آنکه حلق و تمیسه بعد از ذبح باشد یا آنکه چون در طفلی بی عقیقه میسره  
 شفاعت ابونین نکند و وجوب عقیقه که ازین حدیث مستفاد می شود حدیث دیگر  
 من احب منکم ان ینسک صارت او از وجوب است چه اگر واجب می بود  
 تفویض بر او نهی فرمود و بر عکس که غلام ضمیمه عقیقه و عدم فصل مفصل و سبع و  
 ذفن غظام و تنف سه شعر از خر شاه و تعلیق آن در عنق صبی و جزائین از خرافات و  
 واهیات که عوام بلکه بعضی خواص می کنند دلیله از عقل بهم نیامده تا بدلیل از کتاب  
 و سنت چه رسد بلکه این اموریالات شبیه بافعال انسان است فاعل آنرا هیچ سود  
 دین و دنیاوی نمی بخشد و عائد بعامده و مفید بعامده نمی گردد اگر چه تصدیق نریسیم  
 بوزن شعر ثابت شده و فاعل عقیقه همان مستحق سبست است که از طرف ذکر دو بزرگوار

جانب استی یک بز فوج کند چه زیادت غیر منافیه مقبول است کما تقریر فی  
 الاصول فصل هر که تخاص را واجب گفته بدستش کدام حجت صحیح نیست کما  
 اوضحه الشاکانی فی شرح المنتقی و حق آنست که سنت است چنانکه در حدیث  
 عشرین سنن المرسلین آمده و بر مدعی وجوب بدان آوردن است و بدان  
 موجود نیست و حدیثی که آنرا بر بدان فهمیده اند ضعیف است بحت بدان قائم نیست  
 و استدلال بختان ابراهیم علیه السلام تا تمام است مگر بعد از تسلیم و وجوب تخاص بر او  
 علیه السلام تسلیم این معنی که شرع شریفش لازم است و الکی المنع و لیکن چون  
 این تخاص یک از شواثر اسلام و مميزات مسلمین از غیر مسلمین است و ترک آن درین  
 است مرحومه از احدی چه سلف و چه خلف بگوش نرسیده لاجرم احتمال بدان آنکه  
 سنن باشد و نزد ما قول بر وجوبش هم بعینیت

## کتاب الایمان

این مکر گفته آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم عمر را در رکب دریافت و وی سوگند پیر  
 می خورد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم ایشان را ندان کرد و فرمود آگاه باشید که او تعالی  
 منی نمی کند شمارا از آنکه سوگند به پدران یاد کنید هر که حالف باشد حلف بخدا کند یا خاموش  
 شود و متفق علیه و در روایت ابو داود و نسائی از ابی هریره باین لفظ آمده سوگند  
 بخوید پدران و امدان خود و نه باند یعنی بکسانی که آنها را بچو خدای دانید همچو بتان و  
 اولیا و پیران و سوگند بخوید بپدران اگر آنکه شمارا استگو باشد و هم در حدیث ابو هریره مرفوعاً  
 وارد شده که سوگند تو چیز نیست که صاحب تو تصدقش بکند و در روایت باین لفظ  
 که سوگند نیست ستلف است اخو جمعا مسلم و عبد الرحمن بن سمره گفته آنحضرت  
 صلی الله علیه و آله و سلم فرمود چون حلف کردی بر همین و غیر آن را بهتر از آن دیدی که

پس یمن را کفار موده و آنچه خیر است همان را بیا و این تنفق علیه است و لفظ ابی داد  
 این است پس کفار موده از یمن خود یا نه یا آنرا که بهتر است و استناد بهر دو صحیح باشد  
 و این عمر از آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم آورده که هر که حلف کرد بر یمنی و انشاء الله  
 گفت بروی خشت نیست رد و الا اسجد و اهل السنن و صحیحی ابن حبان و ترمذی  
 ابن عمر گفته سوگند نبی صلی الله علیه و آله و سلم چنین بود لا و مقلب القلب با اخذ  
 البخاری و این دلیل است بر جواز سوگند بصفه خدا و هر صفت در آن داخل باشد  
 چه حکم همه صفات باری تعالی یکی است و ابن عمر و ابن العاص گفته یکی با نشینی آرد  
 گفت ای رسول خدا اگر اجماعیت و درین حدیث ذکر یمن غوس فرموده وی پرسید  
 یمن غوس چیست فرمود آنکه بدان مال مرد مسلمان بریده شود و در آن دروغ گو باشد  
 و بخاری از عاتقه در تفسیر قوله تعالی لای اخذ کما الله باللغو فی ایمان کما آورده  
 که لغو قول مرد است لا الله و بلی و الله و ایو دا و در و آتش مرفو مانوده و لغو در صل  
 لغت بمعنی باطل است و لکن صحیح نیست که مراد لغو در اینجا همین باطل باشد زیرا که غوس  
 هم باطل است بلکه اولی آنست که لغو در کتاب الله بقبلا معقود واقع شود و چنانکه از  
 و لکن یقین اخذ کما بیما عقد تھا لایمان معلوم می شود و تعقید یمن قصد است  
 و مراد بدان عقد قلب است چنانکه صاحب کشاف بدان تصریح کرده پس لغو همان است  
 که مقصود نباشد چنانکه اکثر مردم در محاوره خود سوگند بلفظ و الله یا الله مثلاً بے قصد و  
 اراده یمن بر زبان می گذرانند خواه این گفتن در حال یمن باشد یا نه و غوس حلف است  
 بر چیزی که بطلان اومی داند نه بر آنچه گمان صدقش می دارد و حلف بر ظن نادر است  
 و او تعالی از اتباع ظن و ادعای ظن نه عام مخصوص چند امور که از حلف نیست فرموده  
 و زعموا از حلف بر ظن مطالب برلیل صالح تخصیص است و اسم اعتقاد بر ظن صادق  
 نیست بلکه اعتقاد خاص از ظن است و حالت بر چیزی که داخل در امکان نیست

و قدرتش بران بنی رسد حالف این غموس مست و غموس بیست که چون صاحبش  
 ملاقی خدا گردد حق تعالی بروی خشناک باشد کجا صبحی الحمدیث بذلک و هی الیهین  
 التی قال الله تعالی فیها ان الذین یشکرون بعهد الله و ایما لهم ثمة اقلیلا  
 اولئک لا خلاق لهم فی الآخرة ولا یکلمهم الله ولا ینظر الیهم یوم القیامة  
 ولا ینذیکهم و ابو هریرة گفته آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود خدا را نود و نه اسم است  
 هر که احصایش کند بهشت درآید متفق علیه و ترمذی و ابن بیان سوق این اسم  
 کرده و لکن حافظ گفته تحقیق آنست که سرد اسماء و راج است از بعضی روایات و یقینی  
 کتابی در اسماء و صفات نوشته و بذکر معانیش میجویند لیکن راه تاویل رفته بآنکه بزرگ  
 سلف تفویض است و هلا از لة عظیمة منه عفا الله عنا و عنه و چون اسماء  
 و اسماء رسالت پناست موقوف بر بیان شارع است اتحاد دران جائز نباشد و توقیف  
 خوانان آنست که ذکر خدا با اسماء اسند دیگر مثل فارسی و ترکی و انگریزی و هندی  
 هر زبان که جز عربی است روا نباشد اگر چه در نفس الامر زوایل آن لسان از باب  
 اعلام بدو زیر که شرح بدان وارد گشته ولیکن تعالی خلق حتی تعالی اهل الاسلام بران  
 آمده که اطلاق نامهای اسند غیر عربیه بر روی سعادتی کنند بنا بر آنکه معنی صغفی دارد  
 یا علم باری تعالی است و بر زبان فرس و جز آن و کذا لک متکلمین خدا پس نقضار لغت  
 وی سعادته اطلاق کرده اند که شارع آنرا اطلاق نکرده مثل واجب الوجود و نحو آن پس  
 هر که شیخ مدین خود و حریف بر تقوی باشد و راقص بر مزر و احوط است و دران نجات  
 مسلم است از تعلق بحد ثبات و ثبوت بدهات و الله اعلم اسماء بن زید گوید آنحضرت صلی  
 علیه و آله و سلم فرمود با هر که نیکی کردند و وی فاعل را اجزاء الله خیر گفت بمانند کرد  
 شنای اخرجه الترمذی و صححه ابن حبان

ابن عمر گفته آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم نمی کرد از نزد و فرمود هیچ چیز نمی آرد جز  
 این نیست که چیزی از مالش بدین نذر بیرون آورده می شود متفق علیه و اصل در  
 نه مخیریم است تا آنکه صاری از حقیقت بیاید و نذر عام است از آنکه مباح باشد یا غیر  
 آن و مسلم از عقبه بن عامر از آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم آورده که کفاره نذر همان  
 کفاره یسین است و تزدی افزوده که این کفاره وقتی است که نذر را نام نبرده یعنی مطلق  
 نذر کرده و صحیح و لفظ ابو داود و نسائی از حدیث ابن عباس مرفوعاً این است که هر که  
 نذر کرد و نام نبرده کفاره اش کفاره یسین است و هر که نذر کرد که طاقش نذر و کفاره آن نیز  
 همان کفاره یسین است و اسنادش صحیح است لکن حفاظ ترجیح و تفش کرده اند و بخاری  
 از حدیث عائشه باین لفظ روایت کرده که هر که نذر حصیان خدا کرده وی حصیان خدا  
 نکند و تزد و مسلم از حدیث ابن عمر است که نیست و فاسد نذر و حصیت و عقبه بن عامر  
 گفته نذر که خواهر من که پایاده رو و تا خانه خدا آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم  
 فرمود باید که برو و سوار شو و متفق علیه و اللفظ لمسلم و لفظ احمد و اهل سنن است  
 که او تعالی را بشقت نخواهد و عرضی نیست بگو او را که خار پوشد و سوار شود و سه روز  
 روزه گیرد یعنی بنا بر نذر بعد از احتراز زیرا که این نذر معصیت است و از ابن عباس آمده  
 که استفتا کرد سعد بن عباد رسول خدا را در نذر یک برادر او بود و قبل از سجا آوردنش  
 پدر فرمود تو از وی بجا آر متفق علیه و ثابت ابن ضحاک گفته نذر که مردی بر عهد رسول خدا  
 صلوات که فحش کن شتری را در موضع بوان نام و پرسید از آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود  
 آنجا که اقام و شن معبود بود و گفت نه فرمود عیدی از اعیان اهل جاهلیت باشد گفت نه  
 فرمود و فاکن نذر را زیرا که نیست و فاکن برای نذری که در معصیت خداست و نه دیرین  
 رحم و نه در آنچه ابن آدم مالکش نیست رواه ابوداود و الطبرانی و الملقطه و  
 سندش صحیح است و شاهی دارد از حدیث که در مذبح و جابر گفته مردی روز فتح آمد

و گفت ای رسول خدا نذر کرده ام که اگر او تعالی مکه را بر تو فتح کند نماز در بیت المقدس  
 بگذارم فرمود همین جا بگذار یعنی در مسجد حرام که افضل از اینجا است باز پرسید فرمود شانك  
 اذن یعنی توفانی و کار تو را خدجه احمد و ابی داود و صحیح مسلم که در حدیث  
 متفق علیه که لفظش اینجاست از حدیث ابی سعید خدری از آنحضرت صلی الله علیه  
 وآله وسلم آمده که بته نشود پالا نه اگر بسوی سه مسجد سبی حرام و مسجد اقصی و مسجدین و سخن  
 بر منطوق این خبر درازی بخواهد حاصلش منع سفر از برای قربت بسوی غیر این مساجد است  
 و در آن چنانکه سفر از برای زیارت موتی غیر داخل است همچنان شئ از سفر بغرض طلب علم  
 و تجارت و جبرآن از حجاج نیست و وجه منع از سفر زیارت خواه قبور انبیا باشد یا  
 غیر ایشان آنست که دلیلی بر جواز آن از کتاب و سنت یا اجماع یا قیاس قائم نیست و  
 از سلف ثابت نشده بآنکه مجزوف فعل بلکه قول سلف بخت نمی ارزد خصوصاً در آنچه احکام  
 لایمانزاد که بجهت پیش او محصور در کتاب و سنت و بس عمر گفته ای رسول خدا صلعم  
 نذر کردم در جاهلیت که متکلف شوم در مسجد حرام فرمود او فابذرك و این متفق علیه  
 و زیاده که بخاری فاعتكف لیلة حاصل آنکه تا ارکان نذر نکند اما بعد از آنکه کرده  
 ایفای آن واجب گردد و در عدم ایفاء کفار و لازم شود و بر نذر مباح مسائے نذر  
 صادق است پس داخل باشد زیر عموم آنست که متضمن امر بوفاست چنانکه زنی نذر کرده  
 بود که چون آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم از غزوه سالم برگردد بر سرش دف بزنم آنحضرت  
 صلی الله علیه وآله وسلم او را امر بوفای نذر او کرد و این نزد ابو داود و دست و ضرب دف اگر  
 مباح نباشد باری کرده یا باشد از نکرده خواهد بود و هرگز قریبی از ترتیب است پس چون مباح باشد دلیل بود  
 بر وجوب دفای مباح و اگر کرده باشد از آن بوفایش و ال بد فامیل ج بالا ولی مست و همچنین لایسب  
 کفار و نیز بر محصیت چنانکه ادله بدان صحیح گشته و ال مست بر وجوب کفار و مباح بالا ولی همچنین لایسب  
 و نذر غیر سخی لالت دارد بر وجوب کفار و بالا ولی مباح و بجملة نذر مباح خارج از دو قسم نیست یکی وجوب دفای

بدان بزرگوار که کفار با عدم وفاداری نجاست که زن غیر محترمه را امر بصوم سه روزه فرمود و در  
 روایتی آمده که امر با هدا بدنه کرد و شل است حدیث شیخ که مذرشی کرده بود آن حضرت عظم  
 فرمود ان الله لغنی عن تغلب هذا نفسه و این غیر معارض است با تقدم بدو و چون  
 کیسه آنکه عدم تصحیح بوجوب کفاره منافی احادیثی که در آن تصحیح بوجوب است نیست  
 دوم آنکه سیریز که توان از وفایش دید چنانکه در روایت دیگر آمده اند راه پنهانی  
 بین ابینیه و لهذا فرمود که خدا از تعذیب این کس جان خود را بی نیازست و محل نزاع  
 در مساجی است که بی تعذیب نفس تقدورش دارد و تعذیب نفس اگر از قبیل معصیت  
 پس ثابت شده که در نزد معصیت کفاره است و اگر ملحق غیر مقدورست پس ثابت گشته  
 که در نزد غیر ملوک کفاره همین باشد و هر چه مقدور انسان نیست آن داخل است زیرا لا یلزم  
 و در آن همان کفاره همین است اسی حاصل ندر اگر بطاعت مقدور است و غای آن واجب  
 باشد خواه این طاعت واجب بود یا مندوب و اگر غیر طاعت است یا مباح باشد یا حرام  
 یا مکروه اگر مباح است عکس گذشته و اگر حرام است بوجوب کفاره در آن مانع از وفایش  
 ثابت و اگر مکروه است پس یا لا حرج بکفر است یا مباح اگر اول است کفاره واجب و  
 بدان ناجائز و اگر ثانی است عکس گذشته هذا خلاصة الكلام علی انواع الذنوب  
 و لا دلیل بید من لم یوجب الوفاء و لا الکفارة فی المندوب و المباح و کفاره  
 کفر و نبی است که اقتراش کرده و تقدیرش در قرآن کریم اطعام عشره مساکین است و  
 معنای حقیقیش آنست که طعامی ساده که یک بار ده کس آنرا بخورند بدو تن تقدیر بقدر  
 معین و القصاص بصفت معین از اجتماع بگمان یا بودن در وقت مخصوص بلکه هر چه  
 بدان ساسی اطعام عشره لغوه اوقاید کفار بصحیح است و شک نیست که هر که ده کس را در  
 شب یا در روز فراهم کرده یا متفرق طعام خورانید و سه مطعم این قدر مساکین است و ظاهر  
 آنست که صدق ساسی طعام بر دفع قیمت ده نفر یا اعتبار حقیقت صحیح نیست و مجازا در است

چشمه کمال طعام از قیمت باشد و از آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بصحت رسید که این را نپردازد و امر بانفاق آن فرموده با آنکه مجبور دفع تمیز یا حب بفقراء اطعام لغوی نیست پس استدلال از برای جواز دفع قیمت باین حدیث بجای عدم وجوب دسمای طعام حقیقه درین مورد ممکن است و هر که تقیید مطلق را با اختلاف سبب روا داشته وی در همه لغزات ایمان رقیه را شرط ساخته و هر که آنرا ناجائز داشته حق قبضه کافره را هم در غیر آنچه در آن تقیید بایمان واقع شده جایز نگفت.

### کتاب القضاء

ابن سنان از حدیث بریده روایت کرده اند که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرموده قاضیان سه قسم اند و در دوزخ و سیکه و بیشتر مردی که حق را شناخت و بدان حکم کرد وی درخت است و مردی که حق را شناخت و بدان قضا کرد و حکم نداد وی در نار است و مردی که حق را شناخت و حکم از برای مردم بر جهل کرد و دوزخ است و این حدیث دلیل است بر اعتبار اجتهاد در قاضیه و بر آنکه حکم قاضی غیر مجتهد صحیح نیست و وجوب دلالت آنست که نمی شناسد حق را اگر کسی که مجتهد است و مقلد حکم بقول امام خود می کند بگوید که این قول حق است یا باطل پس قاضی باشد از برای مردم مجمل و این چنین جاهل یکبار و قضایه است هذا هو الحق الذی لا شک فیہ ولا شبهة چه امری که او تعالی امر بحکم آن در کتب فاحکمه بین الناس بالحسنی کرده و عدلی که بسوی آن و رأیی اذ احکمه بین الناس ان تحکموا بالعدل ارشاد فرموده و مقلد یکبار ساهی بسو مغرکش نیست و کذا لک را سهیم گرفت ما انزل الله تعالی کما قال الله تعالی و ان احکم بینهم بما انزل الله و عارف ما انزل الله همان است که مجتهد باشد و مقلد بیچاره که نظر بر اقوال اند در کتب فروع و غایت جد و جدایش شناخت رای قوی



از ضعیف است و فرام آورده و درون قیل و قال من و تو جو قول امام خود که تقلیدش می کنند  
 چیزی دیگر از ادله نمی شناسد و اگر می شناسد در پی بسوی استلال بدان نمی واند و  
 اگر می داند بر وجهی می داند که اساتید و ائمه مذہب اصولک آن مسلک کرده اند و بر  
 اصول مقرر در فقه ماثله نموده نه بر وجهی که صنایع اهل اجتهاد و تقوی و شیوخ ارباب  
 دین از سلف صاحبین و ائمه مجتہدین است و صحابه و تابعین و نقل اخبار رسید المرسلین  
 و روایات سنن فاطمه المرسلین بر آن گذشته و همچنین عارف ما را راه الله همان است که  
 بوده است کما قال تعالی انا انزلنا الیک الكتاب بالحق لتخبر به الناس  
 بما اراک الله و حکم مقلد مشوم بما اراه الله نیست بلکه بما اراه من یقلد لا من  
 المجتهدین است و دیدنی است که چون رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم معاذ را پرسید  
 چه چیز حکم کنی چگفت گفت که حکم بکتاب خدا کنم ای ریش و درین حدیث نازل باید کرد که  
 چه قسم دوران تقسیم بر حق و قضا بدان با علم بحقیقت آن و عدم علم بحقیقت آن فرمود و  
 حق را نمی داند مگر هر که مجتهد باشد بلا ریب و محنت نمی در آید مگر همان قاضی که حق را  
 دانسته بدان حکم کرد و مقلد غریب اگر می داند یمن و ترمی و اندک امام او درین مسئله  
 چنین حکم کرده و نمی داند که این حکم ادا حق است یا باطل چنانکه هر مقلد معترف باین حرف است  
 و اگر معترف نشود و مکابر باشد و فنادی و رسایل یولفه او مکذب وی باشد درین  
 باب و در حدیث اذا اجتهد المحاکم فاصاب الحق تفکر باید کرد که مراد ما اجتهاد  
 با نقاب نفس است و در طلب حق تا آنکه بران حقیقه یا ظننا و آف کرد و مقلد ازین تشبیه  
 بر اصل دور است حاصل آنکه مقلد عقل حجج الهی ندارد و تا بمعرفت حق از باطل و صواب  
 از خطای پیر رسد و زانج را از مزج و قوی را از ضعیف کجای می تواند شناخت بلکه خود  
 انتساب مقلد بسوی علم مطلقاً لایق نیست و کند اعضاء الدین نقل اجماع کرده است  
 بر آنکه مقلد را عالم نمی نامند و اما جواز قضا سے مقلد یا بر قلت مجتهدین در از منته اخیر

و آنکه اگر متولی قضا جبر مجتهد نکرده بسیاری از احکام معطل شود پس این قول در غایت  
 سقوط است زیرا که مجتهدین بجهه تعالی در اکثر قطر سوجو دارند و لکن مقلدین بنا بر ضیق اعطای  
 و حقارت عرفان و تبلی از زبان وجود قرائح و خود افکار خویش حسابی از ان مجتهد  
 نبی گیرند بکلیا جهتا داد و استکبار باشند و لا یعرف الفضل الا اهلها الفضل الا اهلها  
 مشایخ آنکه از ایشان علم گرفته ایم اکثری را از اینان می شناسیم که بر تبه اجتهاد رسیده اند  
 و چنین عصبیه کبری از لانه ایشان خارج این معراج گردیده تا آنکه علاس شوقانی  
 از لانه خویشی کس را بالغ ببلوغ اجتهاد نشان داده و در و بل المعجم گفته که نزد تحریر  
 این حرف در بینه صغار مجتهدین بوده اند که بسبب آنان در جمیع اقطار زمین قضا  
 مقارین بی نیازی حاصل است با آنکه تسلیم اجتهاد ایشان به ان کس می کنند که شل یا  
 مقارب ایشان است و اما اسرار تقلید پس بهیات که احدی از اینان از برای احدی  
 از عاقلان اجتهاد کند یا آنکه علوم معتبره در آیهت سازند این تقلیدین بهین علوم پنجگانه پیش  
 نیست و این علوم نسبت محفوظات مجتهدین موجودین شی سیر و امر ز رست و شک  
 نیست که قاضی جامع میان اجل و عدم در عاقل است ترا شیطان بر جواد رحمن است زیرا که  
 قاضی است میان مردم بطاغوت و ایهام آن می کند که این قضای او بشیعت  
 مطهر است و از برای اقتناص اموال مردم و آل آن باطل جا بل جیل می گستراند و لایا  
 اموال تیمی و نسا که از گویا سیراث پدر خویش می داند ای کاش اگر قاصد در علم بود  
 در و ع بقصیری از خود رهنی نمی گشت اللهم اصلح عبادك و تداركهم من کل  
 ما کلا یضیک انتی حاصله ابو هریره گفته آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم فرمود که  
 متولی قضا شدوی بی کار و ندب و جگر دیر اخراج اهل السنن و صحیح ابن  
 خزيمة و ابن حبان و این عام است از آنکه خودش قاضی گشت یا سلطان او را  
 از طرف خود قاضی ساخت و لکن چون سلطان عادل که اطاعتش نبیصوص احادیث

صحیح و واجب است کلی را از اهل علم حکم بقاضی گردیدن فرمایند مثال امرش نهی کتاب  
 و سنت واجب باشد و درین حال در وی قدح بارتکاب شیئی نارد و جائز نبود که این امر  
 دیگرست و در حجب سقوط طاعتش نیست بلکه اسوه حسنه سلف صالح است که اعتنا به حال  
 سلاطین بنی امیه می کردند و ولایت قضا از طرف ایشان می داشتند حال آنکه مرتبه ایشان  
 در علم و عمل غیر معمول است و در سلاطین آن زمان کسی بود که مستحل و مایه غیر حق و اخذ مال  
 بدون اجل است آری در قضا ترغیب ترهیب هر دو وارد شده بلکه در امارت که علم  
 قضا است آنچه شرف و ثواب از دست آمده و جمع میان این قسم احادیث راجع بسوی شماست  
 هر که از نفس خود قیام بحق و صدق و عدم ضعف در امر و قوت صلابت در قضا  
 و عفت از امیال مردم و تسویه میان قوی و ضعیف برآمد و بشناسد او را در آمدن و قضا  
 ادلی است که واجب مباح بشرطیکه در علم و صفت متقدم باشد یعنی بدرجه اجتهاد  
 رسیده بود و هر که ازین امور ضعیف است برای او ترک قضا ادلی است بلکه گاه باشد که  
 این ترک بر وی واجب گردد و قول آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم باین فرانی اداس  
 ضعیفا با از امر بیدم دخلش و امارت چنانکه در حدیث مشهورست ارشاد و بهین معنی می فرماید  
 ابوهریره گفت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود نزدیک است که شما حرص بر امارت کنید  
 و قریب است که امارت نداشت باشد روز قیامت شیر و سهند خوب است و یازدارنده  
 از شیر بدست و اواله البخاری و عمر بن العاص از آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم شنید  
 می فرمود حاکم چون حکم کرد و اجتهاد نمود و مصیب شد او را دواجر است و چون حکم کرد و اجتهاد  
 نمود و خطی شد او را یک اجر است و این حدیث متفق علیه است و در آن دلالت است بر آنکه  
 مجتهد مصیب و خطی باشد و این قسمت دال است بر آنکه هر مجتهد مصیب بلکه مصیب بیان  
 مجتهدین یک کس است و دیگر خطی است و خطی را که یک اجر است نه بر خطاست بلکه بر جهل است  
 که در اصابت حق باز وی بظهور آمده و بهین اصابت و اخطار نزد عرض مجتهدات برکت است

و سنت باشد چنانکه روش سلف مشهور و علم باخیر بود و در خلف عکس القضیه اتفاق افتاد  
که هر کس در حدیث را که موافق روایت مذکور باشد یا فتنه گرفتند و هر چه را خلاف آن ندیدند  
باسب تاویل و رد کشودند و به جای رضای احادیث صحیح بر روایات ضعیفه پیرداختند و سر رشته  
انصاف از دست داده بانحصار مذکور سلسله خود برخاستند و این یکی از علامات  
قرب ساعت کبری بلکه حصول امارت قیامت عظمی است **فصل** ابو بکره گفته آنحضرت  
صلی الله علیه و آله و سلم فرمود حکم کند هیچ کس میان دو کس در حالیکه خشناک است متفق  
علیه و نهی مقتضی حرم است حکم در حالت غضب است و هوی الهی زیرک انسان درین  
حال شوش انحاط و مکر را له همن و ذایل از صواب می گرد و این معارض حکم نبوی در  
حال خشم نیست چه دی صلی الله علیه و آله و سلم باین بود ای معصوم است از خطا در  
حال غضب و در ضایع است لال بقضای او علیه السلام بحالت غضب صایح احتجاج  
نیست بلکه منوع است و اما آنکه چون حاکم حکمی درین حال صادر گرداند آن حکم صحیح است  
یا نه پس این محل نظر است ببینند که اگر حاکم بر طریق صواب اقدامه مقبر باشد و مجر  
صدودش بحالت خشم موجب بطلان نش نگردد بلکه صواب باشد و اگر ببینند که واقع غیره  
صوب صواب است باطل باشد و نزد التباس که خطا و صوابش معلوم نمی شود چنانکه در  
بسیاری از مسائل خلاف اشتباه روی و به اعتبار بصواب انکاشتن حاکم است  
ویرا که وی مقید باجتهاد خود است اگر این حکم را که در حالت غضب نافذ کرده بود بعد از  
سکون خشم صحیح یاید و موافق اعتقاد حق بیند صحیح و لازم حال محکوم علیه شود اگر چه بنا بر  
ایقاعش در حال غضب اثم است زیرا که میان اثم و بطلان حکم ملازمی نیست و اگر ببیند  
که خطاست حکم را برگرداند و آنچه صحیح است مطابق آن امر فرماید و آن امر لازم محکوم علیه  
گرد زیرا که بروی طاعت حاکم واجب است و عصیان او حرام علی رسته اعتدال گوید  
آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود چون دو کس پیش تو قضیه آورند پس حکم کن از بر

اول تمام آنکه سخن دیگر نشنوی و نزدیک است که دریابی تو که چگونه حکم کنی علی گفته فادلت  
 قاضیا بعد از او احمد و ابی داود و التمدی و حسنه و قاضی ابی المدا یعنی  
 یعنی ابی حبان و له شاهد عند الحاکم من حدیث ابی عباس و این حدیث  
 اصل عظیم است در باره قضایان در کس و در اصابت حق باین صورت و کس  
 حضور علما را در مجلس حاکم نزد حکم سبب گفته از و شک نیست که درین حضور مصلحت  
 پس عظیم است و جز یکیکه عارض است قضا کرده و ذائقه حکمرانی چشیده است این مصلحت  
 سانی است ماسد و ضرر است که چون نزد قاضی اهل علم حاضر باشند قاضی مزید تحفظ  
 بکاربرد و اجزای امور بر طریقه نماید که احدی از حاضرین علما و بران انکار نتوانست  
 کرد و چون نوبت باشد شکل آید بر علما حاضرین عرض کند چه اگر او را و از می از و روع  
 نباشد اقل احوال آنست که از اعتراض اهل علم دران امر مبرم بر خود بیندیشد بخلاف  
 آنکه خالی از محبت علما باشد که درین حین اگر متورع نیست لابد تساهل و در دوزیر که  
 از عارضه و انتقاد درین است و لکن ضرر است که این علما که در حضور و بی باشند  
 فضیلتی یونان نباشند بلکه علای سخن عارفین او لا کتاب و سنت و رسالک  
 مسالک علوم جهتا و باشند و اگر این اهل علم متقلدین مذاهب اند پس و حضور ایشان  
 چه مفاسد فائده و دیگر نباشد و اقل احوالش آنست که خاطر و س از مخالفت حاکم با آنچه  
 تقلید آنرا مستعد است متکدر گردد و بنا بر این معنی بر حاکم تشیع نماید و گاه باشد که حاکم  
 کثیر المراقبه بوده این امر حاصل او بر سیل از دلیل بنا بر مخالفت قال و قیل گردد پس  
 و حضور متقلدین جزمین فائده منفعت دیگر غیر از خسران دنیا و آخرت متصور نیست آنست  
 گفته رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم گفته میتم من مکر شبر و شتا خصوصت می کنسد  
 بسوی من و شاید که بعضی شما کن می باشد محبت خود از دیگر دین حکم می کنم و ارجا کنه  
 از وی می شنوم پس هر که بریم از برای او چیزی از حق برادرش ببریم او را اگر باره

از آنش و وزن متفق علیه و درین حدیث ولایت بر آنکه حکم حاکم در ظاهر جاریست و بی نظیر  
 نه در باطن و نیز دال است بر جواد حکم حاکم بعلم خود و هدا اهل الحق و هر که ازان منع کرد  
 محبت واضح نیارود و در ادله مقتضیه و جواب و شاهید یکین یا آنچه بجای یکبارین  
 هر دوست و دلیل دال بر انحصارستند حکم درین است و ثبوت نیست که حاصل از شل  
 شهادت عدلین یا یمن از ثقه یا نکل یا اقرار ازین مجرظن حاکمست فقط چه جاگست  
 که گواهان دروغ گویند و حالند و رسو گنند و قراقرار خود را کاذب باشد و  
 علم چه باشد یا آنچه قائم مقام است حاصل نمی شود و این ادلی از ظن است بلا نزاع  
 و در اصول تقریر شده که نحوای خطاب نزد جمیع محققین حصول نیست و حکم بعلم حاکم از  
 همین جنس خطاب است و بر آنکه علم ادلی از ظن است عقلاء شرعاً و وجداناً و ادعای  
 شامل اوست و تخصیص حدود بقدر حضرت عمر رضی الله عنه پسندیده انصاف نیست  
 چه مقام از محالات اجتماع است و ای رضی الله عنه محبت بر غیر نیست و دعوت  
 اجماع از دعوی لاطائل نمیست و تحقیق این بحث در شرح منتقی بر وجهی است که در غیر  
 آن یافته نشده و این جهان ازجا برآورده که گفت شنیدیم رسول خدا صلی الله  
 علیه و آله و سلم را میفرمود چه قسم پاک شود آتی که مرا خنده کرده نشود از شدیدش بر آن  
 ضعیفش و این را شاید است او حدیث ابی بریده و نزد بزار و شاهد دیگر نزد ابن ماسیه  
 از عایشه ابی سعید و هم ابن جبران و عقیلی از عائشه روایت کرده اند که وی از آن حضرت  
 صلی الله علیه و آله و سلم شنید خوانده شود قاضی عادل و روز قیامت پس پسند از شدت  
 حساب آنچه نمائند که در عمر خود میان دو کس حکم نمی کرد و بقیه بجای عمره لفظ قرآن آورده  
 و آنکه از آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده که رستگار نشود و قوس که زن  
 را دالی کار خود کرد و او الهیجاری و این دلیل است بر عدم صحت امامت کبریه از برای  
 زنان بلکه امام باید مرد باشد و امامت زن از برای دیگر زنان و ران و آل نیست

بر تقدیر دخول اولاد دیگر تخصیصش کرده اند و بنای عام بر خاص واجبست با اتفاق  
 علمای اصول و ابجد و او و ترمذی از حدیث ابو مریم از وی از آنحضرت صلی الله علیه  
 و آله و سلم آورده که هر کرا و تعالی دالی چیزه از امر مسلمانان کرد و وی در پرده شد از  
 حاجت و فقر ایشان پرده کند خدا فرو د حاجت او و این دلیلست بر وجوب تعمیل  
 حجاب نه بر رفع حجاب مطلقا و ابو هریره گفته لعنت کرد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم  
 راشی و مرتش را و حکم و این نزد احمد و اهل سننست و حسنه التمدی و صحیحین  
 جنان داین را شاهد نیست از حدیث ابن عمر و نزد اربعه و لعنت بر رشوت و دلیل تحریم  
 و کبیره بودن اوست و دریه از برای قاضی نوعی از رشوتست زیرا که هر فردی را از  
 افراد نس و جو و غیریم که مراغه بسوی قاضی آجلیا عاجلا کند ممکن باشد و ضلالت از مخرجت  
 در ولماست و لهذا صادق مصدوق فرمود و جملت القلوب علی حب من حسن  
 الیهما و تحریم رشوت بنا بر همین میلست و نیست فرق میان رشوت و هدیه در این امر  
 زیرا که هر یک نوعی از احسان بسوی قاضیست و متوین در دین و متحرک نفس از قضاة  
 از قبول هر هدیه آبی باشد بدون فرق در میان همدی قبل از ولایت و غیره آن که  
 خطر و همدی پیش از ولایت اخف باشد زیرا که وی این کار اگر چه از بهر ولایت  
 نکرده باشد باری علت و دران میل متاثر از احسانست و بسیار باشد که هدیه فرستند  
 پیش از ولایت اهدای آن بنا بر نطفه ولایت کرده چمی دانند که قاضی شدنیست  
 یا از خانقائیست که در جور این شان اند و لهذا آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم قبول  
 هدیه بمقایسه قاضی یا قضای حاجت نمی کرده کفای سنن ابی داود و غیرها و عوالم  
 مردم متعلق اند بقاضی پس این هدیه شن دین او باشد و نیست دلیل بر عمل قاضی  
 بفعل محرمی از محرمات چه رشوت و چه جو آن از نادر شراب خمر و غیره بلکه واجب بر وی نموده  
 صیحه یا حیه و نوبست و کفی بها و اما اخذ رزق بر قضا پس جائزست زیرا که وضع مال خدا

در بیت المال از برای مصالح مسلمین است و همین جهت خزانه اسلام را بیت المال  
 مسلمین گویند و از اعظم مصالح دین و دنیا برای مسلمانان قاضی عاقل در احکام و قضایا  
 که عارف شریعت مطهر و در هر حل و ابرام محتاج ایسه مسلمین باشد بلکه باین مصلحت نیاج  
 مصلحت ههنگان نمی تواند شد زیرا که این چنین قاضی مرشد اهل اسلام بسوسه مناج  
 شرع و فاضل خصوصیات با حکام کتاب و سنت است و گویا تحمل اعبای دین و تسخیر  
 شرع مبین از برای مسلمین است پس رزقش از بیت المال از اهرام امور باشد و لایا  
 و سیکه مستغرق اوقات و فضل خصوصیات بود و آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و خلفاء  
 راشدین و من بعدهم از سلف صاحبین اموال خدا را در مسلمانان قسمت می کردند و علماء  
 و علماء را نصیب موفور و مضاعف کافی و بهر دانی ارزانی می داشتند پس قاضی اسلام چون  
 متواری از اموال مردم و قائم بمصالح حاضر و بادی ایشان باشد لا محاله تحقق مقتدر  
 کفایت از بیت المال است بچند وجه یکی آنکه مسلم است و دوم آنکه عالم بحق است سوم  
 آنکه قاضی است و آنکه جامع از قضاة معاد اخراج است از خصوم بر رقوم است پس  
 اگر فتنه بین اجرت مرکه را که از بیت المال بقدر کفایت می یابد حلال نیست زیرا که اگر  
 اجرت خویش از بیت المال می ستاند پس این اخذ یعنی چاگر چه و سنده اجرت اظهار  
 طبعیت نفس چنانکه زیرا که موجب این طبعیت قاضی بودنش و جریان اعزاز بمنزل این است  
 ورنه وی هرگز مساحت بمال خود نمی کرد و هذ اما لا شک فییه ولا شبهة و اگر غیر کفای  
 از بیت المال است پس شرط حل آنست که بقدر اجرت طبعیت نفس و سنده و بستاند  
 نه زیاده و بچو اجیر باشد و له حکمه که گمانه غیبه و جرم من بیت مال المسلمین  
 عجب الله بن زبیر گفته حکم کرد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بآنکه هر دو خصم رو بروی  
 حاکم بنشینند و او ادا و د و صحیح الحاکم و گویا این نیست مشروع است لکن است  
 دانه برای مجور و تسوی میان هر دو است و حکم حاکم مقلد محبت نیست معیب باشد یا محظوظ



و خلافت قطعی کند یا ظنی زیرا که متقدم در حقیقت حاکم نیست بلکه محکوم بر اسرار امام خود است  
 و باکم باید که بجهت باشد و وی در اجتهاد و خود مایه جوریست خواه حسیب شود یا غلطی و در وجه  
 اشتغال حکم و عدم جواز مخالفتش مشروط است بآنکه امر و نهی وی موافق کتاب و سنت  
 است بود و چون برخلاف این هر دو محبت نماید و دل بسوی وی محض که آثار است  
 او علم بر آن نیست که در چنانکه بسیاری را از تنقیدین علم بر اسرار که یا اعتبار عمارت خود تغییر  
 حکم کتاب و سنت گمان باجتهاد و تجدید خود و از مذاق می افتد پس نقض حکمش جائز  
 باشد و اشتغالش بر خصم واجب نیست اگر اسرار به بسوی حاکم عارف علم کتاب و سنت  
 و قاضی بقرآن و حدیث نمی یابد و بر حاکم دیگر حرجی در نقض حکم حاکم اول نیست زیرا که امر  
 آتی را از چنان است که حکم بعدل و حق و با اراد الله کنیم و این قسم حکم جز در کتاب و حدیث  
 سنت رسول وی صلی الله علیه و آله و سلم نباشد و اگر کسیکه مسئله چنان باشد که حکم حاکم  
 در آن در کتاب و سنت نیست و وی با جتهاد رای خود کار کرده پس محکوم محبت است و  
 مخالفتش بر او نیست و هیچ حاکم را نقض آن حکم نمی رسد زیرا که شارع محبت را در اجتهاد  
 رای در آنچه محکوم در کتاب و سنت موجود نیست مطلق کرده چنانکه در حدیث آمده است  
 فان لم تجد فی کتاب الله و لافی سنة رسول الله قال اجتهد برأی و بعض را که  
 اولی از بعض نیست و زنی لازم آید که هیچ شئی از احکام مستقر نباشد چه آراء مختلف است  
 چنانکه معلوم است و حاکم همان کرده که بدان مأمور بود یعنی اجتهاد و رای نمود و بر زنی  
 وی جز این اجتهاد چیزی دیگر باقی نیست و لکن شرط آنست که در محبت و نقض بقصیر  
 از خود رضی نباشد زیرا که اجتهاد رای دلیل است بر آن و اجتهاد بذل جهد و وسادته  
 باشد و هیچ و شرای حاکم مطلقاً ممنوع نیست زیرا که و سنی محتاج این چیز است باینکه  
 قیام معاش جز بخرید و فروخت راست نمی آید و هر فردی چه قاضی و مالی و حاکم و چه  
 جز آن هر چند بعضی اشیای حاجت نزد خود داشته باشد لابد محتاج بعضی دیگر بنا بر کثرت

امور از طعام و شراب بنویس و در اموشش و مرکوب خود باید و آری تجارت حاکم بار عایا به  
 و بجای که مال و دیگران بنا جائز بگردانان را بر خریدن مال خود بنرخ خاطر خواه مجبور سازد  
 یا تا فروخت شدن مال خود مال تجار را فروختن بدهد هر منوع است و همچنین اگر معلوم کند  
 که مردم در اثمان اشیاء نزد بیع و شرا و باوی مراعات می کنند و کمتر از نرخ بازار میفروشند  
 تا حاکم دوست ایشان گردد و درین هیئت امیر متوجع و قاضی متدین و منتهی متشرع را بقتنا  
 از تولی خرید و فروخت بنفس نفیس خود ادوی است بلکه درین حال استعانت یکس که کند  
 این گمان بوی نباشد چه این محابات با حاکم یا بنا بر ربهت از جوهر است یا بسبب غیبت  
 در عدل و عادل حرام است و ثانی رشوت یا جمل بر وجه و غالب فعل بسیاری از  
 سلاطین بار عایا از ادوی همین اجتناب اموال مردم با انواع حیل است و عمل بخط قاضی  
 صحیح است و خطی که تنصیر و تبدیل و اشتباه را دران راه نباشد معمول است و هر شئی بدون  
 فرق میان حدود و جزآن و آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم کتابت بسوی قطار منفر  
 و بران اقامت و ما و صحت انفس مرتب می شد تا با آنچه دون این امورست چه رسد  
 هر که عمل خطی مطلقا رواندار و بدتش جز تجویز اشتباه و زیادت و نقصان متسکین نیست  
 عمل نزاع از ان خارج است و ادله صحت عمل بخط و کتابت بسیار اند و اگر دلیلی نمایی بود  
 مگر همین امر قرآنی بکتابت کافی می شد و چون کتابت معمول بها نباشد در امر کتابت  
 خود هیچ فائده تصور نیست علامه شوکانی را درین سئله رساله استقاس است که در ان شخص  
 ادله این سئله کرده و اطلاع ارباب الکمال علی مافی رساله الکمال فی الملل و الاغلال

ناش نناده و الله اعلم

### پایه در بیان شهادات

مسلم از زید بن خالد جینی مرفوعا روایت کرده که آیا خبر ندیم شمارا به بهترین گواهان آنکه  
 گواهی می آریم پیش از آنکه از وی پرسند و عمران بن حصین گفته آنحضرت صلی الله علیه

و آنکه در نزد فرمود بهترین شما قرن بن است باز کسیکه متصل ایشانند پستتر آنانکه نزد ایشانند  
 باینان باز قومی باشند که گواهی و بر بی طلب و خیانت و زرد و امانت نکنند و نذر نمایند و  
 وفایان سازد و ظاهر شود در ایشان فریبی متفق علیه و در حدیث ابن عمر رضی الله عنهماست  
 که فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم با نزیست شما و ت خائن و نه خائنه و نه  
 صاحب کینه بر برادرش و نه گواهی قلع بر آب و نه ان از برای اهل بیت رواه احمد  
 و ابن داود و در روایت ابی هریره باین لفظ است نزد این ماجه و ابوداود که شنیدم  
 رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را می فرمود جائز نیست شما و ت بدوی بر صاحب قریه  
 و عمر بن خطاب خطبه خواند و گفت مردم گرفتاری شدند در عهد رسول خدا صلی الله علیه  
 و آله و سلم بر دمی و اکنون وحی منقطع شد و ما مواخذ شما بر اعمالی کنیم که بر ما ظاهر گردید و رواه  
 البخاری و ابوبکر و گفته آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم شما و ت زور را در اکبر کبریا شتر شده  
 و این تفریق علیه است و مردی را فرمود که آفتاب می بینی گفت آری فرمود بر آنچه آفتاب  
 گواهی دهد یا بگذارد و این را ابن عدی از حدیث ابن عباس بسند ضعیف آورد و در حاکم در  
 تصحیحش خطا کرده و مجرد قرابت مانع شهادت قریب از برای قریب نیست خواه این  
 قریب نزدیک باشد یا دور آنچه مانع است تهمت است پس اگر قریب از ان اقرب است  
 که حمیت جایز نیست اگر نه و در این باب راوی او را عصبیت نیست و نه خیال مانع است پس  
 شهادت وی مقبول باشد و اگر قضیه بالعکس است گواهیش جائز و پذیرا باشد پذیرا بود  
 یا پس هر چه اصل در منع از قبول شهادت تهمت است پس پس یکیش لا تقبل شهادة ذی  
 الظنة و الحنة مراد بظنة تهمت است و بحنة عداوت و دلیلی که دال باشد بر منع شهادت  
 قریب از برای قریب و در گذشته و مجرد تو به مزیل مانع است گوی آحال در همین ملاست  
 بمعصیت باشد و دعوی فرق میان بعضی مسائل در اعتبار اعتبار نند و بعضی دیگر تنگ است  
 همچنین رو شهادت شرطی باین است نزد آنکه در زمین نبوسد و جود شرطی نبود و در

حدیثی از آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم بجهت نرسیده و احادیثی که دلیلی درین باب  
 روایت کرده همه باطل و واسطه است و صحابه را در باره شطرنج اکالیم و اختلاف است  
 بنام آنکه در ایام ایشان ظاهر گشته و شک نیست که از جنس ابوسیت که از طاعت خدا  
 بر کران است و لایسا مستلزم تنهایی در نماز و موخه آن از اوقات صلوات می گردد  
 و بسیار است که میان اهل امواء و مخاصمه برپای شود و بعد اوت و هیچ صدوری گزیده  
 و این معلوم و مشاهد است و علی کل حال نه از اعمال خیر است و نه از اشغال اهل صلاح  
 و اما آنکه حرام است ممنوع باشد تا آنکه دلیلی دال بر آن قائم گردد و لوی علی الموعوم حرام  
 نیست زیرا که بر هر آنچه انسان بدان تلبی می کند صادق است کائنا ما کان و در تحريم  
 بسیاری از مباحات لازم گردد آری و میگوید مقصود از شطرنج مقامه باشد حرام  
 خواهد بود بنا بر قمار نه بنام لوی و همچنین شعر و شاعری مانع قبول شهادت نباشد چه شعر  
 بزرگ کلام است حسن او همچو کلام حسن و قبیح او همچو کلام قبیح باشد و در حدیث آمده که  
 بعضی شعر حکمت است و شک نیست که بعضی شعر مستکبر مکارم اخلاق باشد و طبع را  
 بدان افعال تام دست بهم می دهد و حفظ و تبحر اشعار قائل بسوی مکارم اخلاق و محاکم  
 حکم باشد مثل اشعار قنن بن معتمر و شجاعت و عفت و ذم و نیا و حمد آخرت و بیان  
 فصاحت و پسند الفاظ و جند و نحو آن از غزله خیر و محتوی بر ذم اعدا و این امر و همچنین  
 ایستایی که مستکبر حکم و مصباح دین و دنیا و محرک بذکر آل و نعمت رسالت پناه است باشد  
 با ضرب اشغال که طبع بسعرت نام نقدش می گردد و با تصویر صورت که اسراع و آذان  
 شنیقه است چنانکه در تحقیق و تخیل و تفصیل کسی که از غایت مرام خود ساخته و تبحر و تکلم  
 بر تفصیل ماحوله و ارشاد بسوی حفظ مروت و حفظ دین بسیاری از نظم و مدیه باشد که است  
 و اح از آن بر چنین مثال و منوال قائم مقام که از رئیس از غیر اشعار می گردد و شک  
 نیست که حفظ این نوع انفع مطلوبات فطن است آری شاعری که مشغول بر ادراج و محبات

آنچه حمزه و زناد و لواط و مانند آنست باین عظمت و دایره است زیرا که لابد جاذب طبع بسوی  
 نجور باشد اگر چه بعد از دهور بود بنا بر خاصیتی که در جوهر شعر و جید نظم نهاده اند و همین است  
 مراد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بحديث لان یمتلی السجفات احد کهر قیچ الخ  
 و قبح آن شعر نیست که در آن قدح معصنات و محسنین و تمزین اعراض مسلمین باشد  
 و بدتر ازین آنست که در آن استنانت بامر دین و ترغیب و دفع و ج از شرع مسبین بود  
 چنانکه در بسیاری از شعرای زمانه اتفاق می افتد و بدتر ازین همه اشعار میان چین  
 و امثال او از شعرای بی دین است و اما اشعاری که مشتعل بر ذکر جمال و تقدا و محاسن  
 و قدرات فائده و تنگویی بلوی و فراق است پس ترک اشتغال بدان اولی است اگر چه  
 خالی از ترقیق طبع و تقویم ذهن و تصفیة فہم و متحدید و رک و تلمین فواد نیست و حسن  
 نظم آنست که در نصرت سنت و رد بدعت باشد چنانکه مولانا زکریا آبادی رحه شال  
 او در دواوین خویش بدان اشتغال کرده و آبروی تازه بشعراى اسلام و ناظران کلام  
 بخشیده اند آیدیم بر آنکه ابن عباس گفته رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم حکم کرده است  
 بهین و یک شاعر و این نزد مسلم و ابو داود و نسائی است و گفته که سندش جدید است  
 مثل آن ابو داود و ترمذی از حدیث ابی هریره بر آورده و ابن جابر همیشه گفت  
 و هو الحق پس حکم یک شاعر عدل و عین واجب باشد بریت

قاضی شهر عاشقان باید که بیک شاعر اقتضای کند

و ثبوت این حکم در سنت صحیح بر وجهی است که انکارش جز از کسی که سنت انمی شناسد  
 نمی آید و جمله روایات او از صحابه زیاد و بر بست کس اند و بالعین را ازین احادیث  
 جوابهاست که همه خارج از دایره انصاف است و اشفت متمسک بر ایشان آنست که  
 او نقالی امر باشد و در رجل کرده و آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم شاهد اعوان عینیه  
 فرموده و لکن غیر مخفی است که درین متمسک انچه منصف و حصار باشد نیست غایت آنکه منصف

دال بر عدم قبول شهادت واحد بلکین است دین مرسوم را با وجود منطوق که قضایا یک شهادت کفایت  
 باشد حکم نبود با آنکه این مفهوم مفهوم لقب است و محاریر اصول و علمای فقهی بدان تمسک  
 نمی کنند چنانکه معروف است و ما شهادت اهل ذمه پس مختص بفرست زیرا که مظنه اعدوان  
 حال و نقد عدول مسلمین است و حدیث لا تقبل شهادة ملة علی ملة غیر مقتضی از برای  
 احتجاج باشد و اگر صحیح گردد مختص شود باینان انتم ضامنهم فی الارض و اما تکلیف  
 بشود و نزدیک است پس ظاهر آنست که بخلاف ثابت مامور پرست و لایسا نزد فساد و زیان و توبه  
 اکثر مردم بر شهادت زور و بیا درست که بعضی متسالمین و شهادت تخرج از زمین فاجیه  
 می کنند بعضی بکسرین امر میروند و آنچه دال باشد بر منع از تکلیف شود و دنیا مردود و اطلاق  
 استدلال بقوله تعالی فی قسحان بالله یرفع منزل تراغ خلاف است و اعظم خیر است که بران  
 استمانت برفق میان صدق و کذب شهادت نمایند تقریق شود است و لایسا  
 چون حاکم از بعضی احوال که تواطو بران جائز نیست پرسید شوکانی گفت و لقد انتفعت  
 بتقرایت الشهود و تنويع سوء الهم و قل ما نصحه شهادة بعد ذلك و حاکم را تساهل  
 جائز نباشد بلکه بروی امکان بحث از هر آنچه صلیه کشف حقیقت باشد و واجب است تقریق  
 شود و از همین وادی است و خبر و وزن اقوی از خبر یک زن است و چنانکه عدو فیقه اید  
 قوت خبر افزون گردد و اقتضای بر عده و در آنچه مردان را بران اطلاع باشد  
 بی دلیل است و در کتاب و سنت آنچه دال باشد بر جواز شهادت بر شهادت که در اصطلاح  
 فضا شهادت ازها و گویند نیامده مگر بعضی متأخرین بر جوازش استدلال بجواز روایت  
 احادیث و غیره از راهی آنرا کرده اند و از آنحضرت صلعم بدان اذن واقع شده چنانکه  
 و حدیث فراب مبلغ او علی له من سماع و رب حامل فقه الی من هو افقه منه  
 است و اهل اسلام و جمیع اصحاب بران اجماع کرده اند و حکم شهادت در روایت یکسیت  
 دیگر که در علم فرق کنند بروی دلیل باشد و مقتضای این استدلال صحت اربعه در اموال

و حدود و قصاص و عدم اشتراط شهادت دو کس بر شهادت یک کس است پس هر که  
 شهادت را در حکم روایت داشته وی را از التزام این معنی محصی نیست و هست که این  
 هر دو مختلف گردانیده وی قبول اقرارند در مال می کند و نه در غیر آن و اگر این التزام  
 نکند و لیلی وال بر جواز اقرار اولاد بر فرق میان اموال و جز آن ثانیاً بیار و میتوان  
 گفت که شهادت بر شهادت داخل در عموم اولاد و اهل بر شریعت مطلق شهادت است  
 زیرا که این شهادت است بر آنکه فلائی نزد او بکند او کذا گوید و درین دور  
 شهادت بر آنکه دوسه نزدش اقرار بکند یا تکلم بکند کرده فرق نیست پس چنانکه شاهد را  
 شهادت باین امر که فلائی نزد او اقرار بکند و کذا کرد جائز است همچنان او را شهادت  
 باین معنی که فلائی نزد او شهادت بکند و کذا داده جائز باشد و مقتضای این کفایت احد  
 در اقرار است و لایق حال حاکم ثبت آنست که احاطه احکام اقرار بر اعراف و  
 قرائن احوال کند بدون فرق میان تعریف و تنکیر زیرا که این ساجز افراد می از  
 اهل علم نمی شناسند و شک نیست که تاسیس مقدم بر تاکید است آری اگر مقرر  
 الیامی بعلم لغت باشد حل کلاش بر قوایین لغت باید کرد و در نه حلقش بر عرف و لغت  
 اهل بلد کافی است و باجماع اعتبار بر تعریف و تنکیر محمول بر فاهم اسرار لغت عربیت است  
 که معانی ترا کیسب الفاظ می دانند بخلاف عامه که شبه باعاجلند

### باب در بیان دعاوی و مینات

در حدیث متفق علیه از ابن عباس آمده که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود اگر او را  
 مردم بجز دعوی خود مردم دعوی دما در حال اموال ایشان بکنند و لکن بر مدعی علیه  
 سوگندست و نزد بیقیق با شناس صحیح باین لفظ است که مینه بر مدعی است و مینه بر کیه انکا  
 کرد و آنگو هر چه گفته آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بر قومی مینه عرض کرد آنان شتابی کردند

در سوگن خوردن پس امر کرد که میان ایشان قرعه اندازند تا کدام یک از اینان سوگند  
 خورد یعنی هر که قرعه بر نداشت بر آیه شریفه عارای لب تاندر والا البخاری و وجه  
 قرعه آنست که چون هر دو خصم مساوی اند پس ترجیح احدی با علی الاخر بدون مرجع جائز نباشد  
 و آن مرجع قرعه است و این نوعی از تسویه امور بهایمان خصوص است و فقها را بر قسمت  
 شئی متنازع فیہ بیان دو کس و میکه در دست یکی از آنان یا در دست غیر آنان باشد  
 کلام طولی است ولیکن آنچه در ذریع است همان قرعه است بنا بر این حدیث صحیح و در حدیث  
 ابو موسی آمده که دو کس خصومت کردند در دایره و هیچ یکی را برینه نبود آنحضرت صلی الله علیه  
 و آله و سلم میان هر دو حکم بنصف نصف کرد از خراج احمدی ابدا داد و النساء  
 و هذا الفظه و قال اسناد هجید ولیکن درین حدیث تقیید وجود شئی در دست  
 هر دو نیست و آنکه در حدیث جابر آمده که دو کس دایره کردند و آنحضرت صلی الله علیه  
 و آله و سلم حکم از برای کسی که در دست او بود پس سندش ضعیف است ولیکن استدلال  
 بحدیث کنذبی ممکن است چه وی گفت کمالها ارضی و فی دیدن آنحضرت صلی الله  
 علیه و آله و سلم از حضرت فرمود لا یبینه وی گفت لا فرمود لا یبینه و این دلالت  
 بر وجوب حکم از برای صاحب ید و بر خصم او بینه باشد اگر اقامتش کرد حکم بحد و اقامت واجب  
 گردید و بینه نوزی یا بر حکم نیست و این دلیل است بر ترجیح بینه خارج و آنکه طبرانی از حدیث ابی هریر  
 آورده که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم اسام کرد میان دو خصم که هر یک بینه آورده و حکم فرمود برای کسیکه سهم  
 بنامش بر آمده و این حدیث نزد ابوداود و از برای ابن مسیب است پس قوی بر عارضه حدیث  
 قسمت نیست و جمیع میان ابن روایات ممکن است محل بعضی بر بودن شئی مدعا در دست احدی باطل  
 بعضی بر بودنش در دست هر دو یا در دست غیر این هر دو که مقرر است از برای این هر دو ممکن است از تکلف  
 نیست و مقام از موطن اشغال است و ارجح نزد ما است باشد جمیع تقادیر چه در صورتیکه  
 آن شئی مدعا در ید احدی است پس بینه که اقامتش کرده ادلی است اگر چه در اصل بران نباشد



چنانکه حدیث علی المدحی البینه و علی المنکر الیمین ولالت دار و بران لکن میان  
 نبودن بین بر آن و میان عدم اعتقاد بدان ملازم نیست زیرا که با یک حجت کینه  
 بود حجت دیگر را که ثبوت پرست منضم کرد و باین رهگذر در غایت قوت گردید و بین  
 غیر ذی بد اگر چه حجت واحد است و لکن چون مقتضی مزید اختیار شود و عدم استناد  
 ایشان بسوی نجر ثبوت پرست در قوت دو حجت باشد که پرست دیگر است و اگر آن  
 شیء مدعا در دست همگان یا در دست غیر هاست و آن غیر مقرر برای این هر دو است  
 یا هیچ یکی را از آن هر دو بران دست نیست پس ظاهر است آباء امامه حارثی گفته  
 آنحضرت فرمود هر که قطع کند حق مرد مسلمان بسوگند خود واجب گرداند و تعالی از برای  
 او آتش دوزخ را و حرام کند بروی جنت را مردی گفت اگر چه شیء یسیر باشد یا رسول خدا  
 فرمود و اگر چه شاخی از اراک باشد رواه مسلم و حدیث دلیل است بر شدت و عید  
 حلف از برای اخذ حق غیر و لکن این ایجاب ناکر و تحریم جنت مقید باشد بعدم توبه و  
 بعدم تخلص از حق که باطل آنرا گرفته چه مردیمین در اینجا اگر چه مطلق وارد شده یمن فاجز  
 است بقرینه حدیث اشعث و لفظ وی این است که آنحضرت گفته هر که حلف کرد بر یمن  
 و قطع کرد بران مرد مسلمان و وی دران یمن پرستیش آید خدا را و خدا بروی خشناک باشد  
 متفق علیه و فرمود هر که حلف کرد بر منبر من که این ستیمن آئمه وی گرفت جای نشست  
 خود از نار و این را احمد و ابوداود و نسائی از حدیث جابر مرفوعه روایت کرده اند و بر جابر  
 صحیحش گفته و حدیث دلیل است بر عظمت انتم حالف بر منبر نبوی بکذب و علما را در تعلیل  
 حلف همگان و زمان اختلاف است و در حدیث دلالت بر هیچ یکی ازین دو قول نیست  
 و ابوهریره گفته فرمود آنحضرت که کسی اندک کلام کند خدا تعالی با ایشان روز قیامت از نظر نماید بسو  
 ایشان و پاک نکند و ایشانرا خدا اب الیم باشد یکی مردیکه بر فضل آب در صحراست و آن آب را  
 از ابن اسبیل منع میکند دیگر مردیکه فروخت کالا را بدست دیگری بعد از عصر و سوگند خورد

که وی این سلع را بکند اگر گرفته است و خریدار قصد بیعتش کرد و حال آنکه آن کالا بر غیر  
این قیمت است و مردیکه بیعت کرد با ما و این بیعت نکرد و اگر از برای دنیا اگر امام او را  
از آن دنیا چیزی بخشید و فایده بیعت کرد و اگر بخشید و فایده و این متفق علیه است و  
در وقتی گفته روال الجاحه الا التزمی و جابر گفته دو کس اختصام کردند و نایقه  
و هر یک یک نیت عندی گفت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم حکم از برای کسی  
فرمود که نایقه بدست اوست و حدیث دلیل است بر آنکه بدین مزج شهادت موافقه  
خود است و سخن برین حدیث گذشته و تخریج او شافعی و بیقیه و در رقتنی است و نش  
ضعیف است و آن عمر گفته رد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بین را بطلب  
حق و سندش نزد و در رقتنی ضعیف است و لکن از طریق دیگر هم آمده و در آن این است  
که مطلوب اولی بین است اگر بکول کند طالب حلف نماید و مؤید اوست آنچه از  
جامعی از صحابه بیرون انکار واقع شده و این همه صاحب تخصیص قول با فاده حضرت  
همچو حدیث شاهد الف او هیئنه و نحو آن اگر چه نزد تحقیق مفید حصر نیست و الزام  
بین بر معنی بعد از اقامت بینة کامله محتاج دلیل است و لایسا این بین بر مدعی واجب  
نیست بلکه واجب بر خصم اوست که مدعی علیه منکر است و از وجوبش بر منکر باشد و اگر  
و وجوبش بر مدعی باشد و شاهد یا زیاده لازم نمی آید زیرا که بین مذکور بایک گواه قائم مقام  
گواه دیگر است بنا بر آنکه شاهد واحد مناط حکم نیست و آنحضرت صلی الله علیه و آله  
و سلم شاهد الف او هیئنه فرموده و شاهد الف و هیئنه گفته همچنین قول بین بعد از  
بین محتاج دلیل است زیرا که بر هر که بین واجب بود بین کرد و بین مناط شرعی است  
پس قبول مناط دیگر که بین باشد منقهر بسوی برهان است و حالیکه ثابت و عارف مالک  
حکم و مدارک دلیل است و الا لائق است که از مدعی نزد طلب او برای بین بگوید که ترا  
نیه هست چنانکه آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم حضرت را گفته اگر گوید هست امر با و در نش

کند: احادیث بسوی تکلیف هم قبل از اتیان مینه ننماید و اگر کسی نیست خصم او را سوگوارد  
 بود از آن اگر گوید که منته دارم هرگز نباید برافراید بلکه آنچه آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم حضرت  
 گفت پس لا اذ لك همان گوید و آنگاه با آنچه از صحابه در مثل این موطن واقع شده  
 غیر مفید است زیرا که مقام از مسایح اجتهاد است و در اجتهاد احدی بر احدی حجت  
 نیست آری اگر شکاف شود که میان خصم فاجره است و این انکشاف معلوم بود و منطوق  
 مصیر بسوی آن واجب گردید زیرا که احمد و نسائی و حاکم از حدیث ابن عباس آورده اند  
 که دوم در اختصاص کردن بسوی رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم در چیزی بر سر را  
 فرمود بینه اقامت کن وی اقامت نکرد دیگری را فرمود حلف کن و کسی سوگند خورد  
 که جواد خداست و دیگر نیست که این شمس نزد من نیست جبرئیل علیه السلام نازل شد و گفت  
 وی کاذب است آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم حالف را فرمود بلی قد فعلت و لکن  
 الله قد غفر لك باخلاص قالك لا اله الا هو بعد او را مایه ای حق خصم و  
 کرد و این حدیث را کدام علت نیست اگر چه بعضی اهل حدیث مذکور کرده اند بلکه آنرا  
 و این را رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم الزام خصم بایضا حق بعد از حلف بخبر جبرئیل  
 علیه السلام کرد و این خبر مفید علم یقینی است پس چون حاکم را آنچه مفید علم بکذب است  
 باشد حاصل گردد و بران عمل کند و اگر حاصل بین ظن بکذب است فقط چنانکه شهادت  
 و حواصی مفید است پس عمل بدان جائز نباشد زیرا که تزجیح منطوق بر منطوق و مناط  
 بر مناط بدون دلیل است و مفید علم بکذب است چند چیز است از آن جمله یکی علم حاکم بکذب  
 چیزی است که حالف بر نفس آن حلف کرده باشد یا باقرار حالف که وی سوگند دروغ  
 ثور و دست یا بشهادت که ضرورت مفید علم باشد یا استدلال آنچه توان از آنچه مقارب  
 است عاقله رضی الله عنهما گفته در آن رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم روزی بر من  
 شادمان می درخشید اسباب رجاء و فرمودندیدی که مجززه یکی نظر بسوی دیدن حارث کرد

فرمودند که این آیه بعضی متفق علیه و حدیث دلیل است بر اعتبار نیافه در شجره است  
نسب و همین است که سبب مالک و شافعی و جاهل علماء و وجود دلالت تقریر نبویست  
و تقریر یکسان است و خفیه بان رفته اند که عمل بر قیاس نیست و دعوی نسخ  
مجرد و دعوی بلا برهان است و نیست معارضه میان این حدیث و حدیث قرعه زیرا که هر  
واحد از بیضا شغل بر طریقه شرعیست هر کدام که واقع شود اسحاق بدان حاصل است دیگر  
هر دو معاد است بهم و هندی پس خود هیچ اشکال نزد اتفاق نیست نزد اختلاف اعتبار اول است

## کتاب العتق

در حدیث متفق علیه از ابو هریره آمده که آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم ارشاد کرد هر مرد  
مسلمان که مرد مسلمان را آزاد کرد و بداند او ثوابی در برابر هر عضو از وی عضو است از  
عتق از نار و لفظ ترمذی از ابی امامه که آن صحیح گفته این است که هر که آزاد کرد و دوزن  
مسلمان را باشند این هر دو فکاک او از نار و نزد ابوداود است از حدیث کعب بن جریج  
بسنن صحیح هر زن مسلمان که آزاد کرد و زن مسلمان را باشد فکاک او از نار و ابو ذر گفته  
آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم را پرسیدم کدام عمل افضل است فرمود ایمان بخدا و جاهد در  
ساده او گفتم کدام را قایل افضل است گفت آنکه نفس گران دارد و دوزن دکان خود نفس است  
متفق علیه و در حدیث ابن عمر است که فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم هر که آزاد کرد  
حصه خود را که در بنده بود و او را مال است که بهای عبد میرسد قیمت کرده شود بنده قیمت  
عدل و داده شود بشر که حصص خود و عبد بروی آزاد کرد و در زن آزاد شد از بنده آنچه آزاد  
شد یعنی در بنده حصص عبد یا متفق علیه و همین از ابی هریره آورده اند که در قیمت کردن  
بنده بروی و طلب سعایت نمود و آید بدوزن شقت عبد و گفته اند که سعایت در ج است  
خبر و مکن است که مراد آن باشد که آزاد شد از بنده آنچه آزاد شد بسرایت نیست غم برقت

با وجود عسار ابوهریره گفته آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم فرمود یا دایم یعنی در هیچ چیز  
 پدر را نگذاشته که او را ملوک یا بدلیس آزاد کند رواه مسلم و عمره بن عبد ربیع روایت کرده که آنحضرت  
 صلی الله علیه وآله وسلم فرموده هر که مالک ذی رحم محرم شد آن آزاد است و این نزد احمد و  
 اهل سنن است و لکن مجتبی از حفاظ ترجیح و قفش کرده اند و جمیع اخبار وارده در متون ذی رجح  
 خالی از مقال نیست و لکن مجتبی از تناقض از برای استدلال می تواند شد و در لفظی فیهما  
 فی تحقیقه نزد مسلم آمده و اعتنا کن و یحیی اگر چه ظاهر در انشاء بعد از شراست و لکن مستلزم  
 آن نیست که شرا بنفسه سبب نباشد و عمران بن حصین گفته مردی شش ملوک خود را نزد  
 مردن خود آزاد ساخت و او را مالی غیر از این مالیک نبود آنحضرت صلعم ایشان را طلبیده سه  
 جزو کرد و قرعه انداخت و دو را آزاد کرد و چهار را در رقی گذاشت و آن مرد را که همه آزاد  
 کرده بود و سخن سخت نگفت و این نزد مسلم است و این حدیث دلیل است بر آنکه حکم تبرع در  
 مرض حکم وصیت است نافذ می شود و از ثلث جهت تعلق و رثه به مال و حدیث محبت است بر  
 ابو حنیفه و من و افقه که قاتل از معتق حبس سقیفه مولای آنحضرت از نفس خود حکایت کرد  
 که من ملوک ام سلمه بودم وی گفت آزادت می کنم باین شرط که خدمت رسول خدا صلی الله  
 علیه وآله وسلم بکنی تا زنده مانی رواه احمد و ابوداود و النسائی و الحاکم و درین  
 حدیث دلیل است بر صحت اشتراط خدمت بر عبد معتق و محبت تعلیق معتق بر طر و وجه  
 دلالت آنست که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم را علم بدان حاصل شده و آن را مقرر  
 داشته و عائشه رضی الله عنها گفته رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمود و لا از برای معتق  
 متفق علیه فی حدیث طویل و ابن عمر گفته آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم فرمود  
 و لا حکم است بر کینه النسب در فروختن و نه سبب کرده آید صحیح ابن حبان و الحاکم و اصله  
 فی الصحیحین بن بغیر هذا اللفظ

جابر گوید مردی از انصار غلامی را از پس پشت آزاد کرد و جزوی اورا مالی نبود این جبر را  
 آنحضرت رسید فرمود کمی خود او را از بن نعیم بن عبد الله اورا هشت صد درهم خرید کرد  
 متفق علیه و در لفظی از بخاری چنین است که پس محتاج شد آن مرد و در راه سبیت از  
 نسائی آمده بود بران مردین پس بفرخت آنرا بهمان هشت صد درهم و آنحضرت صلی الله  
 علیه و آله و سلم این دراهم بوی داد و گفت دین خود را ادا کن حدیث دلیل است بر شرفیت  
 تبریر مطلقا در هیچ مری با حاجت و خبر و مال برین از بیع اگر صحبت برسد جمع ممکن است و لیکن  
 صحیح نشده و قائل تجاوز وقت در موقف منع است و بر مدعی عدم جواز بیان مانع از است  
 اگر گوید مانع عتیق است گوئیم ناجز است و اما مانع بودن شرف و بشرط غیر واقع پس منع است  
 و در حدیث عمر بن شعیب عن ابی سعید جده از آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم آمده که کتاب  
 عبد است ما و امیکه بروی از رکعتش در همه باقی است اخراج ابی داود با سند  
 حسن واصله عند احمد و التلثة و ام سلمه گفته رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم  
 فرمایند چون یکی را از شما سے دران مکاتب باشد و نزدان کتاب مال بود که بدل کتابت و ا  
 می تواند کرد پس باید که از وی در پرده شود و رواه احمد و الاربعة و صحیح الترمذی  
 حدیث دلیل است بر دو سکه یکی آنکه رکعت را چون مال بقدر کتابت باشد وی  
 در حکم احار است سیده را از ان ملوک در پرده می باید بود و گو تمام مال بنویز تسلیم کرد و دوم  
 آنکه ملوک را نظر بر مالک رواست و ام که او را مکاتب نگذرد است و مال کتابت را می باید بکشد  
 بناس گفته آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود دیت و او می شود و مکاتب بقدر آنکه  
 دیت هر بقدر رقی دیت عبد رواه احمد و ابی داود و النسائی یعنی اگر مکاتب که  
 نصف مال کتابت داد است گفته شود قاتلش نیزه و قیش بحساب حرونی بحساب بنو  
 بولای او بدر و عمر بن حارث که برادر جریه ام المومنین است گفته گذشت آنحضرت صلی الله  
 علیه و آله و سلم فرمود موت خود در می و نه دینار سے و نه بنده و نه داه مگر بنده بیضا که دل

نام داشت و سلاح وزینے که از صدقه ساخته بود و راه البخاری و این حدیث  
 دلیل است بر تنزه جناب مقدس او از ادناس و اعراض و نیاز و غلبه و غالب و متغالب  
 باین پنج سرا و در حدیث ابن عباس است نزد احد و ابن احمه و حاکم با ضعیف  
 مرفوعاً هرگز که بناسید از سید خود وی آزاد است بعد از مرگ و سوائین دلیل است بر  
 حریت ام ولد بعد از مرگ سید و برین است دال حدیث مقدم که نه بنده گذشت نه داه  
 و این سلسله طویل الذیل است ابن کثیر صنفی مستقل در آن جمع کرده و جمله اقوال در آن هشت  
 قول است به شک نیست که حکم بعین ام و ولد مستلزم عدم جواز بیع او است پس اگر این جایش  
 که قاضی بحریت آمده بولادت از سید است بصحمت رسد دلیل باشد بر عدم جواز بیع او  
 و لکن جامعنی از حفاظ ترجیح و نقض بر عمر رضی الله عنه کرده اند و احوط نزد ما اجتناب از  
 بیع او است زیرا که اقل احوالش آنست که از او شربت باشد و مؤمنین و قنات از شربت است  
 چنانکه صادق مصدوق بدان اخبار فرموده و در حدیث سهل بن حذیف آمده که رسول خدا  
 صلی الله علیه و آله و سلم فرمود هر که اعانت کند مجاهد را در راه خدا یا غنازم یعنی قرضدار را  
 در حسرت وی یا مسکاتب را در رقیبه او سایه دهد و در حق تعالی روزیکه جزایه اش پای  
 دیگر نباشد اخراج احمد و صحیح الحاکم تا اینجا اول احکام از کتاب بلوغ المراه شمل  
 مضامین و بل الفهم حاشیه شفا را الاوام انصرام یافت اکنون ابواب کتاب جامع از  
 بلوغ المراه بمسلم می آید و بالله التوفیق وهو المستعان

## کتاب الجامع

درین کتاب ابواب ادب و بر و صله و زهد و ورع و ترهیب از مساو و اخلاق  
 و ترغیب در کارم عادات و ذکر و دعا مذکور است تا خاتم جمیع امور بر حسن باشد

## باب در بیان ادب

سلم از ابوهریره روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود مسلمان را بر سلمان  
 شش حق است چون ملاقاتش کنی بروی سلام کن و چون ترا بخواهند بین از بر خا  
 طعام اجماعتش کن و چون نصیحت خواهد اندرز کن و چون عطسه زند و اکھله گوید جوایش ده  
 یعنی بیسحک الله بگو و چون بیمار گردد عیادتش نما و چون بمیرد همراه جنازه اش برو و در  
 حدیث ابی هریره است مرفوعاً نظر کنید یکسکه اسفل از شماست در ترسمه و زینب یکسکه  
 بالاتر از شماست که این نظر اجدر با است که از در او و حقار نعمت خدا بر خود کنید متفق  
 علیه و اللفظ مسلم و تو اس بن سمان گفته آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم ما از برداشتم یعنی  
 نیکی و بدی پرسیدم فرمود پرخوش خویشیت و اتم آنست که در سینه تو بافد و ناخوشی در آ  
 اطلاع مردم بر آن اخراج مسلم و اتم را مسلم است از حدیث ابن مسعود مرفوعاً چون شما سه کس  
 باشید و کس با یکدیگر بد و آن سوم سرگشته نکلند تا آنکه مردم بیامیزند زیرا که این تناس  
 اند و این می سازد آن و دیگر را و این عمر گفته آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم فرمود مرد و مرد گرا  
 از مجلس او برخیزانید و خودش در آنجا نشیند و کن نعمت و وسعت کنید متفق علیه و فرمود  
 چون یکس از شما طعام خورد دست خود پاک نسا و تا آنکه بلیس یا بلیس اند و گیر سے را و این نیز  
 متفق علیه است از حدیث ابن عباس و ابوهریره گفته آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم فرمود  
 سلام کند صغیر بر کبیر و کبیر بر کثیر و در روایتی از سلم و سوار براشته و در حدیث علی است مرفوعاً  
 کافی است از جماعت چون بگذرد آنکه سلام کند یکس از آنان و مجزی است از جماعت آنکه  
 جواب سلام گوید یکس از آنان و مجزی است از جماعت آنکه جواب سلام گوید یکس از آنان  
 رواه احمد و الیه مقل و فرمود ابتدا نکلید بیود و نصاری را بسلام و چون ملاقی شوید  
 ایشان را در راه مضطر گردانید بسوی اخیق مکان و این نزد مسلم است از حدیث علی و این  
 سنت از عمر در از نسکی گفته تا آنکه امر و تفضیه بالعکس شده و از تبعات ترک این سنت  
 که نام حکومت بلا و اسلام درین زمان برست اهل کتاب است و فرمود چون عطسه زند



سیکے از شما الحمد لله بگوید و برادرش اورا ید سحاک الله گوید و وی در جوابش بچند یکم الله  
و یصلح بالکم فرماید اخرجه البخاری عن علی و تم از علی ست نزد سلم فرمود عا نیاشا  
سیکے از شما استاده و چون نعل پوشید ابتدا پای راست کند و چون بکشد ابتدا پای  
چپ نماید و باید که پیشه اول در نعل و آخر در نزع باشد و این متفق علیه ست از حدیث  
علی و تم وی رخصه العده گفته که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود و سیکه از  
شما در یک نعل یا هر دو پوشید یا هر دو را خلع کن متفق علیه و در حدیث ابن عمرست  
هنی مینه خدا بسوی کسیکه نمی کشد جامه خود را بناز و کمر خود چون بخورد سیکه از شما و بنوشد  
بدست راست بخورد و بنوشد زیرا که شیطان بدست چپ می خورد و می نوشد اول  
متفق علیه ست و ثانی نزد سلم و عمرو بن شعیب عن ابيه عن جده آورده که آنحضرت صلی الله  
علیه و آله و سلم فرمود بخورد و بیاشام و بپوش و غیر سرت و مخیه اخرجه احمد و ابوداود  
و علقه البخاری

### باب در بیان بر و صلح

ابوهریره گفته آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود هر که دست دارد که فرخی کرده شود  
در رزق وی و تاخیر کرده شود در آخرت یعنی اهل ربه باید که صلوات رحم کند اخرجه البخاری  
و فرمودنی در آن بخت قاطع رحم متفق علیه من احديث جبير بن مطعم و فرمود  
حرام کرده است خدا بر شما عقوق اموات و زنده در گوگردن دختران و منع و هانت یعنی  
بخلف و گواهی کردن و کرده داشته است قال قیل و کثرت سوال و اضاعت مال و  
این متفق علیه ست از حدیث مغیره بن شعبه و کراست و لسان شاعر مطلق می شود بر تخریم  
پس این جنیر احرام باشد و عمرو بن العاص از آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم آورده که رضا  
خدا در رضای والدین است و خط یعنی نانوشتن و خدا در خط مادر و پدر است اخرجه الترمذی  
و صحیح ابن حبان و الحاکم و انس گفته آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود و گنا سیکه

جان من بدست اوست ایسان کنی اگر و بنده تا آنکه دوست دارم و از برای همسایه یا برادر  
 خود بکنم دوست می دارم و از برای جان خود و این متفق علیه است و در حدیث ابن مسعود  
 آمده که پیغمبر رسول خدا صلی الله علیه و آله گناه عظیم است فرمود آنکه بد مقرر کنی برای خدا یا آنکه  
 و سعی ترا فریده گفتیم باز که کدام گناه برتر گزینست فرمود آنکه فرزندان را بکنی  
 از ترس آنکه با تو بخورد و گفتیم باز که کدام گناه فرمود آنکه زنا کنی باز آن همسایه یا برادر  
 الشیخان متفقاً و هم در حدیث متفق علیه است از ابن عمر و ابن  
 العاص مرفوعاً که از کباب گزینست و شنام داوود مرد بار و پدری گفت شد رجل  
 والدین را سب می کند فرمود آری و شنام می دهد پدری را پس و سب پدر را و شنام  
 می دهد و سب می کند مادر را و پس وی سب مادر را پس می نماید بیست  
 و سن خویش بر شنام می آید احادیث کین بر قلب هر کس که در می بارد  
 و در حدیث متفق علیه از ابی ایوب انصاری است مرفوعاً حلال نیست مسلمان را که ترک  
 دهد برادر خود را و بنده بر سر شب ملاقاتی می شوند هر دو و اعراض نمی کنند این و آن یعنی از  
 یکدیگر و بهتر هر دو کسی است که ابتدا اسلام کند و جا بر گفته رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود  
 هر مرد صدقه است اخوجه البخاری و لفظ ابی ذر این است حقیر را از معروف  
 بیست شش اگر چه ملاقاتی شوئی برادر خود را بر روی کشاده و فرمود چون بپزی شور یا بسیار کن آب  
 آنرا و باز پرس نما همسایگان را اخوجه مسلم و در حدیث ابو هریره است مرفوعاً هر که  
 دور کند از مسلمان که بستاند از گرب دور کند خدا از وی که بستاند از گرب روز قیامت از او  
 که بستاند یعنی است و هر که آسانی کند بر تنگ است آسان سازد خدا بر وی و در دنیا و آخرت  
 و هر که پوره پوشد مسلمان را در دنیا و آخرت پوره شد خدا پوره او در دنیا و آخرت و خدا او را بدو بدست  
 مادم که بنده در مدد و برادر خود باشد اخوجه مسلم و فرمود هر که دلالت کرد بر خیر او را مثل اجر  
 قائل باشد اخوجه مسلم عن ابن مسعود و این عمر مرفوعاً گفته هر که پناه خواهد بشمار کند

اورا پناه و سپید و هر که سوال کند شمارا بچند اورا بتین بر نهید و هر که گوئی کند با شما جزای  
اینسانش بکنید و اگر نیاید دعایش دهید اخوجه الیه فی تحقیق را و امر و جوب است

### پای و میان نه در و روع

نعمان بن بشیر گفته است که حضرت را شنیدم می فرمود حلال هر چه است و حرام هر چه را و میان این  
هر دو مشبهات است که بسیاری از مردم آن را نمی دانند نه که ازان شبهات پرهیز کرد  
وی دین و آبروی خود نکاهد آشت و هر که در آن افتاد و حرام افتاد همچو پراشته که  
گرد پراگانه می چراند و یک است که در آن سفید آگاه باشید که هر پادشاه را می است  
و جای خدا محارم او بماند است و در زن آدمی پاره گوشت است چون نیک شود همه تن  
صالح گردد و چون تباه گردد همه تن فاسد گردد و آگاه باشید که آن پاره گوشت دل است  
متفق علیه و این حدیث اصل عظیم و قاعده کبیره است در دین و کار شوقانی شیخ متقلش  
نوشته و بنایت افاده پر خست و نعمان بن زور و این حدیث هر دو گوشت خود  
بگوش مائل ساخته مقصود تا یکدشیدنش از آن حضرت صلوات است

عرف از زبان دوست شنیدم چه خوش بود یا از زبان آنکه شنید از زبان دوست  
و در حدیث ابوهریره است نزد بخاری مرفوعا هلاک شد بنده دینار و درهم و جامه اگر داده  
خوش و گوشت و اگر نداده شد خوش و نشد

گفت چشم تنگ دنیا دارا یا قناعت پر کند یا خاک گور  
و ظاهر است که آخر دینار ناست و آخر درهم هم و چون این هر دو با محبت جامع شد  
هلاک نقد و وقت آمد تنگ کسی است که در همه حال خوشند و دوست کما قبل

نه شادی داد و سامانی نه غم آورد و نقصانی پیشی هست ما هر چه آمد و بهمانی  
ابن عمر گفته است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم هر دو دوش من و فرمود باش و در دنیا  
گو یا تو بی خانمانی یا را بگذری چه هر که سکن و سکن و وطن ندارد و بار سواره است و سوار

بچیزی تھی بندہ ابن عمری گفت چون شام کے منتظر باد و ببارش و چون صبح کے نگران

شام ببارش

برہستی اخود نہ اعتمادے میکن نے بہر کے قصد فسادے کن

چندے اگر ت زمانہ اینجا دارد خاکی شود انتظار باو سے کن

و گفت بگرا ز صحت خود برای قوم خویش و از نیات خویش برای موت خود اخراجہ البخاری

برگ عیشے بگو خویش فرست کس نیار و ز پس تو پیش فرست

و ہم در حدیث ابن عمرست نزد ابو داود و ابن حبان صحیحش گفت کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ

وآلہ وسلم فرمود ہر کہ ما مشد بقومی و سے معد و در ان قوم ست و این حدیث محتمل لبط

طویل ست و اہلی ست از اصول غلیظہ دین کتاب اقتضاء الصراط المستقیم کہ تالیف شیخ الاسلام

ابن تیمیہ رحمہ اللہ تعالیٰ ست گویا شرح ہمین حدیث من تشبہ بقوم فهو منهم ست و

ابن عباس گفت و پس آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بوم یک روز فرمود ای غلام نگاہ

خدا را نگاہ دارد و بتنا نگاہش دارد بای او سبحانہ را و بروی خود و چون خواہے از خدا بخواد

از خدا خواہسم و از غیر نخواہم بخند کہ ہم بندہ غیر و خند اے دگر ست

و چون نہ و خواہی نہ و بخند خواہ اخراجہ الترمذی و قال حسن صحیحہ و نزد ابن ماجہ

و غیر وہب ست حسن از سہل بن سعد آمدہ کہ مرد سے نزد آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم آمد و گفت

ای رسول خدا! سلام راہ نامرا بہ کاری کہ چون بکنم دوست دار و مرا خدا فرمود بے تعلقی و ترا

کن در دنیا و دست گیر و ترا خدا و زہد کن در آخرت نزد مردم ست دوست دارند ترا مردم معلوم

شد کہ بی نیازی سے از دنیا و مال و سامان مردم سبب محبت الہی و دوستی مردم ست

بی نیازی بہتی دار و کریمان واقف اند ما ہم از دست تو و خود چیز را بخشیدہ ایم

و سعد بن ابی وقاص از آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم شنید کہ می فرمود خدا دوست میدارد

بندہ پرہیزگار آسودہ حال گوشہ گزین را اخراجہ مسلم

مرا بیکانکه از مطلق با حق آشتن کرده است. بطبع من بکس کم ساختن بسیار میازد  
و در حدیث مرفوع ابوهریره است نزد نزدی بسند حسن که احسن اسلام مردست  
گذشتن مالائینی و این حدیث منجمله آن چهار حدیث است که در دین و دنیا انسان را  
کافی است و شرح و راجحی خواهد این مختصر از این برنی تا بدو مقدم بن معذیکر بگفته  
آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود پسر نکو دوزخ آدم هیچ آوند بدتر از شکم یعنی شکم  
بدترین آن آوند باست که پر کرده شود و از پیر شدنش شرابا و بدیهامی زاید و آن گفته  
آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود هر بنی آدم بسیار خطا کار است و بهترین بن خطا کاران  
توبه کنندگان اند اخوجه الترمذی و ابن ماجه و سندش قوی است و هم در حدیث  
اینست که فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم خاموشی حکمت است و قلیل از فعال  
آن و این نزد بقیه است در شعب بسند ضعیف صحیح آنست که قول لقمان حکیم است

### باب در تهییب از مساوی اخلاق

ابوهریره گفته آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود و در داری خود را از حد زیر که حد حیا  
را بچنان می خور که آتش منیم را و این را ابو داود و خارج کرده و ابن جریر در حدیثش  
نخاع آن آورده و هم ابوهریره گفته که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود نیست پهلوان آنکه  
مردم را بر زمین اندازد و شدیدی کسی است که نزد غضب مالک جان خود پاشد و منفق علیه  
و هم در حدیث متفق علیه است مرفوعا از ابن عمر ظلم ظلمت است روز قیامت و لفظ مسلم از  
جابر مرفوعا چنین است که بپرهیز پیستم را که ستم نایکبیا است روز قیامت و پرهیز کنی بخی را  
که این بخل هلاک کرد و کسی را که پیش از شما بودند و امام احمد بسند حسن از محمود بن لبید مرفوعا نقل  
نموده که خوف ترین آنچه می ترسم بر شما شرک که چاک است یعنی ریاض  
کلید در دوزخ است آن بنیاد که در چشم مردم گزاری دراز  
و در حدیث ابی هریره از آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم آمده که نشان منافق سه چیز است

چون سخن گوید و ز شیخ گوید و چون وعده کند خلافت نماید و چون امانت نهاد و شوخیست  
 کند متفق علیه و تزویر و شیخی از حدیث ابن عمر این قدر زیاده آمده که چون مخالفت  
 کند بنور نماید و هم در حدیث متفق علیه است از ابن مسعود مرفوعا که دشنام کردن مسلمان  
 حنوق است و کشتن او کفر را بوجهی از آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم آورده که در  
 دایره خود را از گمان بدزیرا که گمان الکذب حدیث است متفق علیه و در صحیحین است  
 متفقاً ابوعلی بن یسار که گفت شنیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را می فرمود  
 نیست هیچ بنده که استرعا کند از وی خدا را یعنی را میبرد و زکیه میبرد و او خائن است  
 مگر آنکه حرام کند خدا بر وی جنت را و سلم از حالتش روایت کرده که آن حضرت صلی الله علیه و آله  
 و سلم فرمود ای خدا هر که والی چیزی شد از استمن و شاق آمد بر ایشان و شوارک  
 کن بروی و فرمود چون قتال کند یکی از شما باید که بهر چیز داد بروی متفق علیه من حدیث  
 ابی هریرة یعنی بر روی زنند و هم در حدیث و سه رخصه الله خدا است که مردی گفت  
 ای رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم وصیت کن مرا فرمود خشم بگیر آن مرد مکرر همین سوال کرد مکرر بار <sup>تغضب</sup>  
 فرمود و این نزد بخارست و از روایت خولاء الصاریه نزد بخارست مرفوعا آمده که مردم  
 خوض می کنند و مال خدا بغیر حق ایشان را نثار باشند و زقیاست و در مسلم است از ابی هریر  
 از آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم در آنچه روایتش از پروردگار خویش می فرماید که ای  
 بندگان من حرام کرده ام من ظلم را بر جان خود و حرام ساختم ستم را میان شما پس  
 ظلم نکنید بر یکدیگر بوجهی از آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم گفت می دانید که غیبت  
 چیست گفتند خدا و رسول و ائمه تراند فرمود ذکر کردن تو برادر است را با آنچه ناخوشش می آید  
 گفتند اگر باشد در برادر من آنچه می گویم فرمود اگر هست در و سه آنچه نمی گوئی غیبت کردی  
 او را و اگر نیست بهتان بستی بروی آنچه مسلم و هم در حدیث ابی هریره است مرفوعا که  
 مکنید و نه تناجش و نه دشمنی کنید و نه غیبت کنید در پس پشت و نه بیع کنید بعضی شما بر بعضی

و باشد بندگان خدا برادر یکدیگر مسلم برادر مسلم است شتم نمی کند او را و بخند فل و متروک نمی نماید او را و خرد نمی شمرد او را و تقوی اینجا است و اشاره کرد بسوی سینه سبزه است آدمی را از شر آنکه حقیر نپندارد برادر سلمان را تمام مسلم بر مسلم حرام است خون و مال و آب و روی او و این نیز نزد مسلم است و تزییزی از حدیث قطب بن مالک روایت کرده و حاکم صحیحش گفته که بود رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می گفت اللهم جنبني منكرات الاخلاق و الاعمال و الالهواء و الالاد واءبار خدا یا کیو دار مرا از ناشایسته عادت ها و کردار با و خواسته ها و بسیارها و این عباس گفته آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود ما را بهیچ خصومت مکن برادر خود را و مزاح مکن او را و پیمان مکن او را و کفالت کنی و این را تزییزی پسندی آورده که در آن ضعیف است و هم نزد تزییزی است از حدیث ابی سعید خدری مرفوعاً و ضعیف است که جمع نمی شود در مومن یکیک بخیل و دیگر خلق بد و سندش ضعیف است و مسلم راست از حدیث ابو هریره مرفوعاً و در شنام و بنده هر چه گویند گناهش برآید است تا آنجا که مظلوم تجاوز کرده و او بصره گفته رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود هر که گزند رساند گزند رساند او را خدا و هر که دشمنی کرد مسلمان را دشمنی کند بروی خدا است تعالی اسخوجه ابدا و والد مذی و حسنه و گفت ابو الدرداء فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم او تعالی دشمن می دارد و فاحش بریده گو را در این را تزییزی تصحیح کرده و نزد او است از حدیث ابن مسعود مرفوعاً که مومن طعن کننده نباشد و نه لعنت کننده و نه فحش گوینده و نه بد زبان و این را تخمین کرده و حاکم تصحیحش پرداخته لیکن راجع نزد دار قطنی وقف او است و در حدیث عائشه مرفوعاً آمده شنام مکنید مردگان را که رسیدند با آنچه پیش فرستادند اسخوجه البخاری و فرمود در آن نیست نمی شود سخن چین و این متفق علیه است و آنست گفته آنحضرت فرمود هر که باز داشت خشم خود را باز در خدا دوی عذاب خود را و این را طبرانی در اوسطا خراج کرده و آنرا شایسته

از حدیث ابن عمر نزد ابن ابی الدنیا و ابوبکر صدیق رضی الله عنه گفته که حضرت صلی الله علیه و آله وسلم فرمود منی و را بید پر بشت مرد فریب و من و نه بخیل و نه بخلی و این حدیث را نزد منی و حدیث ساخته اخراج کرد و در سندش ضعف است و فرمود که یکبار بنویس  
 حق قومی و حال آنکه قوم ناخوشش دارد و بخت شود و هر دو گوش او آنگار و ز قیامت  
 اخراج الی النار ی عن ابن عباس و در حدیث انس است مرفوعاً خشنه باو کسی که  
 باز داشت عیب او از عیبهای مردم و سندش نزد بزرگ حسن است و آن عمر گوید آنحضرت  
 صلی الله علیه و آله وسلم فرمود هر که بزرگ شد در نفس خود یعنی خود را بکفر گرفت ملاقی شود خدا  
 را و وی همانند بر وی خشناک باشد اخراج الی النار و رجال سندش ثقات اند و نزد  
 نزد است و گفته که حسن است او سهل بن سعد مرفوعاً شتابی در کار با از طرف شیطان  
 و فرمود دعوت بد خلقی است و این نزد احمد است از عائشه و در سندش ضعف است و ابو الدرداء  
 گفته آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم باید لعنت کنندگان نه شفیق باشند و ز قیامت  
 و نه شفیق اخراج الی النار و لعنت در این است شیخوطا نقض است احادیث الله  
 منها و در حدیث معا بن جبل است مرفوعاً هر که عار و دهر بر او خور و را بگناهی نیر و تا آنکه  
 خودش بکند نزد منی این حسن گفته لیکن سندش منقطع است و بهز بن حکیم بن ابیہ عن  
 جده روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود ای ست کسی که سخن  
 گوید و دروغ گوید تا قوم را بدان سخن بخنداند و بیل است او را با و بیل است او را اخراج  
 اهل السنن و انما دیش قوی است و را و خمرگی پیشگان اند و در حدیث انس مرفوعاً  
 آمده که کفار ه کسی که بغیبتش کرده است که برایش آمرزش خواهد روانه الحارث بن  
 اسامة با سند ضعیف و فرمود دشمن ترین مردمان نزد خدا الذخیم یعنی مرفوعاً

خصومت است اخراج مسلم

باب در ترغیب بکارم اخلاق



فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم بر شماست راست گفتاری زیرا که صدق راه  
می نماید به نیکو کاری و نیکو کاری راه می نماید بسوی بهشت و همیشه آدمی راست  
می گوید و آخری صدق می کند تا آنکه نزد خدا صدیق نوشته می شود و یعنی بسیار راست گو  
و دور داری خود را از دروغ زیرا که کذب راه می نماید بسوی بنجر و بنجرهای سست  
بسوی نارد و لایزال آدمی دروغ می گوید و آخری و قصد کذب می نماید تا آنکه نوشته میشود  
نزد خدا کتاب متفق علیه من حدیث ابن مسعود و هم در صحیحین است متفق از  
ابن هریره مرفوع و در داری خود را از ظن زیرا که ظن اکذب حدیث و دروغ ترین سخنانست  
و فرمود پیر بنی خود را از نشستن در راهها گفتند ای رسول خدا صلم چاره نیست ما را  
از نشستن گاهها که سخن کنیم آنجا فرمود چون باز نمی مانید باره حق راه بجا آری گفتند حق  
چسبیت فرمود چشم پوشیدن و باز ماندن از ایازسانی و جواب سلام دادن امر معروف  
و نهی از منکر کردن متفق علیه و لنعم ما قیل

پیر میگوید که تم که چسبیت راه نجات بخواست جام می بود گفت عیب پوشین  
معاویة گفت آنحضرت فرمود هر که خدا با وی اراده خیر می فرماید او را درین فقیه می گردانند  
علیه مراد نفقه درین حدیث و دیگر احادیث که در معنی این حدیث است باتفاق اهل علم  
و نفقه هم کتاب و سنت و درک اوله و حج ملت است نفقه مصطلحه علمای فروع و فضلاء  
رای و در سلف مردان در دنیا و رغبت در آخرت را که حال بر کتاب و حدیث و عالم  
بقرآن و سنت می بود فقهی گفتند و امر و فقهی عبارت از کسی است که متذوق و ترازو  
متیقین مزار باشد و فتاواهای بسیار از اقوال و آرای اهل روزگار نزد و می  
موجود بود و مردم را بدان قضا و اتمام کند فان الله وانا الیه راجعون ابوالدرادر گفته  
فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم هیچ شئی در ترازو و گران تر از حسن خلق نیست و این  
نزد ابوداود دست و ترمذی تصحیح کرده و در حدیث ابن عمرست مرفوعا که حیا شجره ایمان

منفق علیہ و فرمود از انچه مردم از کلام نبوت اولی دریافتند این سخن است که چون  
 شرم نکردے ہرچہ خواہے بکن باخو جہ البخاری و در حدیث ابو ہریرہ است فرمود سلم  
 مرفوعاً من ثوی بہتر و احب است بسوی خدا از من ضعیف و در ہر مسلمان خیر است  
 حرص کن بر انچہ ترا سود دہد و مردار خدا جو و عاجز بشو و چون مصیبتی رسد بتو گوارا کہ ازین  
 می گردم چنان می بود و لکن بگو کہ قدر اللہ و ما شاء فعل یعنی خدا ہمچنین مقدر کرد و  
 انچه خواست نمود زیرا کہ حرف لوی یعنی کاش علی شیطان می کشاید و عیاض بن جاکفہ  
 آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ و سلم فرمود او تعالی وحی فرستادہ است بسوی من کہ فردستی  
 کنیہ شتا آنکہ یعنی نکند احدی بر احدی و نازش نہاید هیچ کجا بر هیچ کجا باخو جہ مسلمہ  
 و در حدیث ابی الدرداء است مرفوعاً ہر کہ باز دارد از آبروی برادر خود در پس پشت او  
 برگرداند خدا از روی او آتش دوزخ را روز قیامت باخو جہ التصلی فی حشد و نزد  
 احماز حدیث اسما بنت یزید بخوان آمدہ و گفت ابو ہریرہ کہ فرمود رسول خدا صلی اللہ  
 علیہ وآلہ و سلم کہ منکر و بیچ صدقہ از مال چیزے را نہ بفرو خدا سبندہ را بفقو یعنی ارجم و  
 تقصیر دیگری مکر و تو واضح نکرد احدے از برای خدا مگر بلند کرد او را خدای تعالی  
 باخو جہ مسلم و عبد اللہ بن سلام گفتہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ و سلم فرمود ای مردم  
 فاش کنیہ سلام و بخورانیہ طعام و پیوند سازید ارحام و نماز گزارید بشب و مردم و خواہ  
 در این بخت بسلام تزی گفتہ این حدیث صحیح است و تیمم داری گوید رسول خدا صلی  
 علیہ وآلہ و سلم فرمودہ وین نصیحت است سہ بار گفت این را گفتیم از برای کیست انے  
 رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ و سلم فرمود خدا را و کتاب او را و رسول را و ائمہ مسلمین و عامۃ ایشان باخو جہ  
 مسلمہ و فرمود اکثر چیزیں کہ در جنت در آن وقت قوس اللہ و حسن خلق است باخو جہ  
 التصلی و صحیحہ الحاکم عن ابی ہریرہ ؓ و ہم در حدیث مرفوعاً است نزد ابویعلی  
 شامی تو انیہ گنجید مردم را مال ما بے خود و لکن باید کہ بگنجد آنان را از شما بطور حسن خلق



آنحضرت مرا گفت بعد از تو چهار کلمه اگر وزن کرده شوند با پیکر گشتی تو ازین روز برابر آیند  
 بدان سبحان الله و لیجله عدل خلقه و رضا نفسه و زنة عرشه و ملأه کلماته  
 و ابو سعید خدری مرفوعاً آورده که باقیات صالحات این است لا اله الا الله و  
 سبحان الله و الله اکبر و لیجله الله و لا حول و لا قوة الا بالله اخبره النساء  
 و صحبه ابن حبان و الحاکم و احادیث در فضائل این کلمات جمعا و فرادی بسیار  
 آمده و در حدیث سمر بن جندب است که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرموده و من  
 سخنها نزد خدا چار سخن است زیان نمی کند ترا هر چه از آن آغاز کنی سبحان الله و لیجله  
 الله و لا اله الا الله و الله اکبر و این نزد مسلم است و در حدیث متفق علیه مرفوع است  
 ابی موسی اشعریست که گفت مرا رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم اسے عبد الله بن قیس  
 را در نهایت ترنجی از گنجهای بهشت لا حول و لا قوة الا بالله و نسائی و لا ملجأ من الله  
 الا الیه هم زیاد کرده و در حدیث ثمان بن بشیر آمده مرفوعاً که دعا عبادت است  
 اخبره الاربعه و صحبه الترمذی و له من حدیث انس و دعا مفر عبادت است  
 و نزد ابن عمر حدیث ابی هریره باین لفظ مرفوعاً آمده نیست چیزی اگر مری خدا از دعا و این را  
 ابن حبان و حاکم صحیح گفته اند و ازینجا ثابت شد که دعا سے غیر الله از انبیاء و اصنام و صلوات  
 شیاطین و کواکب عبادت غیر الله است پس شرک باشد زیرا که معبود بحق و بحق بخانه دیگری  
 نیست و انس گفته آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرماید رو کرده نمی شود دعا میان  
 اذان و اقامت اخبره النساء و غیده و صحبه ابن حبان و غیده و موضع آنجا  
 دعا را در حصن حصین یک جایز کرده این یکی از آنهاست و در حدیث سلمان است که گفت  
 رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم رب شما شرمناک و کرم فرماست شرفم دارد از بنده خود  
 چون هر دو دست بردارد از آنکه تنه برگرداند اخبره الاربعه الا النساء و صحبه  
 الحاکم و گفته بود آنحضرت چون دراز میکرد هر دو دست خود در دعا بر نمی گردانید آنها

تا آنکه مسیح روی خود بآن هر دوی فرمود و اخراجا التوملای و حدیث را شاهد بدارست  
از آنجا حدیث ابن عباس است نزد او بود و در مجموعش متفق است که حسن باشد و  
برداشتن دستها و سوزنش بر رویه سیئه از آداب و عادت است و فرمود اولی مردم بن  
روز قیامت اکثر آنان در در و درین است اخراجا التوملای و صحیحه ابن حبان  
و درین حدیث بشارت عظیم است از برای کسانی که اکثر الصلوة اند بر رسول خدا صلی الله  
علیه و آله وسلم و درین است این شیوه در زمره اهل علم مخصوص بآل حدیث است فهم  
اولی الناس به صلیم بابی هوی و اعی

و در زبان و مونس جان است نام یار یک دم نمی رود که مکرر نمی شود و  
و شد و بنی ارس گفته آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود سید الاستغفار این است  
که گویند اللهم انت ربی لا اله الا انت خلقتنی و انا عبدك و انا على عهدك  
و وعدك ما استطعت اعوذ بك من شر ما صنعت ابوء لك بنعمتك علی  
و ابراء بدی فاعف عني فانه لا يغفر الذنوب الا انت الحرجة البخاری  
و در حدیث ابن عمر است که نبو رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ترک فرمایند این کلمات  
را و میگردد شام کند و صبح کند اللهم انی اسألك العافية فی دینی و دنیا ی  
و اهل و مالی اللهم استر عی راقی و امن روعاتی اللهم احفظنی من  
بین یدی و من خلفی و عن یمنی و عن شمالی و من فرائق و اعوذ بعظمته  
من ان اغتال من تحتی اخراجا النساء و ابن ماجة و صحیحه الحاكم و سلم  
از حدیث ابن عمر آورده که می گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم اللهم انی اعوذ بك  
من زوال نعمتك و تحویل عافیتك و نجاتك و جمع سیئلتك و هم در حدیث  
ابن عمر است نزد انانی صحیحی که می فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم اللهم ان  
اعوذ بك من غلبة الدين و غلبة المعد و و شامة الاعداء و بریده گفته شنید

رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم مروی را می گفتم اللهم انی اسألك بانی اشهد  
 انک انت الله لا اله الا انت الاحد الصمد الذى لم یلد ولم یولد ولم یکن له  
 کفو احد فمرو بتقیق خواست خدا را بنای که چون سؤال کرده شود بدان برادر را  
 و چون خوانده شود بدان بی پیروا و اخرجه الا ربعة و صحیحه ابن سنان و مسلم نزد  
 اربعت اثر ابو هریره که چون صحیح می کرد رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم می گفتم اللهم  
 بک اصبحنا و بک امسینا و بک نحی و بک نموت و الیک النشأ و چون شام  
 می کرد تخمین می گفتم که آنکه بجای الیک النشأ و بک نموت الیک المصیر می گفتم  
 و آنش گفته اکثر دعای آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم این بود ربنا انت فی الدنیا  
 حسنة و فی الآخرة حسنة و قنا عذاب النار متفق علیه و ابو موسی اشعری  
 گفته آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم این دعا می گفت اللهم اغفر خطیئتی و اسراف  
 فی امری و ما انت اعلم به منی اللهم اغفر لی جدی و هنالی و خطائی و  
 عمدی و کل ذلک عندی اللهم اغفر لی ما قد مت و ما اخرت و ما اسررت  
 و ما اعلمت و ما انت اعلم به منی انت المقدم و انت المتأخر و انت علی کل  
 شیء قدیر متفق علیه و مسلم از حدیث ابو هریره آورده که می گفت رسول خدا صلی الله  
 علیه وآله وسلم اللهم اصلح لی دینی الذی هو عصمة امری و اصلح لی دنیاى  
 التی فیها معاشی و اصلح لی آخرتی الیها معادى و اجعل لی الحیاة ریاذة  
 فی کل خیر و اجعل الموت راحة لی من کل شر و آنش گفته آنحضرت صلی الله  
 علیه وآله وسلم می گفت اللهم اغفر لی ما علمت و ما لم تعلم ما ینفعنی رواه النسائی  
 و الحاکم و نزد ترمذی از حدیث ابی هریره بخوان آیه و در آخرش گفته و رد فی علما  
 السجد لله علی کل حال و اعوذ بالله من حال اهل النار و سادسین است و  
 عائشه رضی الله عنها این دعا مرخصت اللهم فی اسألك من الخیر کلّه ما جله

و اجله ما علمت منه و ما لم اعلم و اعوذ بك من الشر كله عاجله و اجله  
 ما علمت منه و ما لم اعلم اللهم اني اسألك من الخير ما سألك عبدك  
 و نبيك و اعوذ بك من شر ما عاذ به عبدك و نبيك اللهم اني اسألك الجنة و ما قبلها  
 من قول او عمل و اعوذ بك من النار و ما قبلها من قول او عمل و اسألك ان تجعل كل قضاء قضيته  
 لي خيرا و ابن نزه و ابن ماجه است و ابن حبان و حاكم بن عجلون و غيره  
 او عبيد بنويعه على صاحبها الصلوة و التحية كتب مستقلة تاليف يافته از انجمله حصن جصين  
 و اذا كان نودي و كتاب سلاح المؤمن و كتاب فرند سلاح جزآن و ابن كتب جامع  
 او عبيد است كه با ساني صحيحه حسن ثابت گشته در وايات ضيفه هم دارد و ابن كتب را  
 شرح است كه در ان اعتقاد تنقيح رجال سند و صحت و ضعف متن رفته از انجمله  
 تحفه المذاكرين شرح حدة الحصن الحصين از علامه شوكانى رحمت و بعض اهل علم از ان  
 كتب انتخاب دعوات صحيحه حسن كرده اند و از انجمله است كتاب حرب عظيم و حزب مقبول  
 و چون الفاظ نبويه و عبارات محمدية را تاثيرى ديگر است لهذا درين مختصر درين باب  
 بترجمه او عبيد پرخته نشد و تنقيح و وادى است شاهد است كه هر چه خير و نيكو اخذت  
 نيست مگر آنكه رسول خدا صلى الله عليه و آله و سلم آن را از خداى معطى خواسته و بهيچ رفت  
 و شرور دارين نيست مگر آنكه از ان بخداى تعالى پناه بسته پس چنانكه در عبادات و معاملات  
 اقتضاب بر ما و ر خوب است تا زيارى بر دين كامل و نقصانى در اتمام نعمت بوجود نياييجان  
 نزد ما دعى خير و طالب نجات را كوتاه ساختن دعوات خویش بر او عبيد ما نوره و چشم بستن  
 از ادعيه ساخته و پيردخته مثل غير هم خيلى مستحسن است و فى ذلك فليتنا فى المتنافسين  
 و عليها فليقتصر المتقصر و نخبين و صحيحين از ابو هريره و حنى الله عنه روايت كرده اند  
 كه گفت فرمود رسول خدا صلى الله عليه و آله و سلم و كلمه است كه دوست باشد خدا را و گراشت  
 در تراوى سبى ان الله و سجد و ديگر سبى ان الله العلى العظيم و سلم از حديث ابو ذر

رضی اللہ عنہ آدرود کہ وی پر سید از آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کہ کدام کلام خدا شکر  
 قمرود کلامی که برگزیده و اختیار کرده است او تعالی از برای ملائکہ خود آن کلام است  
 سبحان الله وبحمده

## خاتمة الطبع رنجته خامه جامع فضائل معنوی صوری حکیم مولوی محمد احسن حسامی قوری عاقله الله تعالی

کتابے بی ہتار استایش کہ دین اسلام را اصدق ظل و ملت محمدیہ را احسن خل گردانید  
 و پیغمبر آخر الزمان را نیایش کہ مصنون حدیث العلم ثلثة آية محكمة وسنة قائمة  
 و فویضه عادلة چنانکہ باید و شاید در درون اہل علم نشانید و آل و صحب را کورنش کہ  
 فرغتہ اسے دین را آنچنانکہ شیعہ دینی کم و کاست بباد و راقداگان رسانید پس گوش  
 اسلامیان را مژدہ شنیدن و چشم ایمنیان را نوید دیدن با و کہ درین عہد سعادت مہم  
 علیا حضرت عالیہ ہمت ملکہ ملکی صفات مالکہ قدسے سمات بر تاج فیوض اتم و عظمای  
 جهان جہود و کرم کشور ہند فضائل را تاج مکمل حلاۃ مالوہ فضائل را طر از اول جناب علی  
 القاب نواب شاہ جهان بیگم رئیس دلاور اعظم طبقہ علیاے ہند کروں آفتاب  
 دام آقا لہا کہ زمانہ موجود با جوش بر خویش نازان و زمانیان بر لب بارگاہ بلندیا نکاش  
 باجنت سبز ہزاران این نامے نامے و گرامی صحیفہ نامزد بعزت ایجاد می من جہان  
 ہدی الماوی کہ کلماسے احکامش ہمہ از ریاض کتاب و سنت و میدہ و گلشن بخار  
 سائلش او صحت خد و خس صحرائی رای رسیدہ بحرکت ارادی کلاک حقائق سلالت لقیہ  
 نو بہار فضل و ہنر ثانی آئین پیر والا گزہ سیادت و سعادت ز آب آفتاب شفت  
 و فضیلت راتاب یگانہ دہر و فرداے عصر سر مایہ عزت و تفاخر جناب ابوالخیر مہم  
 نور احسن خجانی بجا در مین پور نواب مستطاب علی القاب عالیجاہ امیر الملک



دام مجید هم بفرمایش اوز نگار سب ایوان دین پروری کشورستان عالم حق گسری خاتم  
 سنت سحر سلسله بیضا محمدم عصایه شریعه صاوت و نه با سراسر افاقاوت و نور و روشن  
 آنگاه را دهن پور نواب محمد احمد خان بهادر ولیعهد جناب عالی قباب فواید  
 مهابت خان بهادر رئیس چونا گده عظمی السد تعالی از مکن بطون بر نصد شش و جلوه گری  
 کرد و کس ادای تالیف و لطف تحقیق دلبری نمود و باین همه یکجا عبارت و قصه شرات  
 جامع جمیع ابواب عبادت و معالمت با زیادت احکام اخلاق و ادب آمد ...  
 یا نعمة جعتهما الفاظها استعذب لا تستقلوا اجعها فیها الکثیر الطیب  
 درین گرامی نسخه سلسله نه پیشه که شاهری عدل از کتاب و سنت همراه داشته باشد و  
 حکمی گوش نکنه که با شاه به خصوص حدیثیه همدوش نبوده است و کدام کتاب که غلطه  
 اتباع در چار دانگ عالم افکنده و اصول قال و قیل را از پنج برکنده و مفصلان را سرایه  
 هزار دولت است و مصلان را مفتاح باب دلیل و حجت و قمر و اتباع را دستاویز  
 سبیل از برای علی بحدیث است و کاروان سنت را بنا بر قطع هواوی و سبکی مطبوعه  
 غلیث باب باش گوی روح الروح اولادیه است و فصل فضلیش دانی که حدیثیه و رایت  
 سرچشمه کن نیست که مائیش در مملکات فتنای زمان می توان یافت و دست راست که  
 تار و پود رای است و فابرنج آن در کارگاه آگهی می توان یافت  
 توفیق نه زمانه شدی و روزگار بود و است پیش ازین قدر است آید و تر  
 خلقی بهانه نظر جان سپردن اند آن تشو و حسن عثمان را کشیده تر  
 و بجای چون این روشنگر کا شانه وین وفاد بر انداخته مجتهدین تحقیق سبیل آیت حق است  
 و بهانه صبح امین و ذالطباعه محقق و پسند فقیه است و شجره شجره شجره شجره شجره شجره  
 کارگاه مولوی سید و الفقهار احمد سلاسل الاحد با شرکت نظر معین یکبار سید انضام  
 حاوی هرگز نما یا و فضل عارف مابل و دق مولا محمد عبد الحق خافاه السد و بلیه الی المینه بهرگز

توحید یان خدا دوست و رهنمای طالبان سراپا مغربی پوست آمد نکارش خامه گهر بار یکبار  
رقم طرازان و یار نبض شناس قلم و در نقش انگیزی علم محمد عبدالرحیم کهنوی اسعد الله تعالی  
فی الدارين رونق دیگری از زانی داشت و ادارت رفعت نشان شریعت عنوان مدیر  
مطبع صدیقیه علیه بهوپال نجمیه مولوی محمد بلبل الزمان حسن بی اندازه اش بخشید  
و در ماه محرم سنه ۱۳۰۰ هجری از قلوب مطبع بیرون فرامیده مطبع سببان پال اعتقاد گردید  
لله الحمد هر آن خیر که خاطر می خواست آمد آخر ز پس پرده تقدیر پدید +

بر آمدن از کارخانه چاپ اول بهین بود و بر جستن سخن سخنان از برای نظم ختم طبع و تاریخ  
اتمام بهین نخستین ناشر نشری نشر و شاعر شری شعرا ناظم پایه تخت ریاست و منشی  
ایوان ایالت اقتدار الشعر حافظ خان محمد خان متخلص ششیر لفظ تازه در طبع  
شیده بیانی و سخن سرائی و مبد و این گوهر شاهوار از بحر طبع زخار بساطل گفتار رسانید  
و نایا حائز شرف خصال معدن هر گونه فضل و کمال جامع مزایای نشاتین حافظ حکیم  
مولوی سید محمد اعظم حسین فرزند دلبند سید محمد زکی بن حکیم مرحوم خادم حسین متوطن جال  
بلده نجمیه بهوپال سلمه الله المتعال از جای برخاست و باین تایید سخن آئین خاطر ناظرین  
از غم غصه و بهر پر دخت

### قال الشیخ سلمه الله القدير

آنگاه از وی بگمانند که نور احسن است	و طالع دانش و اقبال کمالش دائم
نوگل تازه بهار چمن بختن است	سرو از گلشن اسیر امیر المملکت
لبش فضل و هنر بازی او علم و فن است	اندرین عسکر که باشد بهر شایسته او
مایه دغوشه و فخر و مباهات من است	بیکه در نظم باین فضل بود شاگردم
تأزیش گر همه هم لطف لسان من است	یاری یافته همجا و زبان شیراز
جان عالم بهوادارے او مرتب من است	انباط آمد و در طبع جهان از در نقش

<p>هوش اندر سر و سر بر تن و جان در بدن است  اندین سین که سزای سبن نلدن است  همه در منصب تحقیق محقق سخن است  قلش نیت اقبال کف کو کفن است  هر قاش سخن نرم بیانا نشن است  طرف هنگام پسند سخن خویشن است  مردم دیده صاحب نظرانش وطن است  وضع این ساغر نو بهر شراب کمن است  یا چغیت که روشنگر هر انجمن است  آنکه امر و ازین تبصره بر هر دهن است  جز برین راه تردد در پیش اهرمن است  یا توان گفت که دریای زهر موج زان است  در هر سطح زمین مستند هر زمن است  لفظ گل حوت بود و خج کتابش چین است  چه توان کرد که میدان تنالیش سین است  ازین آیین و قبولش و توای ذوالمن است</p>	<p>گرد پند که حبش پیمان دل مات  در نور دیده اجمالت همه اسفار علوم  گر بیند سر سبند تحقیق تش  بواجب پیکر هر لفظ تراش شیرین  پیش هر کس که از دید حیرت گشتار  السلامه چو پیش کتابی بنوشت  نوسوادی که سسی است بعرف ایجاد  حادی فقه قدیم آمده این تازه سواد  همچو باغیت که گلها س افادت دارد  هیچ کس فقط حادث ندیدت بخواب  چه طریقه که پسندیده یزدان باشد  میتوان گفت بیانش که سجای س طیر  گل دامان خسر و طره دستار قبول  باغبان قلش طره بهاری آراست  سکن آهنگ دعائن بزین از دج شیر  آین مؤلف همه با جاه سلاست باشد</p>
--	--

### قال الاعظم سلمه الله تعالی

<p>سیر و باد و بیلاب خست عمارت  خسک بهیرین دل زدن انش  فضله دیده مور اتساع سبب  سته وده اکر در وشت رابستالی</p>	<p>مرا بقطر لی خودت عمت ارزانی  اگر کند گل عیشه هوس فروریزم  نقاده ای که بخی که پیش آن دارد  در ۱۰۰۰ رکعتی</p>
---	--

بی انبساط بنگاہ خاطر آ مر  
 چنان پیچ و خم زلفت ہنسم خود را  
 ز دست زلفت منم داد خواہ تر سے  
 فغان زدوق کلاش کہ چون ہر شام  
 فغان ریاس کہ گاہی بکشت اشبنم  
 رسید وقت کہ شد چشم ما ز گریہ علم  
 بہینہ سید نور احسن کہ فتویٰ شیخ  
 خجستہ پر روی نعمتی کہ بر خوانش  
 گرا ز بہار بیضا زمین شود گلشن  
 ز لبش فلک پیر نقش بندی را  
 کشید محل خود را بودیہ کہ خضر  
 کلیم بر سرے اینش تماشائے  
 اگر زہر کہ معانی نظر گماشت بلفظ  
 گر شبنم در ساری بدان شجر ماند  
 سخن چو کہ آراشد و ازو آید  
 اگر شست بزم رقم توان گفتن  
 بعض شہر عثمان بدون کشد گوہر  
 بہم مسائل شتی بیک کتاب آورد  
 کشید دم بصر اگر کہ ناگاہان  
 مگر پیش چراغ از ہوا فرد آورد  
 پس از دروس بر اثنا رہنری گئی

منفعت باد بکجی متاع انیسانے  
 کہ جمع دل نکتہ منہرق از پریشانی  
 کہ بیکناہ کشندش بہ بند زمانے  
 ز سن جواب نیاید جب آفرین خوانے  
 اگر فنا دشمر دیم جوش بارانے  
 چو طبع سید عالی گسر بہمانے  
 حلال کرد مرا در اشتاب روحانے  
 فلک ز بال ہامی کند گس رانے  
 بجلد خلق و سبیش کند خیابانے  
 بر لب بست طراز قبای سلطانے  
 بنا قہ رانی رہر کند حدی خوانے  
 خلیل خواند بخوان خود بش بہمانے  
 ز قہر چاہ بر آورد ماہ کعبانے  
 کہ صد شہر زمین افگند چو جنبانے  
 بہر شکستن طرف کلاہ خافانے  
 کہ خاست باد بہاری بہ لالہ رویانے  
 ببحث علم بر آرد جو اہرہ کمانے  
 بکار بر روی لالہ زار فہمانے  
 در ان فتاد و صد آہوی بیابانے  
 ہزار خیل پر ز ادا ز پری خوانے  
 ز سر نہاد اساس لینداہوانے

از ان شقائق صد رنگ کرچین آورد فردع را با اصول حدیث محکم کرد بسک شتافت بر آبی که هر قدم انداخت پی هر نیل و امنی رطب برداشت بچشم مردم بینا سواد الفاظش نگار معنی روشن بید و الفاظ	بزم چید بهم دسته های ریجانی بهم کشید لالی بسکب میرجانی قواب ریزری گمران خند لاری و نخل زار حدیث رسول ربانی نظر فروز تراز سر سلفا هانی و زلف هشت نقابی بروی نورانی
--	--

سخن در از بوجوش و دیگران گوباش

ز سن مظهر طبع سال آن خوانی

جمع مایه فضل و بنش فیض عیم

همیشه با و پستان و بهار است

پس از انطباع اول هجوم تناسک طلب و از هم ربودن او لے الالباب بجائی رسید  
که با همه افراد انی نسخاے کتاب در اندک فرصت کارش بنمایابی کشید نظر آرد و روانی  
ستفیدانی که بایک جهان اشتیاق بنورش نیافته اند و خاطر خواه روی ترا افزودش  
ندیده اشارت فیض اشاعت رفت تا نقش مراد ارز و مندان بار دیگر کر س کشید  
و آب و رنگ تازه که طبع اول بر روی کار ندارد بر طبع ثانی افزوده آید سر بر خط فرمان  
نهاده شد و داد کام وائے کامجویان داد و همین که بعد آرائش و سیرایش بقالب طبع جدید  
ریخته شد و نقش هر گونه تصحیح و تنقیح بر روی لوح و صفحہ نگین مولوی حکیم سید اعظم حسین  
سندیلوی با اهتمام خاتمه پردازے از جای جلاست و تالیف طبع ثانی بدین نظم و لفظ آراست

قطعه تالیف طبع ثانی

ز سبک کتاب که ملک و ورق بهم باله شام پر و را علم عرف جاوی نام مگر بدین الفاظ آبخنان دریاب	که شناس بر کلمه گے و بنش او سے بسیر خلد جهان را بجوی خود هاسے که آهوسے بچرا و بر پشت سر دادی
---	--

<p>که تشنه بودی و ناگه بگوشترا فتادی  رسید خضر و نشان داد روی آبادی  بکار برد مؤلف کمال نقضادی  نکرد جادو تقلید سزاوارده  علم مخانی و میری سهر با ستادی  شکار آهوسه سینه کند زهر وادی  که گمیا نتوان ساختن ز حدادی  بطبع تازه این نامه از ره شادی  چو آفتاب بفرقت شمع در نادوی</p>	<p>گسی که پی بمعانی بری همان بر گیر  قیاس را که بوی رانده سرگردان  جمع بپوش فروغی که اصل است  بنای کار تفقه نداد به تحقیق  خسته سید نور احسن که فضلش کرد  نکرده زده بجان و درفت که به کمین  ن یافت  مے باله  ار که علم</p>
<p>فکر معطر ز مصرع سال ست  ه تازه شیمی ز گلشن جادوے</p>	<p></p>

صحف نامۀ تفاریخ اول عرو					
صفحه	سطر	خطا	صواب	صفحه	سطر
۱۰	۱۶	حکایت	حکایت	۱۲	۵
۱۸	۱۸	خامه‌ش	خامه‌ش	۱۳	۱۲
۱۹	۱۹	درهت	درهت		

## صحف نامۀ کتاب

صفحه	سطر	خطا	صواب	صفحه	سطر
۲	۱۰	در وارده	وارد در	۲۸	۵
۴	۷	عبار	عباد		۰
۱۱	۴	پاپوش	پاپوش	۲۹	۹
۱۲	۸	کریمه	کریمه	۱۰	
۱۳	۵	اخطا	اخطا	۱۴	
۱۴	۱	کرده	کرده اند	۱۵	۳۰
۱۸	۸	نمار	نمار	۱۹	
۲۰	۱۶	نصف	تکلف	۴	۳۲
۲۱	۴	هزار	ایام	۴	۳۸
۲۵	۱۳	ن	روایتی	۱۰	
۲۶		واللیل	محتله	۴	۳۹
۲۷	۱۶	برآرد	باعث	۷	

ابتداء	استاد
بود	بود
دور	ودر
عذاب	عذاب
بروتم	برموتم
ایام	۱۰۱
روایتی	روایتی
محتله	محتله
باعث	باعث







TITLE	Period	REPORT NUMBER
1. TITLE		
2. AUTHOR		
3. PERIOD		
4. REPORT NUMBER		
5. SUBJECT		
6. SUMMARY		
7. REFERENCES		
8. COMMENTS		
9. INDEX		
10. OTHER		

[illegible]

MAULANA AZAD LIBRARY  
ALIGARH MUSLIM UNIVERSITY

**RULES :-**

1. The book must be returned on the date stamped above
2. A fine of **Rs. 1-00** per volume per day shall be charged for text-book and **10 Paise** per volume per day for general books kept over-due